این بیت نمونه شهر اوست:

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست ازدوچشم ترش خون گریستن

جمیله اصفهانی

جمیله اصفهانی یکی از شعرای دری زبان در اواخر قرن دهم و اوائل قرن یازدهم هجری است که در شهر هرات تولد شد.و در اکثر تذکره ها او را اهل هرات دانسته اند. او در همان شهر با شخصی بنام حبیب الله ازدواج کرد. در زمان پادشاهی جلال الدین محمد اکبر،(۹۶۳-۱۰۱۴هـ.ق./۹۳۵-۹۸۴ش/۱۵۵۶-۱۶۰۵م.) جمیله به هندوستان رفت و در اشعارش بنام فصیحه نیز تخلص می کرد.
(با : شماره ۳، سال ۱۰، ص ۵۳، ت: ص ۵۳، ح: ص ۳۷، د: ص ۹۳، ذ: ص ۸۰، ذ: جلد اول، ص ۸۹.)
نمونه کلام او:

جزخار غم نرست در گلزار بخت ما
آن هم خلیده در جگر لخت لخت ما

رباعیات

دیگر نه زغم نه از جنون خواهم خفت
نه از دل غمدیده بخون خواهم خفت
این گونه ببست نرگست خواب مرا
در گور بحیرتم که چون خواهم خفت؟

***

روزیکه بخوان وصل مهمان گشتم
شرمنده زانتظار هجران گشتم
زآن چشمه حیوان که کشیدم آبی
از زندگی خویش پشیمان گشتم

***

رندان بساط عشق دردآشامند
فارغ زمی لعل و رخ گلفام اند
بی منت بال طایر فردوسند
بی زحمت صیاد اسیر دامند

جمالی

یکی از شعرای دری زبان که در حسن و جمال ازوی در مرأت الخیأل تذکر داده اند خان زاده جمالی می باشد که در تبریز می زیست. پدرش امیر یادگار از شهزاده های دورهٔ تیموری و از سادات افغانستان شمرده می شود. در مورد زندگانی او در مآخذ اطلاعات بیشتری وجود ندارد و تنها همین یک بیت بعنوان نمونه کلام او بیادگار مانده است:

شبی در منزل ما مهمان خواهی شدن یا نه؟
انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه؟

مآخذ: (با: شماره ۹، سال ۱۰، ت: ص ۸۷، ح: ص ۹۱، س: ص ۹۹.)

جهان

یکی از شعرای دری زبان و همسر جهانگیر پادشاه بابری هند (۱۰۱۴ ۱۰۳۷ هـ .ق./۸۹۴-۱۰۰۷ش/۱۶۰۵-۱۶۲۸م.) جهان است(رجوع کنید به نورجهان). و این بیت نمونه کلامش است:

توپادشاه جهانی جهان زدست مده
که پادشاه جهان را جهان به کار آید

جهان آرا

جهان آرا بیگم دختر شاه جهان پادشاه مغولی هند (۱۰۳۷ -۱۰۶۸ ق/۱۰۰۷-۱۰۳۷ش/۱۶۲۸-۱۶۵۸م.)یکی از شعرای دری زبان آندوره است. او که در سرودن شعر از تشویق و همکاری پدرش برخوردار بود، علوم را ازمادرش فرا گرفت. او بنابر پیروی از طریقه چشتیه، کتاب (مونس الارواح) را در درباره خواجه معین الدین چشتی به دری نوشت. جهان آرا بیگم به فن معماری نیز علاقمند بود و در ساختار بنا های تاریخی سخت توجه می نمود. او به همکاری برادرش دارشکوه دفتر معماری را در کشمیر بنا نهاد و سرمایه زیاد خود را به این دفتر تحت نظر ملا شاه برای رفاه عامه و آبادانی سرزمین های تحت تسلط خویش بمصرف رسانید. از آنجمله گویند که مسجد جامع آگره،مجموعه سرا، حمام و باغ چندی چوک، باغ جهان آرا را آباد نمودند. زمانیکه اورنگ زیب(۱۰۶۸ -۱۱۱۸ ق/۱۰۳۷-۱۰۸۵ش/۱۶۲۸-۱۷۳۹م.) پدرش شاه جهان را از پادشاهی برانداخت و او را مدت هشت سال در قلعه آگره زندانی نمود، جهان آرا نیز با پدر خود درزندان بسر برد و خدمت او را می کرد. او در سال ۱۰۹۲ هـ.ق./۱۰۶۰ش/۱۶۸۱م. به سن هفتاد سالگی در دهلی وفات نمود و مقبره اش در جوار زیارت نظام الدین اولیأ در دهلی است که معروف به مقبره(زر زری) می باشد . بیتی را بر لوح مزارش نوشته اند که از خود اوست:

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار ما را

که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است

ابیات زیر رادر رثای مرگ پدرش شاه جهان سروده است:

ای آفتاب من که شدی غائب از نظر

آیاشب فراق تو راهم بود سحر

ای پادشاه عالم و ای قبله جهان

بگشای چشم رحمت و برحال من نگر

نالم چنین زغصه و بادم بود به دست

سوزم چوشمع درغم ودودم رود به سر

مآخذ: (با: شماره ۴، سال ۱۰، ص۶۲، پ: جلد پنجم، ص ۶۹، ت: ص ۴۴، د: ص ۸۴، ذ: جلد اول، ص ۹۴.)

جهان خاتون

یکی از شعرای دری زبان قرن هشتم هجری جهان خاتون است که معاصر حافظ شیرازی بوده و در شیراز نیز زندگی می کرد. او با علمأ و شعرای زیادی هم نشینی داشت و با اکثر شعرای عم عصر خود نیز به مشاعره می پرداخت. شوهرش قوام الدین او را دراین راه بیشتر تشویق می نمود. گویند که در شب عروسی جهان خاتون، یکی از شعرای دیگری بنام عبید زاکانی بدیدن وی آمد و این بیت را برایش نوشت:

گر غزل های جهان خاتون به هندوستان فتد

روح خسرو با حسن گوید که این کس گفته است

روزی جهان خاتون بدیدن حافظ شیرازی رفت. خواجه این غزل را سرود:

دردم از یار است و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

اعتمادی نیست برکار جهان

بلکه بر گردون گردان نیز هم (الخ)

جهان خاتون فی البدیهه این بیت را سرود:

حافظا این می پرستی تابکی

می زتو بیزار و مستان نیز هم

نمونه شعر جهان خاتون:

مصوریست که صورت زآب می سازد

ز ذره ذرهء خاک آفتاب می سازد

غزل

بیا که بی رخ خوبت نظر به کس نکنم
به غیر کوی تو جای دگـــــر هوس نکنم
مراسری است به درگاه تو نهاده به خاک
که التجا به جز از تـــــو به هیچکس نکنم
بگو حوالهء من تا یکی به صبـــــر کنی
به جان دوست که من غیر یک نفس نکنم
به روز وصل به پای تو گر رسد دستـم
گرم به تیغ زنـــــــی روی باز پس نکنم
صبا بگوی به گل از زبان بلـــبل مست
که من تحمل ازین بیش در قفـــس نکنم
دلا مرا به جهان تا که جان بود در تن
زعشق سیر نگردم زعیش بـــس نکنم
هوای کعبه مقصود در دماغ منست
به راه بادیه من گوش بر جـــرس نکنم
دلم چو بحر جهانست اگر رقیب خسست
یقین بدان که زعالم نظر به خس نکنم

قصیده در رثأی فرزندش

گلشن روضهٔ دل سروگلستان روان
غنچهٔ باغ طرب میوهٔ شایسته جان
طفل محروم شکسته دل بیچارهٔ من
کام نادیده به ناکام برون شدزجهان
مردم دیده ازوحظ نظر نادیده
ناگه ازپیش نظر همچوپری گشت نهان

حال دلم چه پرسی سرگشته در جهان است
حیران کار عشقش فارغ ازین و آنســـت
تاقد آن صنوبرازپیش ما روان شد
خون دردل از فراقش از چشم ما روانست
سرو روان به قدش نسبت نمی توانم
گردن چرا که مارا هم روح و هم روانست

ارزان ببرد از مادل را به چشم و ابرو
آخر چه شد که باما دلدار سرگرانـــست
دل را نماند طاقت کاهی کشد زجورت
جان هم زهستی خودبیچاره در گمانست
ای دل حذر بباید کردن زغمزهٔ او
کان تیر چشم مستش پیوسته در کمانست
آخر زروی رحمت فریاد خستگان رس
کزدست دادخواهان در کوی تو فـــغانست

رباعیات

اسرار تو در دیده نهانست مرا
وزدیده سرشک خون روانست مرا
چون سر به فدای ره عشقت کردم
ای هم نفسان چه جای جانست مرا
***
تادربرت ای دوست مرا باری نیست
مشکلتر ازین بر دل من باری نیست
گرنیست ترا شوق مرا باری هست
ور هست ترا صبر مرا باری نیست

مآخذ: (ت: ص ۲۲، ژ: ص ۱۲۲-۱۲۴.)

جهان ملک

یکی از شعرای سلسله ایلخانی در قرن هشتم هجری جهان ملک است که از خـانوادهء اینجـو مغـول هـا بوده و در شیراز زندگی می کرد. جهان ملک دختر جلال الدین مسعود شاه بن شرف الدین محمود شـاه اینجوست. این خانواده که تا سال ۷۵۸هـ . ق/۷۳۷ش/۱۳۵۸م. مستقلاً در حوالی آنجا حکومت کردنـد، پدر جهان ملک نیز تا سال ۷۳۵ ق./۷۱۲ش/۱۳۳۳م. زندگی مرفه و آرامی را داشـت و حـاکم آن شـهر بود. زمانیکه بین پدر و کاکایش کیخسرو اختلافاتی بروز نمود، جهان ملک با خانواده اش به بغداد رفتند، اسنادی در مآخذ در مورد زندگی نامه اش وجود ندارد. او شاعر شیرین کلامی بود که فی البدیهه شـعر می سرود و غزلیات زیادی از خود بیادگار مانده است.(ت: ص ۲۰-۲۲.)

بعنوان نمونه کلامش چند غزل او را ذکر می نمایم:

غزل

یار من با من وفاداری نــــــکرد
دل ببرد از دست و دلداری نکرد
از سحاب اشک در دریای چشم
غرقه گشتم هیچ غمخواری نکرد
یار در روزی چنیــن یاری کند
یار مــن روزی چنین یاری نکرد
باوجود آنهــــــمه آزار و جور
خاطرم آهنگ بیـــــــزاری نکرد

در فراق رویت ای آرام جان
دیدهء مسکین چه خونباری نکرد
چشم بیخواب من از درد فراق
روز و شب جز گریه و زاری نــکرد
من ببازار غمش جان و جهان
شرح می دادم خـــــریداری نکرد

غزل

آخر نظری بکن بـــــــحالم — از دست فــــراق چند نالم
بفرست خیال تا ببیـــــــند — کزجور و غم تودرچه حالم
گفتم مگرت بخواب بینـــم — شوق تو نمی دهـــد مجالم
بازآی که در فراق رویـــــت — بگرفت زجان خود ملالــــم
جستیم هلال در شـــب عید — ابروی تو گفـــت من هلالم
برخاک درش نهـــاده ام روی — تابرکف پای دوســـت مالم
وصل توچوبرجهان محالست — پیوسته زهجر در خیـــالم

غزل

بگذشت بتا درد من از حد ونهایت
آخر نظری کن بمن از عین عنایـت
دردی که دلم از غم هجران تو دارد
خوش باشد اگرباتو توان کرد حکایت
شرح غم هجران چه توان گفت نگارا
هستیم به دیدار تو مشتاق بغایـــت
گر جور کنی با من پیچاره چه چاره
ازدوست بدشمن نتوان برد شکایـت
تارأی که داری تو و میل توسوی کیست
تا خود که برد گوی زمیدان هدایـــت
گردوست بریزد بجفا خون دلـــــم را
بسیار از آن به که کند خصم حمایـت
از جور رقیبان نکنم ترک غم دوســت
ای دوست مگر باشد این عقل و کفایت
با ما بجفایی صنما باز نـــــدانـــــم
تا از من بیچاره چه کردند روایـــــت
ای جان جهان من زگدایان جـــهانم
زنهار نظر بازنگیری زگـــــــدایت

غزل

گفتم که باز آید مگر در حـــــالم اندازد نظر
باز آمـــدو شد حال من از زلف او آشفته تر
یارب که گوید حال من در حضرت آن پادشاه
هم لطف او یاد آورد از حال درویشی مگر
تادور گشت آن سیمبر ازغم شده بیخواب وخور
چشمم بره گوشم بدر کزوی که می آرد خبر
ای بادوصلش را بگو کز زحمت هجران تـــــو
بیچارهء در جستجو تا کی خورد خـــون جگر
شاید که آری رحمتی کافتادهء بی رحـــــمتی
چون دادت ایزد دولتی در کار مسکینان نگر

امید الطافت مرا افگنده در عـــــین عنا
ورنه من بیدل کـجا این محنت و این درد سر
تاکی مرا ای سنگدل داری چنین خوار و خجل
کار من مســـکین مهل کز غم شود زیر و زبر
تاعهد با تو بـــسته ام عهد کسان بشکسته ام
تا با غـــــمت پیوسته ام شادی نیندیشم دگر
صد تیر جــور از ترکشش گربردل ما می زنـــد
دل کرده ام قربان او جان و جهان پیشش سپر

جهان ملکه

جهان ملکه یکی ازسخنوران ادبیات دری و دختر سلطان مسعود غزنوی که بعد فوت پدر در ســال ۴۰۹ ش/۱۰۳۰م. در غزنی به اریکه قدرت نشست. وی که به ادبیات دری سخت علاقمند و شیفته بود،دارایی طبع ظریف و قریحه سرشار شعری نیز بوده و اشعاری هم سروده است. (ب ب: ص ۲۲۱-۲۲۲.)

غزل زیر نمونه کلام جهان ملکه است:

غزل

ای مثل چشم مستت، چشم فلک ندیده
نقش خیال رویت برلوح جان کشیده
دل زاشتیاق وصلت از جان ملول گشته
جان در هوای مهرت از غم بلب رسیده
صد پاره خار هجرت در پای دل شکسته
وزبوستان وصلت هـــرگز گلی نچیده
کس چون تو دلربای بـــیرحم پادشاهی
فارغ زهرگدایی نی دیده نی شنیده
جانا خبر نداری کین خستهء فراقت
دل رایگان بداده غم را بجان خریده
نادیده دید رویت سیلاب شوق رانده
تا دل گزیده مهرت از جان طمع بریده
تا چشم نیم مستت برجان کمین کشاده
هستم زبار هجران چون ابرویت خمیده
ای نور دیده، دیده گرد جهان دویده
تا در جهان خوبی یاری چو تو گزیده
تا کلک صنع ایزد نقش وجود بسته
چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

جهانی

یکی از شعرای دری زبان است که با یکی از امرای دهلی ازدواج نموده و در همان شهر می زیست. از وی اطلاعات بیشتری در دست نیست.(با: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۵۵، ت: ص ۸۷.)

بیت زیر نمونه شعر اوست:

گل باغ و رخ آن غنچه دهن هردو یکیست
قد رعنای وی و سرو چمن هردویکیست

چندا(ماه لقأ)

یکی از شعرای دری زبان قرن دوازدهم هجری در هند ، ماه لقأ مشهور به (چندا) است که در آواز خوانی، نوازنده گی و زیبارویی شهره زمان بود. وی در زمان پادشاهی عالمگیر ثانی در حیدرآباد دکن می زیست. اولین شاعر زن افغان است که به زبان های دری و اردو شعر می سرود. چندا ثروت زیادی داشت و گویند که تنها پنجصد محافظ و سوارکار در رکاب وی می بودند. این شاعر شیرین سخن به اسپ سواری علاقه مفرطی داشت و غالبأ با لباس های مردانه و شمشیر آویخته بکمر با سپاهیان خود یکجا به بیرون شهر سفر می کرد و به شکار می پرداخت. چندا به نشان زنی نیز مهارت داشته و زن سخاوتمند برای فقرا بود. از ثروت خود مسجدی را در حیدرآباد بنا نهاد.

ماه لقأ چندا فن شعر و ادب را از استادش شیر احمد خان متخلص به (ایمان) آموخت و دیوانی از شعر را ترتیب داد. وی در سال۱۱۷۸ش/ ۱۷۹۹م. این دیوان شعرش را به یک انگلیس هدیه داد که اکنون در کتابخانه لندن موجود است. (با: شماره ۵، سال ۱۰، ص ۵۰-۵۱، ت: ص ۵۰، ح: ص ۲۰۳، د: ص ۱۶۶.)

نمونه کلام او این چند بیت را تذکر می دهم:

بروز حشر الهی چو نامهء عملم
کنند باز که آن روز باز خواه منست
بکن مقابله آن را به سرنوشت ازل
کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست

***

گرانی می کندبار تبسم لــعل جانان را
گه از فرط نزاکت برندارد سرخی آن را
***
چو محرابش سجود خاص و عام اســت
فلک گفتا که این بیت الحــرام است

چمنی خانم

یکی از شعرای دری زبان در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری در هند چمنی خــانم اسـت کـه تاریخ تولد و زندگی نامه او درست در تذکره ها وجود ندارد. یکی از منابع از وی یاد نموده (ر: ص ۱۶۸.) و بیت زیر از اوست:

زنیکان نیکی و از ظالمان ظلم
چو عکس از آینه هر حال پیداست

حاجی گوهر خانم

گوهر خانم مشهور به حاجی یکی از شعرای دری زبان دورهء قاجار است که در علــوم نجـوم دسترسـی داشته و اشعار عرفانی زیادی دارد.(ت: ص۶۳.) اشعار زیر نمونه کلام اوست:

پیغمــــبری که اشرف اولاد آدم است
یاپایه زمـــــنبر او عرش اعظم است
فخر رســــل شفیع جزا فخر کائنات
مخلوق حق و خالق مخلوق عالم است
***
ای صبا نافه از آن طره تو آهسته کشانی
که در آن سلسلهء زلف گرفتارانند
***
ای خالق خلق زآنکه تو غفاری
جز معصیت نکرده ام من کاری

تازنده بطاعت تــو خلق تو ومن
جز لطف عمیم تو ندارم یاری

سیر زبان ادبی از اوایل گسترش اسلام تا امروز

افغانستان قبل از گسترش دین اسلام، زیر نفوذ ادیان دیگری چون زردشتی، بودایی و مانوی قرار داشت. در بخش شرقی افغانستان، دین بودایی بنابر تعلقات و روابط نزدیک با دولت گپتا های هندی رایج گردیده و تا مناطق مرکزی و جنوب غربی کشور مان نفوذ نموده بود.
با گسترش و نفوذ اسلام در افغانستان در سال ۶۴۲م.، به مدت یک قرن کشور ما در پذیرش فرهنگ و ادبیات جدید عرب قرار گرفت.."درطول این زمان، ملت افغانستان قسماً ذوقیات ملت عرب را پذیرفت، ودین و زبان آنرا با حفظ زبان خود قبول کرد. ملت عرب نیز با تمدن و فرهنگ قدیم افغانستان آشنا گردید و این هردو در تشکیل آینده تمدن اسلامی تأثیر افگند" (۶) در چند دههء قرن اول هجری، سرزمین خراسان(افغانستان قدیم)، تحول عظیم بنیادی و اعتقادی که در ابعاد گوناگون دیگر اجتماعی نیز اثر گذاشت، بوجود آمد.
دین اسلام جاگزین عقاید مردم شد و زبان عربی منحیث زبان اعتقادی بزودی گسترش یافت. زبان های محلی افغانستان چون زبان سریانی و اویستای را نیززیر تأثیر قرار داد. پذیرش زبان عربی و جاگزینی و یا نفوذ آن در زبانهای منطقه ناشی از دو جریان بود:
یکی آنکه دین اسلام و کتاب آسمانی قرآن کریم بزبان عربی بود و تمام احادیث و روایات از عربی به مردم انتقال می یافت. دیگر اینکه زبان عربی با سعی و کوشش علمای عربی زبان در تهیه متون علوم و ترجمه آثار یونان قدیم و اندیشهء فلاسفه و حکما نقش بارزی را ایفأ نمود. گسترش زبان عربی و نفوذ آن در ادبیات دری و پشتو و زبانهای منطقوی و حتی لهجه تأثیر گذاشت. در مورد نفوذ زبان عربی عوامل دیگری نیز وجود دارد که دراین بحث ما را از اصل تحقیق بدور نگهمیدارد

زبان دری قبل از اسلام

در افغانستان، آسیای میانه و ایران قبل از اسلام نیز به زبان دری حرف می زدند. عبدالله بن مقفع در کتاب "الفهرست" تألیف محمد بن اسحاق ابن الندیم الوراق که در سال ۳۷۸م. ذکر نموده است که که در دوره ء ساسانیان و هخامنشیان فارس در شهر های مداین زبان "دری مروج بود :" اما الدریه فلغة مدن المدائن و بها کان یتکلّم من بباب الملک و هی منسوبة الی حاضرة الباب..."

اما پژوهشگران و محققین ایران این ادعا را رد می نمایند . دکتر ذبیح الله صفا در کتاب "تاریخ ادبیات ایران" می نویسد که اگر دری زبان تکلم شهر های مشرق بود پس چگونه در شهر های

حاجیه

حاجیه یکی از شعرای دری زبان دوره‌ء قاجاریه و زن فتح علیشاه قاجار است(۱۲۱۲-۱۲۵۰ق/۱۱۷۶/۱۲۱۳ش/۱۷۹۷-۱۸۳۴م.). وی از جمله‌ء زنان پارسا و پرهیزگار بشمار می رفت که شعر هم می سرود . نامش مریم بود و زمانیکه از زیارت حج برگشت به حاجیه مشهور گردید. (ت: ص ۵۷، ح: ص ۱۰۷، چ: جلد سوم، ص ۲۱۴۲، د: ص ۹۷.)
این بیت نمونه کلام اوست:

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
خدازیارت اهل دلی نصیب کند

حجابی

حجابی یکی از شعرای معروفه دری زبان زن در قرن نهم هجری افغانستان است که در دربار تیموریان هرات راه داشت و پدرش مصائب امیر علی شیر نوایی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا در هرات بود. وی که به استرآبادی نیز مشهور است زیرا دختر مولانا بدرالدین هلالی استرآبادی از علمای آندوره بشمار میرود. پدرش نیز اشعار خوبی می سرود و مشوق اصلی حجابی شمرده می شود. حجابی با پدرش مورد تفقد حکام ازبک در شمال افغانستان نیز قرار گرفت و مدتی در دربار عبدالله خان ازبک بسر برد. از آنجهت که او همیشه با عصمت و پوشیده بود به حجابی نیز شهرت یافته بود. در مرات الخیال آمده است که زنی بود زیبا روی و" از فرط حیا و عصمت در خلأ و ملأ نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی، از آنرو حجابی تخلص نموده بود" (با: شماره ۲، سال ۱۰، ص ۵۶، ت: ص ۳۲، چ: جلد سوم، ص ۲۱۴۵، د: ص ۸۸.)
وی در رثای مرگ پدرش این بیت را سرود:

این قطره خون چیست به روی تو هلالی
گویا که دل از غصه به روی تو دویده

حجابی در سال ۹۳۸ هجری قمری/۱۰۱۱ش/۱۶۳۲م. بدست عده‌ء حسودان به قتل رسید. نمونه کلام او این غزل است:

بهار و سبزه و گل خوش بروی جانان است
وگرنه هریک ازین جمله آفت جان است

به غنچه مهر چه بندد زگل چه بگشـاید
دلی که خون شده از خار خار هجران است
مران به خواریم ای باغبان زگلشن خویش
که پنج روز دگر گل به خاک یکسان است
حدیث زلف دلاویز آن نگار امشـــــب
زمن مپرس که بس خاطرم پریشـان است
مگوی شعر حجابی که نزد ســـیمبران
هزار بیت و غزل پیش حبه؟ یکسان است

ابیات زیر را نیز باو منسوب می دانند:

مه جمال تو و آفتاب هردو یکیست
خط عذار تو مشک ناب هردویکیست
***
حفظ ناموس توشد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تورسواتر ازین می بایست
***
به عمر خویش کسی کز تو یک سخن نشنود
اگر کند گله ای از تو شرمسار تو نیست
***
بیش ازین تکلیف ایمانم مکن زاهد برو
درد سرکم ده که کاری با مسلمانیم نیست

حسنیه بیگم

در مورد حسنیه بیگم بعنوان یکی از شعرای دری زبان افغانستان که در هند زندگی می کـرد، تنهـا در کتاب (مشاهیر نسوان) ذکر بعمل آمده است. او فرزند ابوالقاسم محتشم یکی از نویسندگان افغان اســت که کتابی را بنام(اختر تابان) تألیف نموده و در هند به نشر رسیده است. ***(با: شماره ۹، ســال ۱۰، ص ۵۶، ت: ص ۸۸).***

از حسنیه بیگم اشعار زیر بعنوان نمونه کلام او باقیمانده است:

نقش نگین دلم صورت جان پرورت
ورد زبانم بود روز و شبان نام تو
**

سرت گردم کجا بودی تو امروز؟
وصالت شد مرا عید دل افروز
**

ماه نو هرکس ببیند بررخ آن ماه رو
ماه کامل بگذرد او را به شادی بیگمان

حمیرا

یکی از سخنوران افغانستان حمیرا است که اژ وی در بعضی از پژوهش ها یاد گردیده اما اثری بجای نمانده است. تاریخ تولد و وفات وی نیز معلوم نیست.*(ف: ص ۲۳۷.)*

حیات

حیات یکی از شعرای دری زبان دوره مغولی هند و زوجه نورالدین جهانگیر شاهنشاه هند است. از او جز یک مشاعره، اثر دیگری بجای نمانده است که در هنگام بازی شطرنج شاه، گفته است *(رجوع شود به زندگی نامه آرام زوجه دیگر جهانگیر)*.. گویند روزی حیات فرد زیر را نزد شاه جهان خواند:

هرکه غم جهان خورد کی خورد از حیات بر
رو تو غم جهان مخور تا زحیات برخوری

حیات همچنان برای جهانگیر شوهرش فی البدیهه سرود:

جهان خوش است ولیکن حیات می باید
اگر حیات نباشد جهان چه کار اید؟
**

چه سازم طوف دیر و کعبه و بتخانه و مسجد
به گرد چشم وابرویت دلم هر بار می گردد

مآخذ: (ت: ص ۳۴، د: ص ۹۷، ذ: جلد اول، ص ۱۰۹.)

حیات هروی

یکی از زنان شاعر دری حیات هروی است که در ۹۶۲ ق /۹۳۴ش/۱۵۵۷م.در هرات تولد شده و در همانجا می زیست. در کتاب جواهر العجایب در مورد حیات می نگارد که او علاوه از حسن و جمال به لطافت طبع نیز آراسته بود. وی یکی از نویسندگان افغان فخری هروی است. (ژ: ص ۱۳۸) غزل زیر نمونه کلام اوست:

غزل

عجب شیرین لب لیلی عذاری کرده ام پیدا
دراین ایام خوشحالم که یاری کرده ام پیدا
بیادلعل شیرین میکنم چون کوهکن جانی
چوفرهاد از برای خویش کاری کرده ام پیدا
زپاافتادم از اندوه هجران چون کنم یارب؟
که این اندوه از دست نگاری کرده ام پیدا
چو مجنون می نهم رو برکف پای سگ کویش
که من دیوانه نیکو غمگساری کرده ام پیدا
بیکدم صرف راه آن بیت بیگانه وش کردم
حیاتی آنچه من در روزگاری کرده ام پیدا

حیاتی

نام اصلی اش (بی بی جانی) است و (حیاتی) تخلص می کرد. در شهر باستانی هرات تولد شده و از شعرای دری زبان افغانستان بشمار می رود. او با نور علی شاه در هرات ازدواج نمود. در فن شعر خیلی ذکاوت داشت و تمام قواعد شعری را خوب مراعات می نمود. علم عروض را از شوهر خود بیآموخت. بعد ازینکه نور علیشاه وفات نمود، بی بی جانی با ملا محمد خراسانی ازدواج نمود. حیاتی اشعار خوبی سروده است و در تذکره الخواتین ، کلیات اشعار اورا به ده هزار بیت نوشته اند. (با: شماره ۷، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ص ۶۹، ح: ص ۱۱۵، س: ص ۱۲۶.)

ابیات زیر نیز از حیاتی است:

ایاطایر قدس عرش آشیان
مجودانه از دام این خاکدان
قفس بشکن وبال و پرباز کن
به گلگشت و گلزار پرواز کن

**

منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکردست جرس را
**
چارهء درد من بیچاره را
داند و عمداً تغافل می کند

حیران خانم

یکی از زنان شاعر دری زبان آذربایجان حیران خانم است که دیوان اشعارش مشتمل برقصاید و غزلیات و ترجیع بند ها به چهار هزار و پنجصد بیت می رسد. حیران خانم به زبان های دری و ترکی شعر مـی سـرود. گوینـد کـه او در شـهر تـبریز متولـد گردیـد و بعـد از ازدواج بـه آذربایجـان رفـت(۱۲۱۸ق/۱۱۸۲ش/۱۸۰۳م.) . وی شـعری نـیز در مـورد مـرض وبـا کـه در سـال ۱۲۴۷ق./۱۲۰۶ش/۱۸۲۷م. در آذربایجان آمد و به هزاران نفر را کشت سروده است . (با: شماره ۷، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ص ۶۹، ح: ص ۱۱۵، س: ص ۱۲۶.)
حیران خانم به عمر هشتاد سالگی وفات نمود. این پارچه نمونه کلام اوست:

چه کنم باز فتادم دگر از یار جدا
بلبل زار صفت از گل و گلـــزار جدا
ای فلک ناله من خانه خرابت سازد
که مرا کردی تو از یار دگر بار جـــدا
خون زبهر من غمدیده هجران ریزد
باد سیار جدا ابر گهربار جـــــدا
برغم فرقت من ناله کشد در گلشن
بلبل زار جدا خار ستمـــــکار جدا
همه برحسرت من گریه کنند شام و سحر
یار غمخوار جدا دشمن خونخوار جدا
در همه حال خرد راست جدایی زرقیب
حیف باشد نشود یار زاغیار جـــــدا
آه"حیران" چه سازم من ازین محنت تو
کرد از یار مرا گردش غدار جـــــدا

خان بختیاری

از زنان شاعر دری در افغانستان است اما تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست. *(با: شماره ۱۰، سال ۱۰، ص ۴۰، ت: ص ۹۴.)* این سه فرد نمونه کلام او باقیمانده است:

اگر در علم لقمانی اگر در شعر حسانی
اگر در ملک دارایی اگر در جود قاآنی
تو در آخر فنا داری به زیر خاک جا داری

خدیجه سلطان

خدیجه سلطان از زنان سخنوری است که قریحه شعری داشته و بین سالهای ۱۱۲۵-۱۱۳۵ش/۱۷۰۷م. تولد شده و در اصفهان می زیست. او در نوجوانی عاشق پسر کاکایش "واله داغستانی" شد و در یک مدرسه باهم درس می خوانند. خدیجه سلطان که خیلی زیبا بود نتوانست به معشوق خود برسد و واله داغستانی بنابر تسلط نادر افشار به هند رفت. اورا نادر افشار در حرم خود نگه داشت و زمانی هم در عقد نجف قلی بیگ حاکم یزد در آمد. پس از کشته شدن او صالح خان قاتل نادر افشار او را به زنی گرفت و سرانجام شخصی بنام غلام محمود خان او را به زور به نکاح خود عقد کرد. در زمان تسلط احمد شاه بابا که اصفهان نیز جز قلمرو افغانستان بود، خدیجه سلطان با میرزا احمد خان وزیر اصفهان ازدواج نمود. بعد از قتل وی ، خدیجه می خواست نزد واله داغستانی به هند برود که در مسیر راه وفات نمود. *(با: شماره پنجم، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ۴۹، چ: جلد سوم، ص ۲۱۶۳، ح: ص ۱۵۲، س: ص ۱۷۲.)*
نمونه کلام او:

من ساقیم و شراب حاضر — ای عاشق تشنه آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم — هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب هیچ است — اینک من و آفتاب حاضر
سلطان چو منی نبود در دهر
عالم عالم کتاب حاضر

***

از رنج درون خسته ام هیچ مپرس — از حال دل شکسته ام هیچ مپرس
انداز پرش رفته زیادم عمریست — ای دوست ز بال بسته ام هیچ مپرس

من مستی عهد یار می دانستم — بی مهری آن نگار می دانستم
آخر به خزان هجر خویشم بنشاند — من عادت نوبهار می دانستم

افسانهء درد من اگر گوش کنی
ازلیلی و از قصه اش فراموش کنی
ور قصهٔ درد این غمم را شنوی
مجنون و حکایتش فرامــوش کنی

خیرالنسأ بیگم

خیر النسأ بیگم ملقب به "عفت" یکی از سخنوران ترک در ادبیات دری است. او دختر علی شـــاه ترکـی قلندر است که به همسری خواجه حسین اثر درآمد. خواهرش بسم الله بیگم نیز شاعر بود. *(ث: ص۸۹، ک: ص۸۲.)*

ابیات زیر نمونه کلام اوست:

نشستم بر سر کوی محمد — که شاید بنگرم روی محمد
دماغ من معطر کن خدایا — صبا از بوی گیسوی محمـد

دختر

یکی از سخنوران دوره تیموری هرات در قرن نهم هجری، دختر است که از وی امیر علی شیر نوایـی در کتاب خود "مجالس النفایس" نیز یاد نموده است. *(با: شماره ۱۰، سال ۱۰، ص ۳۵، ت: ص ۸۹، د: ص ۱۱۶، چ: جلد سوم، ص ۲۱۵۳، غ: ص ۳۵۰.)*

رباعی زیر نمونه کلام اوست:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
لاغر صفتان تند خو را نکشند
گر عاشق صادقی زکشتن مگریز
مردار بود هر آنکه او را نکشند

دختر غزالی

یکی از سخنوران برجسته دری که در جمال و زیبایی نیز شهره عام بود، دختر غزالی است که بین سالهای ۹۵۸ -۹۶۲ هـ ق./۹۳۰-۹۳۴ش/۱۵۵۱-۱۵۵۵م. میزیست از وی در جواهر العجایب ذکر شده است.(ز: ص ۱۳۷) ابیات زیر ازاوست:

کوه کن بیهوده شوری در جهان افکنده است
کند سنگی چند وپندارد که کوهی کنده است

***

دم به دم همچون صبا گرد سرایت گردم
تا برون آیی و خاک کف پایت گردم

***

پرشد از خون جگر دیدهٔ نمناک مرا
ساخت رسوای جهان سینهٔ صد چاک مرا

دلشاد خاتون

دلشاد خاتون یکی از سخنوران ادبیات دری در بلخ بود . وی دختر امیر علی جلایر است که بعداً با امیر حسن جلایر حاکم بلخ ازدواج کرد. عده از پژوهشگران دلشاد خاتون را دختر دمشق خواجه و نواسهٔ امیر چوپان یکی از امرای مغولی می دانند که بطور تحکمی به نکاح سلطان ابوسعید درآمد که برادر زاده خانش بغداد خاتون بود (۷۳۳ هـ ق./۷۱۲ش/۱۳۳۳م.)ولی در کتاب "آتشکده آذر" او را از شاعران بلخ نامیده است. (با: شماره ۱۰، سال ۱۰، ص۳۵، ت:۸۹، د: ص ۱۱۷، ا: ص ۶۲۰)

نمونه کلامش:

حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

***

اشکی که سر زگوشهٔ چشمم برون کند
در روی من نشسته و دعوی خون کند

دولت

یکی از شعرای شیرین سخن ادبیات دری بی بی دولت است که در قرن هشتم هجری در شهر سمرقند می زیست. او که از دو چشم کور و نابینا بود، فی البدیهه شعر می سرود. در تذکره حسینی تذکر رفته است که زمانیکه تیمور لنگ شمال خراسان(افغانستان قدیم) را به شمول سمرقند زیر سلطهء خود در آورد، بی بی دولت این شعر را برایش خواند:

آتش در شهر سمرقند باد وابن تیمورلنگ چون سپند باد

زمانیکه تیمور لنگ از وجود بی بی دولت شاعر نابینا آگاهی حاصل نمود، بدیدنش رفت، پرسید:

- چه نام داری...؟

گفت:

- دولت.

پادشاه دوباره گفت:

-دولت هیچگاهی کور نمی باشد.

دولت فی البدیهه جواب داد:

- اگر کور نمی بود، نزد لنگ نمی آمد.

در مورد اشعار این شاعر در تذکره های ذکری نگردیده است.*(با: شماره اول، سـال ۱۰، ص ۵۵، ت: ص ۳۳، ط: ص ۱۲۴).*

رابعه بلخی

رابعه بلخی بنت کعب اولین شاعر زن افغان در تاریخ ادبیات دری است که در نیمه اول قرن چهارم هجری در بلخ می زیست. تاریخ تولد رابعه بلخی را تذکره نویسان بطور دقیق نتوانسته اند بنویسند. ولی زندگی نامه وی تراژیدی تاریخی را بجای مانده است.

پدر رابعه بلخی یکی از اشخاص فاضل و دانشمند و از افراد صاحب رسوخ در دربار سامانیان بود. وی وظایف بس عمدهء را در شهر های سیستان، بست، کندهار و بلخ داشت و منحیث حاکم آن شهر ها انجام داده است. کعب توجه خاصی به رابعه داشت و با مساعی و توجه او توانست علوم متداول زمان خود را فرا گیرد. رابعه که دختر دانشمند و عاقلی بود، قریحه شعری خود را با سرودن اشعار نغز، رشد داد که توجه اطرافیان را جلب نمود و از جانب پدر نیز همیشه تشویق و تحسین می گردید.. رابعه آنقدر زود شهره آفاق گردید که اشعارش را در محافل ادبی ماوراالنهر می سرودند. رابعه بلخی در عصر شاعر بلند مرتبه ادبیات دری رودکی بلخی سمرقندی زندگی می نمود.

پدر رابعه بلخی که به اشعار دخترش سخت توجه داشت او را (زین العرب) لقب داده بود. محمد عوفی شاعر دیگر زبان دری رابعه را در کتاب (لباب الالباب) خودش (مگس روئین) خوانده است. شیخ فرید الدین عطار در " الهی نامه" و مولانا جامی در کتاب " نفحات الانس" نیز از رابعه بلخی و اشعارش تمجید نموده اند و او را عارفه سالک راه حقیقت خوانده اند. شیخ عطار پنجصد بیت را در مورد رابعه سروده است. هاتفی می گوید:"اشعاری که از زبان این بانوی ستوده افعال تراوش کرده است نه تنها از آلایش کلمات قبیح و رکیک کاملاً منزه و پاک ، بل سراسر از عشق و محبت حقیقی لبریز است."

زندگی نامه رابعه بلخی، یکی از حوادث فراموش ناشدنی در تاریخ افغانستان است. او که بیکی از غلامان برادرش بنام (بکتاش) دلباخته و عاشق شده بود، نمی توانست عشق پنهان خود را مخفی نگهدارد و احساسات و جذبهء عشقی او در اشعارش انعکاس پیدا می نمود و شعر هایش را نغز، شیوا و پرسوز تر می ساخت. دراین دوره اشعار رابعه بلخی در اوج پختگی خود رسیده بود. عشق رابعه به بکتاش هرگز امید وصال نداشت و در فراق، آتشین تر می شد. زیرا تفاوت زندگانی ایندو عاشق و معشوق از هم تفاوت خیلی زیادی داشت. رسم و عادت های آن زمان نیز تأثیر در روابط افراد می گذاشت و رابعه در قید و بند این رسوم باعث گردید که از بکتاش بدور نگهداشته شده و به وصال هم نرسند. رابعه بلخی همه آرزو ها، امیال ، عشق و سوز نهانی خود را در سرودن اشعارش بیان می کرد و خاطر حزین خود را تسکین می بخشید.

زمانیکه برادرش (حارث) از قصه دوستی رابعه و بکتاش اطلاع یافت، سخت برآشفته، به خشم آمد. سعی نمود که زمینه های دید و بازدید آندو را هنوز هم تنگتر و محدود تر سازد. اما از ترس پدرش که آنزمان حاکم بلخ بود نمی توانست دست به عملی خلاف بزند.

گویند روزی رابعه در باغ قدم می زد، که تصادفی بکتاش را در مقابل خود دید. از دیدنش نهایت شادمان گشت. بکتاش که دیدار رابعه را نیز از ودعیه های الهی می شمرد ، هیجانی شده و دست رابعه را سخت در دستانش فشرد و او رابخود کشانید. رابعه ازین عمل بکتاش رنجیده و به قهرشد و خود را ازنزدش رهانیده گفت: من بتو دل داده ام، همین ترا بس است..طمع بیشتر مکن...

زمانیکه کعب پدر رابعه وفات نمود، حارث برادرش حاکم بلخ شد. او غلامانش را گماشت تا صندوق بکتاش را باز نمایند و هر آنچه در آنست برایش بیاورند. غلامان هر آنچیزی را که آوردند، بجز از اشعار عاشقانه رابعه چیز دیگری نبود. حارث با خواندن اشعار رابعه خشمگین شد و حکم قتل خواهرش را داد. و رابعه در جوانی بدست برادرش حارث در حمام برده شده ، رگهایش را برید و به قتل رسانید.

(ت: ص ۶-۹، ح: ص ۱۲۲-۱۲۹، خ: ص ۷۳، ق: جلد اول، ص ۵۹ -۷۳.)

از رابعه بلخی اشعار محدودی باقیمانده است که نمونه احساس، لیاقت و استعدادش است. غزلیات زیر نمونه کلام اوست.

غزلیات

زبس گل در باغ ماواً گرفت — چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
صبا نافه مشک تبت نداشت — جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندرست — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت؟
به می ماند اندر عقیقین قدح — سرشکی که در لاله ماوی گرفت
قدح گیر چندی و دنیا مگیر — که بدبخت شد آنکه دنیا گرفت
سرنرگس تازه از زر و سیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چورهبان شد اندر لباس کبود — بنفشه مگر دین ترسی گرفت؟

مدائن و در درگاه سلاطین ساسانی برای تکلم بکار می رفت. وی دلیل مـی آورد"علـت تسـمیهٔ لهجهٔ تخاطب مدائن به "دری" انتساب آن به درگاه سلاطین ساسانی است نـه از آنـروی کـه آن لهجهٔ همان لهجهٔ مشرق است...."(۶)

ولی این تحلیل خیلی ضعیف بوده و پژوهشگران ایرانی بگونه خواسته اند تا از نفوذ زبان دری در دربار هخامنشیان فارس انکار کنند و دوباره به همین موضوع قانع شـده انـد کـه زبـان دری ، زبان مردم خراسان(افغانستان) است و جمله دیگری از عبدالله ابن مقفع را ذکر می کند: "الغالب علیها من لغهّ اهل خراسان و المشرق لغهّ اهل بلخ"

یکی از اسناد برجسته دیگر که زبان دری را منشعب از زبان پهلوی ندانسته . آنرا زبـان مسـتقل می دانند، کتیبه ء است که از سرخ کوتل بغلان کشف شد. " اکنون که سنگ نبشتهٔ مکشـوفه بغلان را بزبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم اعتراف می کنیم، که زبان دری کنونی از پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یکهزار و هشتصد سال تـا دو هـزار سـال پیـش ازیـن در تحارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که این ۲۵ سطر نوشتهء آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ بهمان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم، و بنابران کشـف ایـن سـنگ نبشتهء گرانبها، تحولی را در اعلام زبان شناسی و تاریخ ادبیـات افغانسـتان بوجـود مـی آورد و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند." (۷)

واقعیت امر آنست که دری، زبان گسترده و قدیمی بود که پهنه آن لهجه ها و زبان های دیگر را زیر نفوذ خود داشت. زبان پهلوی و لهجه "فارسی" نیز متأثر از زبان دری بود. اینکه علمـأ ایرانـی سعی دارند تا برعکس زبان دری را "لهجهٔ دری" و لهجهٔ "فارسی" را زبان " فارسی" شـکل دری و هویت زبان را در محور زبان پهلوی ترسیم کنند برای اهل نظر خاصتأ دانشمندان شـرق قـابل تحقیق گسترده دوباره است.

در تاریخ سیستان ابیات مذهبی زردتشتی زیر را ابوالموید بلخی در شاهنامه خود ذکـر کـرده و به نقل از بهار خراسانی و تذکر آن در تاریخ افغانستان تـألیف عبدالحـی حبیبـی چنیـن آمـده است:

فرختـــــه باذا روش   *خنیذه گرشسپ هوش*
همی پرست از جوش   *انـــوش کن می انوش*
دوسـت بذ آگـــوش   *به آفرین نهاذه گوش*
همیشه نیکی کـوش   *(که) دی گذشت و دوش*
شاهـــا! خدایـــگانا!   *به آفـــــرین شاهی!*

و یا این سه مصرع که در سیستان قبل از اسلام، مؤرخان عرب ذکر نموده اند:

غزل

الا ای باد شبگـــیری پـــیام من به دلبر بر
بگو آن ماه خوبان را که جان با دل برابـــر بر
بقهر از من فگندی دل بـــیک دیدار مهرو یا
چنان چون حیدر کرار درآن حـــصن خیبر بر
توچون ماهی و من ماهی همـــی سوزم بتابه، بر
غم عشقت نه بس باشد جفا بنـــهادی از بربر
تنم چون چنبری گـــشته بدان امـید تا روزی
ززلفت برفتد ناگه یکی حلقه به چـــنبر بر
ستمبر گشته معشوقم همه غم زین قبل دارم
که هرگز سود نکند کس بمعشوق ستمبـــر بر
اگر خواهی که خوبان رابروی خود به هجر آری
یکی رخسار خوبت را بدان خوبـــان برابر بر
ایا مؤذن بکار و حال عاشق گر خبـــر داری
سحرگاهان نگاه کن تو بدان اللــــه اکبر بر
مدارای(بنت کعب) اندوه که یار از تو جدا ماند
رسن گرچه دراز آید گذردارد به چنبــــربر

***

دعوت من برتو آن کایزدت عاشق کناد
بریکی سنگین دلی نامهربان چون خویشتن
تابدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی
چون به هجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

***

فشاند از سوسن گل سیم و زر باد
زهی بادی که رحمت باد بـــــر باد
بداد از نقـــش آذر صد نشان آب
نمود از سـحر مانی صـــــد اثر باد
مثال چشـــم آدم شد مگر ابر
دلیل لطف عیســـی شد، مگر باد؟
که در بارید هـــردم در چمـــن ابر
که جان افزود خوش اندر شـــجر باد

اگر دیوانه ابر آمـــــد چـــرا پس
کند غصه صبـــوحی جـــام زر باد
گل خوشبوی ترســــــم آورد رنگ
ازین غماز صبح پرده در بــــــاد
برای چشمم هر نااهل گـــــــوئی
عروس باغ را شد جلـــــــوه گر باد
عجب چون صبح خوشتر می برد خواب
چرا افــــگند گـــل را در سحر باد

***

عـــشق ار مرا باز آورد در بـــند
کوشـــش بسیار نیامد سودمند
عشق دریایست کرانه نـــاپـدید
کی توان کردن شنا ای هوشمند
عاشقی خواهی که تاپایان بری
بس کـــه بپسندید باید ناپسند
زشت باید دید و انگارید خـوب
زهر بایـــد خورد انگارید قند
توسنی کردم دانستـــم همـــی
کز کشـــیدن سخترگردد کمند

***

دوش بر شاخک درخت یکی مرغ
نوحه همی کرد و میگریست به زاری
من جدایم زیـــار خویش و ننالم
توچه نـــالی که با سـعادت یاری؟
من بگریم چو خـون دیده ببارم
تو چه گریی که خون دیـــده نداری؟

مآخذ: (ت: ص ۶-۹، ح: ص ۱۲۲-۱۲۹، خ: ص ۷۳، ق: جلد اول، ص ۵۹ - ۷۳.)

رشحه

رشحه یک از شعرای دری زبان در دوره قاجاریه است که در اصفهان می زیست و او را منسوب به هاتف اصفهانی نیز می دانند که پدرش بوده است. رشحه در اشعار خود "کشـته " نیز تخلص می کرد و در مجمع شعرا از مرتبت خوبی برخوردار بود.رشحه دیوانی مشتمل بر سه هزار بیت دارد *(ت: ص ۵۶، چ: جلد سوم، ص ۱۲۵۴، ح: ص ۱۲۹-۱۳۴، د: ص ۱۳۴، ذ: جلد اول، ص ۱۴۴.)*

نمونه کلام او:

جدا ز زلف و رخسار تو جان دادم به ناکامی
نه خرم از تو در صبحی و نه دلشاد از تو در شامی
ندارم غم ز قرب مدعی رشحه که در کویش
کنون قربی که هست او را مرا هم بود ایامی

***

می تپد از شوق دل در سینه ام گویی که باز
تیر دلداری به دل ز ابرو کمانی می رسد

جان و دل بیرون کس از دست تو مشکل می برد
عشوه ات جان می ستاند غمزه ات دل می برد

***

فلک کینه گرا دوش به آهنگ جفا
نیم شب پای فروهشت به کاشانه ما
گفتم از بهر چه آمده ای گفت که جور
گفتم از بهر چه تقصیر بود گفت وفا
هر کجا نام زدانش همه آفاق حجاب
هرکجا ذکر بنامش همه افلاک حیا

***

غم نه گر خاکم به باد از تندی خوی تو رفت
غم از آن دارم که محروم از سر کوی تو رفت
گلشن خلدش شود گر جان نیاساید دگر
رشحهٔ مسکین که محروم از سرکوی تو رفت

روزبه

یکی از سخنوران ادبیات دری در قرن نهم هجری روزبه است که در مجالس النفایس اثر امیر علی شـــیر نوایی از وی یاد شده است. *(غ: ص ۴۰۰)*

ابیات زیر نمونه کلام اوست:

هر زمان دارم هلاکی با حیات آمیخته
زان تغافل ها که کردی التفات آمیخته
***
تغافل از بتان بی وفا مطلوب می باشـــــــد
وزین سنگین دلان بی التفاتی خوب می باشد

ریحانه مجنونه

یکی از سخنورانی که زنده گی اش را در بین قبرستان ها سـپری نمـود. از تـاریخ تولـد و وفـات وی در پژوهش ها تذکری نرفته است. در کتاب مشاهیر نسوان آمده که از وی پرسیده شد که چرا تمام عمــر را در قبرستان گذرانیدی؟ در پاسخ گفته بود:" بر دروازه وصال نشسته ام و انتظار آنرا می برم که می باشد که به این سعادت مشرف شوم." *(با: شماره ۱۰، سال دهم، ص ۳۵، ت: ص۸۹، ث : ص ۱۰۸.)*

نمونه کلامش این بیت را آورده اند:

منتظر باش و چشم بر در دار
کو نظر را در انتظار گذشـــت

زایری

شاعر سخنور ادبیات دری در قرن هشتم هجری است که در هرات می زیست. از وی در کتاب "مشـاهیر النسوان" تذکر رفته است. *(با: شماره اول، سال دهم، ص ۵۶، ت: ص ۲۴، ح: ص ۱۳۹، ذ: جلد دوم، ص ۷، ط: ص ۱۳۹.)*

غزل زیر نمونه کلام زایری است:

غزل

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام
خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام
شیوه عاشـــــــــقی و رسم نظر بازی را
همه از مردم صـــــاحب نظر آموخته ام
کار من بیتو بجز خون جگر خوردن نیست

طرفه کاری که بخون جگر آموخـــــته ام
ناصی چند کنی منع من از عشق بتــــان
من زاستاد ازل اینـــــــقدر آموخته ام
زایری بهـــــر طواف حـــرم کوی کسی
صـــبح خیزی زنسیم سحر آموخته ام

زبده خانم

از جمله سخنوران زن در ادبیات دری قرن دوازدهم هجری قمری است که خواهر زیب النسأ و دختر اورنگ زیب پادشاه بابری در دهلی بود. عده از پژوهشگران او را زبیده بیگم گفته اند.(ت: ۱۱۰)

نمونه کلام زبده النسأ:

باده نوش گر شد خون عـــاشقان نوشی
بعد ازین کمی باو می تـــوان زدن جوشی
هرکجا به من برخوردمن زعمـــر برخوردم
رشک ماه نوطفلی پای تـــــا سرآغوشی
هرکجایی اخــــــــلاقی لاابالی آیینی
پند ناصحان مشنو حرف کس مکن گوشی
مثل او ندارد یاد هیچکس زمـــــهرویان
دیروزود خاطر ها زود کن فرامــــــوشی

زهره

هنرمند و سخنور ادب دری که در قرن سیزدهم هجری در شهر لکنهو می زیست . زهره نـه تنها شعر می سرود، بلکه به هنر رقـص نـیز دسترسـی داشـت و صـاحب جمـال و زیبـا روی بـود. او بـا یکـی از ثروتمندان ازدواج کرد. زهره در هنر خطاطی نیز دست توانا داشت و علم عروض و قافیـه را خـوب مـی دانست. (با: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ص ۸۱. ح: ص ۱۴۰، د: ص ۱۴۱، ب ب : ص ۱۷۵.)

ابیات زیر نمونه کلامش است:

رفته رفته تا بحالم مهــــــربان گردد طبیب
این جراحت ها که من دارم کهن خواهد شدن
***
خبر از من که بـــــرد به غلام بابا
زهره در بزم غزل تازه نوایی دارد
***

هی هی چه بی حیاست که درپیش مردمان
پروانه را به بزم بغل گیر کرد شمـــــــع

زیب النسأ

زیب النسأ یکی از شعرای شیرین سخن ادبیات دری در دوره‌ء سلاطین مغول هند است. وی بتـاریخ ۱۰ شوال ۱۰۴۸ هجری قمری/۱۰۱۷ش/۱۶۳۸م. در زمان سلطنت شاه جهان تولد شد. زیـب النسـأ دخـتر اورنگ زیب یکی از شاهان مغول بود و یکی از مادران دربار شـاهی بنـام مریـم، مسـوولیت تربیـت و پرورش اورا بعهده داشت.. او در اثر سعی و کوشش آن زن در نوجوانی، توانست که در مـدت سـه سـال قرآن مجید را حفظ نماید و بعدأ به آموزش علوم متداوله نزد ملا محمد سعید پرداخــت. او در جوانـی در آموزش زبان های دری، عربی و اردو متبحر گردیدو اطلاعات بیشتری را در زمینه های تاریخ ادبیات دری و عربی، علوم و فلسفه و هیأت کسب نمود. زیب النسأ از جملهء خوشنویسان عصر خود نیز بشـمار می رفت و خط نستعلیق و شکسته را خیلی زیبا می نوشت. در علـم و فنـون شـعر هـم وارد بـود و بـه تشویق استادش ملا محمد سعید، اشعار نغز و دلکشی می سرود. او اشـعارش را از پـدرش اورنـگ زیـب پنهان می کرد زیرا وی به شعر و شعرا علاقهء چندانی نداشت. زیب النسأ به استاد خود ملا محمد سعید احترام زیادی داشت زیرا وی بیش از چهارده سال در خدمت معلمی او بود. او یکبار تصمیم گرفـت تـا به دیار آبایی اش برگردد. اما زیب النسأ بوی اجازه نداد. او عزم خود را با ابیات زیر به نظم درآورد و بـه شهزاده زیب النسأ پیشکش کرد:

یکبار از وطن نتوان برگـــــــــــرفت دل
در غربتم اگر چه فزونســــــــــت اعتبار
پیش و قریب و بعد تـــــــــفاوت نمی کند
گو خدمت حضور نــــــــباشد مرا شعار
نسبت چو باطنی است چه دهلی چه اصفهان
دل پیش تست من چه بکابل چه کنـــــدهار

در دوره‌ء پادشاهی اورنگ زیب، محافل شعرأ و ادبأ مخفیانه برگزار می شد. روزی یکی از استادان ادبیات دری که استاد بیاض نام داشت، اشعار زیب النسأ را دریافت نمود و پس از مطالعه آنرا نغز و پخته خواند و در مجلس شعرأ پیشکش نمود. زیب النسأ از سن چهارده سالگی اش به سرودن شعر پرداخـت. وی در جوانی خواستگاران زیادی داشت. ولی او تا اخیر عمرش مجرد بماند و ازدواج نکرد.

زیب النسأ آرزو داشت که همیشه در مجـالس شـعرأ و ادبـأ شـرکت کنـد. امـا شـرایط خـانواده گـی و سختگیری های اورنگ زیب مانع اینکار می شد. از جمله شاعران دری زبان هم عصـر زیـب النسـأ مـی توان از غنی کشمیری شاعر توانای زبان پشتو،نعمت خان عالی و عاقل خان رازی نام بـرد. غالبـأ برنامـه

های برگزاری مشاعره بین مرد ها بود و زیب النسأ از حرم سرای پادشاهی نمی توانست در آن محافل راه یابد.. اورنگ زیب درک نموده بود که دخترش مستعد و لایق هر کار دولتی نیز است. از وی قدر دانی نموده و ماهانه چهار هزار روپیه معاش سالانه برایش مقرر نموده بود و در امور کشوری از وی مشوره می خواست. در زمان پادشاهی اورنگ زیب(۱۰۶۹ق/۱۰۳۸ش/۱۶۵۹م.)، زیب النسأ بیست و یک سال داشت.

" در (مأثر عالمگیری) نوشته است زیب النسأ از بسکه عالمه و فاضله و خداپرست و متدین بود بسی منظور نظر تربیت و تفقد پدر خویش گردید، بدرجه ایکه هنگامیکه بحضور پدر تاجدار خود تشریف می جست حضرت اورنگ زیب عالمگیر تمام شهزادگان را باستقبال وی می فرستاد و با احترامات فوق العاده پذیرایش مینمود، در سفر و حضر با پدر خود یکجا می بود..." *(ر ب ب: ص ۱۴۲-۱۴۳.)*

گویند که زیب النسأ عاشق بود و عاقل خان رازی راکه خود او هم شاعر و حاکم لاهور بود، دوست داشت. اشعار زیب النسأ در بیان عشق و سوز است. زیرا عاقل خان رازی در جوانی کشته شد و زیب النسأ محبت او را دردل می پرورانید.

او بدیهه سرای و ظریف گفتار بود. زیب النسأ زن پرهیزگار و عابدی نیز شمرده می شود. از وی کتابهای بنامهای (مونس الرواح)، (زیب المنشأت) و (زیب التفاسیر) بجای مانده است. زیب النسأ در اشعارش(مخفی) نیز تخلص می کرد. با آنکه عدهء این تخلص را از سلیمه بیگم نواسه بابر شاه می دانند. همچنان در مورد اینکه زیب النسأ "مخفی" تخلص می کرد و دیوان مخفی منسوب بوی باشد، واقعیت ندارد.

یکی از محققین بنام احمد علی سندیلوی در "مخزن الغرائب" می نویسد:"اما دیوان اشعارش جای بنظر نیامده، مگر تذکره انتخابش بنظر آمده، لیکن اعتبار را نشاید، سبب آنکه اکثر شعر اساتذه صاحب آن تذکره بنام بیگم نوشته بود." وی همچنان می نویسد که:" منکر ندارد زیب النسأ شعر می سروده و تدوین نموده بود، وی در عین زمان متأسفانه بیاضش از دست یکی از مستخدمین موصوفه که "ارادت فهم" نام داشت در حوض آب افتاد و تلف گشته..." *(ر ب ب: ص ۱۴۹.)*

سعید اشرف یکی از سخنوران عصر التماس عفو تقصیر "ارادت فهم" را در منظومه به زیب النسأ تقدیم نمود که آغازش چنین است:

ای ادا فهمی که پیشت فاضلان عصر را

شستن مجموعه اندیشه بآب افتاده است (الخ)

می گویند: روزی کنیز زیب النسأ آیینه را شکستانده و با وارخطائی گفت:

از قضأ آیینه را چینی شکست

زیب النسأ فی البدیهه و با تبسمی جواب داد:

خوب شد اسباب خود بینی شکست

روایت است که روزی زیب النسأ در باغ گردش می کرد. او از تماشای زیبایی های گل و سبزه و باغ به وجد آمده، بیت زیر را سرود:

چهار چیز که دل می برد، کدام است چهار؟

شراب و سبزه و آب روان وروی نگار

دراین اثنا اورنگ زیب پدر خود را دید که بطرف او می آید. فرد سروده شده را دوباره تغییر داده و گفت:

چهار چیز غم از دل می برد، کدام است چهار؟

نـــــماز وروزه و تسبیح و توبه استغفار

زیب النسأ در سن شصت و پنج سالگی در سال ۱۱۱۳ هجری قمری/۱۰۸۰ش/۱۷۰۱م. در دهلی وفات و همانجا دفن گردید. بر لوح مزار ش این بیت خوش را حک نموده اند:

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی　　　نی پرپروانه سوزد نه صدای بلبلی

یکتن از شعرای معاصر افغانستان مرحوم محمد ابراهیم خلیل زمانیکه برمزار زیب النسأ بدعا رفته بود و این شعر را خواند فی البدیهه این بیت را سرود:

نور صنعی برمزارت جای شمع و گل بس است

طوف روحت را ملک، پروانه و بلبل بس است

غزلیات زیر نمونه کلام اوست:

غزل

گرچه من لیلی صفاتم دل چو مجنون بی نواست

سر به صـــــحرا می زنم لیکن حیا زنجیر پاست

بلبل از شـــــاگردی ام شد همنشین گل بباغ

در محیط کامـــــــــلم پروانه هم شاگرد ماست

در نهان خونم بظاهر گرچـــــــه برگ تازه ام

حال من درمن نگر چون رنگ سرخ اندر حناست

دختر شاهم ولیکن رو به فقـــــــر آورده ام

زیب و زینت بس همینم نام من زیب النسأست

***

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد

کور باد چشمی که لذت گیر دیداری نشد

صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت

غنـــــچهء باغ دل ما زیب دستاری نشد

***

اشک در خون طپیده می آیـــد　　　یا دل از راه دیده می آید

درعدم هم زعشق شوری هست　　　گل گریبان دریده می اید

***

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کندگر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
هرکه دیدن میل دارد، در سخن بیند مرا

غزل

من و آن نماز شامی که زپی سحر ندارد
من وآه، آه سردی که یکی سحر ندارد
زسرشک دیده هردم در لاله گون برآرم
چه کنم که بحر دیده، به ازین گهر ندارد
توزبوستان حسن که نسیم ره نیابد
من و ناله های زاری که به لب گذرندارد
برو ای سرشک دیده زخیال ناله بگذر
که دگر زناتوانی هوس سفر ندارد
توز شیوهء تغافل، من و زخمهای تیغی
که بریخت خون خلقی و دمش خبر ندارد
دل من اسیر مخفی به بلا هجر تاکی
بجز از هوای وصلت گنهء دیگر ندارد

غزل

لب لعل تو خون بساغر وپیمانه می ریزد
گل روی تو آتش بر دل پروانه می ریزد
زخال و خط مهرویان مباش ای مرغ دل غافل
که صیاد از برای صید پنهان دانه می ریزد
به محفل زآتش دل شمع زان مستانه میسوزد
که پنهان شعله از بال و پرپروانه می ریزد
زروی یار می دانم که قصد جان من دارد
که برمن ناوک بیداد را مستانه می ریزد
نماند بعد ازین رونق بدریا ابرنیسان را
بدامان صدف از اشک بس دردانه می ریزد
دراین دیر کهن مخفی زمجنون است این آئین
که از هرسو ملامت سنگ بر دیوانه می ریزد

غزل

گرسنبل زلفت به خریدار فروشند / صدجان بستانند و یکی تار فروشند
بیگانه زعقل اند گروهی که می ناب / در کوچه و بازار به دینار فروشند
بردار نقاب از رخ وشوری به جهان ریز / کین اهل نظر دیده بدیدار فروشند
زاهدبگسل سبحه و زنار بدست آر / کین مغ بچگان سبحه و زنار فروشند
کوته نظران هست وطن اهل همم را / جائیکه غم و درد به خروار فروشند
تاجغد صفت ساکن ویرانه خویشم / گو خلد برین جمله به اغیار فروشند
مخفی به جوی خلد برین را نستانند / آنانکه دل و دیدهء خونبار فروشند

***

بیگانه وار میگذری از دیار چشم
ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست

نهال سرکش و گل بیوفا و لاله دوروی
دراین چمن به چه امید آشیان بندم

آغشتهء خون بشام شفق از نگاه کیست؟
مشعل به کف گرفته دادخواه کیست؟

ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر
بهر یک قطرهء آبی جگرت بشکافند

مآخذ: (با: شماره ۴، سال دهم، ص ۵۳، ت: ص ۴۵، چ: جلد سوم، ص ۲۱۵۹، ذ: جلد دوم، ص ۱۸.)

زیبایی خانم

یکی از شعرای دوره تیموری هرات و معاصر مولانا عبدالرحمن جامی، زیبایی خانم است که در قرن نهم هجری در شهر هرات می زیست. مولانا جامی او را نیز ستوده است. (با: شماره دوم، سال ۱۰، ص ۵۲، پ: جلد دوم، ص ۵۰۹، ت: ص ۲۸، ذ: جلد دوم، ص ۱۸، ط: ص ۱۳۹.)

بیت زیر نمونه کلام اوست:

قامتت شیوهٔ رفتار جو بنیاد کرد
سرو را بندهٔ خود سازد و آزاد کند

آبست و نبیذ است و عصارات زبیب است سمیه روسپید است

ابیاتی هم در سال ۱۰۸هجری که اسد ابن عبدالله حکمران بلخ بود . زمانیکه از آنطرف دریای آمو گذشت و بدست امیر ختلان شکست خورده دوباره به بلخ برگشت، توسط مردم به زبان دری سروده شده است:(۸)

از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه
آبار(ه باز) آمدیه خشک و نزار آمدیه

بگونه اختصار و کوتاه میتوان گفت که واژه های دری و اویستایی که از بلخ و بلخیان و آریایی ها برخاسته است در زبان پهلوی فارسی نیز اثر گذاشت و آنرا به عنوان یک لهجهٔ زبان دری در غرب خراسان(افغانستان قدیم) شکل داد.و این واژه ها در دربار هخامنشایان نیز موارد استعمال داشته است. واژهٔ اپگان با "افغان" که به معنی غیور و با باشهامت است به عنوان یک افتخار لقب شاهپور دوم شاه ساسانی داده شد زیرا او همانند افغان ها با شهامت و راستکار بود. این مطالب را در کتیبه های بازمانده ایندوره بوضاحت می توان استناد نمود

خراسان (افغانستان قدیم) و ادبیات دری

ابومسلم عبدالرحمن خراسانی که بنیانگذار دولت مقتدر خراسان و جدایی افغانستان از دولت امویه بود، متولد شهر سرپل ولایت بلخ در شمال افغانستان است که به زبان و ادب عرب نیز مهارت و آگاهی داشت. وی در سال ۷۴۶میلادی بیرق سیاه را در شهر مرو برافراشت و خود را شهنشاه خراسان اعلان نمود و طی دوسال تمام شهر های افغانستان را آزاد کرد.
در خراسان زمین لهجه های مختلفه زبان و ادبیات دری رایج بود که مهمترین آن لهجه سغدی است و اولین شاعر زبان و ادبیات دری هم ابوحفص سغدی میباشد. لهجه تخاری تا هنوز هم در مناطق شمال افغانستان و در ولایات بدخشان، تخار، پنجشیر و بلخ زنده مانده است و بیانگر اصالت زبان دری و قدامت و پختگی آنست. زبان دری منحیث زبان اصلی مردم مادر برابر نفوذ فرهنگی توانست مقاومت نماید.

زینت النسأ

زینت النسأ خواهر زیب النسأ که به "زیب عالمگیر" مشهور بود، یکی از دختران اورنگ زیب شاه است که قریحهٔ شعری فراوانی داشت. اما به پایه استعداد و ذکاوت زیب النسأ نمی رسید. زینت النسأ در همه علوم متداولهٔ وقت آموزش دیده و قرآن شریف را حفظ نموده بود. وی در شهر "شاه جهان آباد" مسجدی بنا نمود که مطابق وصیت اش در همان مسجد نیز دفن گردید. وی شعری برای سنگ مزار خودش نیز سروده بود که اکنون بر بالای قبرش حک شده است:

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

مآخذ: (یا : شماره ۴، سال ۱۰، ص ۵۶، ت: ص ۴۸، چ:جلد سوم، ص ۲۱۶۰، ح: ص ۱۴۸، د: ۱۴۰.)

سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر شمس الدین التمش غوری از سلسله شاهان افغانستان است که در سال ۶۰۷ هجری ق/۵۸۹ش/۱۲۱۰م. بر تخت سلطنت دهلی مدت بیست و شش سال حکمروایی نمود.. رضیه اززمان کودکی مورد توجه پدرش بوده و با درک استعداد دخترش سعی نمود تا در آموزش او توجه بیشتری بخرچ داده و سعی نماید تا علوم متداول زمان خود را فرا گیرد.

رضیه علوم مروجه وقت را آموخت و در امور نظامی و در اسپ سواری، شکار،شمشیر زنی و فنون جنگی مهارت زیادی از خود نشان داده که بیشتر مورد علاقمندی پدرش واقع گردید. وی در جوانی زنی زیبا و جذابی بود که صدای خیلی خوش و ظریفی داشت. لیاقت و استعداد او در امور و درایت او در اداره کشوری باعث گردید که شمس الدین التمش او را به نیابت پادشاهی خود برگزیند و نسبت به پسران خود شایسته بداند.

زمانیکه شاه از دهلی به شهر های دیگر می رفت، ولیعهد پادشاه، سلطان رضیه بود و همه امور دولتی را بوجه احسن آن به پیش می برد. او از عهده پر مشقت ترین کار ها به موفقیت در می آمد و مورد تحسین بزرگان وقت خود قرار می گرفت. پدرش نیز وصیت نموده بود که بعد از مرگ اش، اورا به پادشاهی مقرر کنند..

اما زمانیکه شمس الدین التمش در ۶۳۳ هجری قمری/ ۶۱۴ش/۱۲۳۵م. وفات نمود، عده یی از بزرگان و اراکین دولتی رکن الدین فیروز شاه برادر سلطان رضیه را به تخت پادشاهی منسوب نمودند وی که شخص ضعیف النفس و عیاشی بود از اداره مملکت داری عاجز آمده و مدت هفت ماه در سراسر قلمرو پادشاهی اش اغتشاشاتی برپا گردید. درباریان و کارمندان عالی رتبه دولت، رکن الدین را از پادشاهی خلع نموده، به زندان افگنده و سلطان رضیه را به پادشاهی گماشتند.

سلطان رضیه بتاریخ ۱۶ ربیع الاول ۶۳۴ هجری قمری شاهنشاه قارهء هند گردید. نظام الملک جنیدی که صدراعظم پدرش بود با سلطان رضیه بنای مخالفت را گذاشت و در حومه شهر دهلی دست به اغتشاشات زد. سلطان رضیه با افراد با نفوذی که داشت، اختلافات درونی را بین مخالفین بگونه ای دامن زد که باعث ازبین رفتن شورش ها توسط این افراد شد. بعد از خاموشی جنگ های داخلی، سلطان رضیه به باز سازی اداره خود پرداخت و نظم را در سراسر قلمرو خود حکمفرما ساخت.

سلطان رضیه بعد ازینکه به پادشاهی رسید، همیشه لباس مردانه می پوشید و در امور اجتماعی خودش سهم می گرفت. وی خواجه معذب را صدراعظم خود انتخاب نمود. هنوز آرامش کلی بغاوت ها در سراسر هند فرو نشانده نشده بود، که شخصی بنام ملک توتیا یکی از خوانین و اولاده ملک های غور در افغانستان که بحیث والی در شهر تبرهنده قدرت داشت، علیه اداره و پادشاهی سلطان رضیه بپا خواست. او لشکر فراوانی تهیه نموده بود و با یک حمله غافلگیرانه، قوماندان جنگ لشکر سلطان رضیه را در حومهء شهر دهلی کشت و خود سلطان رضیه نیز اسیر ملک توتیا گردید.

ملک توتیا بزودی دلباخته و عاشق زیبایی سلطان رضیه شده به او پیشنهاد ازدواج نمود. وی برای آنکه آرامش را در هند اعاده نموده باشد، به این پیشنهاد موافقت خود را ابراز نمودو بعد از مراسم عروسی، هردو بطرف دهلی روانه شدند. اما درباریان و کارمندان دولت با این ازدواج مخالفت نموده و برگشت ملک توتیا را بعنوان دشمن شان که اکنون شوهر او شده بود نمی توانستند بپذیرند . دراین مخالفت ها جنگی با لشکر ملک توتیا صورت گرفت و هندو های دربار نیز در تهیه لشکر به مخالفت پرداخته، سلطان رضیه و ملک توتیا را اسیر نموده در سال ۶۳۸ هجری ق/۶۰۹ش/۱۲۳۰م. به قتل رسانیدند.

سلطان رضیه علاوه از فضائل دیگر در فن شعر و ادب آگاه و متبحر بود. وی ابیات زیادی سروده که بیشتر آن طی سالها از بین رفته و تنها چند نمونه کلامش را در کتاب (مشاهیر نسوان) تألیف گنجینهء سروری ذکر شده است:

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان
پیش من سخن گویان زاغ در دهن دارند

غلطیدن نور خورشید جز اینچه
بسمل شده تیغ نگاه غضب ماست
ازماست که برماست چه تقصیر دل آزار
آن کشته اند از غم بی سبب ماست

کنم به برکت یا چرخ تخت سلطانی
دهم به بال هما خدمت مگس رانی

بازآ شیرین منه در راه الفت گام خویش
هان ولی نشنیده باشی قصه فـــــرهاد را

نادیده رخش چو مردم چشم
کردیم درون دیده جایـــش

من نام تورا شنیده می دارم دوســـت
نادیده تورا چو دیده می دارم دوست

مآخذ: (ت: ص ۱۶، ث: ص ۱۰۵، د:ص ۱۳۳.)

سلیمه بیگم

سلیمه بیگم یکی از شعرای دری زبان افغان و نواسه ظهیر الدین محمد بابر شاه است که در شهر کـابل تولد شد. پدرش میرزا نورالدین محمد و مادرش گلرخ بیگم که وی نیز از زنان سخنور آن عهد شـمرده می شود، نام دارد. سلیمه بیگم در اواسط قرن دهم هجری تولد شده و در کودکی با ببرم خان - خـان خانان و یکی از افراد بانفوذ در جنوب افغانستان - نامزد شد. وی در سـال ۹۶۳ هجـری بـا وی ازدواج کرد که مصادف با جلوس اکبر پادشاه به سلطنت است. زمانیکه ببرم خان وفات نمـود، اکـبر پادشـاه از وی درخواست ازدواج نمود که سلیمه بیگم با این درخواست شاه موافقت نموده و به عقد وی درآمد.
سلیمه بیگم در علوم متداوله زمان و هم در مسایل دینی ،تحصیل زیادی نموده و از زنانی شمرده میشد که بیشتر به مذهب پایبند بود. او شعر هم می سرود و چهار بار به زیارت کعبه شریفه مشـرف شـد. وی در سال ۱۰۳۱ هجری ق/۱۰۰۱ش/۱۶۲۲م. وفات نمود. *(با: شماره سوم، سال ۱۰، ص ۵۳، ت: ص ۳۷، ث: ۱۲۶.)*
فرد زیر نمونه طبع اوست:

کاکلت را گر زمستی رشتهء جان گفتـــه ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

سیده بیگم

سیده بیگم یکی از شعرای دری زبان اوائل قرن ششم افغانستان است که هم عصر یکی از دانشمندان قدیم کشور ما رشید وطواط می باشد.او دختر سید ناصر بوده و محل زیست او را جرجان می دانند. سیده بیگم که مشهور به (علویه) نیز است که بقول کتاب (مشاهیر نسوان) از وی دیوانی نیز بیادگار مانده است..سیده بیگم زن فاضل و دانشمند و صاحب کمال بود و در (ریاض الشعرا) اثر واله داغستانی از وی یاد شده که در جواب مشاعره وی با رشید وطواط سروده بود. (ت: ص ۱۴)

این دو غزل نمونه کلام اوست:

زهی بقای تو در نامهء ابد مسطور   زهی ثنای تو از خامهء ازل مذکور
مناقب تو براوراق مکرمت مکتوب   فضائل تو برالواح مملکت مسطور
خصائل تو همه، کسب شهرت موقوف   فعال تو همه بر بسط مکرمت مسطور
سرشت ذات شریف تو مثالب پاک   بهشت طبع لطیف تو از معایب دورا

غزل

دلی دارم به پهلو بی قرار از هجر یار خود
چه گویم پیش بی دردان زدرد بی قرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا
چو یادآرم من سرگشته از یار و دیار خود
ازآن پیوسته در عالم چنین سرگشته می گردم
که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم برمراد خود
چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
زاستغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز
سروسامان نمی بینم من مسکین بکار خود
ازین سوزی که من دارم، زعشق او پس از مردن
نخواهم سوخت آخر سیده لوح مزار خود

شاه جهان بیگم

یکی از سخنوران ادبیات دری بیگم بهوپال یا شاه جهان بیگـم است کـه منسـوب بـه یکـی از طوایـف پشتون بنام "میرزا خیل" و از اقوام درانی افغانستان است که در سال ۱۲۵۴ هـــق./۱۲۱۶ش/۱۸۳۸م. در بهوپال هند تولد شد زیر نظر پدر و بعداً مادرش سکندر بیگم که شاه بهوپال بود ، علوم متداولـه را فراگرفت و ادبیات دری را به پایه اکمال رسانید. در سرودن شعر متبحـر شـد . او در بیسـت سـالگی بـا "باقی محمد خان نصرت جنگ" یکی از اشراف زاده گان بهوپال ازدواج نمود و ثمره ایـن ازدواج دخـتری بود به نام سلطان جهان بیگم. هنوز دخترش ده سال نداشت که شوهر خودرا از دست داد و یـک سـال بعد مادرش مرد. وی به تخت سلطنت بهوپال با همکاری نماینده گان انگلیس مقرر گردید.

در هنگام قدرت شاه جهان بیگم، هنرمندان و علما خیلی ستوده شده و تعلیـم و تربیـه دربیـن مـردم رشد کرد. همچنان در اعمار ساختمان های عامه و مساجد و مکاتب سخت کوشید. او در بیسـت چهـار سالگی بار دیگر با محمد صدیق خان دبیر الملک که مؤلف تذکره "شمع انجمن" و یکی از علمـأ آنـدوره بود ازدواج کرد.

او بنابر لیاقتش جایزه "تاج هندوستان" را دریافت کرد و در ادبیـات دری بـا تخلـص"شاه جهـان" و در ادبیات اردو "شیرین" اشعار زیادی سروده است. از وی کتاب های زیـادی بجـا مـانده از آنجملـه: " تـاج الاقبال"، "تاریخ بهوپال"، " تهذیب النسوان" و "خزینته الالغات" اند. *(ر: شماره ۸، سال ۱۰، ص ۵۴، ت: ص ۷۶، چ: جلد سوم، ص ۲۱۶۹، ح: ص ۱۵۴، د: ص ۱۴۳.)*

نمونه کلام شاه جهان:

غزل

هردم از حسن یـــار من ریزد تجلای دگر
چشمم بود در هر نظر محو تماشای دگر
ازهرذره خاک درش خورشیدتابان دربرش
از پـــرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
خوبان دنیا گر همه خو بند از سر تا به پا
نام خدا آن دلربا دارد سراپـــای دگر
از بوریای زاهـــدان بوی ریا آید به جان
بـــهر نماز عاشقان باشد مصلای دگر
باور قول عدو ، ساغـر کجا و شیشه کو؟
محتسب این های وهو دارم زصهبای دگر
می روم سوی حرم دل میکشد سوی صنم
من میروم جای دگر دل می رود جای دگر
جانم به تنگ آمد از او یارب چسان سازم بدو

من می زنـم رأی دگر او می زند رأی دگر
ای عـــشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا
جز درد تو نــبود مرادر دل تمنای دگر
ازشـــرم رنگ خال اودیگر بود احوال او
گــل به سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
ای مؤنس غمخوار من خلقی پی آزار من
بـس مهر ریزد یار من دارم نه پروای دگر
شاه جهانم بی گمان هم تاجور در هندیان
جز یاد داور در جنان دارم نه سودای دگر

غزل

دل برد زمن تاجوری شاه شـــهانی لشکر شکنی تیغ کشی آفت جانی
خورشید و شی سیمبری ماه لقـــأی جادونگهی کج کلهی حور نشـــانی
کی مرتبه نازوری فتنه پـرســـتی پیمان شکنی جورگری شور جهانی
در مملکت حسن شه صدر نشینـــی در زمرهٔ خوبان جهان باج ستـــانی
هاروت فنی ماه رخی یوسف عهـــدی عیسی نفسی خضر رهی سحر بیانی
غلمان روشی خلو وشی مست حبائی کوثر منشی آب بقا رطل گرانـــــی
بیدادگری عربده خو جور پسنـــدی خاطرشکنی تیر قدی سخت کمـانی
از حالت دل با تو چه افسانه سرایـــد شوریده سری جورکشی خوارجهانی
مجنون صفتی کوه کنی خانه بدوشـــی بیتاب دلی ریش تنی سوخته جـانی
نواب نخواهد که به هجر تو بمیرد
ای جان جهان وعدهٔ وصلی و امانی

رباعیات

ای شاه جهان دراز شد عمر گناه
شد نامه اعمال تو چون قبر سیاه
نومید مشو که دادگر هست رحیم
کوه گنهت شود به وزن پر کاه

***

چون بال و پر افـــــشاند چون دام نتواند
صیدی که زصیاد پریدن نتواند
مشکل مرض است اینکه به فریاد رسیدست
آنکس که به فریاد رسیدن نتواند
***
چو زعهد او بپرسم چه بلا جواب گوید
که هزار جا به بستم به هزار جا شکستم
پی قدر ناشناسی کـــه برایگان نگیرد
دل بی بهای خود را به عبث بها شکستم
***
دریافــــــت عطای کبریایی مارا
در حضرت دوســت جبهه سایی مارا
چون عاجزی از پادشهان مقبول است
نازم که کشـــــد به پادشاهی ما را
***
افتاد به گورم گذر آن ســــرو روان را
من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی به سلیمان و سکندر
کزتوهوس عیش بود شاه جـــهان را

صنوبر عاجزه" عاجزی"

یکی از شعرای سخنور افغانستان در قرن دوازدهم هجری شمسی صنوبر عاجزه دختر میرخلیل از اهالی فیروز کوه افغانستان است که در شهر "کرخ" هرات به دنیا آمد . او همانند خواهرش مریم متخلص به "کنیزک" اشعار نابی می سرود و خانواده آنها در ادبیات دری برجسته بودند. پدرش سید عبدالله در رشد استعداد صنوبر نیز می کوشید. او در بیست و پنج سالگی با امیر اقبال ازدواج کرد. اما زنده گی خانواده گی با سعادتی نداشته و همسرش همیشه با وی بدرفتاری کرده تا اینکه باعث مرگ وی نیز شد. صنوبر در اشعار "عاجزه " تخلص می کند.

نمونۀ کلام صنوبر عاجزه:

در نعت پیامبر محمد(ص)

ای شۀ با سخای من دل شده مبتلای تو
طوطی طبع من کند شام و سحر نوای تو
عمر عزیز را دهم در هوس لقـــأی تو
محرم سرلامکان جان و دلم فـــدای تو
مرغ دلم به اوج عرش پرزند از هوای تو

وصف تو چون بیان کند سوختۀ وصال تو
طوبی جنت است خجل از قد با کمـال تو
جز غم عاصیان دگر هیچ نه در خیـال تو
نور همه جهان بودپرتوی از جمـــال تو
تـــابش ماه بر فلک از شرف لقأی تو

یک شـبی از سر صفا روح الامین زکبریا
آمد و بر درت نشست گفت درود و مرحبا
من زحــــــق آورده ام تند براق باد پا
خیز و سوار شو بکن عرش عظیم متــکا
لوح و قلم گرفته اند سرمه زخاک پای تو

پشت براق نازنین سوی سما سفر زدی
جملۀ آسمان همه طی بیـکی نظر زدی
روی بجــــانب الله پشت براق زر زدی
دامن نار بر زدی بر در دوست در زدی
نه فلـک و نه آدمی هیچ نه در قفای تو

رفتی ز شوق دل مگر سوی حـــریم کبریا
مست شراب حق شدی نوش تو جام با صفا
محو لقای او شدی دیدی تجلی خـــــدا
از حرم خدا ندأ شد که حبــــیب من درآ
آنچه تراســـت مدعا میدهم از برای تو

تا بشنیدی این ندا جانب او روان شـــــدی
ازگذر جهانیان رفتی و شادمـــــان شدی
بستی کمربه عشق دوست عازم لامکان شدی
ای شهٔ جملهء شهان هادی گمـــرهان شدی
جمله شهان این جهان گشته همه گدای تو

چون به حریم کبریا همدم و هم قرین شدی
بهر گناه عاصیان نائب واپســـین شدی
خواهش تو قبول شد وارث ملک دین شدی
شاه حرم نشین شدی هادی عالمـین شدی
چون به خدا قرین شدی جسته خدا رضای تو

عمر عزیز شد تلف نیست ز خود خبر مرا
روز جزا به من بکن از سر لطف یک نـظر
بنده بخانهٔ غمم زار و ضعیف و چـشم تر
ای مهٔ چهارده اثر خواجهٔ کل بحـــر و بر
نعت تو گفته مختصر"عاجـــزه" بینوای تو

نعت

بـردهٔ دل و دینم و ه چه دلربا هستی
خنجر جفا برکش بهر قتل ما هستی
میل دلبری دارد دلربا چرا هستـــی
دردمند و مسکینم معدن شفا هستی
برسرم فگن سایه سایهٔ خدا هستی

سرزپرده بیرون کن رونق جهان بشکــن
از ســـبابه کلکت ماه را میان بشکـن
در سخن زبان بگشا غنچه را دهان بشکن
درزمین قدم بگذار قد آسمان بشکـــن
قدر خویش ظاهر کن در بی بها هستی

عارضت هویدا کن شوکت پری بشکـــن
رخ نما و دل بستان رسم تاجری بشکن
لب به گفتگو بگشا سحر سامری بشکن
داوران عالم را رسم داوری بشکـــــــن
گرچه شاه خوبانی مایل گدا هستی

سرزپرده بیرون کن رونق کمر بشکن
پر و یلان دستارت از قفای سر بشکن ؟
جلوه کن سوی بالا از همای پر بشکن
رف رف و برافت شد دامن از کمر بشکن
وقت رفتن و گفتن وه چـــه خوشنما هستی

ره نورد هفت افلاک شهسوارا و ادنی
فخر اول و آخر صدر عالـــــــم بالا
ماه مشرق و مغرب شمع مجلس اقصی
مفتی رواج دین شاه یثـــــرب و طحی
نـــــــــسل زبدهٔ آدم نور کبریا هستی

از کمان ابرویت ماه نوظفــــــر دارد
لاله از غم دوری داغ برجـــــگر دارد
وزخدنگ دلجویت جان من حذر دارد
نرگس از فراق تو دیده های تــر دارد
عاشق تو بسیار است چون تو کم نما هستی

"عاجزی" که در نعتت ذکر و گفتگو دارد
کس مباد در عالم طالــــــع که او دارد
از سگان کوی تو کمتر آبـــــرو دارد
این کنیز اولادت فکر جستجـــــو دارد
چون کند نمی داند ماه من کجا هــــــستی

همچنان از لهجه های دیگری چون آذری، هراتی، طبرستانی، خوارزمی، کردی و نهایتألهجهء فارسی نیز میتوان نام برد. زبان فارسی باز مانده زبان پهلوی و لهجهء متأثر شونده از زبان دری است. کسانیکه زبان دری را اکنون بنام (فارسی قدیم) ویا (فارسی دری) یاد می نمایند، بگونه یی که "دری" لهجهٔ ""پارسی" ایرانی باشد، اشتباه می کنند . لهجه های یاد شده که بیش از اسلام رایج بودغالبأ ریشه ء زبان دری را داشته اند. و اینکه فردوسی در یکی از ابیات شاهنامه "پارسی دری" گفته است و پژوهشگران تاریخ ادبیات ایران به آن استناد مینمایند، منظورش لهجهٔ پارسی ، متأثر از زبان دری است که در غرب خراسان(اصفهان، ری و دماوند) رایج بود، فردوسی بقول خود مسألهء ترجمه "کلیله و دمنه" تألیف عبدالله بن مقفع را که به امر نصر بن احمد سامانی به دری برگردانده شده بود، در یکی از ابیات چنین می نگارد:

بتازی همی بود تا گاه نصر　　　بدانگه که شد در جهان شاه نصر

بفرمود تا پارسی دری　　　نبشتند و کوتاه شد داوری

منظور فردوسی وضاحت زبان دری بود که ترجمه این کتاب را به پارسی و یا فارسی که لهجه زبان پهلوی و نفوذ زبان عربی را دارد نبوده ، بلکه پارسی که متأثر از زبان دری بود و زبان جداگانه و اصیلی که در بلخ و مأورالنهر مروج است - بود. زیرا نصر بن احمد سامانی در بلخ و بخارا زیست می نمود و آرزو داشت که ترجمه کتاب هااز عربی به دری برگردانده شوند. دراین زمینه تفسیر و برداشت محققین ایرانی از هم تفاوت کلی دارد و به این معنی نیست که گویا فردوسی بر زبان پارسی صحه گذاشته که زبان دری شاخهٔ آن باشد.

و بعد از اسلام دری با تلفیق زبان وفرهنگ عرب نضج و گسترش وسیع یافت و ادبا و شعرای زیادی در افغانستان ظهور نمودند. باآنکه زبان دری متأثر از کلمات عربی نیز گردید که اکنون جز این زبان بشمار می رود. بازهم از لحاظ قواعد و دستور، مکالمات و اصطلاحات، منشور و فرمان پادشاهان و هم در شعرو ادبیات غنی بوده، توانست در برابر نفوذ زبان عربی مقاومت نماید و زنده بماند.

قبل ازینکه سیر زبان ادبی دری را مورد بررسی قرار دهیم و ریشه های این زبان را مطرح نمایم، بهتر است تادر زمینه زبانهای اصلی افغانستان قدیم(خراسان) که بخش از ایران کنونی جز آن بود، رامورد بررسی قرار دهیم.

دکتور ذبیح الله صفا یکتن از محققین ایرانی، ادبیات و زبان را در سه قرن اول هجری به سه بخش جدا از هم تصنیف بندی نموده است: ادبیات عربی، زبان پهلوی و ادبیات دری. و می نویسد "ادبیات عربی یعنی زبان و نثر و نظم تازی .....ادبیات پهلوی را از آنروی که بازماندهء لهجه رسمی و دینی و ادبی دوره ساسانی بوده است، و ادبیات دری را از آنروی که زبان ادبی،

ضعیفی

ضعیفی نیز یکی از سخنوران دری زبان افغان در قرن دهم هجری است که در شمال افغانستان می زیست و هم عصر شاعر دیگر کشور ما آرزویی بود. شوهرش پیر مردی بود که همسرش را سخت دوست داشت و چون خود نیز قریحهء شعری داشت ، غالباً با ضعیفی به مشاعره می پرداخت. زمانیکه وی به اثر مریضی از پالنگ شد از عزم سفر به حج برنگشت وبعد از زیارت خانه خدا این بیت را سرود:

چوسر به حلقهٔ زلف بتان درآوردم

سری به عالم دیوانگی برآوردم

در کتب (تذکره الخواتین) و (ریاض الشعرا) بیتی از این شاعر را ذکر نموده است که به آرزویی فرستاده بود:

در دلم بود آرزویت بیش از هر آرزو دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو

***

ای مرد ترا به مهر انگیزی نیست

هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست

بااینهمه می دهی نهیبم به زدن

خود قوت آن ترا که برخیزی نیست

مآخذ: (با: شماره سوم، سال ۱۰، ص ۳۶، ت: ص ۳۳، ح: ص ۱۶۱، د: ص ۱۵۰.)

عایشه درانی

یکی از سخنوران ادبیات دری در قرن دوازدهم هجری شمسی، عایشه درانی افغان است که در کوچه "توپچی ها" شهر کابل متولد شده و دختر یعقوب علی خان بارکزایی است. او علوم متداوله را با صرف و نحو و تجوید قرآن کریم در نوجوانی آموخت و از همان آوان به ادبیات دری سخت علاقمند بوده و اشعاری می سرود.

"طوریکه روایت می کنند اولین شعر را در حضور تیمور شاه درانی در تعریف افق گلفام گفته است:

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن پرخون

عایشه درانی در اوائل زنده گانی اش، از طرف انجمن ادبی و خود تیمور شاه تشویق میشد . پدر عایشه توپچی باشی قوای تیمور شاه بود و فرزندش فیض طلب نیز با پدرش در جنگ ها شرکت می کرد که به سال ۱۲۲۷ش/۱۸۴۸م. در جنگ کشمیر که زیر فرماندهی محمود شاه درانی و وزیر فتح خان به پیش می رفت، کشته شد. ازبین رفتن پسر عایشه درانی، تأثیرات سؤ در زنده گی وی وارد کرد و او را به انزوا کشانید که بخش دوم دیوان خطی عایشه درانی غالباً مرثیه ها و شکوه و ناله می باشد.

عایشه درانی هشت سال بعد از مرگ فرزندش به تاریخ ۱۲۳۵ش/۱۸۵۶م. پدرود حیات گفت. از عایشه درانی دیوان خطی بجای مانده است که در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان چاپ شد. نمونـه کـلام عایشه درانی غزلیات و رباعیات زیر اند:

غزلیات

حالتی عجیب دارم خویش را نمی دانـم
کیستم کجا بودم در تفکـــر حیرانم
گاه مست و مدهوشم گه ز سر رود هوشم
گه ببزم عاشقان گه چو گل پـریشانم
گه چو صبح نورانی گه چو شام ظلـــمانی
گه به تخت سلطانی گه فقیر و حیرانم
گه روم به میخانه گه روم به بتـــــخانه
گه روم سوی مسجد گه بذکر قـــرانم
گاه عشق می ورزم گه چو شمع می سوزم
گه به مجلس رندان گه چو ابر نیسانم
گه شوم چو دیوانه گه شوم چو فـــــرزانه
گه چو ابر گریانم گه چو غنچه خندانم
گه دلیل افلاطون گاه می شوم مجنون
گه پی شفای خویش گاه ترک درمــانم
گه روم سوی صحرا، گه نشسته ام تنها
گه چو عاشق مجنون گه به سلک رندانم
گه به حیرت عایشه گه به فکر و اندیشه
گـــه زغم جگر ریشم گه زخود گریزانم

غزل

پنج روزی به جهان خرم و خندان بودن
خوشتر از مملکت و تخت سلیمان بودن
ساقیا فصل بهار است غنیمـــت دانش
ساغر می به کف و جانـــب بستان بودن
سبزه و آب روان دلبر شیرین سخنـــی
بیخود و مست و خراب از می عرفان بودن
مهوش گلرخ گل پیرهن گل بـــدنـی
گر میسر شودت فرح دل و جـــان بودن
یک زمان بی می و معشوقه مباش ای عاقل
تابکی غافـل ازایـــن بازی دوران بودن
حلقهٔ بنده گی پیر مغان کن در گـــوش
خادم دیر شو و بر همه سلطـــان بودن
خوش بود عشق بتان لیک به هنگام شباب
عهد پیری چو شد از خویش گریزان بودن
گر به افلاک زسدقصر نشاط و طـــربت
آخر از فعل بد خویش پـــشیمان بودن
دارم امید ز لطف و کرم ربـــــانی
جامهٔ مغفرتم خلـــعت ایمان بـــودن
عایشه گر شرف کون و مکان می طلبـی
طلـــب کوی حرم شاه خراســـان بودن

مرثیه

ای دریغا کوه نور خویشتن را باختـــم
تاج عزت مخزن در عدن را باخـــتم
سروقامت گلرخ شکر لب عذب الـلسان
شمع بزم بلبـل شیرین سخن را باختم
خط بگرد عارضش چو هاله گرد مهر و ماه
زیب درانی فراز انجـــمن را باختم
نور چشم و قوت دل راحت و روح وروان
یوسف ثانی غزالی سیمتـن را باختم
داد و بیداد از جفای چرخ و جور روزگار
خاتم لعل بدخشان و یمـن را باختم
همچو مرغ نیم بسمل می طپم در خون دل
صفدر میدان امیر صف شکن را باختم
عایشه از هجر دارداغ بر دل لاله سان
مـخلص هر چار یار و پنج تن را باختم

***

مـردم صنـما ز آرزویـــت   قاصد ز صبا کنم بســـویت
لیلی صفتا به دشت و هامون   مجنون شده ام به جستجویت

***

فیض آباد دلم از دست غم ویـــرانه شد
خانهٔ عیش و نشاطم عاقبت غم خانه شد
آنکه چون جانش گرامی داشتم آن ارجمند
حسرتا از طـالع سرگشته ام بیگانه شد

مآخذ: (پا: شماره پنجم، سال ۱۰، ص ۵۳-۵۵، پ: جلد دوم، ص ۶۰۳، ت: ص ۵۳)

عایشه سمرقندی

یکی از قصیده سرایان برجسته دری زبان عایشه سمرقندی است که دیوانی بیش از پنج هزار بیت دارد و اشعارش خیلی سلیس و روان می باشد.او دختر قاضی شهر سمرقند بود که در نیمه دوم قرن هفتم هجری می زیست. *(با: شماره ۱۰، سال ۱۰، ص ۳۵-۳۶، ت: ص ۸۹، ث: ص ۱۵۸، چ: جلد سوم، ص۲۱۸۰، ذ: جلد دوم، ص ۱۵۹.)*

رباعیات زیر را به او منسوب می دانند:

چشم تو بتــــا به جان دوستان ماند
بی چشم تو چشمم به بدخشان ماند
رنگ رخ تو به نـــــــقد ایمان ماند
کنج لب تو به چشمه حـــــیوان ماند

دیشب همه شب ای به غمت جانم شاد
بدگویانت که هیچشان نیــــک مباد
از عهد بدت حکایتـــی میگفــــــتند
وانگاه دل من نیز گــواهی میــــــداد

با من چو شب وصـــــــل تو بگشاید راز
ناگاه هم از شام کند صـــــــبح آغاز
با اینهمه گر عـــــــوض کنندم ندهم
کوتاه شبی از آن به صد هزار عمر دراز

با بنده گرت دل نـــگرانی باشد
از جام گران کی اش گرانی باشد
گرباده به طبع زهـر قاتل گردد
از دست تو آب زنـــدگانی باشد

عایشه مقریه

شرح حال این شاعره دری زبان در دست نیست ولی از آنجائیکه یادی از وی در "تاریخ گزیده" تألیف حمدالله مستوفی شده است و این کتاب در سال ۷۲۰ هجری به اتمام رسید، احتمالاً زمان حیات او را قبل از قرن هشتم هجری می دانند. عایشه مقریه همانگونه که از تخلص اش پیداست، متولد شهر "مقر" در جنوب افغانستان می باشد. (با: شماره اول، سال ۱۰، ص ۵۵، ت: ص ۲۳، ج: ص ۷۴۲، غ: ص ۳۵۰)

رباعی زیر نمونه کلام اوست که در همان کتاب ذکر شده است:

گفتم که دل از تو بوسهٔ خواهان است
گفتا که بهای بوسهٔ من جان است
دل آمد در پهلوی جان زد انگشت
یعنی که بخر، بیع مکن کارزان است

امیر علی شیر نوایی رباعی زیر را نیز از مقریه می داند:

ما را به دم پیر نگه نتوان داشت
در خانهٔ دلگیر نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چو زنجیر بود
در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت

عصمت سمرقندی

عصمت سمرقندی شاعر نیمه دوم قرن دهم هجری ، دختر قاضی سمرقند است که ابیاتی از وی را در تذکره ها ذکر نموده اند. (ت: ص ۹۱، ث، ص ۱۶۴، د: ص ۱۵۳، چ: جلد سوم، ص ۲۱۸.)

این ابیات نمونه بجای ماندهٔ کلام اوست:

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد
که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

***

تا فگنده است مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا می کشدم چرخ ستمکار جدا

عصمتی

یکی از شاعران دوره تیموریان هرات و معاصر سلطان حسین بایقرا است که در قرن نهم هجری(۹۶۲ هـ ق./۹۳۴ش/۱۵۵۵م.) در شهر هرات می زیست. او خواهر شاعر مشهور مولانا خاکی است. در کتاب "مرآت الخیال" می نویسد: "معاصران عصمتی بر کمال فضل، بلاغت، عصمت و صلاح او اعتراف داشتند..." عصمتی ازدواج نکرد و تخلص وی هم بنابر پاکدامنی که داشت برگزیده بود. از عصمتی در کتاب "تذکره النسوان" بنام "حاکمی" نیز یاد شده است. ابیات زیر از وی بیادگار مانده است.

کمال ابروی من فکر من زار بلاکش کن
فگن برسینه ام تیری و پیکانش ز آتش کن

***

از پاشکسته گان طلب کعبه مشکل است
آن کعبهٔ که دست دهد کعبهٔ دل است

رباعی

اشکی برویم ز غمت غلطیده است
در گوش کشیدهٔ که مروارید است
از گوش بدرکنش که بدنامی تست
کانرا بر رخم تمام عالم دیدست

مآخذ: (ت: ص ۹۱، ز: ص ۳۳۸، ژ: ص ۲۹۷، چ: جلد سوم، ص ۲۱۸۲.)

عفتی

عفتی یکی از شعرای دری زبان شهر اسفراین است که در قرن نهم هجری می زیست. وی کنیز ملا آذری بود و شاعری را نیز از ارباب خود آموخت. ملا آذری در سال ۸۶۸ هجری/۸۴۳ش/۱۴۶۴م. وفات نمود که دورهٔ زنده گانی عفتی را نیز در همین سالها می دانند. *(با: شماره دوم، سال ۱۰، ص ۵۰، ت: ص ۲۶، چ: جلد سوم، ص ۲۱۸۶، ح: ص ۱۷۲، ذ: جلد دوم، ص ۱۸۵.)*

یگانه بیتی که از وی بیادگار مانده است اینست:

قامت سرو که در آب نمودار شده
کرده دعوا به قد یار و نگون سار شده
مست بودم به می غفلت و ساقی دیشب
دو سه جامیم عطاکرده و هشیار شده

فاضله سمرقندی

یکی از سخنوران ادبیات دری در نیمه دوم قرن هفتم هجری فاضله سمرقندی است که در بلخ و شهر های دریای آمو زنده گی میکرد.. از وی تنها در کتاب "نزهه المجالس" سخن رفته است. (ت: ص۱۲۱) رباعیات زیر از اوست:

گفتم صنما جهان به کامت بادا
گفتا که غم هجر مدامت بادا
گفتم که به من نمای آن رخ را بت
آن نیز که دیده ای حرامت بادا

***

تاکی داری مرا به فردا خرسند
فردای تو را فلک نیارد در بند
گرنه ز سر زلف تو سازند کمند
در گردن فردای تو نتوان افگند

فاطمه خراسانی

یکی از زنان متنفذ وشاعر خوب افغانستان، فاطمه خراسانی است که در سال ۶۴۴ هـ.ق./۶۲۴ش/۱۲۴۶م. میزیست. در "تاریخ جهانگشای جوینی" آمده است که فاطمه را جز کنیزان به بازار قراقروم آورده و درآنجا شاگرد زن دلالی بود که با تورکینا خاتون همسر اوگتای قاآن رابطه داشت.دراین رابطه و نفوذ زیادی دربین مردم پیدا کرد. زمانیکه گیوک خا ن(۶۴۷-۶۴۹ق/۶۲۹ش/۱۲۵۱م.) به قدرت رسید، افراد از وی سخن چینی کرده و او را منحیث یک زن جادوگر و ساحر معرفی نمودند و گفتند که برادر شاه(کوتان) را جادو کرده است زمانیکه کوتان فوت کرد، فاطمه را دستگیر کرده و بعد از آزار و شکنجه منافذش را دوخته و در آب انداختند. (ت: ص ۱۷۵.) اما عده دیگر از پژوهشگران او را زن با فضیلت و بلند مرتبه با افکار عالی توصیف نموده اند . (ت: ص ۹۱، ط: ص ۲۵۲-۲۵۳.)

دو رباعی زیر نمونه کلام اوست:

آراسته باغ و عندلیبان سرمست
یاران همه از نشاط گل باده پرست
اسباب فراغت همه درهم زده است
بشتاب که جز تو هرچه میباید هست

***

ای از تو وفا و مهـــربانی نایاب
بی عیش تو لذت جوانی نایـاب
وصل تو حیات جاودانی لیکـن
یابنده آب زنده گانی نایـــاب

فاطمه سام

یکی از شاعران زبان دری در هند، فاطمه سام است که در قرن هفتم هجری در دهلی زندگی می کـرد. او در مسائل و علوم اسلامی مطالعات زیادی نموده و زن پارسایی بود. شیخ فرید الدین گنـج کـه بـرادر دینی و ارادتمند او بوداز وی بعنوان زن مردانه صفت یاد نموده است.
در (تذکره النسوان) تألیف ملا محمد صدیق آخند زاده یکی از نویسندگان و تذکره نویســان افغانسـتان، نیز از فاطمه سام(بی بی فاطمه) یاد نموده و ذکر وی شده است که از جملهء شعرای دری زبان بود که در سال۶۴۳ هجری قمری/۹۱۵ش/۱۵۳۶م. در دهلی وفات نمود. سلطان مشایخ نظام الدین اولیأ شعری از وی را بعنوان نمونه کلام فاطمه سام ذکر کرده است:

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی
هردو طلبی ولی میســــــــــر نشود

مآخذ: (با: شماره اول، سال دهم، ص ۴۹، ت: ص ۱۷)

فاطمه قوال

یکی از شاعران بی دیوان افغان فاطمه قوال است که تاریخ تولـد و وفـاتش معلـوم نیسـت. پژوهشـگران تاریخ زنده گانی او را در اوایل قرن دوازده هجری می دانند. *(بـا: شـماره ۱۰، سـال ۱۰، ص ۴۰، ت: ص۹۴، ح: ص ۱۷۸)* ابیات زیر نمونه کلامش می باشد:

دراین زمان رواج خوش آمد زبس رواســـت
درگوش خلق حرف نصیحت هزار پاســـت
بحر از صدف به چشم دهد جای اشــک را
کوچک دلی زوضع بزرگان چه خوشنماست

***

ساکن کنشتم کرد خوش نگاه می نوشی
کعبه را زیادم برد کافر سیه پوشی
ترک مست خونخواری ظالم جفاکاری
یاد کس مکن باری عاشق فراموشی
طرفه حالتی دارم از بهار رخساری
خوش فراغتی دارم در بهشت آغوشی

فخر النسأ نسایی

یکی از شاعران دوره تیموری هرات در افغانستان فخرالنسأ ملقب به نسایی است که در یک خانوادۀادیب پرور و زیر سرپرستی "پامیر یادگار" پدرش و در پهلوی خانزاده خواهرش که هردو نیز شاعر بودند تربیت یافت. جایی تولدش محلی به نام نسأ در کنار دریای هریرود افغانستان است. *(با: شماره نهم، سال دهم، ص ۴۹، ت: ص ۹۳، ح: ص ۲۵۴،ل: ص ۱۳۴، ث:ص ۱۸۱-۱۸۲)*

نمونه کلامش اشعار زیر است:

غزل

دردم زیاد می شود و کم نمی شود
گفتم به صبر چاره کنم هم نمی شود
شادم اگر دلم زتو بی غم نمی شود
باری غم تو از دل من کم نمی شود
مرهم مساز بهر دوای من ای طبیب
کین درد عاشقیست به مرهم نمی شود
داغی نهاد بر دلم آن بی وفا که عمر
بگذشت و دردمندی آن کم نمی شود
سازد به درد عجز"نسایی" خاکسار
چون خاطرش به وصل تو خرم نمی شود

***

عاشقی با قامت ابرو بلندی کرده ام
با همه پستی تمنای بلندی کرده ام

رسمی و سیاسی در دوره اسلامی شد." (۹) این محقق ایرانی خود، زبان دری را از پهلوی(فارسی قدیم) است جدا دانسته و آنرا منحصر به دوره شاهان ساسانی می داند. در حالیکه در جای دیگری ادبیات دری در دورهء قبل از اسلام وبحیث یک زبان اصیل آریانای کبیر که مرکز آن دولت بلخ تاریخی در شمال افغانستان است، یاد نموده است.

سوال دراینست که هرگاه این زبان قبل از اسلام در دربار شاهان هخامنشی وجود داشته (که وجود هم داشت)، و زبان دربار شمرده می شد و منشأ آنرا بلخ و بلخیان می دانند که باز هم این زبان قدامت بیشتری دارد و زبان اصلی بود که حتی در نشو و رشد زبان پهلوی اثر داشته است. و هرگاه گویند که این زبان مشرق و اهل خراسان و یا افغانستان امروزی است که مرکز آن دامنه های کوه های هندوکش است، بازهم منشأ و مبدأ زبان دری افغانستان شمرده می شود و لهجه های ماحولش متأثر از غنای ادبی این زبان قرار گرفته است..

دری بعد از اسلام زبان ادبی و رسمی و سیاسی بود. و اکثر علما، شعرا و ادبأ با همین زبان در سرزمین افغانستان قدیم حرف می زدندو آثاری از خود بجای مانده اند. اکنون همه آثار دری بعنوان متون اساسی تاریخی و ادبی افغانستان در هند، آسیای میانه و ایران وجود دارد.

اکثر تذکره نویسان به این باور اند که زبان و ادبیات دری در قرن اول هجری بطور کامل آن در افغانستان(خراسان) منحیث زبان ادبیات، سیاست و اجتماع مطرح گردید. ابوحفص سغدی اولین شاعر زبان دری می باشد که آثاری از او بجای مانده است. شاعران دیگری نیز قبل ازوی وجود داشته اند که سندی در زمینه وجود ندارد.

دورهء طاهریان

بعد از تسلط دو قرن عربها بر خراسان(افغانستان) و فارس، در سال ۲۰۷ هجری ق./۲۱۳ش/۸۳۴م. طاهر بن حسین فوشنجی در هرات خطبهء سلطنت را بنام خود خواند و استقلال افغانستان را اعلان نموده، خود را از خلافت مامون الرشید که مرکز آن بغداد بود، جدا اعلان کرد. با بوجود آمدن دولت مرکزی طاهری در افغانستان، ابتکار عمل گسترش اسلام همزمان با خود کفایی شاهان افغان در سرزمین های هند و آسیای میانه گسترش یافت. خلافت عباسی، فارس را تحت اثر خود داشت و زبان پهلوی (پارسی قدیم)با نفوذ عربی و تأثیرات زبان دری بعنوان یک لهجه مستقل شکل گرفت. اما برعکس در خراسان زبان دری با پذیرش زبان عربی و تأثیرات آن، توانست در محور ادبیات خود،مستقلانه تبارز نماید و چندین شاعر دری زبان چون حنظلهء بادغیسی با دیوانی که ازخودبجای مانده است، اصالت زبان دری را پایدار ساختند.

فناالنسأ بیگم

فنا النسأ بیگم زن سومی جهانگیر پادشاه مغول است کـه در ادبیـات دری و جهـان شـعر بهـزه کـامل داشت. در مورد اشعار وی تا کنون پژوهشی صورت نگرفته و در تذکره هـا و کتـاب "مشـاهیر النسـوان" چند بیتی از او را نوشته اند:

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد
صد فتنهء خوابیده محشر بسر آمد

***

مکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را
مده در هردو عالم نشه صهـبای حـیرت را

***

من از فراق تو الـماس غـــــم به دل دارم
تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

***

جهان و حیات هردو بی وفاست
فنا را طلب کن که آخر فناسـت

مآخذ: (با: شماره ۴، سال دهم، ص ۵۱، ت: ص ۴۳، ح: ص ۱۸۳، د: ص ۱۵۵)

قریشی خانم بیگم

از سخنوران خوب تبریز در قرن دهم هجری و معاصر شـاعر مشـهور اوحـدی اسـت(۱۰۲۲-۱۰۲۴ هــ ق./۹۹۳ش/۱۶۱۵م.) وی بعدأ همانند دیگر شاعران افغانستان را ترک نموده و جانب هند هجرت کـرد. وی در هند مورد استقبال ادبأ قرار گرفته و زنده گی مرفه یی نیز داشت. *(ث: ص ۱۹۰، با استناد به کتاب عرفات عاشقین تألیف تقی الدین اوحدی)*

رباعی زیر نمونه کلامش است:

از بادهٔ وحدت است بیهوشـــــــی من
وز طلعت ساقی است مدهوشــــی من
منصور که سر حق عیان کرد آن دیـد
اسرار نهفته است ز خاموشـــــی مـن

کامله

کامله بیگم ازشعرای قرن دهم هجری معاصر جلال الدین محمد اکبر در لاهور بود. وی رباعی زیر را در مرثیه شیخ فیضی سروده که منحیث نمونه کلامش دراینجا می آورم:

فیضی مخور این غم که دلت تـنگـــی کرد
یا پای امید عمـــر تو لـــنگی کرد
می خواست که مرغ روح بـیند رخ دوست
زین واسطه از قفس شبـــآهنگــی کرد

مآخذ: (با: شماره سوم، سال دهم، ص ۵۱، ت: ص ۳۵، چ: ص ۲۱۸۸، ل:ص ۴۸، د: ص ۱۵۸.)

کنیز فاطمه

یکی از سخنوران دری کنیز فاطمه است. جای تولدش شهر کابل و مادر شاه سلیمان کـابلی اسـت. امـا تاریخ دقیق تولد و وفاتش معلوم نیست. او در ادبیات ذوق و استعداد سرشاری داشـت. بیـت زیـر نمونـه کلامش هست:

سزد که فخر برد آسمان به دورانم
کنیز فاطمه و مادر سلیمانـــــم

مآخذ: (با: شماره ۱۰، سال ۱۰، ص ۳۷، ت: ص ۹۱، ح: ص ۱۸۸، د: ص ۱۵۹، ل: ص ۴۸.)

کوکب

کوکب مشهور به ستاره بانو یکی از شعرای دری زبان و دختر سعدی شـیرازی اسـت کـه در نیمـه دوم قرن هفتم هجری در شیراز می زیست. اما در کتاب "از رابعه تا پروین" بنابر تحقیقـی کـه پژوهشـگر در مورد زنده گانی سعدی داشته، نسبت دختری کوکب را با سعدی رد می نمـاید. وی اشـعار نغـزی را بـا تخلص (کوکب) سروده است.*(با: شماره اول، سال دهم، ص ۵۰، ت: ص ۱۸، ح: ص۱۸۸.)*
مطلع زیر را از او می دانند:

عشق بازان رو بسوی قبلهء آن کوه کنید
هرکجا محراب ابرویش نماید ، رو کنید

کوکب خراسانی

کوکب خراسانی شاعر و سخنور هرات است که تاریخ تولد ووفاتش معلوم نیست.(ت: ص ۱۹۶) اشعار زیر نمونه کلام اوست:

گل صبحدم از شاخ برآشفت و بریخت
باباد صبا حکایتی گفت و بریخت
بدعهدی عمر بین که یک هفته زشاخ
گل سرزد و غنچه کرد و بشگفت و بریخت

***

چشم بد روزگار دیدی که چه کرد
بی مهری آن نگار دیدی که چه کرد
از حرف رقیب عاقبت خونم ریخت
دیدی که چه کرد یار دیدی که چه کرد

***

به من چشم عنایت دارد آن ماه
اگر برهم گذارد آسمان چشم

گلبدن بیگم

گلبدن بیگم یکی از شعرأ و ادبأی دری زبان افغان دختر بابر شاه است. مادرش دلدار بیگم زن ظهیر الدین بابر شاه است که بین سالهای۹۳۲-۹۳۷ ق./۹۰۴-۹۱۱ش/۱۵۲۵-۱۵۳۲م. سلطنت نمود. وی در سال ۹۲۹ هـ‌ق./۹۰۱ش/۱۵۲۲م. در کابل تولدشد و در سن شش سالگی با مادرش به هند رفت. چون به سن جوانی رسید با خضر خواجه چغتای صدراعظم امیر الامرای همایون شاه ازدواج نمود. درسال ۹۶۲ /۹۳۴ش/۱۵۵۵م.به سفر حج رفت ولی بعد از آن سه بار دیگر نیز به زیارت خانه خدا(ج) مشرف گردید بتاریخ ۶ ذی الحجه ۱۰۱۱ هجری قمری/۹۸۱ش/۱۶۰۲م. وفات کرد. او کتابی نیز در مورد خاطرات برادرش همایون شاه و دوره تاریخی سلطنت بابر شاه را - که واقعیت های تاریخی آنزمان را در بردارد - بنام(همایون نامه) نیز نوشت. این اثر بجای مانده ، بیانگر واقعیت های تاریخی افغانستان است.این کتاب در دورهٔ بحران هند بدست مبارزین افتاده بود و نزدیک بود که این اثر گرانبها را به آتش بزنند. إما یکتن از نظامیان انگلیس بنام "کرنیل جورج ولیم هلتن" آنرا بدست آورد و به موزیم بریتانیا در لندن در سال ۱۲۵۶ش/۱۸۷۷م. هدیه داد. این اثر در سال ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م. توسط مستر راینت اس بیورج به انگلیسی ترجمه شده و از طرف انجمن شاهی آسیا لندن منتشر شد که یکی از کتب برجسته و معتبر تاریخی در مورد افغانستان و هند به شمار می رود .

بابر تا سن ۲۳ سالکی اولادی نداشت، پس از آنکه بر کابل مسلط گردید خداونـد اولاد متعـددی بـوی ارزانی فرمود. چنانچه خاتون ممدوحه فتح کابل را به فال نیک پنداشته، از ولادت با سعادت همـایون و از دیگر فرزندان بابر به تفصیل بیان می دارد.." (ب ب: ص ۱۶۷.)

گلبدن بیگم در همایون نامه می نویسد:" گرفتن کابل خدای تعالی مبارک کرده که هژده فرزند شداو از اکم که (ماهم بیگم باشند)، حضرت همایون پادشاه و باربول میرزا و مهر جهان بیگم و ایشان دولت بیگم و فاروق میرزا.

دگر معصومه سلطان بیگم ، دختر سلطان احمد میرزا در حین زائیدن فـوت شـد و نـام مـادر را بدختـر ماندند.

و از گلرخ بیگم، کامران میرزا، عسکری میرزا، شاهرخ میرزا، و سلطان احمد میرزا، و گلعذار بیگم واز دلدار بیگم، گلرنگ بیگم، گلچهره بیگم، هندال میرزا، و گلبدن بیگم و انور میرزاو

غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل شـده انـد. غـیر در بیگـم کـه در خوست شده اند..." (ب ب: صص ۱۶۴-۱۷۳، ع: ص ۹۸، با: شماره سـوم، سـال دهـم، ص ۵۲، ت: ص ۳۷، ح: ص ۱۹۰، چ: جلد سوم، ص ۲۱۸۹، د: ص ۱۵۹، ل: ص ۴۹.)

. گلبدن بیگم شعر نیز می سرود. فرد زیر نمونه کلام اوست:

هـــــــــر پریروی که با عاشق خود یار نیست
تویقین می دان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلرخ بیگم

گلرخ بیگم که مشهور به گلچهره بیگم است ، دختر بابر شاه از شعرای با لطافت و ادیبـی شـمرده مـی شود که همانند دختر خود سلیمه بیگم و خواهرش گلبدن بیگم، مجمع زنان سخنور ادبیات را در کابل تشکیل می دادند و غالبأ با هم مشاعره و مناظره داشتند. او با یکی از خواجه گان نقشبندی بنـام مـیرزا نورالدین محمد ازدواج کرد. سال وفات او را ۱۰۰۶ هجری/۹۷۶ش/۱۵۹۷م. تذکر داده اند.
(با: شماره سوم، سال دهم، ص ۵۲، ت: ص ۳۶، د: ص ۱۵۹، چ: جلد۳، ص ۲۱۹۰.)

این فرد نمونه کلام گلرخ بیگم است:

هیچگاه آن شوخ گلرخسار بی اغیار نیست
راست بودست آنکه در عالم گل بیخار نیست

گلشن

یکی از شعرای و سخنوران نیمه گمنام عهد شاه جهان در قرن یازده هجری، گلشن است کـه دیوانـی از شعر داشت و نزد غلام مصطفی الله آبادی بود. اما در اغتشاشـات۱۱۸۶ش/۱۸۰۷م. ازبیـن رفـت. (ت: ص ۴۴، ل: ص ۵۰)

ابیات زیر نمونه کلام اوست:

گلشن زجلوهٔ تو پریخانه گشته است
بوی گل از هوای تو دیوانه گشته است

***

برخت خار نماید به چمن گل مارا
نالهٔ زاغ بود نغمهٔ بلبل ما را
در جهان همچو چناریم که با دست تهی
هرگز از جا نرود پای توکل ما را
در شود قطره چو افتاد ز ابر نیسان
رهنما سوی ترقیست تنزل ما را

گلشن

وی یکی از سخنوران است که در دهلی بسر می برد. در تذکره "نگارستان سخن" آمده است کـه وی در بین سالهای ۵۹۵ هجری/۵۷۸ش/۱۱۹۹م. -که اولین پادشاه بنام " محمـد شاه" بـه قـدرت رسـید - و ۶۰۲ق/۵۸۴ش/۱۲۰۵م. در گذشت آخرین "محمد شاه"- زنده گی میکرد. بدینگونه تاریخ دقیق از زنده گانی وی در دست نیست (ت: ص ۲۹) و بیت زیر یگانه نمونه کلام اوست که در تذکره ها باقیمانده است:

بـه خیال قدر رعـنای تو ای غیرت گل
سروآهی است که از سینهٔ گلشن برخاست

گناه بیگم

گناه بیگم دختر علی قلی داغستانی و زوجه اعتماد الملک غازی الدین خان بهادر یک از شعرای ادبیات دری در نیمه دوم قرن دوازدهم است که به زبان های دری و اردو شعر می سرود. او هنر شاعری را از پدر خود و هم از استادانی چون قمرالدین خان و میرزا رفیع سودا آموخت.(با: شماره پنجم، سال دهم، ص ۵۱، د: ص ۱۵۸)

گویند زمانیکه یکی از کودکانش وفات نموده بود، در جواب حالش بیکی از دوستانش چنین گفت:

از حال ما مپرس که دل چاک کرده ایم
لخت جگر بریده تــــهٔ تاک کرده ایم

این رباعی را روزی که باران شدیدی می بارید سروده است:

فواره ز هرگوشه شـــــراره برزد
از تار ترشــــــح گره گوهر زد
نی نی غلطم که در رگ و ریشهٔ آب
فصاد هوا هزار ها نیشـــــتر زد

نمونه کلام:

تاکه کشیدی از نزاکت سرمهٔ دنباله دار
شد عصای آبنوسی چشم بیــــمار ترا

***

جگر پرسوز دل پرخون گریبان چاک و جان برلب
قضا را شــــرم می آید ز سامانـــیکه من دارم

گوهر کابلی

گوهر بیگم یکی از شعرای زن افغان در ادبیات دری و پشتو بـود کـه در کـابل متولـد شـده و در عصر عبدالرحمن خان با خانواده اش به شهر لویان و از آنجا به امرتسر در هند مقیم گردید. نام پدرش رسـالهٔ کابلی است که از هنرمندان افغان شمرده می شود. در مورد وی غبار در کتاب "تاریخ ادبیات افغانستان" نیز نوشته است. وی در سال ۱۲۶۲ هـ ق/۱۲۱۷ش/۱۸۳۸م. پدرود حیات گفت. نمونـهء از کـلام او در دست نیست.(با: شماره ۸، سال ۱۰، ص ۵۶، ت: ص ۹۱)

گوهر بیگم

از سخنوران برجسته آغاز قرن سیزدهم هجری در ادبیات دری گوهر بیگم آذربایجانی است. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست و اشعار زیادی از وی بجا نمانده است.. از وی تنها در کتاب"دانشمندان آذربایجان یاد شده است. *(س: ص ۲۳۰، با: شماره ۱۰، سال دهم، ص ۳۷، ت: ص ۹۱،ذ: جلد سوم، ص ۴۷)*

ابیات زیر از گوهر بیگم است:

اگر به باد دهم زلف عنبر آســـــا را
به دام خویش کشم آهوان صـــحرا را
گذار من به کلیسا اگر فـــــتد روزی
به دین خویش کشم دختران ترسا را
به یک نگاه دوصد مرده می کنم زنـده
خبر دهیدز اعجــاز من مسیـــحا را

لاله هندوستانی

ازین شاعر و سخنور تنها یک رباعی به جای مانده و تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست. *(ت: ص ۹۲)*

داریم هـــوای وصل آن یار که نیست
خواهیم وفایی زان ستمکار که نیست
در فـــرقت یار صبر جستیم و قرار
آواز برآمــــد از دل زار که نیست

لطیفه بیگم

لطیفه بیگم یکی از سخنوران ادبیات دری در شهر پتنه هند است که اجـدادش از افغانســتان بـه آنجـا مهاجر شده بودند. او با یکی از افغان ها به نام شمشیر خان ازدواج نمود و در ادبیات دری و اردو مهارت داشته و اشعار نغزی می سرود. در کتاب مشاهیر نسوان از وی تذکر رفته است ولی تاریخ تولد و وفاتش ذکر نشده است. *(با: شماره ۱۰، سال دهم، ص۴۸، ت: ص ۹۲.)*

غزل زیر نمونه کلامش است:

یاد زلفت سر به ســـــر داریم ما
شغل این شام و سحـــر داریم ما
گاه سربر سنگ و گه بر سنگ سر
کی جـــز این شغل دیگر داریم ما

دیده ام مـــن آفتـــاب روی تو
برزخ مه چـــون نـــظر داریم ما
کاوشی بیجاســت از چـــرخ عدو
صاحب حشمت نه زر داریم مـــا
گاه در کعبه گـــهی در بتکـــده
جستـــــجویت دربـــدر داریم ما
از که پــــرسم من زحال رفتگان
کس نمـــی گوید خبـــرداریم ما
بیم و غـم دیگر نمی دارد "لطیف"
لیک از محـــشر خطـــر داریم ما

لـقأ

یکی از سخنوران ادبیات دری در شهر یزد، لقأ خانم است که در اوائل قرن دوازدهم(اواخر سلطه گرایـــی صفوی ها) زنده گی می کرد. در کتاب "آتشکدهٔ یزدان" نوشته عبدالحسین آیتی نام او را فرخ لقأ نوشـــته است که با حرم شاه ولی ارتباط داشت. *(با: شماره پنجم، سال ۱۰،ص ۴۹، ت: ص ۴۹)*

نمونه کلامی از او:

یوسف برفت و تاب زلیخا به تن نمـــاند
یعنی چو رفت جان، رمقی در بدن نماند
باز آمد آن عزیز بدار السرور وصـــــل
در مصر عشق صحبت بیت الحزن نماند
گفتم سخن چرا نسرایی؟ به خنده گفت
از بس لبم مکیدی ودر آن سخن نـماند
پوشیده از لقأ چو لقایش دوباره تـــاب
برتن به قدر آنکه بدرد کفن نمـــانـد

ماه

یکی از شعرای دری زبان قرن نهم هجری افغانستان ماه خانم بود که در شهر هرات تولد و در شهر جام ولایت غور زندگی می کرد. ماه در فن نجوم و ستاره شناسی نیز شهرت داشت. *(الـف: ص ۴۸، با: شماره دوم، سال ۱۰، ص ۵۲، پ: جلد دوم، ص ۵۰۹)*

فرد زیر را او در مرثیهء شوهرش سروده است:

کوکب بختم که بود از وی منور آســـمان

بنگر ای ماه کز فراقت در زمین است این زمان

ماهی خانم

یکی از شعرای قرن دهم هجری در ادبیات دری افغانستان، ماهی خانم است .وی خواهر ملا نثاری یکـی از معاصرین مولانا محتشم که از علمای قرن دهم هجری بشمار می رود مـی باشـد.*(س: ص ۳۲۳، چ: جلـد سوم، ص ۲۱۹۳.)*

. دو بیت زیر نمونه کلام اوست:

اشکی که سرزگوشهء چشمم بیرون کند

بروی من نشیند و دعوی خون کند

***

آه از آن زلفی که دارد رشتهء جان تاب از او

وای ازآن لعلی که هردم میخورم خوناب از او

محجوب هروی

یکی از شعرای دری زبان افغانستان در نیمه قرن سیزدهم هجری محجوب یـا محجوبـه هـروی دخـتر اسکندر خان نظام الدوله است که در شهر هرات تولد شد. استعداد شعری رسایی داشت . امـا در جوانـی به اثر ظلم و تعدی شوهرش در سال ۱۲۶۴ش/۱۸۸۵م. وفات کرد. او در اشعار هروی نـیز تخلـص مـی کرد. *(با: شماره هفتم، سال ۱۰، ص ۵۶، ت، ص ۷۰، پ: جلد دوم، ص ۶۰۳،. ث: ص ۲۱۲.)*

نمونه کلامش اشعار زیر اند:

غزل

رفیقان برلب آمد جان ز هجران دلفگاری را

که می گوید به آن بیرحم حال جان سپاری را

نه از بختم سر یاری نه از دلدار غمخواری

بودن مشکل بسر بردن بدینسان روزگاری را

تو ای صیاد یاد آور به قید افتادهء دامت

کشا از محنت هجـــران اسیر خسته زاری را

جفا از حد فزون کردی بیا یک ره وفا آموز

دوا کن درد افـــگاران مسوزان داغداری را

گذر کن جانب محجوب ای دلبر زیان نبود

اگر بـــــاری بجـا آری، دل امیدواری را

غزل

برده از کفم دل را باده نوشی مدهـــــــوشی
یار نازک اندامی سرو گل بنا گـــوشی
شوخ عنبرین مویی تند خــــــو جفاجویی
ماه رو سمن بویی سیمبر قبا پوشـــــی
خسرو جهانداری دلـــــــــربایی خونخواری
مست عاشق آزاری یاسمین برو دوشـــی
خنجر جفا بســـــــته شیشهٔ وفا بشکست
ناله های عشاقش می رسد به هرگوشـــی
من قدم نخــــــواهم زد جــز به کوی آن جانی
زهر اگر دهد از کف میکنم به جان نوشی
در فــــــــــراق آن مــــهرو از جفای آن بدخو
طرفه حالتی دارم گویم ار توبینــــوشی
جـــــــان اسیر رنجـــوری تن به قید مهجوری
دل زآتش دوری هر زمان زند جـــوشی
مست یک شبی برخوردگــــفتمش که ای بد عهد
از تغافلم تا چنـد بگذری و رخ پوشـــی
از سر وفــــــا یکــره پرسشی کن از حالم
جام دوستی مشکن قول کس مکن گوشی
در شب امیدم نیـــــــست جز رخ تو خورشیدی
گر کشی و گر سازی با خودت هم آغوشی
همچو من خریدارت نــــقد جـان همه در کف
تا زلعل نوشینت بـــــوسهٔ تو بفروشی
ای بت جفاکارم از غمت بســــــــــــی زارم
یاد میکن از محجوب بگذر از فرامــوشی

مهتری گر بکام شیر در است
شو خطر کن زکام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جا
یا چو مردانت مرگ رویاروی

"دردوره طاهریه، زبان دری افغانستان؛ که مثل دوره قبل از اسلام در کشور تکلم میشد، زبان دینی (عربی) آنرا تحت الشعاع قرار داده و بتدریج لغات عربی در آن داخل شد؛علی الرغم حمایت کامل طاهریان از زبان عربی، مجدداً با چهره و رسم الخط نوینی در ساحه ادب تجلی نمود و چون حنظله بادغیسی، عباس مروزی و ابوحفص سغدی، شعرایی ظهور نمودند که در زبان دری اشعاری بسرودند". (۱۰)

دوره‌ء صفاریان

دری در دوره‌ء صفاری ها گسترش بیشتر زبانی و منطقوی پیدا نموده، حکومت طاهریان - با بمیان آمدن یعقوب لیث صفاری مرد تمام عیار عیار در سیستان - از بین رفت. یعقوب لیث صفاری که پسر یک مسگر و اهل سیستان بود باخصلت افغانی شیوه‌ء عیاری داشت و شهامت و جوانمردی او باعث براندازی حکومت طاهریان شده در سال۲۵۳ هجری ق./۲۴۵ش/۸۶۷م. دولت صفاری را اعلان نمود. دردوره‌ء صفاریان مرکز و پایتخت افغانستان، سیستان بوده ،حدود این دولت تا کرمان و فارس در غرب می انجامید که در سال ۲۵۸ هجری تحت اداره‌ء خود درآورد. یعقوب لیث صفار کابل، بلخ و ماوزالنهر و سرانجام فوشنگ و هرات را در تسلط خود درآورد و در سال ۲۵۹ هجری ق/۲۵۰ش/۸۷۲م. محمد بن طاهر آخرین سلسله‌ء شاهان طاهری را در افغانستان خاتمه داد.

باآنکه زبان دری در دوره‌ء طاهریان سربلند نموده بود، اما در دوره‌ء صفاریان رونق بیشتری گرفت. زیرا یعقوب لیث صفاری به زبان و ادبیات عربی آشنایی کامل نداشت و اکثر نویسنده گان و ادبأ آثار خود را به دری می نوشتند. ادبیات شفاهی دری که بعد ها دررسم الخط سکزی در آمد به "دری" شکل متکامل تری داد. یکی از شعرا و ادبأی آنوقت محمد بن وصیف سکزی رئیس دیوان رسائل یعقوب لیث صفاری است که به زبان دری اشعاری سروده است.

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولاو سگانند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهی
به ابی یوسف یعقوب بن لیث همام

غزل

ای زرخت لالـــــه و گل منفعل
ای زقدت ســــرو و صنوبر خجل
ناوک آه مـــــن از آهن گذشت
برتو نــــشد کارگر ای سنگدل
کاش خـــــداوند جهان از ازل
مهر ترا جای نـــــدادی به دل
تا که دلم گشته به زلــفت اسیر
آتش غم گشت به جان مـشتعل
عهد تو "محجوبه" شکست از جفا
بار دیگر آن بت پیـــمان گسل

محجوبه هروی

بی بی صفورا که متخلص بـه محجوبـهٔ هـروی است ، دخـتر منشـی ابوالقاسـم خـان در زمـان امـیر عبدالرحمن خان یکی از شعرای برجسته ادبیات دری در قرن سـیزدهم هجـری شمسـی در افغانسـتان است که به تاریخ ۱۳۲۴ هـ‌ق./۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م. در "کشک" ولایت بادغیس بـه دنیـا آمـد ، سلسـلهٔ نسبش به سلطان غیاث الدین غوری می انجامد. و زنده گانی و تحصیلات خود را در شهر تاریخی هـرات در محلهٔ "قبطی چاق" سپری کرد. او صرف و نحو را از پدرش آموخت و به ادبیـات روی آورد. در آغـاز سرودن شعر از اشعار پرشور افغان "مستوره غوری" الهام گرفته و او را به دنیای ادبیات و شعر مشـوق گردید. چنانچه خودش نیز می نویسد:

" آغاز شعر گفتن من وقتی بود که بعضی غزلیات مستوره غوری را می شنودم...و مرا وادار ساخت تا که شعر سرائی کنم. ولی بطور خفیه، مستوره از حال من آگاه شده و یک غزل خود را بطور امتحانی نزد من فرستاد که مخمس سازم، خوشبختانه که موفق شدم ، بعضی اشـخاص دانسـته و اقربـای مـن کـه آنـرا دیدند، گفتهٔ مرا تمجید کردند" *(الف : بخش محجوبه هروی، ب ب : ص ۱۸۵.)*

ابیات وسروده های سلیس و روان و پرمفهوم محجوبه، مقام ادبی او را بلند برده، اشعار گوهرباری را در غزل، قصیده، مخمس و رباعیات نوشته است که جمعاً سروده های او به پنجهزار بیـت مـی رسـد.دیـوان محجوبه به کوشش محمد علم غواص در سال ۱۳۴۷ش/۱۹۶۸ در هلرات به نشر رسید.

محجوبه هروی با اکثر شعرای معاصر کشور ما گفتگو ها، مناظرات و مجادله های اندیشه یـی و فکـری در قالب نظم داشته است ک از آنجمله استاد خلیل الله خلیلی، هراتی، شایق هروی، منشـی علـی رضـا خان، آقای شیرین سخن و آقای نادم بودند.

بقول مرحوم عبدالروف بینوا روزی بر مبنای این بیتی که ادعا می شد از محجوبه است، مشاعره بین هراتی و محجوبه صورت گرفت. ادعا به گونه بود که در محفل ادبی هرات عدهء این بیت زیر را از محجوبه*نمی دانستند و آنرا بیرون از اندیشه فکری او تصور می کردند:

فلک که یوسف صدیق را غلام نمود
عجب مدار که محجوبه را کنیز کند

هراتی ابیات زیر به محجوبه انشأ کرد و نزد وی فرستاد:

هزاران آفرین بر طبع شکر بار محجوبه
بحیرت رفته ام از دفتر اشعار محجوبه
زهی دولت بچشم پاک در کاشانهٔ ادراک
میسر گر شود روزی مرا دیدار محجوبه
بنازم آستان محفل ناسوت را هردم
که بوی عشق آید از در و دیوار محجوبه
زلطف شعر موزون عارفان را کردهٔ مجنون
رموز عشق و سرمستی همه گفتار محجوبه
ندارد هیچ مه جانا زعشق پاک در کس باک
چرا در پرده باشد آن گل رخسار محجوبه
زخاک و آب و دام و دانه پای مرغ دل هردم
گرفتار کمند طرهٔ طرار محجوبه
بصحرای محبت هرزمان ترک سمن صورت
"هراتی" را مکن چون لاله خونین بار محجوبه

محجوبه هروی در پاسخ این ابیات را انشأ کرد:

زهی لطف کلامت صیقل زنگار محجوبه
بیان روشنت رونق فزای کار محجوبه
زبس گوهر فشانی کردهء از نظم چون پروین
رساندی بر ثریا پایه مقدار محجوبه
بود شهر هری کان خردمندان و دانایان
چه باشد نرد شان اشعار ناهموار محجوبه

ندارم عشق گر دارم مرا ... از پاکی
معاذ الله ز ناپاکی که باشد عار محجوبه
نه سوی کس نظر دارد نه کس سویش گذر دارد
صبا را نیست راهی بر در و دیوار محجوبه
محال است آنکه چون گل جلوه گر گردد بچشم کس
بجز آئینه کم دیده است کس دیدار محجوبه
نباشد غیر شرح محنت و دوری و مهجوری
اگر صد ره بخوانی دفتر اشعار محجوبه
چو گل بودم به باغستان چو سرو آزاده در بستان
بقید خواری افتادستم از ادبار محجوبه
چو آن شمعی که میسوزد عبث در محفل اعمی
تلف شد جمله علم و عقل و کار و بار محجوبه

اشعار محجوبه هروی در روزنامه ها و نشریات "انیس"، "طلوع افغان" مجله "هرات" و "کابل" بطور پراگنده نشر شده است. یکی از شعرای معاصر و برجسته افغان استاد خلیل الله خلیلی از جمله ارادتمندان محجوبه هروی بود و در مدح وی چنین می نویسد:

خوشا محجوبه و طبع روان وضع تحریرش
که پا برفرق شعری میزند شعر گهربارش

یکی از برجسته گی های انجمن ادبی کابل و هرات اینبود که علاوه از ایجاد نشست های ادبی، محجوبه را در غربت و بیگانه تنها نمی گذاشتند و با او از طریق مشاعره های، تبادل نظر و گفت و شنود های داشتند. او خودش نیز ازین محضر علمی و ادبی انجمن ادبی کابل ابراز خشنودی کرده و می نگارد:

" از انجمن ادبی کابل متشکرم که بسا عقده های که موقوف بفنون شعر است از مقالات برادران ادبی حل کرده ام. چرا که من عاجزه بواسطه عذر سن و مقید بودن به شوهر کسب کمالات خود را نزد دانشوران وطن تکمیل کرده نمی توانم. بهترین معلم و ادیب بعد از فوت پدر بزرگوارم مقالات، جرائد، سالنامه ها و مجلات وطن بود که بمن میرسید. خودم در شهر کهنه به سرای میباشم که از شهر مذکور کهنه تر است، نشیمن دارم مثل محبوسی که به کلی از عالم بی خبر باشد، باآنهم برای بیداری قوم براه تجدد خصوصاً طبقه نسوان میکوشم، میگویم، میشنوانم، می سرایم تا خدا بخواهد بمنزل مقصود برسیم." *(ب ب : ص ۲۰۱-۲۰۲.)*

استاد خلیلی از اشعار محجوبه سخت خشنود و راضی به نظر می آید. اما تأثیر کلام خلیلی بر محجوبه نیز بی اثر نبود، چنانچه او را وادار نمود تا در پای مشاعره یی بنشینند. محجوبه به خلیلی نوشت:

ای که در اقلیم سخن ســـــروری
راه ز صورت سوی معنـــــی بری
انـــوری از شعر خوشت شد خجل
میر عـــــــماد از قلمت منفعل
در سخن را چو تـــــو می پروری
است سخن گوهر و تو گـــوهری
شاعـــــر افغان توئی اکنون بدهر
خلق ز فضـــــل و هنرت برده بهر
در هری با فرقهء اهـــــل قلم
معرفت و دوستیت هـــست هم
نیز بدربار شهی بارتســــــــت
خدمـــت سرکار جهان کار تست
شاه جـــوان است ، جوان بخت نیز
علـــم و هنر هست به نزدش عزیز
برهمـــه کس خوبی شه ظاهر است
فضل حق او را به جهان ناصر است
عرض مـــــــرا گوی ز روی نیاز
نزد شـــــــه عادل گردن فراز
کز همه نسوان مخـــــدر چو من
ماشطه کم شد به عروس ســـخن
غازه اش از معنی رنگیـــــن کنم
زیورش از نظم چو پروین کنـــم
سازمـــــش آراسته همچون نگار
تازه و تر همـــــچو گل اندر بهار
لیک ز ناسازی بخــــت نژند
لشـــــکر غم کرده مرا شهر بند
جان ز علایـــق شده در اضطراب
دل زعوایق شـــــده در انقلاب
تیره شده طبـــــع ز جور زمان
خاطرم آشفته چو زلـــــف بتان
شایـــــد از الطاف شه نامدار
خسرو عادل ملـــــک کامگار

گوهر درج صدف نادری
اختر برج شرف نادری
شاه بلند اختر جمشید فر
حامی دین وارث ملک پدر
در شب دیجور چراغم دهد
زین غم و تشویق فراغم دهد
پرتو خورشید گر افتد به خاک
کم نشود نور ز خورشید پاک
جرعهٔ از لطف گر احسان کند
بحر از آن جرعه چه نقصان کند
برخورد از بحر عطایت هزار
زآنهمه محجوبه یکی را شمار
مملکت از عدل تو معمور باد
چشم بد از دولت تو دور باد
افسر اقبال مدامت به سر
حکم تو جاری چو قضا و قدر
برسرگستاخی این شرمسار
بلکه خط عفو کشد شهریار

جواب استاد خلیلی به محجوبه هروی

باد صبا خیز و زما برسلام
جانب محجوبه به صد احترام
گوی به آن شاعرهٔ سحر کار
بانوی بافضل فضیلت شمار
کای زتو سرسبزی باغ سخن
روشنی چشم و چراغ سخن
دختر بافضل نظامی توئی
خواهر فرزانهٔ جامی توئی
در عرب آن کار که سحبان نمود
شعر تو در خاطرمن آن نمود
باده صافی که حیامش کشید
طبع تو امروز بجامش کشید

گرچه سخـــن تازه ز پروین شده
صاف و برازنده و شیرین شـــده
لیـــــک بود فطرت تو پخته تر
صاف تر و زنـــــده تر و شسته تر
طرز نوین در سخـــــن انگیختی
طرز سخن نوع نوین ریخــــتی
داده ز کلک گهرافـــــشان ترا
جان ســـــخن مهر درخشان ترا
قدر تو در صحـــــنهٔ خاک هرات
جای گرفته به صف امـــــهات
خواهر من حیف از آن نـــور پاک
گر نشـــــود بهر وطن تابناک
نالهٔ جانسوز وطـــــن گوش کن
هر چه بجز اوست فرامـــوش کن
ذکر گـــــل و نغمهٔ بلبل بس است
قصهٔ رامشگـــــری و گل بس است
باد شب و قصهٔ مـــــهتاب بس
ذکر صراحی و می ناب بـــــس
سبـــــع تو باید که مسیحا شود
مرده دلان از دمــــت احیا شود
چشم گشا بین به چه حال اندریم
با چه اســـف با چه ملال اندریم
بین که چسان مـسأله مشکل شده
پای مراد همه در گـــــل شده
خیز و علم کن قلم پـــــاک را
زنـــــده کن آن روح طربناک را
رشته زگیســــوی پریشان بگیر
سوزن خود از سر مــــژگان بگیر
پاره شـــــده جامه مردان بدوز
چاک شده جیـــب دلیران بدوز
بهر وطن بیرق جنگـــــی بساز
پرده مدر مردهٔ ننگی بســــاز

گیـــــر قلم از کف گویندگان
خامه گذاران ســـــراینده گان
نغمهٔ نو راه نو آغـــــاز کن
بهـــــر وطن فصل دگر باز کن
شیون بلبـــــل به گلستان گذار
جام می ناب به مســـتان گذار
سرو چمن را به چمـــــن باز ده
وصف نمـــــن را به نمن باز ده
ما و کمان خانهٔ ابرو بس اســـت
بسته به سررشتهٔ گیسـو بس است
جای که تســـــت هرات عزیز
منزل و ماوای ذوات عزیـــــز
مدفن مردان گـــــرامیست او
مظـــــهر اسرار الهی است او
هر گل سرخی که دراین کـــوهسار
سرکشد از جنبش باد بهـــــار
شـــــرح دهد دورهٔ چنگیز را
دورهٔ آن وحـــــشی خونریز را
بود هرات تو در آن رســـــتخیز
موی کنان مویه کنان اشکـــــریز
مســـــجد او محفل میخواره گان
گلشن او مـــــسلخ خونخواره گان
پاس نکردند به قـــــرآن پاک
پاره کنان ریخته بروی خـــــاک
تیـــــغ برخسار عزیزان زدند
رخنه به آئیـــــن بزرگان زدند
پای بریدند ز ســـــرو روان
شاخ شکستند ز نـــــخل جوان
رحـــــم نه بر تیره گی حال ما
شرم نه از گـــــریهٔ اطفال ما
شام لـــــب طفل پر از شیر بود
صبح گهان طعـــــمهٔ شمشیر بود

تیـــــــــغ بروی فضلاً آختند
مدرسه ها بتکــــــده ها ساختند
آتشی از جهل برافروخـــــتند
دفتر و طـــــومار ادب سوختند
خواهر من حــــرف درازی گرفت
خامهٔ من نغمه طــــــرازی گرفت
به که کشم روی سخـــن سوی تو
سوی تو و طبع ملک خــــوی تو
جامعه باشد زدو تن سربلنــــــد
مرد نظامی و زن هــــــوشمند
مرد نظــــــامی بکشد تیغ تیز
بر رخ اعــــــدای وطن در ستیز
لیک زنان خدمـــــت فردا کنند
آتیهٔ جامعه زیبــــــا کنند
دست زنان است که تا صبـــحدم
رشتهٔ گهوار کشـــــد دم بدم
نخل خردمنــــــد ببار آورند
نسل قوی دســــــت بکار آورند
آن یکی اگر دفع ز شـــر می کند
وین دگر ابقای بشر می کنـــــد
زن چو بود با هنــــــروفاضله
بچه با هوش کند تربیــــــــه
الغرض ای دخــــــتر دانای قوم
خواهــــــر فرزانه یکتای قوم
طبعم اگر تند عنــــــانی نمود
گر قلمم بال فــــــشانی نمود
منکه ندانم فعـــــــلاتن فعل
می شــــــوم از شعر روان منفعل

پاسخ دوبارهٔ محجوبه به استاد خلیلی:

باد صبا ساز ازینجا سفـــــــر
جانــــــب دربار خلیلی گذر
بر به صدآداب ســــــلام مرا
از پی آن گوئی پیام مـــــــرا
کای به نسب عالی و صـــافی گهر
وی به حسب سرور اهل هنــــر
روشنـــــــی دیدهٔ دانشوران
مرکز پرکار سخــــــن پروران
فخر زمان اختر اوج کمـــــال
نادره گو شاعر جادو خـــیال
کز نـــــی کلکت گهر افشاندهء
نیست گهر بـــل شکر افشاندهء
داد سخن دادهٔ الحــــق چنین
کز فلکت گفت ملک آفـــرین
نظم به شعر تو چه سازم طــرف
پیش گهر قدر ندارد خــــزف
شعر که بر قافیه سنجان بـــرم
گل به چمن زیره به کرمـــان برم
شعر همای به که تـــــو املا کنی
نامه همان به که تو انشأ کـــنی
ای قلمت غالیه سا از هنــــر
ریخته بر صفحهٔ گل مشک تــر
ظلــــــمتیان را به سواد هرات
کن رقم تازه چـــو آب حیات
زآتش طبعت گل معنی بـــرآر
نار خلیل است گل آرد به بـــار
دفتر تو از ورق گل به اســــت
هم سخن از نغمهٔ بلبل به اســـت
برد هــــزاران گل ازاین باغ باد
نام و نشان نیـــست ازایشان بیاد

حاصل ازاین منـــــزل ناپایدار
نام نکو هست و سخـــن یادگار
نیست جهان گذران را وفـــا
هست همه فانی و باقی خـــدا
ملک سلیمان و سکندر چه شـــد
کی بکجا رفته و سنجر چه شـــد
رفته ازاین دار چه نوشیـــروان
نام نیکو هـــست ازاو در جهان
نی به جهـــان شوکت چنگیزماند
نام بد از کافر خونریز مانـــد
تا که جهان بوده چنین بوده اســت
گـــاه چنان گاه چنین بوده است
عهد شکن را شکند روزگـــار
باک ازین عهد شکستن مـــدار
عاقبت هر مشکلی آسان شـــود
مرد نباید که هراسان شـــود
شیردلانی که غـــزا کرده اند
جان سپـــر تیر بلا کرده اند
مرد که در جنگ دلاور بـــود
تیغ برش باده و ســـاغر بود
چون بکشد خنجر کین از نیـــام
درع کند جامه ز شمشیر و جـــام
زیب زنان غازۀ گـــلگون بود
غازۀ مردان جهان خون بـــود
خون یلان است و گلستان شـــان
تیغ و سنان لاله و ریـــحان شان
یا به سفر پا به فلک بر نهـــند
یا به سر نام نکو سر نهـــند
یارب از امداد بزرگان پـــاک
دور شود فتنه ازاین آب و خـــاک
باد به اقبال خدیو جـــهان
ملک و وطن روکـــش باغ جنان

عمـر عمار ترا خواست وزوگشت بری
تـــیغ تو کرد میانجی بمیان دد و دام

از شعرای دیگر این دوره، ابوسلیک گرگانی نیز می باشد.

دوره‌ء سامانیان

آغاز این سلسلهء از مـاوراُلنهر آغـاز مـی گـردد ؛ زمانیکـه خلیفـه عباسـی در ۲۶۱ هجـری ق/ ۲۵۲ش/۸۷۴م. نصر بن احمد سامانی را جهت تضعیف خانوادهء صفاریـان بـه امـارت آسـیای میانه گماشت. ولایت بخارا را به وی سپرد. دولت طاهری در افغانستان نیز دراین امر از تسـامح و تساهل کار گرفته با حفظ موجودیت روابط حسنه بین طرفین،ماوراُالنهر را به خانوادهء سامانی واگذاشت. اما مالیات و اداره حکومت داری را منسوب به دولت طـاهری افغانسـتان دانسـته کـه هردو طرف این تعامل را پذیرفتند. اما بعداً بخاطر بدست آوردن خوارزم بین صفاریان و سـامانی ها اختلافات به اوج رسید و امیر اسماعیل سامانی خوارزم را تصرف کرد. ایـن اختلافـات توسـط خلافت عباسی در بغداد نیز تشدید شده و در جنگی که بین اسماعیل سامانی و عمـر بـن لیـث صفاری در بلخ واقع گردید، آغازگر اضمحلال سلسـلهء صُفـاری هـا شـده کـه شـاه صفـاری را اسیرکرده و به بغداد تحویل داد .

بدینگونه حکومت سامانی از طرف خلافت بغداد برسمیت شناخته شد. شاهان سامانی، کندهار، غزنی، سیستان گرفته و در غرب تا ری(تهران امروز) تحت تسلط شاهان افغان در آمد. در سال ۳۶۶هجری ق/ ۳۵۴ش/۹۷۶م. پایان عمر سلسلهء سامانی با حکومت عبدالمالک بن نوح سامانی بپایان رسید.

و اما هنر و علم دراین دوره یکی از افتخارات تاریخی افغانستان است . در ماوراُالنهر و شهر هـای افغانستان با تشویق شاهان سامانی، اکثر علمأ و هنرمندان و ادبأ ظهور نمودند. زبان دری درایـن دوره بطور کامل منحیث ادبیات کشوری و رسمی افغانستان تثبیـت گردیـد. یکـی از شـخصیت های برازنده تاریخ ادبیات دری در افغانستان هم ابوالفضل بن عبدالله بلعمی بود که در ترویـج و گسترش زبان دری سخت کوشید و شعرای چـون رودکـی سـمرقندی هـم دوره و معـاصر ایـن شخصیت در شمال افغانستان ظهور کرد. آثاری که علمأی مشهوراین دوره بیادگـار مـانده انـد: ابوعلی محمد بن ابوالفضل بلعمی مترجم تاریخ طبری است که مؤلف آن محمد بن جریر طبری است، ابوعلی بن ابو عبدالله جیهانی و امثال آن اند .

در دوره ء سامانی ها آثار متعددی در شعر و ادب زبان دری نوشـته شـد از آنجملـه میتـوان از تاریخ طبری و کلیله و دمنه نام برد که بزبان دری ترجمه شده است.. آثاری هم از نویسنده گان

ملت و ملکش همه معـــــمور باد
چشم بد از دولت او دور بـــــاد
هم مترقی همه خدام شـــــاه
خاصه خلیلی که بود خـــیرخواه
من که دراین پرده نوا می کنـــم
نه ز پی جود و عطا مـــــی کنم
دست تهی باشدم و چشـــم پر
دیده من هست پر از لعـــل و در
راجی و طامع نیم از هیچکـــس
هست امیدم به خداوند و بـــس
بلکه چو "محجوبه" سمک تا سماک
هست امیدش به خداوند پـــاک

غزلیات زیر نمونه کلام محجوبه هروی است

غزل

یاد روزی که دل از دســـت تو افگار نبود
دیده از هجر لب لـــعل تو خونبـــار نبود
آنچه دیدیم ز بخت سیهٔ خـــود دیدیم
ورنه چشم تو چنـــین کافر خونخوار نبود
برمن از شومی اغیار رسید آنچه رسیـــد
اینقدر یار جفاجـوی و دل آزار نبـــود
عشق را محنت هجران تو مشکل کـــرده
ورنه بر عاشق سـودا زده دشـــوار نبود
راز خود را به کس اظهار مکن "محـــجوبه"
هیچ کس چون به جهان محرم اسـرار نبود

غزل

اینقدر خون خوردن و سوز و گداز ای دل چرا
این همـــــه رنج و مشقت بهر هر جاهل چرا
تابکی در پیـــــش کورانت چراغ افروختند
میکنی تلقین به شـــــخص مرده ایغافل چرا
چند اندر خرمن هستی زنی آتـــــش ز غم
اینقدر گشتی بمرگ خویش مستعجـــــل چرا
صحبت نادان چو میدانی که زهر قاتل اســت
چــــون نداری اجتناب از شربت قاتل چرا
خرمنت بــــرباد رفت و یکجوی حاصل نشد
ترک نگرفتی ازیــــن سودای بی حاصل چرا
غوطه زن در بحر معنــــی گوهری آور به کف
خشک لب افتادهٔ "محجوبـــه" در ساحل چرا

مآخذ: (الف: ص ۱۴، پ: جلد دوم، ص ۶۰۳-۶۰۴، ب ب: ص ۱۸۴-۲۰۲.

مخفی بدخشی

مخفی بدخشی از شاعران معاصر افغان اشت که در نیمه دوم قرن نزدهم میـلادی در شـهر فیـض آبـاد ولایت بدخشان به دنیا آمد و زیر نظر پدر فاضلش میر محمود شاه بدخشـی بـه تحصیـل پرداخـت. وی علاوه از علوم دینی در ادبیات و تاریخ نیز آموزش دید و از جوانی شعر می رود که شهره آفاق گردیـد. از وی یک دیوان شعری بجای مانده است. نمونه کلامش:

آهسته آهسته

خط آمد بر رخت ای سیمتن آهسته آهسته
برون شد سبزه اَت گرد چمن آهسته آهسته
ببین ای باغبـان گل کرد آن حرفی که او میگفت
نسیم صـــبح در گوش چمن آهسته آهسته
بت نامهربانم مـــــهربان گردید می ترسم
مبادا بشنود چرخ کهـــــن آهسته آهسته
بصد افسون چو طفلی را که بفریبند با شکر

دلم را برد آن شیرین سخن آهسته آهسته
فدایت جان من قاصد چو بردی نامـه ام سویش
زمانی هم بگو احوال من آهسته آهـــــسته
خوشا فصل بهار و قندهار و دوستان با هم
که می گشتیم در گرد چمن آهسته آهسته
نبودت گر سر آزردن "مخفـــی" چرا گفتی
سخن با مدعی در انجمن آهســـته آهسته

غزل

ای دل از عیش دو عالم یک قلم بیگانه باش
وی جنون در وادی عشقش برو مردانه باش
باش در صحرا چو مجنون شاه ملک بیغمی
شو برون از قید و غم فارغ ز فکر خانه باش
همچو بلبل بر سر هـر شاخ گل افغان مکن
در طریق سوختن خاموش چون پروانه باش
سینه را مجنون بسازودل بیادش سجده دار
خواه در دیر مغان و خواه در بتـــخانه باش
بار محنت بر ندارد خاطـــــــــر آزردگان
خود می و خود ساقی و خود ساغر و پیمانه باش

مخدومه یزدی

تاریخ تولد و وفات مخدومه یزدی معلوم نیست و ابیات چنـدی از وی در حدیقـه الشعرأ بجـای مـانده است. (با: شماره ۱۰، سال دهم، ص ۴۸، ت: ص ۹۲، چ: جلد سوم، ص ۲۱۹۳.)

نمونه کلامش:

شب عربده با محنت هجران کردم
بااو دل و جان دست گریبان کردم
چون دیدم ازاو روی خلاصی مشکل
جان دادم و کار بر خود آسان کردم

***

از پا به ره خدمت خلقی هشتن
مخدومه عالمی توانی گشتــن

مریم کنیزک

یکی از شاعران باوجد و سلیس ادبیات دری، مریم متخلص به "کنیزک" است که در خانواده متدین سید عبدالله در ماه میزان ۱۲۵۷ هـ‌ق./۱۲۲۰ش/۱۸۴۱م. در ولسوالی "کرخ" ولایت هـرات بـه دنیـا آمـد و علوم متداوله و دینی را از پدرش آموخت. از وی دیوان شعری به جای مانده است کـه تـا هنـوز منصـه چاپ نیافته است. اشعار مریم کنیزک همانند خواهرش "صنوبر عاجزه" غالبأ تصوفی و روش خداپرستـانه دارد.وی در سال ۱۳۰۸ هـ ق./۱۲۷۰ش/۱۸۹۱م. وفات نمود. *(ت: ص۷۸، با: شماره ۸، سال دهـم، ص ۵۴-۵۵، پ: جلد دوم، ص ۶۰۴.)*

نمونه کلامش:

در وصف پیامبر محمد(ص)

ای مهٔ جهـان آرا معدن صفا هستی
برگـــزیدهٔ خالق فخر اصفیا هستی
عین جمله محبوبان، فخر انبیأ هستی
تو طبیب هر رنجی درد هر دوا هستی
شمع بزم هرجمعی بسکه خوش لقأ هستی

روز وشب بود دایم، میل خاطرم ســویت
بسته جمع مشتاقان دل به تار هرمـویـت
رخ نمای تابینم آن جمال و گیســـویت
بشنوم حدیثی چند زان دو لعل دلجویـت
نطق شـکرین بگشاز آنکه خوشنوا هستی

در چـمن نروید گل تا تو در جهان باشی
سروخوش وصال ایدوست جان عاشقان باشی
تو نهال نـخلستان شاخ ارغوان باشـــی
نوبهار عمـــری لیک ایمن از خزان باشی
مـــن ترا دعا گویم واجب دعا هستی

زلف و رخ نمایان کن بزم گلرخان بشکن
با تکلم شیرین صوت بلبلان بشـــکــن
از حرم خلیل آسارونق بتان بشکـــــن
تاج لطف برسرنه افسر شهان بشـــکن
چند از نظر نایاب همچو کیمیا هستی

درج لعل در بگشـــای قیمت گهر بشکن
باتبسم شیریـــن قیمـــت شکر شکن
بهر لیلة الـــمعراج نوبت ســـحر بشکن
با متاع حسن خود نرخ سیم و زر بشکن
یوسف عزیز من چون تو بی بها هستی

گرچه ناوک نازت بر دلم اثـــــر دارد
عاشق جفاپیشه کی از آن حـــذر دارد
پیش تیر مژگانت ســـینه را سپر دارد
ای خوش آنکه هرلحظه با رخت نظر دارد
هان قدم به چشمم نه دیده را ضیأ هستی

شبرو شب معراج ماه برج ما اوحـــی
در درج یکتایی قد کنز لاتحصـــی
آفتاب ملک دین صدر مجلس عقبی
مقتدا رسولان را جن و انس را مولی
زآنکه احسن الخلقی افضل الوراْ هستی

این "کنیزک" مجرم، ترک گفتگـو دارد
نه بجام خرسند است نه غم سـبو دارد
مدت مدیدی هست با غم تو خـو دارد
آرزوی یک دیدن زآن رخ نـیـکو دارد
روی خود بمن بنمای گرزمن جدا هستی

مستوره غوری

از سخنوران مشهور افغان یکی هم مستوره غوری است که اسمش حور النسأ است . وی در سال ۱۲۱۱ش/۱۸۳۲م. در قریه "پرچمن" ولایت فراه که قبلاً به ولایت غور منسوب بود تولد شده و دختر میر سید اعظم خان مشارالیها است. مستوره غوری تا پایان زنده گانی اش در زادگاه اش بسر برد و به " بی بی سفید پوش" مشهور بود. او تا اخیر عمر شوهر نکرد. اشعار زیادی سروده است و دیوان مکملی از وی بنام "تحفه العاشقین و مفرح المسلمین" به جای مانده که بیش از سه و نیم هزار بیت است..
مستوره غوری در سال ۱۲۴۵ش/۱۸۸۶م. در سی و چهار ساله گی پدرود حیات گفت و دردامنه کوه "زور" در پرچمن دفن گردید.

(با: شماره ۸، سال دهم، ص ۵۱، ت: ص ۷۵، پ: جلد دوم، ص ۶۰۳ ، جلد پنجم ص ۲۹۴ و جلد ششم، ص ۲۶۹.)

مستوره در مورد شهرت خود می نویسد:

نسب از خواجهٔ زورم بود حورالنسأ نامم
تخلص گشت مستوره به ملک غور ماوایم

نمونه کلام مستوره غوری

دل عشاق گرد عارضت مستانه می رقصد
بلی چون شمع روشن شددو صدپروانه می رقصد
بهر جا پرتوی نوری ز انــــوار خدا باشد
یکی در مسجد ودیــگر پی میخـــــانه می رقصد
مگر نقاش در بتخانه زد نقـــش جمال تو
که از شوق تو می بینم بت و بتخانـــه می رقصد
مرا دیروز واعظ وعظ ترک عشق می فرمود
شکست امروز پیمان بر سر پیمانه مـــی رقصد
دلم چون دام زلف و دانهٔ خـال تو می بیند
زترس دام می لـــرزد ز شـوق دانه مـــی رقصد
مگر باد صبا از چین زلفـــش نگهتی دارد
که بلبل در گلســـتان، جغد در ویرانه می رقصد
که باشد در پس پرده لوای دلبـــری دارد
زآوازش ببین" مـــــستوره" را دیوانه می رقصد

غزل

بتی دارم که با ناز و ادا گیسو رها کرده
میان چون نیشکر بسته، دهان چون غنچه وا کرده
فروهشته نقاب از رو، مکحل کرده دو جادو را
کشیده وسمه بر ابرو سرانگشتان حنـــــا کرده
پری روئی جفا جوئــی بسان خویش بدخوئی
به تیر غمزه هندوئی چه خونریزی بپا کـــــــرده
بهر جا می روم غـــایب زچشم من نمی گردد
بسان مردمک گویا درون دیـــــــــده جا کرده

به حال عاشق مسکین جفا چندان چرا داری
که مسکین عمر خود را بر سر کـــــوی وفا کرده
فلک بوئی نـــدارد از مروت ای پری پیکر
و با دوران نصیب من غم و رنج و جـــــفا کرده
بگو"مستوره" این دنیا نباشد جای آسایش
وگـــــــرنه ابن مریم از چه رو جا در سما کرده

مستوره کردستانی

مستوره کردستانی مشهور به "ماه اشرف خانم" یکی از شعرای برجسته ادبیات دری است که در اوائل قرن دوازدهم هجری قمری در شهر سلیمانیه کردستان بدنیا آمد(۱۲۲۰ هـ ق./۱۱۸۴ش/۱۸۰۵م.) پدرش ابوالحسن که یکی از افراد بارسوخ و پیرو طریقت قادریه بود در فراگیری علوم با مستوره همکاری زیادی نمود، در علوم ادبی و انشاء ادبیات و خوشنویسی تبحر پیدا کرد و شعر هم می سرود. مستوره بعداً با حاکم سنندج بنام خسرو خان ازدواج کرد که از زنده گانی زنا شوهری خود رضایت نداشته و گاهی هم در اشعارش این نارضایتی دیده می شود. شوهرش هم اهل قلم و شعر بود و "ناکام" تخلص می کرد. او زمانیکه به شهر سلیمانیه رفت و در همانجا وفات نمود.

ازوی چنانچه در کتاب " حدیقهٔ ناصریه" تألیف میرزا علی اکبر صادق الملک که پسر کاکای مستوره نیز می شود، بیش از بیست هزار بیت باقیمانده است. در مجمع الفصحا به استناد از کتاب "حدیقه ناصریه" می نویسد:" مستوره صاحب فضل و کمال و خط و ربط و شعر و انشاء بوده و دیوان شعری مشتمل بر بیست هزار غزل، قصیده دارد..." (ن:جلد پنجم، ص۹۵۲)

اما در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی/۱۹۲۶م. شخصی بنام شیخ یحیی معرفت توانست با زحمت زیادی دوهزار بیت او را جمع آوری نموده و نشر نماید. از مستور کردستانی اثر دیگری نیز بنام "تاریخ کردستان" بجای مانده است. *(با: شماره ۷، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ص ۶۵-۶۶، چ: جلد سوم، ص ۲۱۹۴، ث: ۲۱۷-۲۱۹.)*

نمونه های کلام مستوره کردستانی:

من آن زنم که به ملک عفاف صدر گزینم
زخیل پردگیان نیست در زمانه قرینم
به زیر مقنعه ما راسری است لایق افسر
ولی چه سود که دوران نموده خوار چنینم

مزار ملک سلیمان بسی است ننگ همیدون
که هست کشور عفت همه به زیر نگینم
به معشر نسوان مر سپاس و حمد خدا را
همی سزد که بگویم منم که فخر زمینم
زتاج و تخت جم و کی مراست عار ولیکن
به آستان ولایت کمینه خاک نشینم
کمینه وار چو "مستوره" دل بدو بسپردم
هزار بنده به درگه ستاده همچو نگینم

غزل

آن پری چهره که دوشینه به بزم ما بود
وصف او را نتوان گفت که چسان زیبا بود
وه چه بزمی گل و شمع و نی و بربط همه جمع
خندهٔ جام می و قهقهه مینا بود
سرخوش از بادهٔ من و ساقی و آن طرفه صنم
تا سحر قصه زنقل و می و از صهبا بود
از وفاداری و از صبر و شکیبایی و عشق
هرچه زان جمله سخن رفت ازین شیدا بود
زاهدا لاف مزن نقد مسلمانی تو
خود بدیدم به کف مغبچهء ترسا بود

هر که در مسجد ومیخانه به چشـــم آوردم
همه را دامی از آن زلف ســـــیه برپا بود
دی به غمزه صنمی سلسله مویی بگذشت
دل"مستوره" و جمعی به برش یغـــما بود

غزل

رفتیم و پس از خود عمل خیر نهشتیم
با آب گناه توشهٔ عقبی بسرشتیـــــــــم
امروز بدین عالم خاکی به چه نازیـــم
فرداست که بینی همه خاک و همه خشتیم
بس کار مناهی که دراین مرحله کردیم
بس خار معاصی که دراین مزرعه کشتـــیم
از مسجد و محراب بدوریم و تو گویــی
ما بنده پیران کلیسا و کنـــــــــشتیم
در حشر ز نیک و بد ما دوست چه پرسد
نیکیم از اوییم و ازاوییم چو زشتـــــــیم
المنه الله که "مستـــــوره" من و دل
جز یار بساط از همه دیار نوشـــــــتیم

غزل

مقیـــم کعبه گـــر بیند بت ترسایی ما را
کند روشن به قندیل حرم شمع کلیسا را
ز رخ چون پرده بگذارد ز سوزش شعله اندازد
عیان از آستین سازد ید بیضای موسی را
کشد گر خیمهٔ حسنش براین اقلیم "مستوره"
برد از خاطر مـــجنون خیال روی لیلی را

غزل

بریدی با من و با غیــــر بستی
به نیش ظلم جانم را بخستی
جفا بگزیدی و بیـــــداد کردی
وفا ببریدی و پیمان شکستی
دگر مشکل توان پیـــوند کردن
چنان تار محبت را گسستی
شد آئین وفا و مهـــــرت از یاد
ز بس با مدعی ای مه نشستی
بدادی دامنش "مستوره" از کف
نکو کردی زقیـــد هجر رستی

رباعیات

شیرین صفتم ولی ز غم فرهادم
شاپور کجا تا بتو آرد دادم
ای ثانی پرویز خدا رحمی
تا بر نکنی زقید هجر آزادم

***

مائیم و غمی و دیدهء گریانی
سوزی و تبی و سینهء بریانی
جز خسرو آفاق طبیبی نبود
کز لطف دهد درد مرا درمانی

***

در فرقت تو صبر و تحمل تا چند
نـــــالان و غزلسرا چو بلبل تا چند
خون شد دلم از محنت ایام فراق
این جور و جفا با منت ای گل تا چند

***

خسروان جای به مشکوی گزیدند و لیـــک
فقرا را به جهان سایه دیواری نیســـت
دعوی فضل تو "مستوره" مکن زانکه به دهر
فاضلان را به خدا پایه و مقداری نیست

زیر بیادگار مانده است از جمله کتاب عجایب البلدان "ابوالموید بلخی"، شهنامه منثور منصوری،شاهنامه منظوم مسعودی، شاهنامه منظوم دقیقی بلخی، حدود العالم جوزجانی، و کتاب الابنیه فی حقایق الادویه هروی را می توان تذکر داد. شعرای معروف زبان و ادبیات دری در قرن چهارم هجری چون دقیقی بلخی، رابعه بلخی، شهید بلخی، و رودکی سمرقندی از نخبه گان ادبیات افغانستان بشمار می روند.

نثر و ادب دری را می توان در تاریخ بلعمی و کتاب حدود العالم مشاهده نمود. همچنان از فلاسفه مشهور این دوره ابن سینای بلخی و ابونصر فارابی اند که در بلخ و سمرقند با مطالعات عمیق در مورد فلاسفه یونانی پرداختند و در تلفیق نظریات آنها و ابتکار خلاقه خود شان آثار ارجمندی در تاریخ شرق بجای گذاشتند. از علمای دیگر چون ابوزید بلخی، ابوالوفا جوزجانی، ابوسلیمان بستی، ابوحاتم بستی و دهها شاعر، ادیب و فلاسفه و عالم دیگر نیز می توان نام برد.

دوره‌ء غزنویان

این دوره نضج ادبیات دری در خراسان، ماوراالنهر،فارس و هنداست. دوره‌ء شگوفایی زبان و ادبیات افغانستان باستان شمرده می شود که در دربار شاهان غزنه به صدها شاعر، ادیب و عالم مشغول تتبعات و تحقیق بودند. دربار سلطان محمود غزنوی بیش از چهار صد شاعر را در خود پرورش داد و آثار ارجمندی به تاریخ ادبیات کشور بجای ماند.

زمانیکه عبدالملک بن نوح سامانی ، یکی از مقربین خود "الپتگین" را، بحیث قوماندان قوای نظامی خود گماشت.، قدرت نظامی به غزنویان تعلق گرفت. وقتیکه عبدالملک وفات نمود و برادرش منصور بن نوح سامانی جانشین وی گردید، الپتگین از اطاعت اوامر وی سرپیچی نموده و شهر تاریخی غزنه را تصرف کرده، پادشاهی مستقل را اعلان کرد. مدت ۱۶ سال این حکمروایی ادامه یافت. زمانیکه سبکتگین دامادش به پادشاهی انتخاب شد، وی به فتوحات پرداخت و تا سال ۳۸۴ هجری ق/۳۷۲ش/۹۹۶م. مناطق شرقی را تا پشاور تصرف نموده ، جاهایی را که تا هنوز مسلمان نشده بودند دعوت به اسلام نموده و امپراتوری خراسان را بعنوان مؤسس سلسله‌ء غزنویان دوباره احیأ نمود.

با بقدرت رسیدن محمود غزنوی -که یکی از شاهان مقتدر افغانستان در تاریخ بشمار می رود- قلمرو افغانستان باستان را با فتوحات خود گسترش و وسعت داد. در بین سالهایی ۳۹۲-۴۱۶ هجری ق/۳۷۹-۴۰۳ش/۱۰۵۱-۱۰۲۵م ، دوازده بار به هند لشکر کشی نموده و بخش زیاد هند را فتح کرد،و مردم را به اسلام دعوت نمود. ضمناً فتح معبد سومنات که یکی از گنجینه های سرزمین هند بشمار میرفت بدست افغان ها افتید و بت های شکسته شدند. سلطان محمود

مطربه کاشغری

مطربه کاشغری از حرم خانواده و معاصرطغران شاه است. طغران شاه حاکم هرات بـود و مطربـه کـه در کاشغر تولدشده ، در هرات می زیست.. تاریخ زنده گانی او را در قرن ششم هجری می داننـد.در (تـاریخ گزیده) از حمدالله مستوفی رباعی را از مطربه نقل قول نموده است که می رساند ، مطربه در زمان غلبه خوارزم شاه بر سلاطین غوری در افغانستان آن شعر را سروده اسـت و ایـن حادثـه مقـارن قـرن هفتـم هجری در تاریخ کشور ماست. *(ت: ص ۱۴، چ: جلد سوم، ص ۲۱۹۷، ذ: جلد سوم، ص ۸۹.)*

و مطربه دراین ایام زنده بوده و شعر می سروده است. مطربه این شعر را سروده است:

شــاها زتو غوری به لباسات بجست — مانندهء مــــوزه از کف پات بجست

ازاسپ پیاده گشت و رخ پنهان کرد — فیلان بتو شاه داد و وزمات بجست

***

چون نگه کردی بتا باری پنهانی مرا

دین و دل ازدست شد یک ره به آسانی مرا

تا شنیدم یک سخن از تو همانا لطف بود

گفتم این دولت مدام باد ارزانــــــــــی مرا

در مرثیهء شوهرش طغران شاه:

در ماتمت ای شاه سیه شد روزم — بی روی تو دیدگان خود بردوزم

تیغ تو کجاست ای دریغــا تا من — خون ریخــتن از دیده باو آموزم

معطر خان

از زنان شاعر شهر خنجد است که در خانوادهٔ ادیب پروری پرورش یافته است. خواهرش "معظم خـان" نیز شاعر بود . وی در سال۱۲۱۹ هجری خورشیدی/ ۱۹۴۰م. در شهر خنجد به دنیا آمد و در شهر های "دزح" و "پسکینت" حیات بسر برد. اشعار وی گاهی هم زیر تأثیر اندیشه های انقلاب اکتوبر و سیاسـت اتحاد شوروی نیز رفته و شعار گونه از زحمتکشان مطالبی را بیان می دارد. . از وی مجموعه شعری کـه مشتمل بر اشعار خودش، خواهرش معظم خان و شاعر سخنور دیگری بنام "قمبر خان" یکجا نشـر شـده است. معطر خان به زبان دری و ازبکی شعر می سرود . وی در سال ۱۳۲۴ ش/ ۱۹۴۵م. وفات نمود.

(ث: ص ۲۲۲ به استناد دایره المعارف صنعت وادبیات تاجیک)

نمونه کلامش :

این عجب دردی است می بینم که کار از دست رفت
غم زحد بگذشت دردم را مدار از دست رفت
صد کف افسوس بر عمر معطر دردمند
بی عبارت، بی فضایل، برق وار از دست رفت

***

معطر تا توانی پاسبان کعبه دل شو
زدنیا آرزو حاصل نشد ما را رسان آخر

معظم خان

شاعر دری زبان تاجیک، متولد سال ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م. در شهر خنجد و خواهر معطر خان است . وی پس از ازدواج در شهر "دزح" تا پایان عمر زنده گی کرد.. (ث: ص ۲۲۲ به استناد دایره المعارف صنعت وادبیات تاجیک)

نمونه کلامش:

غزل

به روز بی کسی جز غم غریبان را که می پرسد
به غیر از درد، حال دردمندان را که می پرسد
زوصل دوستان محروم وطن ویرانه محزونیم
نه والد نه ولد این خانه ویران را که می پرسد
جدا از دیده روشن همیشه با دل پر غم
به روز آوردی این شبهای تنها را که می پرسد
گهی عاقل، گهی مجنون عجایب حالتی دارم
به جز دیوانه این مجنون حیران را که می پرسد
فتاده در چه ظلمت نمی یابم ره مقصود
که این پا بسته محبوس زندان را که می پرسد

منیره

یکی از شعرای دری زبان قرن دهم هجری در شهر بخارا، منیره دختر عبدالرحمن مشفقی بود که بیـن سالهای ۹۲۷ -۹۹۶ هجری قمری /۹۰۰-۹۷۵ش/۱۵۲۱-۱۷۹۶م.می زیست. او شاعر شوخ طبعی بود و فی البدیهه شعر می سرود. *(ت: ص ۲۳۷ به استناد دایره المعارف صنعت وادبیات تـاجیک)* ربـاعی زیـر نمونـه کـلام اوست:

در خانه نشسته رو به دیوار شدم
از گریه و اشـــک بیزار شدم
گر بلبلم و اگر گل باغ چـه سود
خندیدم و ناله کردم و زار شدم

مهری

یکی از شاعران توانمند زبان و ادبیات دری در قرن نهم هجری مهری است. او متولد شهر ادیـب پـرور افغانستان ، هرات باستانی بوده و در همانجا می زیست. نام اصلی اش مهر النسـأ اسـت کـه مشـهور بـه مهری، "مهریه هراتیه" و "مهری هروی" بوده و از شاعران شوخ طبع و ظریف هرات بشمار می رود که در مصاحبت گوهرشاد بیگم زن دانشمند و همسر شاهرخ مـیرزا در دورهٔ تیموریـان (۸۰۷ - ۸۵۰ هــ ق./ ۷۸۵-۸۲۵ش/۱۴۰۵-۱۴۴۷م.)بسر می برد..

ملکه گوهر شاد به او لقب زن فاضل و شیرین سخن داده بود. مهری با مردی بنام عبدالعزیز ازدواج نمود که یکی از طبیبان خاص شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور شمرده می شد. از آنجائیکه شوهرش پیرمرد کـم مهر بوی بود، محبت خانواده گی بین زن و شوهر کمتر بود. زمانیکه مهری ، در مصاحبت گوهر شـاد بـا مسعود ترخان خواهرزاده اش آشنا گردید، عاشق و دلباختهء او شد. واین عشـق زود دربیـن آنـدو پهنـه گسترد.

گویند روزی گوهر شاد بیگم در شه نشین منزل دومی قصر نشسـته و مهری را بـه حضـور خواسـت. ازحسن اتفاق حکیم عبدالعزیز شوهر مهری نیز از آن راه می گذشت، گوهر شاد حکیم را نیز نـزد خـود خواست. حکیم بنابر کبر سن و اینکه با سرعت نزد ملکه گوهر شاد می آمد، رفتـارش نـاموزون بـود کـه موجب خنده او را فراهم کرد. او رو به مهری کرده پرسید . مهری فی البدیهه اظهار داشت؛

مرا با تـــو سر یاری نمانده
ســـر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور
چنانکه پای برداری ، نمـانده

و بااین ظرافت ، گوهر شاد به مهری انعام بیشتر داد

گویند روزی مهری با معشوق خود مسعود ترخان در برج قلعه نشسته و صحبت می کردند، حکیم عبدالعزیز شوهر مهری را دیدند که از زیر قلعه می گذشت. مهری فی البدیهه این بیت را سرود:

کردم براوج برج مهء خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

زمانیکه حکیم از ماجرای عشق زنش با خواهر زادهء گوهر شاد بیگم آگاه شد، نزد شاهرخ میرزا رفت شکایت کرد. پادشاه مدتی مهری را زندانی نمود. روزی مهری برایش رباعی سروده و او را خوش ساخت و با سرودن همین رباعی از زندان رها گردید.

مهری همچنان به سبک دیوان حافظ اشعارش را سروده و اولین بیت اش را چنین سروده است:

ادریا ساقی العشاق اقداحاً و عملها

که شوری می کند شیرین شراب تلخ در دلها

مهری از شاعران دری زبان برجسته قرن نهم افغانستان بشمار می رود، ولی اکثر اشعارش ازبین رفته و صرف ابیات چندی از وی باقیمانده است. *(با : شماره اول، سال دهم، ص ۵۶ و شماره دوم، ص ۴۹، ت: ص ۲۴، پ: جلد دوم، ص ۵۰۹ و جلد ششم، ص ۳۰۰، غ: ص ۱۹۴، ز: ص ۳۳۴، ذ: جلد سوم: ص ۱۰۱.)*

ابیات پراگنده:

یارب که سرشتم زچه آب و چه گل است

میلم همه سوی دلبران چگل است

**

ازلعل تو تنها نه خراب است بدخشان

ویران شدهء ایندو عقیق اند یمن ها

**

پیچیده برسرخامه اش از تاب کمر مو

مشکل که مصور کشد آن موی میانرا

**

زدامن گیری پیری اگر آگاه می گشتم

بدست غم نمی دادم گریبان جوانی را

**

بیخ هر خاری هان از خاک من حاصل شود

زاهد ار مسواک سازد مست و لا یعقل شود

**

خودسازی پیران بود افزون زجوانان

تعمیر ضرور است بنا های کهن را

**

از چهره بتا جمع کن این زلف پریشان

بینم مگر ازپی این شام سحر را

گر یار حذر می کند از دوستی ما
ما را بفروشد به بهای که خریده است

رباعی

آن خال عنبری که نگارم باو زده
دل می برد از آنکه بوجه نکو زده
قصاب وار مردم چشمم به چابکی
مژگان پاره کرده و دل ها برو زده

غزل

یاد باد آنکـــــه سر کوی توام منـــزل بود
دیده را روشنـــــی از خاک درت حاصل بود
حل این نکته که بر پیر خــرد مشکـــل بود
آزمودیم به یک جرعه مـــی حـــاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم ســبـــب حرمت می
در هر کس که زدم بــیخـــود و لا یعقل بود
خواستم سوز دل خــویــش بگویم با شمع
داشت او خود بـــه زبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صــــبحدم از گریـــه و از زاری من
لاله ســـوختـــه خون در دل و پا در گل بود
آنـــچه از بابل و هاروت روایـــــت کردند
سحر چشـــم تو بدیدم همه را شامل بـــود
دولتی بود تماشای رخت "مــــهری" را
حیف و صد حیف که این دولت مستـــعجل بـــود

مهستی

درباره زندگانی این شاعر دری زبان تذکرات و روایات زیادی رفته است. ولی تاریخ تولد و عصر زندگانی وی تا هنوز بطور کامل معلوم نیست. بجز از چند رباعی و پارچه های شعری، چیزی دیگری از او بیادگار نمانده است

عدهء از تذکره نویسان قدیم، مهستی را شاعر زمان سلطان سنجر سلجوقی دانسته و گویند که او معشوقهء سلطان بوده است.که بین سالهای ۵۱۱-۵۵۲ قمری/۴۹۶-۳۵۶ش/۱۱۱۷-۱۱۵۷م. زندگی می کرد. امادر کتاب های (تاریخ گزیده) و (مجالس النفایس) او را همعصر سلطان محمود غرنوی می دانند. *(س: ص ۳۶۵)*

زادگاه این شاعر دری زبان را بدخشان گفته اند که بعداً در گنجه سکونت اختیار نمود و یکی از شاعران زن افغان در قرن پنجم هجری بشمار می رود. در مورد سال تولد مهستی، او را بین سالهای ۴۹۱-۴۹۲ هجری/۴۷۷ش/۱۰۹۸م. می دانند. در کتابی که بنام (مهستی) در سال ۹۰۰ هجری نگاشته شده است، ترجمه احوال و زندگانی این شاعر را چنین نوشته اند: " هنگامیکه مهستی بدربار پادشاه آنزمان در شهر گنجه بار یافته، ۲۰ ساله بود و چون آن پادشاه را محمود بن محمد بن ملکشاه می دانند که در سنه ۵۱۱ جلوس نمود. لذا اگر مهستی در سال اول و یا دوم جلوس او به دربارش راه یافته باشد، تولد او در سال ۴۹۱ یا ۴۹۲ بوده .واگر سنه تولد او را بطور یقینی نمی توان تعیین نمود، باید در اواخر قرن پنجم و یا سالهای اول قرن ششم پای بعرصه وجود نهاده باشد." *(ش: شماره ۳۰)*

نام اصلی مهستی، (منیژه) و یا (منیجه) بوده و عده او را از اکابر زادگان گنجه نامیده اند. بعضی از محققین او را متولد شهر خجند می دانند و می گویند که پدر مهستی از روحانیون و فقهای شهر خجند بود و در تحصیل علوم برای دخترش سخت کوشید و فن موسیقی را نیز توسط استادان فن آموخت تا اینکه سرآمد روزگار خود شد.

مهستی دارای طبع شوخ بوده احساساتش را در رباعیاتی که سرود انعکاس می داد. گویند او با پارچه شعر زیر توجه سلطان سنجر را بخود جلب نمود و علاقمند خود ساخت.

شامگاهی چون سلطان خواست از مجلس بیرون آید و بر اسپ نشیند. دید برفی ناگهانی زمین را پوشانده است. دراین حال مهستی فی البدیهه گفت:

شاها فلکت اسپ سعادت زین کرد — از جملهء خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمندزرین نعـــلت — برگـــل ننهدپای،زمین سیمین کرد

گویند او معشوقهء تاج الدین احمد بن خطیب گنجوی شاعر بود و رباعیاتی که میان ایندو رو وبدل شده در (تاریخ گزیده) آمده است. وی در ضمن دو رباعی را ذکر کرده است که مهستی خطاب به قصاب بچه یی که دل از او برده بود سروده است..." *(ص: ص ۴۴ -۴۵.)*

در کتاب (خیرات حسان) تألیف اعتماد السلطنه ذکر گردیده است که لقب مهستی را سلطان سنجر بـاو بخشیده و بمعنی (بزرگ هستی) از او ستوده است. ولی رشید یاسمی از قول کتاب خطی مـی نویسـد:" زمانیکه پدر از فرط خوشی که او بمدارج عالی کمال رسیده بود، لقب(مهستی) را بوی خطاب نمود."
مهستی بعد از وفات پدر خود، خجند را ترک گفته و با مادرش به گنجه اقامت گزید.و بعد از مدت کوتاه شهره حسن صوری و کمالات معنوی او توجه اکابر و تاجران را جلب نموده و از هـردو طـرف بدیـدن او می شتافتند و همین شهرت او سبب تقریبی وی بدربار گنجه گردیـد. ولـی چنـدی بعـد شـاه از علاقـه مهستی نسبت به تاج الدین احمد بن خطیب، که بعد از مرگ پدر خود وی خطیب گنجه شده بود، پـی برده او را تبعید نمود." *(ت: ص ۱۰)*
همچنان می نگارند که مهستی را شاه گنجه به زندان بیانداخت که به شفاعت ارکان دولت آزاد شد. ولی دوباره او را شاه به زندان کشانید. زمانیکه بار دوم از زندان رهایی یافت با شوهرش گنجه را ترک گفتـه، راهی سرزمین آبایی اش افغانستان (خراسـان) شـد و در بلـخ بیـش از سـه صـد تـن از شـعرا و ادبـای افغانستان به استقبال و دیدنش شتافتند. وچون تحفه و یا هدیه بـا خـود نیـاورده بودنـد، مهسـتی را رنجیده خاطر ساخته و رباعی زیر را سرود:

آن دزد چون بود که در خانه درون شود
خانه زبیم دزد ز روزن بیرون شود
خانه روان و دزد طلبگار خانگی
چون خانه رفت خانگی او را زبون شود

زمانیکه پور خطیب شوهرش این شکوه مهستی را شنید و دید که همگان خاطر رنجیده یافتند فوراً به جواب این شعر سرود:

آخر زمان که طبع حکمیان نگون شود
سه صد حکیم مر جلبی را زبون شود
آن دزد دام دان که طلبگار ماهی است
وآن خانه آب دان که ز روزن بیرون شود

بعد از مدتی هر دو زن و شوهر در بلخ دلگیر شدند و دوباره راهی گنجه گردیدند. *(ض: شماره ششم، سـال دوم، ص ۱۴)*. یکی از محققین دیگر می نویسد که مهستی بعد از آنکه محمود بن محمد بـن ملکشـاه او را از گنجه تبعید نمود، بعد از مسافرت به زنجان و بلخ که اهالی از او پذیرایی شایانی نمودند، بـه مـرو کـه پایتخت خراسان بود شتافتند و در صف ملازمان خاص دربار سلطان سنجر سلجوقی قرار گرفت. مهستی بحیث معلم سلطان نیز ایفای وظیفه نمود. بعد از چند سال اقامت در دربار سـلطان سـنجر بـه گنجـه برگشت و با خطیب ازدواج نمود و تحولی در افکـار او بوجـود آمـده، از زندگـی گذشـته خـود پشـیمان

بود.وی بعد از ازدواج زندگی با عزتی را گذرانید. تاریخ وفات او را دوسال بعد از مرگ نظامی (۵۷۶-۵۷۷ هجری قمری/۵۵۹ش/۱۱۸۰م.) می دانند. (ش: شماره ۳، ص ۱۱.)

مهستی شاعر برجسته و باذوق بوده که در فن شاعری استاد بود. و هیچ شاعر دیگری از عصر او به پایهء هنرش نرسیده است و می توان مهستی را از جملهء شاعران بزرگ دری و همپای انوری و عمر خیام که از معاصران او بودند، قرار داد. وی بیشتر به سرودن رباعی پرداخته، ولی قصائد و غزلیاتی هم داشته که بیشتر آنها از بین رفته اند. دیوان اشعار مهستی دوبار در ۱۳۳۶ ش با تصحیح طاهری از انتشارات طهوری و در ۱۳۴۷ش بوسیله کتابخانه ابن سینا در تهران منتشر شده است. شانزده قطعه رباعی مهستی را گلادیس ایوانس **Gladies Evans**در کتاب (شعر آذربایجان *Azerbaijan Poetry* به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است. (ص: ص ۲۶۰.)

مآخذ دیگر: (ژ: ص ۱۲۰، س: شا۳۶، غ: ص ۳۲۷، ذ: جلد سوم، ص ۱۰۳، ب ب : ص ۱۷۹-۱۸۱.)

رباعیات مهستی

من عهد تو سخت سست می دانستم بشکستن آن درست می دانستم
هردشمنی ای دوست که با من داری آخر کردی، نخست می دانستم

آن بت که رخش رشک گل و یاسمن است
وز غمزهء شوخ فتنهء مرد و زن است
دیدم برهش لطیف چون آب روان
آن آب روان هنوز در چشم من است

ای باد که جان فدای پیغام توباد گربرگذری بکوی آن حور نژاد
گو درسرراه مهستی را دیدم کزآرزوی تو جان شیرین می داد

هم مستم و هم غلام سرمستانم بیزار ززاهد و هم (زندانم)
من بندهء آن دمم که ساقی گوید یک جام دیگر بگیرو من نتوانم

یک دست به مصحفیم و یک دست بجام
گه نزد حلالیم و گهی نزد حرام
مائیم درین گندم ناپختهء خام
نه کافر مطلق ، نه مسلمان تماما

ای پور خطیب گنجه پنـــــدی بپذیر، برتخت طرب نشین، بکف ساغر گیر
ازطاعت و معصیت خدا مستغنی است باری تو مراد خود دراین عالم گیرا

برخیز و بیا که حجره پرداخته ام وزبهرتو پرده یی خوش انداخته ام
با من به شرابی و کبابی در ســاز کــین هردو زدیده وزدل ساخته ام

لعل تو مکیـــــــدن آرزو می کردم می باتو کشیدن آرزو می کردم
در مستی و در جنون ودر هشیاری چنگ تو شنیدن آرزو می کردم!

در دل همه شرک وروی در خاک چه بود؟
زهری که به جان رسید تریاک چه بود؟
خود را بمیان خلق زاهـــــــــد کردن
بانفس پلید،جامهء پاک چـــــــه یود؟

مارابه دم پیر نگه نتوان داشت
در حجرۀ دلگیر نگه نتوان داشت
آنرا که سرزلف تو زنجیـــر بود
در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت

افسوس که اطراف دلت خار گرفت
زاغ آمده لاله را به منقار گرفت
سیمای زنخدان تو آورد مـــــراد
شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

تا سنبل تو غالیه سایی نکنـد باد ســحری نافه گشایی نکند
گرزاهد صد ساله ببیند دستت برگردن من که پارسایی نکند

ایـــــام برآن است که تا بتواند یـــک روزمرا بکام دل ننشاند
عهدی دارد فـلـک که تا گرد جهان خود می گردد مرا همی گرداند

قصه چه کنم که اشتیاق تو چه کرد
با من دل پرزرق و نفاق تو چه کرد
چون زلف دراز تو شبی می بـــــاید
تا با تو بگویم که فــراق تو چه کرد

در رهگذری که تازه دیدم مستش
درپای فتادم و گرفتم دستش
امروز از آن هیچ نمی آید یاد
یعنی جرمم نیست و لیکن هستش

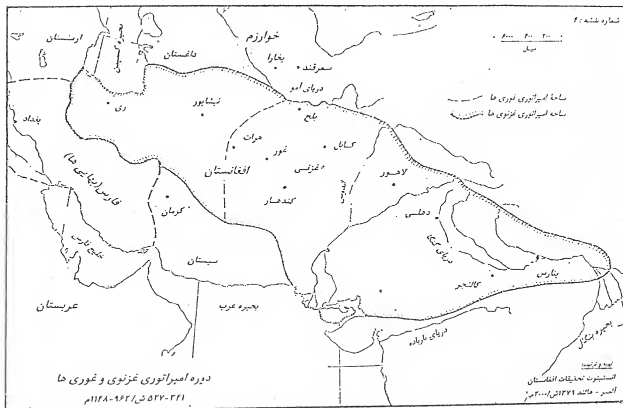
باابر همیشه در عتابش بینـــــم
جوینده‌ء نور آفتابـــــــش بینم
گرمردمک دیده‌ء من نیست چرا
هرگه که نگه کنم در آبش بینم؟

در دام تو خسته ای نیست چو من
وزجور تو دل شکسته ای نیست چو من
برخاستگان عشق تو بســـیار اند
لیکن بوفا نشسته ای نیست چو مـــن!

هرگه که دلم فرصت آن دم جوید
کز صد غم دل با تو یکی برگوید؟
کز مجرم و ناجنس در آندم گویی
از چرخ ببارد از زمیـــــن بر رویدا

هر کارد که از کشته‌ء خود بر گیرد
اندر لب و دندان چو شکر گیرد
گر بار دیگر بر گلوی کشته نهد
از ذوق لبش زندگی از سر گیرد

غزنوی در سال ۴۰۸ هجری خوارزم را فتح نمود و آنرا جز افغانستان ساخت. سیطره امپراتوری سلطان محمود غزنوی از لاهور تا سمرقند، گنجه، تا ری و اصفهان می انجامید.
امپراتوری وسیع شاهان غزنوی و ادب پروری آنان در گسترش زبان دری در سراسر مناطق مفتوحه اثر فرهنگی بزرگی گذاشت. از آنجمله از شاعران معروف دربار میتوان از فردوسی، فرخی سیستانی، ابوسعید ابوالخیر، عنصری بلخی، منوچهری، مسعود سعد سلمان، سنایی ،عسجدی ، لبیبی، زینتی، امینی، ابولفضل طالقانی، منشوری،و دهها بزرگمرد اندیشه و قلم یاد نمود. همچنان مؤرخ و ادیب نامور افغان چون حسین بیهقی را نیزدر صدر علمأ آن دوره دانست، که با نوشتن تاریخ(بیهقی) مقطع بزرگ تاریخی کشور ما را جاودانه ساخته است. یکی از عوامل گسترش زبان و فرهنگ دری در عهد غزنویان ، لشکر کشی های محمود غزنوی به سرزمین هند و فتوحات مسعود غزنوی در زمان حیات سلطان محمود به غرب افغانستان است، که توانست پهنه این زبان در یک خطهء وسیع منحیث زبان دربار و شعرو ادب رایج گرداند. دراین دوره نهایتأ زبان دری تأثیرات عمیقی بر زبان فارسی پهلوی نیز گذاشت وشعرأ و ادبا و مؤرخین فارس متأثر از ادبیات افغانستان گردیدند. خانوادهء غزنوی تا آخرین پادشاه آن که در لاهور بدست ولی محمد سام غوری در ۵۸۲ هجری ق/۵۶۴ش/۱۱۸۶م. کشته شد، ادیب پرور و هنرمند بودند.
بعد از مرگ سلطان محمود غرنوی، پسرش مسعود غزنوی توانست که امپراتوری افغانستان را نگهدارد. اما از آن ببعد سلسلهء غزنوی هادر معرض حملات قبایل، چوپانان و بادیه نشینان سلجوقی قرار گرفت.



کار از لب خشک و دیـدهء تر بگذشت
تیر غم او زجان و دل بر بگذشـــــت
آبیم تنک نمود پس آتش عـــــشق
چون پای در او نهادم از سر بگذشت

***

قصاب چنانکه عادت اوست مرا
افگند و بکشت و گفت این خوست مرا
ســــرباز بقدر می نهد بر پایم
دم میــــدمدم تا بکشد پوست مرا

***

شبها که بناز باتو خفتم همه رفت
در ها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانـــم بودی
رفتی و هرآنچه با تو گـــفتم رفت

هرشب زغمت تازه عذابی بینم
جویندهٔ نور آفتابش بینم
گه مردمک دیدهٔ من نیست چرا
هرگه که نگه کنم درآبش بینم؟

از من طمع وصـــال داری الحق هــــوس محال داری
وصلم نتوان بخواب دیـدن این چـیست که در خیال داری؟
جائی که صبا گـــذر ندارد آیا تو کـــــجا مجال داری؟

نادره

نادره یکی از زنان سخنور، شاعر، سیاستمدار شهر خوقند و فرغانه است. و در اشعارش "کامله" و "مکنونه" نیز تخلص می کرد. او در اوایل قرن دوازده هجری شمسی با عمر خان امیری حاکم خوقند ازدواج کرد. بعد از وفات شوهرش، مردم پسرش محمد علی را که چهارده سال داشت حاکم شهر برگزیدند. اما اداره شهر و اطراف آن در دست نادره بود. او مجمع نویسنده گان و شعرأ را نیز بوجود آورد و اهل ادب و قلم را می ستود. زمانیکه نصرالله حاکم بخارا به شهر خوقند حمله برد، نادره را با پسر و همه درباریانش به قتل رسانید. دیوان شعر نادره در سال ۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م. در شهر "دوشنبه" به نشر رسیده است که حاوی اشعار دری و ازبکی می باشد.*(با: شماره پنجم× سال دهم، ص ۵۶، ت: ص ۶۶. ": ص ۲۳۳-۲۳۴.)* پارچه شعر زیر نمونه کلام اوست:

انتظارم برتو ای سرو خرامانم بیـــــــــا
جان به کف ایستاده ام برخیز جانانـــــم بیا
چند از ناز و تغافل تند می رانی ســــــمند
مردمی کن پای نه در چشم حیــــرانم بیا
صبح وصل من ز خورشید جمالت نور داشت
شام هجران تیره شد ای ماه تابانــــم بیا

نسائی

یکی از سخنوران ادبیات دری افغانستان نسائی است که در سال ۹۶۲ هـ ق./۹۳۴ش/۱۵۵۵م. در هرات زنده گی میکرد. او در شهر نسأ تولد یافته و بهمین سبب نسایی تخلص می کرد. *(تک ص۹۳، ث: ص ۲۳۵، چ: جلد سوم، ص ۲۱۹۸، ز: ص ۳۳۸.)*
ابیات و غزل زیر نمونه کلام نسایی است:

مـــــه جمال تو و آفتاب هردو یکی است
خط عذار تو و مشک ناب هر دویکی است

***

عاشقی با قامت ابرو کمندی کرده ایم
با همه پستی تمنای بلندی کرده ایم

غزل

دردم زیاده می شود و کم نمی شود
گفتم به صبر چاره کنم هم نمی شـــود
شادم اگر دلم ز تو بی غم نمی شود
باری غم تو از دل من کم نمـــــی شود
مرهم میار بهر دوای من ای طبیب
کین درد عاشقی است به مرهم نمی شود
داغی نهاد بردلم آن بیوفا که عمـر
بگذشت و دردمندی آن کم نمی شـــود
سازد بدرد هجر"نسائی" خاکسار
چون خاطرش به وصل تو خرم نمی شود

نور جهان

نور جهان یکی از شعرای با ذوق و پرطراوت دوره پادشاهی جهانگیر است. زنده گـــی نامـه او در ادبیـات غرب ، از جمله حوادث نایاب عشقی جهان *Famous Love affaire of the world* *بشمار می رود.*

نور جهان در شهر قندهار در جنوب افغانستان در خانواده ادیب پروی تولد شد. پدرش غیاث الدیـن نـام داشت وی در سال ۱۰۰۰ هجری قمری/۹۷۰ش/۱۵۹۱م. با خانواده اش بـه دهلـی رفـت و بـه دربـار جلال الدین محمد اکبر راه یافت و به حیث یکی از ملازمان شاهی دربار گماشته شد.

نام اصلی نور جهان مهر النسأ است که از هوش و ذکاوت و استعداد زیادی برخوردار بوده و پـدرش نـیز در امر آموزش و پرورش وی توجه بیشتری نمود. مهر النسأ دختر زیبای بود که حسن اش مـورد توجـه همگان قرار گرفت.

گویند روزی مهر النسأ در باغ شاهی قدم می زد، شهزاده سلیم او را از دور دیده و خواسـت بـا وی هـم صحبت شود. لذا دو کبوتر را در دستش گرفته نزد مهر النسأ آمد و گفت:

- می توانی ایندو کبوتر را برای چند دقیقه ای برایم نگهداری...؟

مهر النسأ کبوتران را گرفت و منتظر شهزاده بماند. شهزاده سلیم مدتی برگشت و دیـد کـه در دسـت او یک کبوتر است. پرسید:

- آن یکی دیگر چه شد..؟

مهرالنسأ گفت:

- پرواز کرد..!

شهزاده دوباره با تعجب پرسید:

- چگونه پرواز کرد...؟

مهر النسأ با تبسم ملیحی کبوتر دومی را رها نموده گفت:

- اینطور....

شهزاده سلیم دلباخته و عاشق مهر النسأ شد و از پدرش خواستگاری نمود.

مهر تو در درونم و عشق تو در سرم

با شیر در درون شد و با جان بدر شود

غیاث الدین پدر مهر النسأ به تصور اینکه مبادا ازاین پیشنهاد شهزاده سلیم پدرش جلال الدین اکبر آگاه شده و قهر شود، خواستگاری شهزاده را رد کرد و برای اینکه این مسأله خاموش گردد، دختر خود را به علی قلی خان یکتن از افسران شجاع جهانگیر که مشهور به شیر افگن بود به زنی داد.

جلال الدین اکبر بدون آگاهی از این واقعه علی قلی خان را به حیث حاکم بنگاله مقرر کرده و مهرالنسأ با وی رهسپار آندیار شد.. در سال ۱۰۱۴ هجری/۹۸۴ش/۱۶۰۵م. جلال الدین اکبر وفات نمود و شهزاده سلیم به نام نورالدین جهانگیر جانشین پدر شد. او هنوز هم عشق مهرالنسأ را در دل داشت و به همین منظور قاصدی را نزد شیر افگن فرستاد و درخواست نمود تا به دربار حاضر گردد. وی که تصور میکرد که شاه از وی خواهد خواست تا مهر النسأ را طلاق بدهد، باابنکار حاضر نشد. جهانگیر در صدد برآمد تا با توصل به زور، او را از صحنه بردارد. لذا شاه به برادر خود قطب الدین امر نمود تا علیه شیر افگن به بهانه فتنه جویی حمله نموده و او را دستگیر کرده به دربار بفرستد. در جنگی که بین آندو اتفاق افتاد قطب الدین سخت زخمی شد و لشکریان اش هیجانی شده و به خاطر انتقام جویی ، علیه علی قلی خان شیر افگن یورش برده او را به قتل رسانیدند.

جهانگیر که با این کار از وجود رقیب خود رهایی یافت، مهر النسأ را از "بنگاله" بخواست و زیر سرپرستی مادر خود رقیه سلطان بیگم قرار داد تا او را راضی به تقاضای ازدواج فرزندش نماید.. مهرالنسأ او را قاتل شوهر خود دانسته و مدت چهار سال با این درخواست شاه موافقت ننمود. ولی التماس و زاری بیش از حد جهانگیر ووساطت های افراد با نفوذ باعث شد که وی در سال ۱۰۲۰ هجری/۱۰۹۰ش/۱۶۱۱م. به این وصلت موافقت نماید. وی به نام "نورمحل" و " نور جهان بیگم" مسمی گردید . جهانگیر از فرط خوشی به تمام منسوبین نورجهان خلعت و انعام و مناصب بلند را بخشید و بعد از ازدواج، بیشترین صلاحیت های اداری کشور را در دست گرفت. غیاث الدین پدر خود را صدراعظم مقرر کرد و برادر خود را به منصب حساسی گماشت. شاعری دراین زمینه می گوید:

کنند خویش و تبار از تو ناز می زیبد

بحسن یک تن اگر یک قبیله ناز کنند

او که زن با هوش و خواهان قدرت بود، جهانگیر را تحت نفوذ و تسلط خود در آورده و اختیارات کشوری و اداره را در دست داشت و به "نور بیگم" و بعداً به "نورجهان بیگم" لقب یافت. مردم نیز همه امور کشوری را زیر فرمان نورجهان به پیش می بردند و جهانگیر که مرد عیاش و راحت طلبی بود، غالباً به امور تفننی می پرداخت.

در زمان اداره نورجهان، عملاً زنان در امور اداری و اجتماعی فعالیت می نمودند. او بـا زنـان دیگـر بـه شکار می رفت و در مسکوکات آنزمان در یک طرف تصویر جهانگیر و در روی دیگرش تصویـر نورجهـان حک و این بیت هم نوشته شده بود:

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نورجـــــهان پادشاه بیگم زر

و در مهر فرامین نیز این بیت ذکر شده است:

نور جهان گشت بحکم اللـه

همدم و همراز جهانگیر شاه

زمانیکه غیاث الدین پدر نورجهان وفات نمود، جهانگیر نورجهان را منصب صدارت بخشید و تمام امـور مملکت عملاً زیر ادارۀ او در آمد. نور جهان در تیراندازی و شکار نیز مهارت داشت چنانچه روزی وی بـا جهانگیر به شکارگاه رفتند و اطراف جنگل را با پیل های سواره محاط کردند و خود نیز بر پیل ها سـوار بودند که شیری بر جهانگیر حمله برد. ولی نور جهان با کمال مهارت، شیر را چنان با تیر زد کـه دیگـر برنخاست و موجب حیرت همگان گردید.

نور جهان در طبابت نیز مدبر و آگاه بود. گویند روزی جهـانگیر در بسـتر افتـاد و اطبـأ دربـار سـخت کوشیدند تا جهانگیر شفا یابد. هر دوای مؤثر نیافتـاد. ملکـه نورجهـان دسـتور داد تـا از معالجـه دسـت بردارند و خود وی پرستاری و علاج شاه را خواهد نمود که در مدت سه روز جهانگیر صحت یاب شـده و موجب حیرت علمأ و طبیان نیز گردید. نور جهان از بازیابی صحت شاه شادمان شـد و جشـن سـرور بزرگی برپا نمود و به همه فقرأ و مساکین عنایات و بخشش روا داشت.

نور جهان از پسر بزرگ جهانگیر که شاه جهان نام داشت و نزد پدر عزیز وولیعهد کشور شمرده می شـد، هراس داشت و نمی خواست که جانشین پادشاهی جهانگیر گردد. این اختلافات روز به روز بیشتر شـده و باعث کشمکش ها و جنگ ها گردید.

لشکر جهانگیر به فرمانداری مهابت خان، شـاه جهـان را شکسـت داد. مهـابت خـان در دربـار جهـانگیر نزدیکتر شد وعملکرد شاه جهان را بغاوت خواند.لذا جهانگیر از مهابت خـان قدردانـی نمـود. نورجهـان تصور کرد که رقیب دیگر در رسیدن به قدرت پادشاهی جهانگیر در دربار راه یافته است. لـذا بـه آزار و اذیت وی پرداخت و حسادت نورجهان در مقابل مهابت خان بیشتر شد. مهابت خـان از روش نورجهـان سخت رنجید و تصمیم گرفت تا جهانگیر را از پادشاهی براندازد.

زمانیکه نور جهان با جهانگیر عزم سفر کابل را نمودند، در کنار دریای جهلم، هواداران مهـابت خـان بـر وی حمله نموده و جهانگیر را دستگیر کرده به زندان افگند. اما نور جهان از دریا گذشته بود. او در بخش جنوبی افغانستان کنونی به فراهم آوری لشکر پرداخت و خواست شـوهرش را کمـک نمـاید. امـا درایـن جنگ بازهم شکست خورد.

نورجهان به عنوان وفاداری به شوهرش، خود را تسلیم مهابت خان نمود و تقاضا کـرد کـه بـا جهـانگیر شوهرش یکجا زندانی گردد. وی در زندان مخفیانه بـا هوادارانـش تمـاس گرفتـه و برنامـه فـرار خـود و

شوهرش را از زندان زمینه سازی کرد. بعد از فرار زندان، این عملکرد نورجهان باعث شد که جهانگیر مدیون همیشگی وی گردد. بعد از رسیدن به قدرت دوباره سیاسی، نورجهان سعی نمود تا شهزاده شهریار پسر اندر و دامادش را ولیعهد جهانگیر سازد. اما شاه جهان با این تصمیم موافقت ننمود و شهزاده شهریار را زندانی کرده وکور نمود. در سال ۱۰۳۷ هجری ق/۱۰۰۶ش//۱۶۲۷م. جهانگیر وفات کرد و شاه جهان پادشاه شد. او نور جهان را عفو کرده و برایش جایگاه و معاشی نیز مقرر نمود.

نورجهان بعد از نزده سال از وفات شوهرش که با حزن و ملال بسر برد و از آرایش و لباس فاخره دوری جست در سال ۱۰۵۵ هجری ق /۱۰۲۴ش//۱۶۴۵م. در " شاهدره" لاهور وفات کرد و در کنار جهانگیر دفن شد. و این بیت سروده خودش را بر سنگ مزارش حک نموده اند:

در مزار ما غریبان نی چراغ و نی گلی
نی پر پروانه یابی نه صدای بلبلی

او علاوه از ذوق لطیف و طبع شعری، در ساختن عطر گلاب، آشپزی و خیاطی نیز مهارت ، ابتکار و ذوق عالی داشت. نورجهان بدیهه سرایی ماهری بود که همیشه با جهانگیر مشاعره می داشت. گویند روزی جهانگیر به چشمان مخمور نور جهان اشاره نموده گفت:

تو مست بادهٔ حسنی بفرما ایندو نرگس را
که برخیزند از خواب و نگه دارند مجلس را

نور جهان فی البدیهه جواب داد:

مکن بیدار ای ساقی ز خواب ناز نرگس را
که بد مستند و برهم میزنند الحال مجلس را

گویند روزی خاطر پادشاه از نورجهان رنجید و بروی برآشفت و با نگاه غضبناکی سویش دید. نور جهان به غرض فرونشاندن خشم شاه فی البدیهه این بیت را سرود:

ما تنک ظرفان حریف این قدر سختی نه ایم
دانهٔ اشکیم ما را گردش چشم آسیاست

گویند روزی جهانگیر این شعر سرود:

بلبل نیم که نعره کنم درد سر دهم
پروانه ام که سوزم و دم بر نیاورم

نورجهان به جواب این بیت گفت:

پروانه من نیم که بیک شعله جان دهم
شمعم که شب بسوزم و دم بر نیاورم

گویند ملکه به گونه نوبتی که شاه همسران خود را باید میدید، پس از چند روزی شاه را دیدن کرد و از سرور شادمانی قطرات سرشک از چشمان جذاب و گیرای نور جهان سرازیر شد. شاه فی البدیهه گفت:

گوهر ز اشک چشم تو غلطیده می رود

نور جهان در جواب گفت:

آبیکه بیتو خورده ام از دیده می رود

آورده اند که روزی شاه با ملکه نور جهان به بالای قصر نشسته و مردم را تماشا می کردند. شاه پیرمردی گوژپشتی را دید که خمیده راه میرفت. جهانگیر رو به نور جهان کرده پرسید:

چرا خم گشته می گردند پیران جهان دیده؟

نور جهان فی البدیهه سرود:

بزیر خاک می جویند ایام جوانی را

روزی جهانگیر پیراهن دیبا که دکمه های لعل آبدار برآن مرصع شده بود، در برداشت و نورجهان لباس زعفرانی پوشیده بود. همینکه شاه نور جهان را بدید این بیت را سرود:

نیست جانا برگریبان تو رنگ زعفران
زردی رنگ رخ من شد گریبان گیر تو

ملکه در پاسخ این بیت را گفت:

ترا که تکمهٔ لعل است بر لباس حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

گویند روزی جهانگیر در اخیر ماه رمضان، هلال ماه را در آسمان دید و گفت:

هلال عید بر اوج فلک نمایان شد

نور جهان فی البدیهه مصرع دوم را سرود:

کلید میکده گم گشته بود، پیدا شد

نور جهان خیلی خوش طبع و ظریف بود و به اشعار کلیم شاعر معروف دورهٔ جهانگیر همیشه انتقاد و نکته گیری می نمود. روزی کلیم شعرزیر را سروده و نزد او فرستاد:

زشرم آب شدم آب را شکستی نیست
به حیرتم که مرا روزگار چون بشکست

نور جهان در جوابش نوشت:

اول یخ بست بعد از آن بشکست

نامه عاشقانه عبدالمومن به مهرالنسأ

نور جهان از آوان جوانی عاشقانی زیادی داشت.در اینجا نامه یکی از دلباخته های او را که عبدالمومن ازبک نام دارد و به مهرالنسأ بیگم نوشته می نویسم و مهرالنسأ در جواب هر سطر نامه اش، جوابی نوشته است. این نسخه تاریخی ندارد ولی بطور قطع که قبل از ازدواج او با علی قلی خان شیر افگن و جهانگیر پادشاه بوده و مهرالنسأ در خانه پدر میزیست.

این نسخه را باتذکری "ماگه رحمانی" در کتاب " پرده نشینان سخنگوی" داده است، "نزد یکی از استادان فاضل و دانشمند افغان هاشم شایق جمال افندی در کابل موجود بود که از روی اصل نسخه نقل شده است.

عبدالمومن: شب ها من و خیال تو و چشم خون فشان

مهرالنسأ: خدا به فریاد رسد.

عبدالمومن: فارغ تویی که هیچکست در خیال نیست

مهرالنسأ: حقا که خوب یافتید.

عبدالمومن: ملاآذان برای عالی مخفی نماناد که تا حقیر را نظر بر جمال افتاده، نه شب خواب دارم و نه روز آرام.

مهرالنسأ: ما چه کنیم.

عبدالمومن: امیدوار چنان است که به تصدق فرق مبارک رحمی کنی.

مهرالنسأ: خداوند الرحم و الراحمین.

عبدالمومن: فقیر در خدمت یاران اظهار محبت نمی توان

مهرالنسأ: دندان بر جگر نه.

عبدالمومن: بخدا و رسول خدا قسم که شب و روز در عیش نروم حرام شد

مهرالنسأ: ترا که قسم داده؟ عیشت فراغت بکن.

عبدالمومن: شد بکام عالم و یکدم بکام ما نشد

مهرالنسأ: روزی بقدر همت، روزی مقرر است.

عبدالمومن: التماس اینکه رقعه به یاران ننمائید.

مهرالنسأ: ترس نمی باید

عبدالمومن: نام محله ای خود را بزودی در رقعه ظاهر سازید.

مهرالنسأ: محبت حضر راه خود باشد.

عبدالمومن: والدعا!

مهرالنسأ: دعا مکن، نفرین کن.

نمونه کلام نورجهان

دل به صورت ندهم ناشده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتـاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفـگن در دل من
هول هجران گذراندیم، قیامت معلـوم

ای آبشار نوحه گر از بهر چیسـتی ؟
چین بر جبین فگنده زاندوه کیستـی؟
دردت چه درد بود که چون من تمام شب
سر را به سنگ میزدی و می گریستی ؟

چو بردارم ز رخ برقعه ز گل فریاد برخیـزد
زنم بر زلف اگر شانه ز سنبل داد برخـیزد
باین حسن و کمال خود چو در گلشن گذر سازم
زجان بلبلان شور مبارکباد بر خـیزد

گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار اسـت
کلید قفل دل ما تـبسم یار است
نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
دل کسیکه به حسن او گرفتار اسـت

نورم، نارم، حـدیقه ام، گلـزارم
دیرم، صنمم، برهمنـم، زنـارم
نی نی غلطم هرآنچه گفتم که نیم
بوی گلم و طبیعـت گلـزارم

بقتل چون منی گر خاطرت خوشنود می گردد
بجان مـن ولی تیغ تو خون آلود می گردد

نام تو بردم و زدم آتـش بجان خویش
در آتشم چو شمع ز دست زبان خویش

زنار عشق گر ظاهر سازم گل در چمن سوزد
اگر نالم به خلوتخانه شمع انجمن ســـوزد

بینی و چشم و دو ابروی تو ای گل اندام
شاخ بادام و دو بادام و دوبـــرگ بادام

گذشت وقت خزان موسم بهار آمد
هزار نخل خزان گشته ام ببار آمـد

حدیث عـــشق من خوانی و دل با دیگران بندی
دو تیغ آخر نمی دانم چه سال در یک نیام بندی

ساغر کشان سحر سر مینا چو وا کنند
آیـــا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند

زهی صلابت حشمت که ماهیان در آب
زبیم ناوک مژگان تو زره پوشنــــــد

غزل

چهر او یک خلد حور و روی او یک عرش نور
خط او یک گله مور و زلف او یک سله مار
در دو لعل می فروشش هر چه در صهبا سرود
در دو چشم بادہ نوشش شر چه در مستی خمار
ارغوان عارضش را حسن و طلعت رنگ و بوی
پرنیان پیکـــــرش را لطف و خوبی پود وتار

مآخذ: (ب ب : ص ۱۵۳ -۱۶۳، ت: ص ۳۷، ث: ص ۱۹۱، ل: ص ۴۰-۴۲.)

دوره‌ء سلجوقی ها

این سلسله‌ءخاندان از کوچی های بودند که سلطان محمود مؤسس آنها را بنام سلجوق مسلمان ساخته و برای شان زمین های را در شمال مغربی افغانستان (نیشاپور) داد. با آنکه یکی از فضلای افغانستان بنام خواجه نظام الملک طوسی منحیث وزیر و مشاور در این دولت کار می کرد. ولی آنها که با روحیه و ساختار اجتماعی فرهنگی، ادبی و اجتماعی اداره‌ء غزنوی ها آشنایی نداشتند از مسایل فرهنگی به نحوی به بیراهه رفته، تعصبات مذهبی و گرایشات جدا از روش فرهنگی شاهان قبلی را تعقیب نمودند. سلجوقی ها بار اول در نیشاپور اعلان استقلال نمودند و بعد بطرف سیستان و غرنه و بلخ متوجه شدند.

زبان و ادبیات دری دراین دوره نه چندان ارج گذاشته شد اما بطور نسبی از ادبأ و نویسندگان جانبداری نموده اند و در رشد زبان و ادبیات دری خدماتی را انجام داده اند. از شعرای این دوره می توان از عمر خیام، انوری، جبلی و مهستی گنجویی نام برد..

سلسله‌ء سلجوقی ها بعد از مرگ ملک شاه سلجوقی در ۴۸۵ هجری ق/ ۴۷۰ش/۱۰۹۲م. با عث جنگ های خانواده گی این سلسله گردید. سلطان سنجر یکی از شاهان مقتدر این سلسله بشمار می رود که در سال ۵۵۲ هجری ق/۵۳۵ش/۱۱۵۷م. وفات نموده و خوارزم شاهیان توانستند پادشاهی سلجوقی ها را به انقراض بکشانند.در عهد ملک شاه سلجوقی بزرگ مرد و ادیب سخنور زبان دری که علاوه از شعر، در نثر مسجع تبحر کاملی داشت، خواجه عبدالله انصاری با آثار گرانبهایش براین دوره‌ء تاریخی ارج ادبی نهاد.

سلسله‌ءغوری ها

یکی از دوره های تاریخی،که غالبأ داشته های فرهنگی افغانستان و شهر های تاریخی کشور ما طعمه‌ء آتش گردیده ، دوره‌ء غوری هاست. گرچه سلاطین محلی غوری در زمان طاهری ها و صفاری ها چون امیر پولاد شنسب یکی از مبارزین آزادی خواه بود که با ابومسلم خراسانی در استقلال افغانستان(خراسان) نقش سازنده‌ء داشت. اما زمانیکه علأ الدین بعنوان مؤسس شاهان غوری در اخیر قرن پنجم هجری شمسی به لشکر کشی ها پرداخت و در سه جنگ مقاوم علیه بهرام شاه غزنوی غالب آمد، سه مدنیت قدیم افغانستان را در تکین آباد، زمین داور و غزنین به آتش کشید. علأالدین مدت هفت شبانه روز شهر غزنه را - که به عروس شهر ها در شهر مسمی بود- به دودو آتش کشید وبعد بر خرابه های غزنه جشن سرور و شادمانی گرفت. وی بعدأ متوجه قندهار و سیستان شد و مدنیت های تاریخی مار ا به ویرانه کشانید که این عمل وی او را لقب(علأالدین جهانسوز) داد. با آنکه سلسله پادشاهان بعدی غوری چون غیاث الدین و

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

خداوند علیم را سپاسگذارم که مرا اندیشه و توانایی آن بخشید تـا در راه احیـأی داشـته هـای ناگفتـه تاریخی کشور با عظمـت وآزاده ام - افغانسـتان_ قلـم بـردارم و در مهجـوری و دوری از وطـن و عـدم موجودیت منابع پژوهشی گسترده، بازهم بتوانم در رسیدن به آمـال انقـلاب فرهنگـی افغانسـتان ادای ذمه کرده و گام های نخستین را به پایه اکمال رسانم..

کتابی را که اکنون در دست دارید مجموعه از مقالات و پژوهش هایست که بطـور پراگنـده ولـی بهـم مرتبط انجام داده ام. من از سالها قبل به این اندیشه بودم تا علاوه از سخنوران مـرد - کـه همیشـه در تاریخ ما تذکر داده شده اند - نقش وجودی زن افغان را نادیده نگرفته ،باین واقعیت که زنان برومنـد و اندیشمندی نیز در تاریخ کشور ما وجود داشته اند، صحه گذاشته شودو همانگونه مردان افغان اسطوره ها آفریدند به یقیین که زنان نیز منبع و اساس این حماسه ها اند..

پنجاه سال قبل در مورد زنان افغان پژوهش های -که در همان مقطع زمانی از جملـه نوشـتار هـای ناب نویسنده گان ما بود - در مجله های "آریانا"، "ادب"، "کابل" و دایـره المعـارف آریانـا نشـر گردیـد. . مرحوم عبدالروف بینوا نیز مجموعهٔ را بنام " پشتنی میرمنی" در سال ۱۳۲۵ ش/ ۱۹۴۶م.تهیه و نشـر نمود و "ماگه رحمانی" به همکاری مرحوم علی احمد نعیمی نیز کتاب پژوهشی را بنام " پـرده نشـینان سخنگوی" در سال ۱۳۳۱ ش/ ۱۹۵۲م. با کم و کاستی های به جامعه افغانی پیشکش کرد.

البته این مآخذ و منابع تحقیقی -که در بخش سوم این کتاب نیز از آن استفاده شده - مـرا واداشـت تـا بطور اکادمیک و مرجعی به اصل برگردم و با اضافات و نمونه های کلام بیشتر و زنده گی نامـه زنـان سخنور ادبیات دری ترکیز و تحقیق نموده، و پیشگفتار های دوره های ادبی را کـه "ماگـه رحمـانی" بدون و با کاستی مرجعی و منابعی انجام داده در مقاله جداگانه ایـن کتـاب بعنـوان بخشـی از تـاریخ ادبیات افغانستان بیارایم. تفاوت نظر های که ایـن پژوهـش بـا تحقیقـات گذشـته دارد اینبسـت کـه در گذشته سخنوران زن افغان با هویت اصلی و درست آن تمثیل نگردیده اند. همانگونه که بحث تـاریخی در مورد ادبیات افغانستان نیز از ناهمگونی ها و اثرات بیرونی بی بهره نمانده و به گونه ناآگاهانه از بتـن تاریخی کشور ما جدا ساخته نگهداشته شده اند. البته که مرحوم بینوا دراین بعد سعی بلیغ بخرچ داده است. همچنان عدهٔ از نویسنده گان غیر افغان نیز سـعی نمـوده انـد تـا بـا اسـتفاده از منـابع بـالایی، اندیشمندان سخنور زن کشورما را بخود نسبت دهند .

نهالی

نهالی یکی از زنان سخنور ادبیات دری در شهر سمرقند است که در سال نهم هجری می زیست. از وی یک روایتی باقیمانده که نمونه شعر و کلام او نیز شمرده می شود. گویند روزی نهالی در محل دلگشایی.سمرقند با شعرای دیگر برخورد. (با: شماره دوم، سال دهم، ص ۵۲، ت: ص ۲۹، ذ: جلد سوم، ص ۱۲۸.) و شعر زیر را سرود:

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده
فلک به کشتن من تیغ بر هوا کرده

نهانی

یکی از شعرای دری زبان دوره تیموری افغانستان نهانی مشهور به کرمانی است که در دوره سلطان حسین بایقرأ در شهر کرمان می زیست از شهرت زیادی درآنجا برخوردار بود. برادرش خواجه افضل دیوان بیگی از کارمندان با صلاحیت قلمرو پادشاهی تیموری در آن زمان شمرده می شد. نهانی اشعار زیادی سروده ولی کمتر آن بجای مانده است. نهانی از معاصرین شاعر افغان شیخ کمال الدین خجندی بود که باهم روابط و مکاتباتی داشتند. آورده اند که خجندی ابیات زیر را به نهانی نوشت:

اگرچه مهر به تقدیر لایزال برآید
بماه من نرسد گر هزار سال برآید

***

از هر دو طرف مطلب ما زلف نگار است
در مذهب ما سبحه و زنار نباشد

وای بر شاعران نادیده — که ندارد نور در دیده
قد خوبان سرو می خوانند — رخ ایشان به ماه ماننده
ماه قرصیست ناتمام عیار — سروچوبیست ناتراشیده

نهانی در جواب خجندی چنین نوشت:

هزار سرو که در حد اعتدال برآید
بقامتت نرسد گر هزار سال برآید

مآخذ: (ت: ص ۲۷، ل: ص ۶۵.)

نهانی اکبرآبادی

یکی از شعرای دری زبان در دربار جلال إلدین اکبر پادشاه تیموری در هند که در اخیر قرن دهم هجری می زیست، نهانی اکبر آبادی است. او اصلاً در کابل تولد یافته و بعداً در اکبر آباد هند نزدیک آگره می زیست. اکبر پادشاه به نهانی زیاد ارج می نهاد و از او بعنوان یک زن سخنور و ادیب قدردانی می کرد. بااین ارادتی که شاه در برابر نهانی داشت، پسرش محمد جعفر اکبرآبادی را بحیث قوماندان لشکرش در منطقهء کشمیر مقرر نمود. *(با: شماره سوم، سال دهم، ص ۵۱، ت: ص ۳۵، د: ص ۱۶۷، ز: ص ۳۳۵.)*

این بیت زیر نمونه کلام نهانی است:

روزغم، شب درد بی پایان پیدا کرده ام   دردمندی ها دراین ایام پیدا کرده ام

نهانی دهلوی

نهانی دهلوی یکی از شاعران و سخنوران ادبیات دری و افغانی الاصل است که در قرن دهم هجری در دهلی می زیست. وی دختر یکی از امرای بزرگ بنام شاه سلیمان کابلی است و اشعار نغزی سروده است. مادرش خرم بیگم نیز که اهل شعر و ادب بود در مصاحبت همدیگر در دهلی زندگی می کردند. گویند که نهانی خیلی زیبا بو د و در شعر سرودن نیز سرآمد زمان خود بشمار می رفت. خواستگاران زیادی داشت. که نمی توانست یکی را انتخاب نماید. سرانجام نهانی رباعی زیر را سرود و در چهار سو(چهارسوق) بازار دهلی آویخت و اعلان نمود که هر کسی که جواب این رباعی را بنویسد، بااو ازدواج خواهد نمود. اما تا زمانیکه نهانی زنده بود، کسی بمعنی آن پی نبرده و هیچکسی نتوانست جواب آنرا بنویسد:

رباعی

از مرد برهنه روی زر می طلبم   از خانهء عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم   وزپشهء ماده شیر نر می طلبم

نهانی در جوانی وفات نمود. بعد از مرگش یکی از وزرای شاه جهان بنام سعد الله خان جواب این رباعی را چنین نوشت:

علم است برهنه رو که تحصیل زر است
تن خانه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است
هر پشه از او چشید و آن شیر نر است

نمونهء کلام نهانی :

باباده فروشان غم ایام حرام است
بادرد کشان دولت بهرام حرام است
فرض است به عاشق که بنوشد می تجرید
بازاهد خودبین می گلفام حرام است

***

رندان نظر به جلوهء دنیا نمی کنند   جز آرزوی ساغر صهبا نمی کنند

مأخذ: ت(ت: ص ۳۶.)

نهانی شیرازی

نهانی یکی از زنان شاعر دری زبان اواخر سلسله تیموریان قرن نهم هجری و از معاصرین مولانا جامی است که در شیراز می زیست. او اکثر غزلیات خود را به جواب اشعار مولانا جامی سروده است که مطلع یکی ازین اشعار چنین است:

شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن پریرو را
چه باشد حال اگر بیند به بیداری کسی او را

دوفرد از نمونه کلام:

قدم بخانهء چشمم بنه که جا اینجاست
رواق منظر خوبان خوش لقأ اینجاست

نه بهر درد من این دیده خون فشان بستم
نظر به غیر تو حیف است من از آن بستم

مآخذ: (با: شماره دوم، سال دهم، ص ۵۶، ت: ص ۳۲، ح: ص ۲۶۰، د: ص ۱۶۷.)

نهانی قائنی

از شاعران قرن یازدهم هجری در قائنات زنده گی میکرد. نهانی به حسن جمال و فصاحت و بلاغت کلام مشهور بود. *(ت: ص ۹۳، ث: ص ۲۴۰.)* تنها این بیت نمونه کلامش باقیمانده است:

همچو بر من بررخ خوبان نظر پاک انداز
هرکجا دیدهٔ آلـــــوده بود خاک انداز

وزیر النسأ بیگم

یکی از سخنوران دری در پتیالهٔ هند، وزیر النسأ بیگم بود کـه در سـال۱۲۹۸ق/۱۲۲۹ش /۱۸۸۰م. در دهلی و شهر پتیالهٔ هند زنده گی می کرد. وی در ادبیات دری و اردو متبحر بوده و اشعار زیادی سروده است و به حیث معلم نیز در مدرسه های دخترانه تدریس می کرد. بعداً به شهر لاهـور آمـد همانجـا تـا اخیر حیاتش مسکن گزین شد. *(چ: جلد سوم، ص ۲۲۰۹، ل: ص ۶۷.)*

اشعار زیر نمونه بیان وزیر النسأ بیگم است:

خون من ریخت به شوخی و حنا بست ز کف
پرده انداخته بر رخ زصـــــبا باز آمد
بخت شد یاور و اقبال قرین گشت به من
آنچه می خواستم از حق به دعا باز آمد
در طلب خسته شدم باز به درمان رفتم
رفتم از خویش که آن کار گـشا باز آمد
شاد می باش "وزیر" ا که چنین شاه جهان
بهر پرسیدن احوال گــــــدا باز آمد

***

زسینه تا به لبم صد هزار فرسنگ است
از آن زمان که با ضبط فغان شدم مامور
ظفر به پرچمی آمد به گیر و دار سخن
به هر کجا که کشیدم رایت منصـــــور

همـــا

هما دختر افراسیاب بیگ ترکی است اما بطور دقیق معلـوم نیسـت کـدام افراسـیاب منظـور پژوهشـگر "مشاهیر النسوان" بوده است زیرا به این نام دو شخصیت تاریخی در قرن های هفتم و هشتم هجری در افغانستان گذشته اند. زنده گی نامه هما و زمان حیاتش معلوم نیست. *(با: شماره اول، سـال دهـم، ص ۵۴، ت: ص ۲۲.)*

این بیت را نمونه کلام او آورده اند:

ز خونم چهره قاتل چو افشان وقت انجم شد
رخش یک ساده قرآن بود و از خونم ترجم شد

همدمی

شریفه بانو متخلص به همدمی یکی از سخنوران ادبیات دری در اخیر قرن دوازدهم هجری است که در شهر جرجان می زیست. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست. *(با: شماره دهم، سال دهم، ص ۳۹، ت: ص ۹۳، د: ص ۱۷۷،ز: ص ۳۳۸،ل: ص ۶۸.)* غزل زیر را نمونه کلام او می دانند:

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد
واله شدهٔ سبز خطانم چه تـــــوان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیــــــده
زان ناوک دلسوز به جانم چه تــــوان کرد
جز نام توام هر نفسی ذکر دگر نیست
نامت شده چون ذکر زبانم چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم
دیوانه لیلی صفتانم چه تـــــــوان کرد
ای "همدمی" از جور رقیبان ستمکار
برچرخ برین رفت فغانم چه تــوان کرد

یاسمن بو

یکی از شعرای دری زبان و خوشنویسان شهر دکن است. زمانیکه شوهرش میرزا عسکری دامغانی وفات کرد، وی با یکی از درباریان و امرأی تیموری در هند ازدواج نموده و از دکن به شهر دهلی رفت. تاریخ تولد و وفات یاسمن بو بطور دقیق معلوم نیست. یاسمن بو علاوه از اشعار دری، به زبان اردو نیز مهارت و استعداد ادبی داشت. *(با: شماره دهم، سال ۱۰، ص ۴۰، ت: ص ۹۴، د: ص ۷۷، ل: ۶۸.)*

شعر زیر نمونه کلامن یاسمن بوست:

بـــــنوشیدم سحرگه چون شراب بی ریایی را
گرو کردم به جام می لباس پارسایـــی را
شدم همدم به میخواران به خلوت خانهٔ حیرت
شکســــتم ساغر و پیمانهٔ زهد ریایی را
گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشــــهٔ مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوایی را

بخش پنجم

زنان نامدارافغانستان بعد از اسلام

در تاریخ افغانستان بعد از اسلام، علاوه از ادبأ و شعرای برجسته و سخنورانی که از آنها یادی شد، زنان مدبر وسیاسیون برجسته و شخصیت های بزرگ دیگری نیز وجود داشتند که در دوره های مختلفی زنده گی کرده در تذکره ها از آنها یاد شده است. من آنچه را که طي پژوهش ها و مطالعات خود که به آنهابرخورد نموده ام بیرون نویسی کرده ، و لازم می دانم که در بخشی ازاین مجموعه تحقیقی از آنها یاد گردد. این شخصیت ها را بازهم بگونه الفبایی - نه تاریخ گونه - آورده ام.

بیگه سلطان بیگم

بیگه سلطان بیگم همسر سلطان حسین بایقرأ (۸۷۵ -۹۱۲ هـق./۸۵۰-۸۹۷ش/۱۴۷۱-۱۵۱۸م.) یکی از شاهان برجسته افغانستان در دورهٔ تیموریان هرات است که در امور خیریه و اعمار بنا های امور اجتماعی سهم عملی گرفته و با فقرأ همدری می کرد. او مدرسه بزرگی در شهر هرات پایتخت تیموریان بنام فرزندش "بدیع الزمان" آباد نمود که به مدرسه "بدیعیه" مشهور بود. ولی بیگه سلطان بیگم با خدیجه بیگم(زن دومی) سلطان حسین بایقرأ که امباق وی میشد در کشاکش های خانواده گی نتوانست بطور درست در امور اجتماعی فعالیت نماید. زمانیکه محمد شیبانی به هرات حمله کرد بیگه سلطان بیگم با خدیجه بیگم یکجا به جرجان رفت. (م: ص ۲۷۴، ن: جلد چهارم، ص ۸۳.)

ثریا (ملکه)

ملکه ثریا دختر محمود طرزی و همسر شاه امان الله، یکی از زنان نامدار تاریخ معاصر کشور ماست. او در شهر شام (دمشق) بدنیا آمد و مادرش ، اسمأ سمیه همسر محمود طرزی اهل سوریه بود که در سال ۱۲۷۰ش/۱۸۹۱م. ازدواج نمودند. ملکه ثریا از جمله بیست فرزند محمود طرزی بود. زمانیکه محمود طرزی به تاریخ ۱۲۸۰ش/۱۹۰۱م. به بهانه ابراز تسلیت مرگ عبدالرحمن خان به امیر حبیب

الله خان کابل آمد، روابط خانواده طرزی با امیر حبیب الله حسنه شد. محمود طرزی خانواده خود را بـه شمول ملکه ثریا به تاریخ ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م. از سوریه به کابل آورد و در منطقــه (ده افغانـان) سـکونت اختیار نمودند. در همان سال ملکه ثریا با امان الله خان ازدواج نمود و دختر دیگر محمود طـرزی کـه خیریه نام داشت با عنایت الله خان برادر امان الله عقد گردید. ملکه ثریا در اکثر سفر هابا شاه همراه می بود . زمانیکه وی از قدرت برانداخته شد، با خانوادهٔ خود به ایتالیا پناهنده شد و در همانجا وفات نمود.

حمیرا (ملکه)

ملکه حمیرا همسر محمد ظاهر شاه، دختر احمد شاه خان وزیـر دربـار سـابقه افغانسـتان اسـت کـه از همسر دومش بنام "زرین" در کابل به دنیا آمد. محمد ظـاهر بـه تـاریخ ۱۷ عقـرب ۱۳۱۲ش/۸ نوامـبر ۱۹۳۳م. بعد از کشته شد ن محمد نادر شاه پدرش به تخت سلطنت جلوس کرد و در همین سال نیز با ملکه حمیرا ازدواج نمود. ثمره این ازدواج پنج پسر بنام های احمد شاه، محمد نادر، شاه محمود، محمد داود و میروس و دو دختر بنام های بلقیس و مریم است. وی در اکثر فعالیت های عام المنفعه کشـوری سهم می گرفت و در سفر های شاه همراه می بـود. ملکـه حمـیرا شـخصیت برازنـده و آرام و بـا متـانت افغانستان شمرده می شود. زمانیکه محمد داود در ۲۶ سـرطان ۱۳۵۲ش/۲۷ اپریـل ۱۹۷۸م. کودتـای نظامی را علیه شاه براه انداخت، ملکه حمیرا در ارگ شاهی اقامت داشـت و از شـهزاده احمـد شـاه کـه ولیعهد شاه بود در خواست نمود که بدون مقاومت به محمد داود تسلیم گردد. مدتـی ملکـه حمـیرا بـا خانواده اش در ارگ شاهی زیر نظارت بسر برد و بعد ازینکه شاه رسماً استعفأ نامه خود را ارسال نمـود ، به آنان اجازه داده شد تا کشور را جانب ایتالیا ترک کنند. ملکه حمیرا هم اکنون با خانواده اش در شـهر روم ایتالیا بسر می برد.

خدیجه بیگم

خدیجه بیگم یکی از زنان برجسته دوره تیموری و یکی از زنان سلطان حسین بایقرا اسـت کـه در امـور نظامی خیلی وارد بود و در بین اردو و نظام عسکری نفوذ قابل ملاحظهٔ داشت. زمانیکه سـلطان حسـین بایقرا وفات نمود، بنابر وصیتش، باید بدیع الزمان جانشین وی می شد ، اما خدیجه بیگم مخالفت نمود و طرفداران خود را دربین اردو به قیام برانگیخت و بدین ترتیب مظفر حسن پسر خود را نیز پادشاه اعـلام نمود . موجودیت دوپادشاه در افغانستان باعث کشمکش های زیادی شد و زمینــه تسـلط صفـوی هـا و شیبانی هارا بیشتر ساخت. هنگامیکه محمد شیبانی به هرات حمله برد، خدیجه بیگم بـا بیگـه سـلطان بیگم به جرجان فرار کردند.. محمد شیبانی عروس خدیجه بیگم را "ملکه مظفر حین" را بـه عقـد نکـاح خود با فتوی تحکمی فقه های هرات در آورد در حالیکه شوهرش هنوز زنده بود.(م: ص: ۲۷۴.)

زرغونه انا

زرغونه انا مادر احمدشاه بابا درانی یکی از زنان شجاع ، وطندوست و مبارز افغانستان است کـه در اکـثر مشکلات اجتماعی و تشکیل اقوام و جرگه ها به احمد شاه بابا مشوره مـی داد و عمـلاً نـیز سـهم مـی گرفت.

ستی النسأ

یکی از زنان دانشمند ، طبیب و ادیب زبان دری در دربار شاه جهان ، ستی النسأ است . وی در تجوید و قرائت قرآن و ادبیات دری نیز تبحر داشته و معلم جهان آرا بیگم دخـتر شـاه جهـان بـود و مسـوولیت حرمسرا و هم درجه مهرداری شاه جهان را داشت. شخصیت ستی النسأ خیلی حساس و با عاطفه بـود.. او به همسری حکیم نصیرالدین درآمد اما فرزنـدی نداشـت و زمانیکـه بـرادرش پـدرورد حیـات گفـت سرپرستی دو برادر زاده اش رانیز بعهده گرفت. تا آندو به سن جوانی رسـیده و ازدواج نمودنـد. زمانیکـه برادر زاده هایش در هنگام زایمان وفات نمود، ستی النسـأ در بـیرون ار" لاهـور ، یـازده روز بـه مـاتم و سوگواری نشست تا اینکه خودش نـیز جهـان را درسـال ۱۰۵۶ هــ ق./۱۰۲۵ش/۱۶۴۶م. وداع گفـت . جنازه وی را موقتاً در لاهور و بعداً به اکبرآباد برده و به دستور شاه جهان او را در طرف غربی تاج محل دفن نمودند. اکثر محققین آندوره ستی النسأ را "رابعه بلخی دوم" نیز می نامند. *(ر.ت: ص۱۲۱-۱۲۲. به استناد شاه جهان نامه ، جلد دوم، ص ۷۷.)*

سلطانه سرور (علیاحضرت)

علیاحضرت سراج الخوانین سرور سلطانه - مادر امان الله خان، خواهر سردار خوشدل خان و خواهر هم رکاب شا آغاسی محمد سرور خان، همسر امیر حبیب الله خان(امیر شهید) است که بحیث رئیس زنـان حرم از موقعیت ویژه برخوردار بود . او در همه امور سیاسی دولت نیز مشاور پادشاه بوده و موقعیت عدم بیطرفی افغانستان را در جنگ های جهانی اتخاذ کرده و هم درخواسـت هیـأت هـای ارسـالی تـرک - جرمن را نیز در سال۱۲۹۵ش/۱۹۱۷م. نپذیرفت.وی در سـال هـای ۱۲۹۶-۹۷ش/۱۹۱۷-۱۹۱۸م. در امور دولتی مستقیماً مداخله می کرد و از اندیشه نوگرایانه محمود طرزی و بقدرت رسیدن امان الله بـه پادشاهی حمایه می کرد. چنانچه امیر حبیب الله او را هوشدار داد که اگردر مسایل دولتی بیشتر ازین مداخله صورت بگیرد، او را طلاق داده و از ارگ بیرون خواهد کشید و امان الله را از فرزندی خـود عـاق خواهد کرد. از علیاحضرت سلطانه دو فرزند دیگر نیز بود یکی عنایت الله و دیگر عبیدالله که عنایت الله

خان نائب السطنه بود و در کابل بماند. عبیدالله با ملکه ثریا و سراج الخوانین در ماه جدی ۱۳۷ش/۱۹۲۸م. به کندهار رفتند تا اگر بتواند با حمایه مردم حکومت درانی ها را دوباره به اقتدار برسانند. بعدأ وی با امان الله خان در هنگام اغتشاش به بمبی رفت و توسط کشتی جانب ایتالیا در ماه جوزا۱۳۰۸ش/ می ۱۹۲۹م. روانه شد. یکسال بعد به برلین رفت اما دوباره نزد امان الله خان به روم برگشت و تا سال ۱۳۱۴ش/۱۹۳۵م. در روم بماند. گاهی هم به سویس و یا برلین میرفت. وی در سال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م. در شهر اسلامبول ترکیه وفات نموده و در همانجا دفن گردید.

سیاه موی جلالی (بادغیسی)

سیاه موی یکی از شاعران برجسته افغانستان در هرات است که در بعضی کتب از وی بنام سیاه موی بادغیسی یاد نموده و محل تولد او را ولایت بادغیس گفته اند. تاریخ تولد و وفات او بطور دقیق معلوم نیست.
در افغانستان قصۀ عاشقانه "سیاه موی و جلالی" یکی از داستان های ناب تاریخی کشور ما بشمار می رود.

شاد ملک

یکی از زنان خوشنویس مکتب هرات و نواسه امیر تیمور است که در سال ۸۷۱هـ ق./۸۴۵ش/۱۴۶۶م. او به سبک های مختلفه چون خط ریحانی، "رقاع سه دانگ خوش" و، خط جلی متوسط و خط نستعلیق مهارت کاملی داشت . او در دورۀ تیموری آثاری از خود به یادگار گذاشته که در موزیم اسلامی ترکیه موجود است. (هـ: ص ۱۰۸۱)

شعوانه

یکی از عارفان و زاهدان برجسته که در مرحله اجتهاد نیز قرار داشت شعوانه است که در قرن دوم هجری در هرات می زیست. مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب "نفحات الانس" از وی یاد نموده که شعوانه سخت از خدا می ترسید و به دربار وی التجا و گفتگو داشت. او همیشه می گریست. که زنان دگر نیز با او می گریستند. مردم تصور می کرد که او سرانجام کور و نابینا خواهد شد. ابوعلی فضیل بن عیاض یکی از عارفان برجسته دیگر در مقام زهد و عرفان وی نیز یاد نموده است. در کتاب نفحات

الانس آمده که می نویسد:" چشمی که از لقاْ محبوب خود باز ماند و به دیدار وی مشتاق باشد بی گریه نیک نمی ماند." او نابینای در دنیا را بهتر از نابینای از آتش دوزخ می دانست. *(ث: ص ۱۳۶. ی: ص ۶۱۸.)*

عایشه

یکی از زنان متحدث ، نیکوکار و پارسا، عایشه است که در سال ۴۶۰ هـ ق./۴۴۶ش/۱۰۶۷م. در شهر "پوشنج" هرات به دنیا آمد و دختر عبدالله بن علی بن احمد یلخی بود . او علوم متداوله و تجوید و قرائت قران کریم و آموزش احادیث نبوی را از پدر و دو استادش یکی ابو منصور بن عبدالرحمن بن محمد کلار و دیگری امام عبدالرحمن بن محمد داودی فرا گرفت. وی در مقام بلند روحانی قرار داشت که اکثر علمای دین با وی به بحث می پرداختند. *(الف الف، جلد سوم، ص ۱۵۷.)*

فاطمه نیشاپوری

یکی از زنان عارف و متصوف و روحانی افغانستان ، فاطمه نیشاپوری است که در قرن دوم هجری (۲۳۳ هـ.ق./۲۲۶ش/۸۴۷م.) در نیشاپور متولد و و در بلخ و هرات نیز می زیست و بعداً به مکه مکرمه رفته همانجا مقیم گردید . با ادبأ و عرفأ برجسته چون بایزید بسطامی(۲۶۱ هـق./۲۵۳ش/۸۷۴م.) ذوالنون مصری می زیست. مدتی هم در بیت المقدس زنده گی کرد و دوباره به مکه مکرمه برگشت.
مولانا جامی از قول بایزید بسطامی در کتاب "نفحات الانس" می نویسد در عمر خود یک مرد و یک زن دیدم. آن زن فاطمه نیشاپوریه بود. از هیچ مقام او را خبر نکردم که آن چیز وی را عیان نبوده.."
از ذوالنون مصری یکی از مشایخ پرسید که در بین عرفا کدام یک بزرگتر است؟
گفت: " زنی بود در مکه که وی را فاطمه نیشاپوریه می گفتند که در فهم معانی قرآن سخنان می گفت که مرا عجب آمد.
نمونه کلام فاطمه نیشاپوریه:" *..امروز راستگو و پارسا در دریایی هستند که امواجش او را می لرزاندتا خدایش را با دعای غریق بخواند و از خدایش رهایی و نجات طلب کند.."* *(ی: ص ۶۲۰، ذ: جلد سوم، ص ۱۸، الف الف: جلد چهارم ص ۱۴۸.)*

کابلی بیگم

ملکه کابلی بیگم زن بدیع الزمان پسر سلطان حسین بایقرأ یکی از زنان مدبر و صاحب جمال افغانستان در دوره تیموری است. او همانند خشوی خود زن سخاوتمند به فقرأ بود و در امور اجتماعی سهم می گرفت. زمانیکه سلطان حسین بایقرأ شهر مزار شریف با بنأ نهاد، پسرش بدیع الزمان را بحیث حاکم آن شهر مقرر کرد و ملکه کابلی بیگم نیز به بلخ رفت. همچنان بنابر به نفوذ خدیجه بیگم صلاحیت های فرزند کابلی بیگم را که مومن میرزا نام داشت به فرزند خود مظفر حسین بخشید که باعث خشم بدیع الزمان شد و فرزند خود را به مخالفت وا داشت. اما او دستگیر شده ودر زندان "قلعه

شهاب الدین غوری سعی نمودند تا در ترمیم و احیأ این شهر ها کاری انجام دهند و غزنی را مرکز پادشاهی خود قرار دادند. اما اکثر داشته های فرهنگی افغانستان و کتب برجسته و کتابخانه عظیم این امپراتوری که بیش از یکصد و بیست هزار جلد کتاب را با خود داشت - به خاکستر مبدل گردید.

در بخش ادبیات که گویای حوادث و بیانگر تاریخ ادبیات و علم در دوره های ماقبل را نیز بیان میدارد، کتاب چهار مقالهء عروضی سمرقندی است که برای ما بجای مانده است.کار دیگری را که غوری ها انجام دادند،گسترش سیطره در سرزمین هندبود، و همزمان با این نفوذپذیری زبان های دری و پشتو نیز فراتر ازمرز های امپراتوری غزنوی ها پهنه گشود که بحیث زبان رسمی و ادبی در دربار و ادارات هند نیز شناخته شده بود.

خوارزم شاهیان

دردوره خوارزمشاهیان توجه زیادی به علم و ادب نگردید. در نیمهء قرن هفتم هجری در شمال افغانستان جنگ های شدیدی بروز نمود و در ایجاد اختلافات با مغول های تبت و خشم چنگیز عملکرد های غیر مسوولانه ء را انجام دادند که باعث تباهی فرهنگ قدیم افغانستان گردید. جلال الدین محمد خوارزمشاه در سال۵۹۵ ق/ ۵۷۹ هجری شمسی/۱۲۰۱م. توسط چنگیز به قتل رسید. یگانه شخصیت بزرگی که در زمان خوارزم شاهیان تبارز نمود ، رشید وطواط بود که آثاری ازوی بجا مانده است..

با آنکه زبان رسمی و ادبی و علمی در قرن های بعد از اسلام خاصتأ در دورهء سامانی ها و غزنوی ها، عربی بود و اکثر نویسنده گان و ، محققین، علمأ و شعرای افغانستان آثار شانرا به عربی نوشته اند، اما بازهم زبان دری منحیث زبان رسمی افغانستان ومنطقه آسیای مرکزی،کشور های عربی و هند یک زبان مستقل و با عظمت شناخته شده و توانست در دربار امپراتوری های مختلفه راه باز نماید. یکعده از شاعران مشهور عرب نیز اهل افغانستان اند که در آنزمان به عربی شعر می سرودند که از آنجمله بشار بن برد تخارستانی، امیر عبدالله طاهری، ابوالفتح بستی و حسن میوندی اند.

در علوم تصوفی، حکمت و عرفان و هم در ادبیات عرب ، دری وعلوم تاریخی یکعده ادبأ مشهور افغانستان آثار برازندهءاز خود بجای ماندند که می توان از کتبی چون:شاهنامه ابومنصوری دقیقی بلخی، شاهنامه نظوم مسعودی مروزی، تاریخ طبری(ترجمه)،تاریخ حسین بیهقی، تاریخ سیستانی، تاریخ گردیزی، حدود العالم من المشرق الی المغرب از جوزجانی، حقایق الادویه هروی،التفهیم ابوریحان بیرونی،کتابهای زاد المسافرین ناصر خسرو،حدائق السحر رشید

اختیار الدین: در "ارگ هرات" زندانی شد. از این کشاکش ها محمد شیبانی استفاده نموده علیه شاهان و شهزاده گان تیموری لشکر کشی نمود و بدیع الزمان به قندهار و از آنجا به جرجان فرار نمود. ملکه کابلی بیگم را در حالیکه شوهرش زنده بود، حاکم شیبانی به عقد قنبر مرزای کوکلتاش داد. *(م: ص ۲۷۲-۲۷۵.)*

گوهر خاتون

گوهر خاتون یکی از زنان پارسا، روحانی و هم ثروتمند بود که در سال ۴۶۷ هـ ق./۴۵۴ش/۱۰۷۵م. در غرب افغانستان می زیست . او عمه ملکشاه سلجوقی و خواهر الب ارسلان بود. زمانیکه برادرش وفات نمود و تمام دارایی و ثروت او را نظام الملک مصادره نموده به "ری" رفت تا در آنجا از طرفداران خود بخواهد تا علیه نظام الملک به قیام برخیزند. اما نظام الملک به ملکشاه سلجوقی سفارش نمود تا او را از صحنه سیاسی کشور بردارد و او هم حکم به قتل عمه خود داد. *(الف الف ، جلد چهارم، ص ۲۶۷.)*

گوهر شاد بیگم

گوهر شاد بیگم ملکه با درایت افغان در دوره تیموری هرات است که همسر شاهرخ میرزا (۸۰۷-۸۵۰هـ ق./۸۲۵-۱۴۰۲/۸۷۱-۱۴۴۶م.) بود. او زن ادیب وادیب پرور، جامعه شناس ماهر و شخصیت خیرخواه و مردمی بود که در پهلوی شاهرخ میرزا و ندیمه سخنوری چون مهری هروی کار های بس ارزشمند را در تاریخ انجام داد. گوهر شاد در اعمار و آبادانی بنای های مهم همت گماشت که از آنجمله می توان از بنای مسجد جامع هرات، مدرسه و خانقاه هرات، مسجد گوهر شاد در شهر مشهد نام برد که بنام خود وی مسمی است. گوهر شاد در زمان سلطنت ابوسعید (۸۵۵-۸۷۳ق/۸۳۰-۸۴۷ش/۱۴۵۱-۱۴۶۸م.) در هرات کشته شد و در پهلوی قبر فرزندش بایسنقر میرزا در مسجد گوهر شاد دفن شد. خرابه های مسجد گوهر شاد تاهنوز در هرات باقیمانده است. *(الف الف جلد چهارم/ ص ۲۶۸، ث: ص ۲۰۰، ن: جلد چهارم، ص ۵۶۹.)*

ملالی

یکی از زنان مبارز، با اندیشه و شجاع افغان ملالی است که سلحشوری و قربانی های او در تاریخ معاصر افغانستان بی نظیر بوده و یکی از افتخارات مبارزاتی زنان افغان شمرده می شود .

یکصد و بیست سال قبل در سال ۱۲۵۹ش/۱۸۸۰م. در دشت میوند جنگ شدیدی بین افغانان و انگلیس ها درگرفت که در تاریخ استعمار انگلیس بوقوع نپیوسته بود. قوای دوازده هزار نفری انگلیس زیر قومانده جنرال دونالد استیوارت به تاریخ ۳۱ ثور۱۲۵۷ش/۲۱ می ۱۸۷۸م. به ولسوالی "پیشین" ولایت کندهار حمله برد و آنرا تصرف نمود، مذاکرات سمله و لندن در مورد جدایی کندهار از افغانستان

مطرح شد و در سال ۱۲۵۹ش/۱۸۸۰م. عملاً اعلان کردند که کندهار از افغانستان جدا ساخته شد و شیر علی خان پسر مهردل خان اداره حکومت مستقل کندهار را به پیش می برد. افسر سیاسی کندهار دگروال سنت جان است.

این اعلامیه واکنش شدیدی را در پی داشت و در سراسر افغانستان جهاد علیه انگلیس ها برپاشد. غازی ایوب خان چند بار به عبدالرحمن خان پیام فرستاد که در جهاد علیه انگلیس ها شرکت نماید. اما وی به بهانه های ازین همبستگی دوری می جست و می خواست به تنهایی و به همکاری انگلیس ها به قدرت سیاسی افغانستان دست یابد. مجاهدین افغان نیز ازین حالت انتظار به ستوه آمده و دیگر منتظر پیام های عبدالرحمن خان نشده و راهپیمایی خود را از هرات جانب کندهار آغاز نمودند قوای مجاهد افغانستان و قوای انگلیس در دشت میوند به تاریخ ۵ اسد ۲۷/۱۲۵۹ جولایی ۱۸۸۰م. صف آرایی کردند و جنگ شدیدی درگرفت.

در هر جا زنان ، پیرمردان و کودکان نیز سعی می نمودند دراین جهاد و جنگ استقلال طلبانه سهم بگیرند. زمانیکه افغان ها در محاصره انگلیس ها قرار گرفته بودند و اکثر مبارزین مأیوس شده و تصور می کردند که شکست خواهند خورد، ملالی دختر باشهامت افغان، گوشه چادر خود را پاره کرد بر سرشمشیر دست داشته اش به احتزاز درآورد و فریاد می زد که آن پاره چادر با خون شهیدان رنگین نیز بود:

خال به دیار به وینو کیـــــــــــزدم
چی شینکی باغ کی گل گلاب وشرموینه
***
که په میوند کی شهیـــــــــد نشوی
خدایزولالیه بی ننگی ته دی ساتیـــــــنه

و با نعره الله اکبر یورشی به دشمن برد که احساسات دیگر مبارزین را بوجد آورده دوباره نشاط اولی مردم برای استقلال طلبی وشکست انگلیس ها احیأ گردید و دشمن تارو مار شده و کندهار بدست افغانان آزاد شد.

ملالی دختر آزاده و مبارز افغان الگوی شهامت زنان افغانستان به شمار می آید.

مهر انگیز

مهر انگیز یکی از شهزاده های شاهان تیموری در هرات بود . وی دختر مظفر حسین و نواسه خدیجه بیگم خانم سلطان حسین بایقراست. زمانیکه اختلافات شهزاده ها بیشتر شد و محمد شیبانی شهر هرات را به تصرف خود درآورد، علاوه از غنایم دیگر ، زنان خانواده تیموری را به فرماندهان خود عقد کرد و مهر انگیز نیز در حالیکه شوهرش زنده بود، به عقد عبیدالله سلطان یکی از درباریان محمد شیبانی درآورده شد.(م: ص ۲۷۵)

ملکه ترکان

یکی اززنان سیاستمدار و با نفوذ در سلسله خانواده خوارزمشاهان و همسر ایل ارسلان خوارزمشاه (۵۳۵-۵۴۱ ش/۱۱۵۶-۱۱۶۲م.) بود که در بطالت کار های اداری شوهرش سمت مشاور را داشت و به حیث ملکه قدرتمند سعی میکرد در تمام امور نظامی و اداری دست باز داشته باشد. او دختر "قدر خان" حاکم "ختای" بود . خوارزمشاهیان در بخش شمال مغربی افغانستان نفوذ داشتند ، مردم را در زیر بار مالیات سنگین و عملکرد های خود سرانه خود قرار داده بودند. زمانیکه ایل ارسلان وفات نمود، قدرت به سلطان شاه کوچک سپرده شد. اما کار را عملاً ملکه خاتون اداره می کرد. اختلافات بین ملکه خاتون و "تکش" پدراندرش روز بروز بیشتر شده او در بین اداره مستقل شاهی پسرش ، حکومت مستقل و خودمختار خود را با اداره جداگانه تأسیس نموده بود. او اکثر کارمندان و اعضای خانواده خود را زمانیکه در جنگ ها شکست می خورد با داشته مالی و غنایم به دریا می انداخت وازبین میبرد. تکش با "کویونگ" ملکه "قراختایی" در تماس شده و وعده داد که در صورت همکاری وی و شکست ملکه خاتون و تصرف خوارزم، مناطق او را از دادن مالیات معاف بدارد. ملکه قراختایی شوهر خود " قرما" را تشویق به جنگ کرد. ملکه خاتون با این وعده های تکش با ملک مؤید در تماس شد و گفت هرگاه تکش را شکست بدهد او را به پادشاهی خوارزم بر خواهد گماشت. همچنان به قبیله خود " تورکان قنقلی" در سراسر کشور بدون هیچگونه مسوولیتی صلاحیت عام و تام داده بود که باعث جنایات و فساد اداری و اجتماعی شد

"بعلاوه روش سلطان شاه با مادرش در امور داخلی متضاد و مخل نظم عمومی بود و هیچ قدرتی - به استثنای قدرت شاه - نمیشناخت و از نفوذ روحانیون در جامعه و دولت بد میبرد و سعی در برانداختن آنها می کرد. در حالیکه ملکه ترکان با گروه روحانیون تکیه می کرد...
اما تکش در لشکرکشی ها خود ملک مؤید را شکست داده و کشت . ملکه ترکان با سلطان شاه رانیز بعد از اسارت از بین برد. *(م: ص ۱۳۸-۱۴۰، ج : ص ۴۸۶-۴۸۷،، ح: ۹.)*

ترکان خاتون

یکی از زنان متنفذ و برجسته تاریخ افغانستان ترکان خاتون همسر ملکشاه سلجوقی است . وی دختر طفغاج خان پادشاه سمرقند بود. سلجوقی ها بین سالهای ۴۱۷-۵۳۲ش/۱۰۳۸ -۱۱۵۳م در شمال افغانستان حکمروایی نمودند. قبل از آن آنخا رمه چرانهای بودند که به امر سلطان محمود غزنوی به ایشان اجازه اسکان در شمال داده شد. اما بعداً در اواخر سلطنت مسعود غزنوی سلجوقی ها قدرت بیشتر حاصل نمودند.

ترکان خاتون در زنده گی زناشوهری اش نیز در تصامیم ملکشاه غلبه داشت و زمانیکه خواجه نظام الملک طوسی وزیر دانشمند ملکشاه از ولیعهدی برکیاق فرزند بزرگ شاه جانبداری کرد، ترکان خاتون او را ازمنصب اش برکنار کرد. زیرا او تصمیم داشد تا محمود فرزندش جانشین شاه تعیین گردد. با مرگ ملکشاه اداره سلجوقی ها تا ری و اصفهان در تسلط ترکان خاتون بود و سعی کرد تا پسر اندرش را نیز از صحنه بردارد. او به خلافت بغداد و هم فرماندهان و امرأی محلی خود خلعت ها بخشید تا محمود را پادشاه بدانند و بوی بیعت کنند. این اختلافات باعث جنگ های شدیدی شد. او دراین جنگ ها به یکی از نظامیان خود به نام اسماعیل یاقوتی نیز وعده داد تا هرگاه برکیاق را ازبین ببرد با وی ازدواج خواهد نمود. زمانیکه اسماعیل بر برکیاق غلبه کرد ، ترکان خاتون خواست تا خطبه به نام او نیز خوانده شود، اما فرماندهان دیگر وی مخالفت کردند. بعد از آن ترکان خاتون مریض شد ودر تنهایی وگوشه عزلت به اعمار بنا ها و ساختمان ها عام المنفعه برای مردم می پرداخت و به نام همسرش نیز جا های را بنا کرد. *(ج: ص ۴۳۷ -۴۴۱.)*

نازو انا

نازو انا یکی از زنان مبارز ، شجاع و مدبر افغانستان، مادر میرویس خان هوتکی از عشیره خان های توخی در شهر کندهار است. نازو انا با شاه عالم خان یکی از خان های قبیله هوتکی غلجایی در سال ۱۰۵۱ش/۱۶۷۲م. ازدواج نمود و چهار فرزند به نام های میرویس، میر عبدالعزیز، میر یحیی و عبدالقادر بدنیا آورد. نازو انا که از نزدیک شاهد ظلم و بی عدالتی حاکمان غیر افغان در کشور بود، فرزندان خود را در راه مبارزه تشویق می کرد و خود نیز در تنظیم امور سهم مستقیم داشت. او با مبارزات خود زمینه های تشکیل دولت ملی را در افغانستان فراهم کرده ، اندیشه استقلال طلبی را در بین جوانان بیشتر ساخت. نازو انا در شهر کندهار داعی اجل را لبیک گفت.

مآخذ و پی نوشت بخش چهارم و پنجم

زنان سخنور و نامور افغانستان بعد از اسلام

الف / پشتنی میرمنی، عبدالروف بینوا، انجمن تاریخ افغانستان، مطبعه دولتی ۱۳۲۵ هـ ش.

بـا / آریانا (مجله)، سال دهم، شماره های اول تا دهم ، مطبعه دولتی، کابل.۱۳۲۵ش.

پ / دایره المعارف آریانا، جلد،از انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۲۸ کابل.

ت / پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی، انتشارات انجمن تاریخ، مطبعه دولتی، ۱۳۳۱ کابل.

ث / مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی، محمد حسن رجبی، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۷۴ ، تهران.

ج /تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، جلد اول، ۱۳۶۴ تهران.

چ /حدیقه الشعرأ، سید احمد دیوان بیگی، تصحیح و تحشیهء دکتر عبدالحسین نوابی، انتشارات زرین، جلد دوم، ۱۳۶۴ تهران.

ح /از رابعه تا پروین، کشاورز صدر،بنگاه میر محمدی۷ ۱۳۲۴ تهران.

خ / شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرن ۳-۴-۵ هجری قمری، تصحیح محمود مدیری، انتشارات پانوس، ۱۳۷۰ تهران.

د / تذکره الخواتین، تألیف محمد بن محمد رفیع، مطبعه میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب، ۱۳۰۶ هجری قمری، چاپ بمبی، هند.

ذ / خیرات حسان، ترجمه و تألیف محمد حسن خان، جلد اول ۱۳۰۴-۱۳۰۷ تهران.

ر / پارسی گویان هند و سند،هردمل سدارنگانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول ۱۳۵۵، تهران.

ز / مرآت الخیال، تألیف شیر علیخان لودی، ۱۳۱۳ هجری قمری، بمبی.

ژ / جواهر العجایب، سلطان محمد بن امیری، کوشش فخری هراتی،، چاپ لکنهو، بی نا ۱۸۷۳م. هند

س / دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۴ تهران.

ش / گلهای رنگارنگ (مجله)، فریدون نوزاد، شماره ۳۱، ۱۳۳۰ هـ ش. تهران.

ص / تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی)، ادوارد براون، چاپ پنجم، ۱۳۷۳ تهران.

ض / آینده (مجله)، امیر خیزی،، شماره ۶، سال دوم، ۱۳۲۹ تهران.

ط / تذکره حسینی، میر حسین دوست سنبهلی مراد آبادی، بی نا، ۱۲۹۲ هجری قمری، شهر لکنهو، هند.

ظ / بانو (مجله)، مقالهٔ (نور جهان بیگم)، نوشته مسعود الحسن، شماره ۲۳ ، ۱۹۲۳م. تهران.
ع / تاریخ نویسی در هند و پاکستان، تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ(۹۳۲ - ۱۱۱۸)، آفتاب اصغر، ۱۳۶۴، لاهور.
غ / مجالس النفایس،میرزا نظام الدین علی شیر نوایی، به کوشش علی اصغر حکمت، انتشارات منوچهری، یک جلد ۱۳۶۳ تهران.
ف / تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از کشور، عباس مهرین شوشتری، انتشارات مانی، ۱۳۵۲ تهران.

ق/ تذکره الاولیأ، الشیخ ابی حامد محمد ابی بکر ابراهیم الشهیر فریدالدین نیشاپوری، با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی ،از روی چاپ نیکلسون، انتشارات محمد، کنجینه ، دوجلدی، ۱۳۷۰ تهران.
ک: تذکره سخنوران چشم دیده، ترکی علیشاه قلندر نور ،مطبع شمس الاسلام، یک جلدی، دکن ۱۳۳۳ هــ ق.
گ: زنان سخنور، علی اکبر مشیر سلیمی، موسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی ، سه جلدی، ۱۳۳۷ تهران.
ل: حدیقه عشرت، کنوردرگا پرشاد سندیلوی (مهر)، مطبعه دبذبه احمد، ۱۳۱۵هــ ق. / ۱۸۹۸م. لکنهو ، هند.
م:افغانستان در مسیر تاریخ، غلام محمد غبار، مرکز نشر انقلاب ، نسخه برداری از اصل مطبع دولتی در کابل، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
ن: تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، پنج جلدی، ۱۳۶۴ تهران.
و:
هــ: احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، انتشارات علمی، چهار جلدی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ تهران.
ی: نفحات الانس،مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی، به تصحیح مهدی توحیدی پور، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶ تهران.
الف الف : اعلام النسأ، عمر رضا کجاله، انتشارات الرساله، پنج جلدی. ۱۴۰۴ق /۱۹۸۴م. بیروت.
ب ب: در دری، رشاد احمد لاهوری، ۱۳۶۹ش/۱۹۹۰م. اسلام آباد.
پ پ : .Historical dictionary of Afghanistan, Ludig \w.Adamec sec. edition,London 1997

بخش ششم

زنان نامور معاصر افغان

در تاریخ معاصر افغانستان نیز زنان برجسته بوده اند که در همه امور اجتماعی - سیاسی و فرهنگی دوشادوش مردان کار و فعالیت داشتند. به ویژه اینکه بعد از استقلال افغانستان و احیأی دوره روشنگری، بایستی که زنان در همه عرصه های اجتماعی تبارز می کردند. اما مدت این عرصه آنقدر محدود و تنگ بود که داعیه داران روشنگری و مخالفین سختگیر آنان هردو از افراط وعملکرد های عجولانه کار گرفته ، نقش زنان در مسیر روش های سیاسی خود به بهانه های غیر مذهب و مذهب نیز تغییر شکل دادند و زن در مجموع هویت قانون اسلامی و مدنی خود را از دست داد. دوره مشروطیت محمد ظاهر شاه با آنکه از کاستی های بنیادی برخوردار بود ولی برتری نسبت به دوره ماقبل خود داشت تا زنان در اجتماع بگونه سالم آن تبارز نموده و بیانگر اهداف انسانی و خواسته های خود گردند. زنان افغان در دوره های بعدی و بعد ازینکه روس ها به کشور ما تجاوز نمودند و رژیم اختناقی بالای مردم تحکم می ورزید، زن بازهم هویت قانونی خود را نتوانست باز یابد. اما زنانی بودند که جسته و گریخته سر بلند نموده و بیانگر اهداف حقوقی خود گردیدند. من با پژوهش های گسترده که دراین زمینه انجام دادم عدۀازین نامور های معاصر را دریافتم و یادی از آنها را در بخش ششم این کتاب لازمی می پندارم.

اسمأ سمیه

اسمأ سمیه دختر شیخ محمد صالح افندی دمشقی همسر محمود طرزی اهل سوریه بود که در سال ۱۲۷۰ش/۱۸۹۱م. ازدواج نمودند. ملکه ثریا دختر محمود طرزی و همسر شاه امان الله، یکی از زنان نامدار تاریخ معاصر کشور ماست. او در شهر شام (دمشق) بدنیا آمدو از جمله بیست فرزند محمود طرزی بود. زمانیکه محمود طرزی به تاریخ ۱۲۸۰ش/۱۹۰۱م. به بهانه ابراز تسلیت مرگ عبدالرحمن خان به امیر حبیب الله خان کابل آمد، روابط خانواده طرزی با امیر حبیب الله حسنه شد. اسما سمیه با همسرش محمود طرزی به تاریخ ۱۲۸۲ش/۱۹۰۳م. از سوریه به کابل آمده و در منطقه (ده افغانان) سکونت اختیار نمودند. در همان سال ملکه ثریا با امان الله خان ازدواج نمود و دختر دیگر محمود طرزی که خیریه نام داشت با عنایت الله خان برادر امان الله عقد گردید. دختر سومی وی "حمیرا" و فرزند چهارمی اش" وهاب طرزی" از جمله کارمند های برجسته دولت افغانستان بودند. اسما سمیه مشهور به (بی بی عربی) سردبیر اولین نشریه زنان افغانستان بنام "ارشاد النسوان" در کابل بود و در تأسیس و گسترش مکتب مستورات کابل نیز نقش اساسی و برازنده داشت. او نهضت زنان را در سال ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰ م. در کابل نیز به عهده گرفت. زمانیکه محمود طرزی افغانستان را همزمان با غتشاش حبیب الله کلکانی جانب ترکیه ترک کرد، اسمأ سمیه با وی یکجا راهی اسلامبول شد و تا اخیر عمر همانجا بماند و سرانجام داعی اجل را لبیک گفت.

آمنه افضلی

آمنه افضلی یکی از زنان مبارز و باشهامت افغان در دورهٔ مقاومت و جهاد افغانستان شمرده شده و از اوایل مقاومت در دوره نور محمد تره کی، دوشادوش همسر قهرمانش - شهید صفی الله افضلی - توانست الگوی زنان مبارز افغان باشد. آمنه افضلی در شهر هرات متولد شده و تحصیلات خود را تا دوره دانشگاهی به پایان رسانیده است. بعد از کودتای هفت ثور و قیام تاریخی هرات، او با همسرش به مشهد و تربت جام در ایران مهاجر شده و نهاد اجتماعی "زنان مسلمان افغانستان" را در بین مهاجرین افغان در ایران تأسیس کرده ، فعالیت های در عرصه های فرهنگی، آموزشی و تبلیغی را براه انداخت. زمانیکه همسرش صفی الله افضلی فرمانده بادرایت جمعیت اسلامی در هرات در اثر یک توطئهٔ دشمن در سال ۱۳۶۶ش/۱۹۸۷م. به شهادت رسید، جبهات جمعیت اسلامی در هرات بنام"جبهات شهید افضلی مسمی شده و نشریه را بنام "لوای حق" انتشار دادند که آمنه افضلی در بسیج نیرو های فکری در بین زنان سعی و مجاهدت نمود تا راه و اندیشه همسرش را در مقاومت و جهاد افغانستان زنده نگهدارد. با بقدرت رسیدن برهان الدین ربانی، آمنه افضلی بحیث رئیس سازمان زنان جمعیت اسلامی انتخاب شد. اما او همانند شوهرش جدا از تعلقات تنظیمی به فعالیت های خود ادامه داده و تا کنون نشریه "المومنات " را ماهانه در مشهد به نشر می رساند و از اندیشه های جهاد به دفاع می پردازد. او در اکثر کنفرانس ها نیز اشتراک نموده و مقالاتی نیز از آمنه افضلی در مطبوعات افغانستان به نشر رسیده است.

اناهیتا راتب زاد

ناهید که بعداً اناهیتا یاد گردید دختر احمد راتب متولد ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م. در "گلدره" ولایت کابل، تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعداًاز مکتب نرسنگ در سال ۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م. فارغ گردید. مدتی یکسال در لیسه ملالی نیز بحیث معلم ایفای وظیفه کرد و با دکتور کرام الدین - یکی از اعضای آخوندزاده های کنر - ازدواج کرد که از قوم کاکر بود. او در سال ۱۳۳۱ش/۱۹۵۰م. مکتب نرسنگ شیکاگو در امریکا رانیز به پایان رسانیده و به حیث رئیس مکتب نرسنگ"پرستاری" در شفاخانه مستورات تا سال ۱۹۵۳/۱۳۳۴م. کار کرد.

اناهیتا دوباره در فاکولته طب کابل به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م. فارغ التحصیل شد. و به فعالیت های سیاسی پرداخت. در تشکیل سازمان دموکراتیک زنان نقش گرداننده داشت و عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان با فراکسیون "پرچم" در سال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م.به کار پرداخت.و درسال۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م. رئیس سازمان دموکراتیک زنان انتخاب شد. وی همچنان در دوره دوازدهم انتخابات ولسی جرگه به حیث عضو مجلس انتخاب گردید که با دو عضو دیگر حزب پرچم -ببرک کارمل و نور احمد نور - به پارلمان راه یافت. اناهیتا در سال ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م. عضو کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق پذیرفته شده و بعد از کودتا هفت ثور ۱۳۵۷ عضو شورای انقلابی حزب کمونیست نیز اعلان شد. بعد از ایجاد اختلافات کارمل و امین، وی به حیث سفیر افغانستان به بلگراد فرستاده شد . بعد از سقوط حفیظ الله امین با قوای متجاوز روسی دوباره به کابل آمد و عضو دفتر سیاسی و کمیته مرکزی، و سرپرست وزارت اطلاعات و کلتور، بعد در وزارت تحصیلات عالی و وزارت صحت عامه تا جوزا ۱۳۶۰ش/جون ۱۹۸۱م. کار کرد. او از شوهرش بعد از کار های سیاسی با حزب کمونیست پرچم اختلاف پیدا کرد و طلاق گرفت.از وی یک فرزند بنام کنیشکا و یک دختر دارد. دخترش با محمود بریالی برادر اندر ببرک کارمل ازدواج کرد. اناهیتا با ببرک کارمل روابط خیلی دوستانه و نزدیک داشت که اکثر پژوهشگران او را معشوقه کارمل می دانند. اکنون وی در شهر "دارتموند" آلمان پناهنده شده و بسر میبرد.

بلقیس (شاهدخت)

شاهدخت بلقیس دختر بزرگ محمد ظاهر شاه و ملکه حمیرا است که در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م. در شهر کابل بدنیا آمد . تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعداً در فرانسه به پایان رسانید.بعد از برگشت بحیث رئیس انجمن رضاکاران نسوان در افغانستان مؤظف شد و با جنرال عبدالولی پسر مارشال شاه ولی خان -پسر کاکای محمد ظاهر شاه - ازدواج کرد. بعد از کودتای محمد داود در ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م. به روم رفت و با پدر و خانواده خود یکجا تا هنوز زنده گی دارد. او سه دختر بنام های مینه، وانه و [illegible] دارد.

بینظیر

یکی از زنان برجسته خانواده محمد زایی، خواهر عبدالغفور برشنا هنرمند پرآوازه افغانستان وهمسر حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو است که در سال۱۳۰۸ش /۱۹۲۹م. هنگامیکه قدرت کابل بدست حبیب الله کلکانی در آمد، او را به عقد نکاح خود در آورد. زمانیکه حبیب الله کلکانی کابل را ترک کرده به شمالی رفت، بینظیر بااو یکجا بود و همسر خود را تنها نگذاشت. زمانیکه حبیب الله با خانواده اش به کابل برگشت و تسلیم دولت محمد نادر شاه شد، بینظیر به زندان افتید . او در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م. با عبدالرشید الکوزی - معاون ولسی جرگه در سال ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م. - ازدواج کرد .

جمیله پلوشه

جمیله گردیزی پلوشه دختر جنرال عبدالغنی گردیزی - والی کندهار - یکی از اعضای فعال حزب کمونیستی "پرچم" است که در سال ۱۳۵۹ش/۱۹۸۰م. عضو علی البدل کمیته مرکزی رژیم کابل نیز انتخاب گردید و هم وظایف چون عضو شورای انقلابی، معاون صدراعظم و عضو شورای کمیته مرکزی فعالیت داشت. اکنون در کشور هالند بسر میبرد.

حبیبه مسعود صمدی

حبیبه مسعود صمدی متولد سال ۱۳۱۵ش/۱۹۳۶م. در کابل است که تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعدأ در دانشگاه کابل از دانشکده ساینس به پایان رسانید. وی با سیف الرحمن صمدی ازدواج نمود و در لیسه ملالی بحیث معلم در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. کار کرد. مدتی جهت تحصیلات تخصصی به دانشگاه کولمبیای امریکا رفت و دوباره به حیث عضو ریاست تدریسی وزارت معارف و بعدأ بحیث مدیر لیسه زرغونه انجام وظیفه می نمود.

راحله راسخ

راحله راسخ یکی از روزنامه نگاران افغان است که در دهه پنجاه خورشیدی در مطبوعات افغانستان به کار پرداخت. وی در سال ۱۳۵۴-۱۳۵۶ش/۱۹۷۵-۱۹۷۷م. به حیث مدیر مسوول مجله ژوندون کار کرد.

وطواط،دانشنامه ابوعلی سینای بلخی، ترجمه کلیله و دمنه، کشف المحجوب هجویری غزنوی، مقامات حمیدی بلخی،چهار مقاله عروضی سمرقندی، مسالک الممالک ابوریحان بیرونی،سیاست نامه ممالک الملک، دیوان اشعار عنصری بلخی، فرخی سیستانی، عسجدی،ابوسعیدابوالخیر،فرخی سیستانی، شاهنامه فردوسی . به صد ها آثار دیگراند. بقول غبار: "در آن روزگاران هیچ پایتختی در جهان مثل پایتخت های افغانستان مجمع شعرا و فضلاً نبوده است." (۱۱)

تا قبل از حمله چنگیز با وجود اینکه دین اسلام در کشور های نو مسلمان شده از جمله افغانستان ، فرهنگ آن کشور را تحت تأثیر قرار داده بود، اما زبان های پشتو و دری همزمان با پذیرش عربی بحیث زبان های رسمی و دینی کشور ممد همدیگر واقع گردیده ، لغات وواژه های عربی زبان دری را برومند تر و گسترده تر ساخت. دری همانگونه که با پذیرش زبان عربی خود را وسعت داد، برزبان عربی نیز تأثیر پذیر گردیده و لغات دری نیز وارد ادبیات عرب گردید. همچنان زبان دری سیطرهء فرهنگی خود را بر زبان فارسی پهلوی در منطقهء فارس گسترده ساخت و فارسی پهلوی از لهجه ها و لغات دری متأثر وبرومندتر گردید. فارسی پهلوی در امتزاج دری و عربی، زبان دیالکتیکی را بوجود آوردکه به فارسی جدید شکل کرفت.که لهجه تلفظ کلمات آن گرایش های عربی دارد . همچنان ترکی زبانان نیز در اشاعه زبان دری سخت کوشیدند.

در جنوب افغانستان ، پشتون ها هم در تلفیق لغات دری به پشتو و یا از پشتو به دری پهنهء این زبان را به سرزمین هند رسانیدند.

یکی از خصوصیات و خدماتی که شاهان افغانستان به زبان دری انجام دادند، علاوه از گسترش دین اسلام به کشور های هند،چین، ماوراالنهر،که بعداً نفوذ دین اسلام تا کشور های هند و چین و شرق دور رسید و کشور های اندونیزیا و فلیپین و مالیزیا را نیز در برگرفت،لشکر کشی ها و فتوحات سلطان محمود غزنوی است -که او از یک جانب سعی می نمود تا دین اسلام را در سراسر بیشتر وسعت داده و امپراتوری خود را تا سرزمین هند گسترش دهد، مرز های افغانستان را از دهلی فراتر برد. همچنان وی یک شاه علم پرور ، ادیب و سخنور و سخن شناسی بود که با موجودیت شخصیت های ادبی، علمی و هنری در دربار وی و سهمیه گزافی که در تشویق ادبأ و شعرأ تخصیص داده بود، سبب گردید تا زبان دری با همان قوت و صلابت اش در پهلوی گسترش دین اسلام به سرزمین هند نیز برسد و به گونه ای شکل گیرد که از آن ببعد و در زمان شاهان مغولی و تا تشکیل پاکستان و جدایی از هند، بحیث زبان رسمی آنکشور

رقیه ابوبکر

رقیه ابوبکر دختر سید حبیب و خواهر سید قاسم رشتیا و میر محمد صدیق فرهنگ، متولد ۱۲۹۶ش/ ۱۹۱۷م. در کابل. فارغ التحصیل لیسانسه دانشگاه کابل در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م. وی بعدأ بحیث مدیر لیسه زرغونه کار کرده و از سال ۱۲۳۸-۱۳۴۰ش/ ۱۹۴۹-۱۹۶۲م. عضو موسسه نسوان بود. رقیه ابوبکر عضویت انجمن تاریخ را در کابل نیز داشت و مدتی سردبیر مجله میرمن بود. در سالهای ۱۳۴۴-۱۳۴۵ش/۱۹۶۳-۱۹۶۴م. سردبیر مجله "صدای سره میاشت" نیز بود. درسال ۱۳۴۵ش/۱۹۶۴م. عضو "ولسی جرگه" گردید. و تا سال ۱۳۵۱ش/۱۹۶۹م. وی تا سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰ رئیس سواد آموزی بود و بعد از کودتای ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م. محمد داود از کار دست کشید . به نوشتن مقالات، داستان کوتاه، شعر و امور اجتماعی پرداخت. رقیه ابوبکر شش بار جوایز مطبوعاتی را نیز در افغانستان بدست آورده است. کتاب های او بنام "گل های خود رو"، در سال ۱۳۲۲ش/۱۹۴۳م.، "زنان تاجدار" ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰، "زمرد" ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. در کابل نشر شده است. بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز قوای روس به افغانستان او کشور را در سال ۱۳۵۹ش/۱۹۸۰م. ترک گفته و اکنون در امریکا بسر می برد. یک مجموعهٔ شعر به نام "روشنایی" و مجموعه داستان کوتاه بنام "ساحل و موج گهر" را نیز تهییه و آماده نشر نموده است

شفیقه ضیایی

شفیقه ضیایی دختر پروفیسور عبدالعظیم ضیایی از خانواده محمد زایي متولد در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۹م. در شهر کابل است. تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعدأ در دانشکده ساینس دانشگاه کابل به پایان رسانیده است. وی در رشته ریاضیات به دانشگاه کولمبیا امریکا زمینه تحصیل تخصصی بیشتر را در سال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م. پیدا نمود. بعد از برگشت شفیقه ضیایی، سمت های معاون لیسه ملالی، امر دیپارتمنت ها در موسسه نسوان، مدیر لیسه زرغونه، عضو انستیتوت تعلیم و تربیه، معاون ریاست تدریسات وزارت معارف و در سرطان ۱۳۵۲ش/جولایی ۱۹۷۳م. مشاور وزارت پلان را داشت.

شفیقه محمود حبیبی

شفیقه همسر محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور در دوره صدارت نور احمد اعتمادی است . وی به حیث نطاق اخبار سیاسی در رادیو افغانستان از سال ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م. بکار آغاز کرد.

شکریه رعد

شکریه رعد یکی از روزنامه نگاران فعال و مبتکر در دهه چهل خورشیدی در افغانستان است. وی نواسه پادشاه بخارا بوده که در کابل تولد شد.. تحصیلات خود را در لیسه عایشه درانی و بعداً رشته روزنامه نگاری دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل به پایان رسانید. او در دهه چهل و اوایل پنجاه بحیث مدیر مسوول مجله ژوندون کار کرد. اکنون در امریکا بسر می برد.

صالحه امین اعتمادی

صالحه امین اعتمادی - دختر فاروق سراج رئیس المپیک افغانستان دردهۀ پنجاه و شصت خورشیدی - به تاریخ۱۳۱۴ش/۱۹۳۵م. در شهر کابل بدنیا آمد، تحصیلات خود را در لیسه ملالی به پایان رسانید و عضو موسسه نسوان افغانستان شد. وی از سال ۱۳۴۰-۱۳۴۱ش / ۱۹۶۱-۱۹۶۲م. سردبیر مجله میرمن بود. صالحه با امین اعتمادی - رئیس تشریفات وزارت خارجه و سفیر افغانستان در بلگراد و وارسا - ازدواج نمود. صالحه امین اعتمادی در سال ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲م. وفات نموده و در جوار مزار شاه دوشمشیره (ع) بخاک سپرده شد.

صالحه خالقی

یکی از روزنامه نگاران معاصر افغان است که در دهۀ ۳۰ در جلا ل آباد متولد شده و تحصیلات خود را در رشته روزنامه نگاری دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م. به پایان رسانید. قبل از ازدواج "اسحق زی" تخلص میکرد.مدتی بحیث نطاق پشتو و دری و گرداننده برنامه های رادیو تلویزیون در کابل کار کرد و بعد از تجاوز قوای روس به افغانستان به جرمنی پناهنده شد. اکنون گرداننده برنامه تلویزیونی "هندوکش" در شهر هامبورگ آلمان است.

صالحه فاروق اعتمادی

صالحه فاروق اعتمادی دختر میر عماد الدین از خانواده سادات - خواهر سید هاشم میرزاد و همسر فاروق اعتمادی - در سال ۱۳۰۷ش/۱۹۲۸م. در کابل متولد شده و تا درجه لیسانس تحصیلات خود را در دانشگاه کابل به پایان رسانید. وی در لیسه ملالی معلم شد و بعداً سردبیر مجله "میرمن" در سال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م. کار کرد. وی همچنان در ساحه حقوق و آزادی زنان با مجامع بین المللی فعالیت های گسترده داشت و در کنفرانس های مختلفه به فرانسه، اتحاد شوروی و چین سفر نمود. صالحه فاروق اعتمادی از سال ۱۳۳۹-۱۳۵۳ش/۱۹۶۰-۱۹۷۴م. مدیر لیسه ملالی بود و بعداً متقاعد شد.

صالحه ننگرهاری

صالحه ننگرهاری نویسنده با اندیشه، متقی و پرهیزگار معاصر افغان است که در سال ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م. در کابل بدنیا آمد که زیر سرپرستی و رهنمایی پدر داشنمندش عبدالروف خان علوم متداله را خوانده و در علوم دینی صاحب اندیشه گردید. وی با مرحوم عبدالباقی ننگرهاری - سابق رئیس تمیز وزارت عدلیه - ازدواج نمود و از همکاری همسر دانشمندش نیز بی بهره نماند و به مطالعات خود ادامه داد. بعد از کودتای هفت ثور او به پاکستان مهاجر شد . وی در سال ۱۳۷۷ش/۱۹۹۸م. کتابی تحقیقی و فلسفه که با اندیشه عرفانی تصوف را نیز در بردارد، کتابی را بنام "گلشن معرفت" به عمر ۷۴ سالگی نوشته و به نشر رسانید. اکنون وی در پاکستان بسر می برد. *(آسمایی(مجله)،شماره ۹، سال سوم، زمستان ۱۳۷۷ ، ص۳۷.)*

عالیه پوپل

یکی از زنان تحصیلکرده و روشنفکر افغان که در امور اجتماعی زنان فعال و زن با شخصیت و بادرایت شمرده می شود. تحصیلات خود را در مکتب ملالی و دانشگاه کابل به پایان رسانید ودر رشته تعلیم و تربیه کارشناسی ارشد را از امریکا بدست آورد. وی عضو و استاد دانشکده تعلیم و تربیه در دانشگاه کابل نیز ایفای وظیفه داشت. همچنان وی عضو کمیته مسودهٔ قانون اساسی افغانستان در دوره محمد ظاهرشاه نیز بود .

عزیزه گردیزی

عزیزه گردیزی یکی از کارمند ها و روزنامه نگاران دههٔ شصت افغانستان است. وی در سال ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م. در ولسوالی پغمان ولایت کابل بدنیا آمد. پدرش محمد اسحق یکی از سیاسیون افغان و خواهر نجیم آریا است. وی با رحیم گردیزی ازدواج نمود. عزیزه گردیزی در سال ۱۳۲۸ش/۱۹۴۹م. به حیث معلم در لیسه ملالی، و در سال ۱۳۴۹ش/۱۹۶۰م. رئیس تعلیم و تربیه ویکسال بعد مدیر مسوول مجله میرمن بود. بعداً دوباره سمت معلمی را در لیسه "رابعه بلخی" به پیش برد.

عزیزه گردیزی اولین زنی بود که عضویت مشرانو جرگه را در افغانستان بدست آورد . وی بین سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۷ش(دوره محمد داود)/ ۱۹۷۴ - ۱۹۷۸م. رئیس اعطای جوایز مطبوعاتی در وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان نیز بود. اکنون در شهر کلیفورنیا امریکا بسر می برد.

فاطمه کیفی

فاطمه کیفی مینه یار دختر جنرال سید محمد اکبر مینه یار متولد سال ۱۳۱۶ش/۱۹۳۷م. در کابل، تحصیلات لیسه ملالی و بعداً دانشکده ساینس دانشگاه کابل در ۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م.. وی تحصیلات تخصصی خود را در رشته اقتصاد داخلی از دانشگاه پنسلوانیا امریکا بدست آورد۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. و هم از دانشگاه لندن بورس کوتاه مدت تحصیلی دریافت کرد. او یکی از بنیان گذاران اولین دانشکده تعلیم و تربیه دانشگاه کابل است که در سالهای۱۳۴۶-۱۳۵۲ش/۱۹۶۷-۱۹۷۳م. رئیس همان دانشکده نیز بود. تا سال ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م. در برنامه تعلیمی افغان - انگلیس کار کرد و مدتی هم با امریکائیان با گروه رضاکاران صلح نیز در افغانستان فعالیت داشت. بعداز کودتای هفت ثور و تجاوز قوای روسی، فاطمه کیفی افغانستان را جانب پاکستان ترک کرده و متعاقب آن به کلیفورنیای امریکا رفت و همانجا بسر می برد.

فاطمه گیلانی

فاطمه گیلانی دختر پیر سید احمد گیلانی -رهبر تظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان - است که در ۱۳۳۳ش/۱۹۵۴م. خورشیدی در کابل بدنیا آمد، تحصیلات خود را در لیسه ملالی ۱۳۳۹-۳۵۰ ش/۱۹۶۰-۱۹۷۱م. و بعداً لیسانس خود را در رشته تاریخ اسلام از دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه تهران در ۱۳۵۴ش/۱۹۷۵م. بدست آورده در لندن در رشته حقوق و علوم سیاسی به پایان رسانیده و اکنون کارشناسی ارشد خود را در رشته "طریقت قادریه" از دانشگاه اکسفورد در لندن اخذ نموده است.

فاطمه گیلانی اولین زن با درایت ، شجاع و صاحب اندیشه دوره مقاومت است که به نماینده گی از زنان افغانستان علیه متجاوزین روس ودوره اختناق کمونیست ها در جوامع علمی و سیاسی در جهان همیشه در مذاکرات، بحث ها و کنفرانس ها شرکت نموده و از موقف مجاهدین دفاع نموده است. با آنکه دیگر احزاب مجاهدین فاطمه گیلانی را حمایه نمی نمودند، اما از جانب پدرش پیر سید احمد گیلانی پشتیبانی شده وتوانست در شرایط خیلی حساس موقف زنان مسلمان افغان را در جامعه بین المللی ثابت نگهدارد. و به نماینده گی از تنظیم محاذ ملی اسلامی افغانستان نیز در انگلستان کار کرد از وی مقالاتی نیز در مطبوعات به نشر رسیده است. فاطمه گیلانی در اوایل دهه هفتاد با شوهر خود "ناصر ضیأ "مشکلات خانواده گی پیدا نمود و با دوفرزند از همسرش جدا شد و اکنون در لندن بسر میبرد.

فاطمه یاسر

فاطمه یاسر یکی از زنان مبارز و مجاهد دوره مقاومت علیه کمونیست ها بشمار می رود که طی این سالها سه برادرش در راه جهاد به شهادت نایل آمدند. او همسر مهندس سلیمان شاه یکی از ارکان شورای اجرائیه حزب اسلامی افغانستان است. فاطمه یاسر در پنجشیر بدنیا آمد، تحصیلات خود را تا دوره دانشگاهی در کابل به پایان رسانیده و زمانیکه نهضت جوانان مسلمان در سال ۱۳۴۸ش/۱۹۶۵م. تشکیل شد، او اولین زن افغان بود که به نیروی مقاومت پیوست و مبارزه خود را آغاز کرد. فاطمه یاسر زن شجاع و بادرایتی است که طی سالهای مقاومت سختی های زیادی را متحمل شده ولی هیچگاه از پا ننشسته ، علاوه از مسوولیت های خانواده گی اش، به حیث رئیس سازمان زنان مسلمان افغانستان - اولین سازمان زنان دردوره مقاومت - به کار پرداخت و در ساحات مختلفه اجتماعی، آموزشی، تبلیغاتی و فرهنگی، به تأسیس نهاد های مختلفه اسلامی در بین طبقه اناث در پشاور، کمپ های مهاجرین و سرانجام در داخل افغانستان نیز پرداخت.
فاطمه یاسر بعد از سال۱۳۷۴ش/۱۹۹۵م. سازمان زنان مسلمان افغانستان را بعنوان یک ارگان مستقل اعلان نمود و ساحه فعالیت های خود را دز بین زنان و دختران دیگر احزاب سیاسی و جهادی بیشتر ساخت. نهاد تعلیمی "المومنات" از لیسه به دانشگاه ارتقأ کرد و در بخش های تعلیم و تربیه، ادبیات، شرعیات، فلسفه اسلامی و تربیه معلم دانشکده های را تأسیس نمود.
فاطمه یاسر موسس مجله ماهانه /فصلنامه "پیام زن مسلمان" و جریده هفته گی " نسأ" در پشاور نیز است

فتانه گیلانی

فتانه گیلانی همسر سید اسحق گیلانی یکی از زنان مبارز دوره مقاومت و جهاد است که از اخیر دهۀ پنجاه تاکنون در بین مهاجرین افغان در پشاور نقش فعال و برانده را در ایجاد سازمان های اجتماعی برای زنان افغان، مکاتب، کلینک های صحی و امور رفاه اجتماعی باز نموده و با همکاری همسر ش - که تا سالهای اول بقدرت رسیدن طالبان (۱۳۷۷ش/۱۹۸م.) هم ریاست شورای تفاهم را بعهده داشت - توانست در ایجاد کانون"اجتماع زنان افغان" به موفقیت های نایل آید. این سازمان با اینکه سعی دارد مصلحت های ملی افغان را با اندیشه دینی در نظر بگیرد از جانب هیچ سازمان مجاهدین و طالبان و مخالفین حمایه نشده و سعی میکند تا با جانبداری سازمان های بین المللی بشری به حیات خود ادامه دهد. فتانه گیلانی موسس نشریه ماهانه "زن افغان" در پشاور نیز است.

فریده عثمان انوری

فریده عثمان انوری یکی از روزنامه نگاران مبتکر، پرتحرک و مشهور دههٔ پنجاه خورشیدی ، دختر دکتور محمد عثمان انوری، در کابل به دینا آمد، تحصیلات خود را در لیسه زرغونه ، بعداً در رشته روزنامه نگاری دانشگاه کابل و در امریکا به پایان رسانید. فریده انوری تا آغاز تجاوز روس ها به حیث مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو افغانستان نقش برازنده و فعالی را در ایجاد برنامه های هنری بازی نموده و یکبار جهت تحصیلات کوتاه مدت نیز در رشته کارگردانی برنامه های تلویزیون نیز به تهران رفت. او در کارگردانی برنامه های تلویزیون نیز ابتکار عمل داشت. فریده انوری با صدای گیرا و جذابش از جمله نخبه ترین دیکلمه تور های اشعار در برنامه های رادیویی نیز شمرده می شود. اکنون در امریکا بسر میبرد.

لطیفه کبیر سراج(زنده گی نامه ناتمام)

لیلا عنایت سراج (زنده گی نامه ناتمام)

کبرا نورزایی

کبرا نورزایی یکی از زنان برجسته سیاسی در دهه پنجاه در افغانستان است. وی اولین زنی است که در کابینه دولتی افغانستان اشغال وظیفه نمود و از سال ۱۳۴۲-۱۳۴۸ش / ۱۹۶۳-۱۹۶۹م. بحیث وزیر صحت عامه کار کرد. کبرا نورزایی ازدواج نکرده است.

مریم (شاهدخت)

شاهدخت مریم دختر محمد ظاهر شاه و ملکه حمیرا ست که در سال ۱۳۱۷ش/۱۹۳۸م. در کابل بدنیا آمد. تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعداً در فرانسه به پایان رسانید. وی همسر عزیز نعیم فرزند محمد نعیم خان می باشد. یک فرزند بنام محمد نادر دارد و اکنون با خانواده اش در لندن بسر میبرد..

مستوره شال

مستوره شال یکی از سخنوران و شاعران معاصر که در امور اجتماعی نیز فعال بود می باشد. وی دخترسید عبدالرزاق خان پاچا (شال پاچا) است که در سال ۱۳۰۹ ش/۱۹۳۰م. در ولسوالی "اسمار" ولایت کنر بدنیا آمد و علوم متداوله را در مکاتب خصوصی و در بین خانواده اش آموخت و اشعاری نیز می سرود. او بعداً بحیث نطاق در رادیو افغانستان بکار پرداخت . در سال ۱۳۷۳ش/۱۹۹۴م. که جنگ

های داخلی در افغانستان بیشتر شده بود، مستوره شال با خانواده اش به پشاور مهاجر شد و به تاریخ نهم سنبله ۱۳۷۷ش/۲۱ آگست ۱۹۹۸م. از جهان وداع گفته و در کنر بخاک سپرده شد. از مستوره شال یک مجموعه از اشعارش در سالهای ۶۰ خورشیدی در کابل بنام "پرونی" به نشر رسیده است.

مستوره نواز

مستوره نواز متولد ۱۳۱۴ش/۱۹۱۳۵م. در شهر کابل است. وی تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعداً دانشکده ادبیات دری دانشگاه کابل به پایان رسانیده به حیث عضو انجمن بین المللی حمایه والدین انجام وظیفه کرد. مستوره نواز با دکتور علی نواز - معین وزارت تجارت - ازدواج نموده و و در انجمن رهنمای خانواده نقش فعالی را داشت. مستوره نواز با عبدالله ملکیار(پسر خاله) قرابت خانواده گی نیز دارد.

معصومه وردک عصمتی

یکی از زنان کارمند و سیاسیون برجسته افغانستان معصومه وردک عصمتی - همسر پوهاند عبدالقیوم وردک ، وزیر معارف در دوره محمد داود - در دهۀ پنجاه خورشیدی است که در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م. در کابل متولد شده، تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعداً دانشکده ادبیات دانشگاه کابل به پایان رسانیده و با استفاده از بورس تحصیلی به دانشگاه ایلونای ایالات متحده امریکا فرستاده شد. با نوشتن کتاب: " خوشحال خان ختک کیست؟" جایزه آریانا را در کابل بدست آورد.
معصومه که اصلاً اهل ولسوالی معروف ولایت کندهار بود ، در انتخابات پارلمانی به نماینده گی از آن ولسوالی انتخاب شده و سمت معاونیت ولسی جرگه را در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. بدست آورد. معصومه در سال ۱۳۶۹ش/۱۹۸۰م. عضو اکادمی علمی نیز گردید.

ناجیه دوگان امان الله

ناجیه دوگان دختر شاه امان الله خان است که در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م. در شهر "روم" ایتالیا به دنیا آمد و تحصیلات خود را در ایتالیا و سویس در رشته زبان های خارجی به پایان رسانید. او خواست به دیدن خویشاوندان مادرش به ترکیه برود و هنگام بازدید با خانواده مادری اش درسال ۱۳۳۵ش/۱۹۵۲م. با شخصی بنام "ایلتر دوگان" که کارخانه های تولید روغن زیتون در "ایوالیک" داشت آشنا شده و یکسال بعد ازدواج نمود بعداً در دانشگاه اسلامبول ترکیه بحیث استاد زبان و ادبیات ایتالوی تا سال ۱۹۵۵ش/۱۳۷۶م.ایفای وظیفه کرد. او دو فرزند بنام های محمد عمر و حمیرا دارد که تحصیلات دانشگاهی را در اسلامبول به پایان رسانیده است.

ناهید" شهید"

ناهید "شهید" دختر محمد ساعد، متولد ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م. در شهر کابل یکی از پیشگامان نهضت جوانان مسلمان و یکتن از مبارزین برجسته نسوان افغانستان علیه اشغالگران روس و رژیم کمونیستی بود. او تحصیلات خود را در رشتهٔ ساینس در لیسه رابعه بلخی تا صنف دوازدهم ادامه داد. ناهید شهید به اثر علاقه و دلچسپی که به امور سیاسی داشت و با تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان که در کام اسارت استعمار سرخ روس فرو می رفت، پیوسته دراین فکر بود که چطور می توان کشور را ازین بدبختی ها نجات داد. تأثر و مطالعات ناهید شهید بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ بیشتر شده و فهمید چیزی را که در مورد دین و کشورش پیش بینی کرده بود، سرانجام به وقوع پیوست. او با این رویداد فاجعه آمیز یگانه راه نجات خود و هم میهنانش را از چنگال استعمار سرخ، توصل به اسلام می دانست و دراین راه یگانه وسیلهٔ رسیدن به هدف را مبارزه سازمان یافته یافت و حزب اسلامی افغانستان را انتخاب نموده و عضویت آنرا به دست آورد. او پر تلاش در جلب و جذب زنان و دختران مسلمان افغان در صف مبارزه تلاش کرد.

ناهید به تاریخ نهم ثور ۱۳۵۸ش/ ۱۹ اپریل ۱۹۷۹م. در تظاهرات سرتاسری دانشجویان مکاتب و دانشگاه ها از جمله پیشگامان بیرق سبزتوحید و مبارزه را برافراشت و با تظاهرات خیابانی مخالفتش را علناً اعلان نمود. صف زنان مبارز که همه محصلان مکاتب و پوهنتون ها بودند بسیج و گسترده تر می شد. او به عنوان مخالفت با رژیم و نفوذ روس ها و کمونیسم، شعار های آتشین سر داد و با یگانه تفنگچه دست داشته اش - که از پدرش را گرفته بود - در صف اول تظاهرات پیش می تاخت. روز آزمون که با خدایش کرده بود." هر قدر راهپیمایی طولانی تر میشد، ناهید تندتر و قوی تر می گردید و نعره الله اکبر سر می داد". کمونیست ها و اعضای سازمان جاسوسی آن در جادهء دهمزنگ به وی حمله برده تا دستگیرش کنند. ناهید با فیر گلوله سه تن از نوکران روس را نقش زمین ساخت.یکی دیگر با کلاشینکوف بوی حمله برد و ناهید توانست اسلحهٔ او را به دست آرد و نعره الله اکبر را بلند سرداد. همزمان با آن مرمی های دشمن سینه اش را درید و خون سرخش جاده را سیراب کرد. او همزمانیکه برزمین می افتید، بیرق سبز توحید را به "جمیله" همصنفی و همرزمش داد تا آنرا بلند نگهدارد اما لحظه بعد جمیله هم نقش زمین شد و خواهر دیگری از مبارزین بنام "وجیهه" دختر عبدالخالق و یکی از دانشجوایان لیسه رابعه بلخی بیرق را برافراشت و فریاد توحید و همبستگی برآورد. کمونیست ها او را نیز به خون کشانیدند. اما نام این قهرمانان راستین افغان همیشه در تاریخ به جای ماند.

نجیبه طبیبی

نجیبه طبیبی همسر دکتور عبدالحکیم طبیبی در ماه حمل ۱۳۱۷ش/مارچ۱۹۳۸م. در کابل متولد و تحصیلات خود را در لیسه های کابل به پایان رسانید. بعداً تحصیلات بیشتر رادر کوین کالج نیویارک به پایان رسانید. او همدوش با همسرش به وظایف زیر اشتغال داشت: کارمند اداره یونیسف در کابل،درسال۱۳۳۸ش/۱۹۵۹م. اولین نماینده زن افغان در اسامبله سازمان ملل در نیویارک،به عنوان

همکار با همسرش که به حیث سفیر در کشور های هند، امریکا و جاپان ایفای وظیفه نمود، یکی از فعالین حقوق انسانی بعد از اشغال عساکر روس در شهر جینوای سویس.
نجیبه طبیبی در کنفرانس های حقوق زنان در پیکنگ،اتحادیه بین المللی زنان مسلمان در لندن، دوبی، پاریس و تهران نیز شرکت نموده و عضویت انجمن افغان ها را در کشور سویس نیز بعهده دارد.
بعد از وفات دکتور طبیبی درسال ۱۹۹۹/۱۳۷۸م. سردبیر مجله ماهانه "عروه الوثقی" نیز بوده و نشرات آن به زبان های دری و انگلیس ادامه دارد.

نظیفه غازی نواز

نظیفه غازی نواز دختر شاه محمود خان غازی است که در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م. در کابل به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در رشته نرسنگ در کشور سویس در سال ۱۳۳۹ش/۱۹۵۰م. به پایان رسانید. او با دکتور الله نواز ازدواج نمود. وی تا آغاز کودتای هفت ثور به حیث رئیس شفاخانه زایشگاه ایفای وظیفه نمود و بعداً کشور را جانب اروپا ترک کرد.

نفیسه عباسی

یک از زنان کارمند، روشنفکر و تحصیلکرده افغانستان نفیسه عباسی است که در سال ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴م. در کابل تولد شده و دختر سید عبدالحمید از سادات کنر است. تحصیلات خود را در لیسه ملالی ۱۳۳۸ش/۱۹۵۹م و لیسانس خودرا در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. از دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل بدست آورد. یکبار جهت تحصیل به آسترالیا رفت و در سال۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م. معلم لیسه زرغونه بود. بعداً تا سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م. بحیث معاون میرمنو تولنه ایفای وظیفه کرد. او از ۱۳۵۲-۱۳۵۷ش/۱۹۷۳-۱۹۷۸م. سردبیر مجله میرمن بود. بعد از کودتای هفت ثور با همسر خود ابراهیم عباسی در سال ۱۳۶۳ش/۱۹۸۴م. در امریکا مهاجر شده و زنده گی می کند.

نورجهان فارانی

نور جهان فارانی اولین روزنامه نگار دورهٔ دههٔ شصت خورشیدی در افغانستان است. وی هنرمند خوب، نویسنده توانا و نطاق برجسته رادیو افغانستان بود. نورجهان در سال ۱۳۲۲ش/۱۹۴۳م. در شهر کابل به دنیا آمد و در دانشگاه کابل تحصیلات تخصصی خود را در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. به پایان رسانیده، جهت آموزش بیشتر در رشته نشرات رادیویی به آسترالیا رفت. او بعد از برگشت بحیث رئیس عمومی زنان، کودکان و دهات افغانستان ایفای وظیفه کرد و هم در رادیو افغانستان از سال ۱۳۴۱-۱۳۷۹ش/۱۹۶۲-۱۹۸۰م. در وظایف مختلفه نطاقی، پرودیوسر، نویسنده و کارمند ایفای وظیفه نمود.

هاجره حسینی ملکیار

هاجره حسینی ملکیار دختر میر عطا محمد حسینی - وزیر عدلیه و رئیس مشرانو جرگه در زمان شاه - متولد سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م. در کابل است. تحصیلات اش را در لیسه ملالی و بعداً در رشتهٔ ادبیات دری از دانشگاه کابل در سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م. دریافت کرد و به حیث همکار پروفیسور در دانشگاه کابل به تدریس پرداخت. بعداً در سازمان رفاه اجتماعی زنان نیز فعالیت و کار کرد..هاجره حسینی همسر محمد عمر ملکیار است.

شناخته شود . شعرا و ادبأی ناموری در سرزمین هند سر برآوردند که همه افتخارات زبان دری است و تعلق به افغانستان دارد.

دوره‌ء حکمروایی چنگیز و اولاده اش

دوره‌ء یک و نیم قرن چنگیز و اولاده اش را در افغانستان می توان از جمله‌ء ادوار تاریک تاریخ افغانستان نامید. مردم افغانستان دراین دوره تا به قدرت رسیدن امیر تیمور حالت بدی را تحمل نمودند. همه مراکز اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که محصول عظمت دوره های گذشته کشور ما بود ازبین رفته و شهر های متمدن افغانستان چون بلخ، مرو ، هرات و نیشاپور به خاکروبه های تبدیل گردیدند و هیچ آثاری از آن بجای نماند. تمام ساختمان ها به آتش کشیده شده، همه مرد ها راکشته و زنان را یغماگونه به تبت بردند. در شهر های کابل ، غزنه ، بست ، سیستان، بدخشان،تخارستان، بلخ، جوزجان، فاریاب، مرغاب، مرو ، هرات، زابل، سیستان، نیشاپور، که تمدن قدیم افغانستان را با خود داشت، همه یادگار های تاریخی را ازبین بردند. مدارس و کتابخانه ها راآتش زده و علما، دانشمندان و شعرأ از تیغ کشیده شدند. عده‌ء هم به هند و ایران فرار نمودند.

شخصیت های بزرگ علمی افغانستان در کشور های عراق، ایران و هند بنابر مقام بلند علمی ایشان به مناصب بزرگی گماشته شدند که از آنجمله می توان از خواجه نصیر الدین طوسی،اختیارالدین ابیوردی، ملک نظام الدین اسفراینی، شمس الدین جوینی،عمیدالملک شرف الدین بسطامی، عطاالملک جوینی و بهاالدین فراغنه یی نام برد.

باآنکه اولاده‌ء چنگیز در افغانستان مسکن گزین شده، بدین اسلام روی آوردند و سعی نمودند تا تاریخ و تمدن گذشته افغانستان را دوباره احیأ نمایند، اما این تحول در آن سطحی که قبلاً مردم ما داشت ، نمی توانست باز سازی گردد. در حقیقت مردم ما از لحاظ روانی ضربه‌ء شدیدی دیده بودند که موجودیت فرهنگ و هنر با اشتیاقی که در گذشته بود، قد راست ننمود.

اما نفوذ زبان دری از مرز های افغانستان بیرون رفته وزمانیکه در چین و کاشغر مردم به اسلام روی آوردند و زبان دری نیز رونق یافت.دردوره‌ء چنگیزیان، مردم افغانستان با روح شکسته ، ابتکار عمل و خلاقیت هنری و جرأت اخلاقی خود را از دست داده بودند و به هر چیز با دیدحادثه یی می دیدند. همه وقایع را به قضا و قدر تحویل داده و خود گوشه‌ء عزلت و فقیرمشربانه را انتخاب می نمودند. روش های صوفیانه و گوشه نشینی و اندیشه دینی غیر متحرک بعد از حمله چنگیز در وجود مردم افغانستان جان گرفت که تا هنوز با همین روحیه گروهی زیست دارند. خرافات جای تازه اندیشی و تخلیق را گرفت. واقعیت زندگی فلسفه

داستان نویسان زن در افغانستان

داستان کوتاه نویسی یکی از پدیده های نوشگفته و نوپایی در ادبیات معاصر افغانستان است کــه ازآغـاز دههٔ چهل خورشیدی ، نشیمنگاه استواری در کرسی ادبیات گزید. این هنر در بین زنان کشــور مـا بـه آهسته گی راه گشود و سپوژمی (روف) زریاب را می توان از جمله اولین زنان داستان نویس افغان کـه با معیار های متوازن هنر داستان نویسی ، فرآورده های را در مطبوعات افغانستان بدســت خوانندگـان داد، شمرد.

عدهٔ داستان نویسان زن افغان تا هنوز هم کم اند و داستان های هم که نشر می شود در سطح ارزشیابی های هنر داستان نویسی در جهان ، به مقیاسی نمی گنجد.امـا آنچـه کـه از داشـته هـای ایـن زنـان در مطبوعات تجلی نموده است،نقش زنان معاصر افغان را در جهان داستان نویســی بـازهم توانسـته انـد، بارور سازند. که دراین بخش از آنها ها کوتاه گونه یادآوری می گردد.

•

تورپیکی قیوم

از داستان نویسان زن افغان در دورهٔ معاصر است. داستان هایش بنام های " فریاد های شکسته"، "ربانی های بیگانه"، "زنجیر گناه"، " وسکوت شکست"، "آغوش خاک"، " بایسکل کوچک آبـی رنـگ"، " خارسـیاه باغستان"، " خیرات"، "خدا ناترس ها"، " در جستجوی پول"، " صحبت های زنانه"، "مادر"، "مـرد و زنـش"، "معجزهٔ عشق"، "مهمان ناخوانده"، " وفرشـته بـال یـافت" در مجموعـهٔ داسـتانی "زنجـیر گنـاه" در سـال ۱۹۸۸/۱۳۶۷م. در کابل منصه چاپ پیدا نمود.

دینا غبار

یکی از داستان نویسان معاصر زن در افغانستان دینا غبار است . از داسـتان هـای مشـهورش یکـی هـم "گذشته های من" است که در مجموعه داستانی " سیما ها و آوا ها" در سال ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م. در کابل به نشر رسیده است.

زینب بیات

از داستان نویسان جوان مهاجر در ایران است که در رشته ادبیات و زبان انگلیسی در تهران تحصیلات اش را به درجه لیسانس به پایان رسانید. او علاوه از داستان های کوتاه تخلیقی ، نوشته نویسنده گان مشهور جهان را نیز ترجمه و به نشر رسانیده است که آثار اش در نشریات بیرون مرزی در ایران نشر شده است.

سپوژمی زریاب

سپوژمی زریاب یکی از نویسنده گان توانا و داستان نویس برازنده زن افغان است که در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م. در کابل بدنیا آمد. تحصیلات خود را در لیسه ملالی و لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات فرانسوی از دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل بدست آورد. مدتی بعد به فرانسه رفت و کارشناسی ارشد را در همین رشته از پاریس گرفت.

سپوژمی زریاب که هنوز شاگرد مکتب بود به داستان نویسی روی آورد و داستان هایش بنام "سپوژمی روف" در رادیو افغانستان و هم مجله های ژوندون و پشتون ژغ به نشر می رسید. بعد از ازدواج با اعظم رهنورد زریاب، اسم خانواده خود را تغییر داد و نوشته هایش را به نشر رسانید. سپوژمی زریاب تا اخیر سال ۱۳۶۷ش/مارچ ۱۹۸۹م. در کابل بود و به حیث معلم زبان در لیسه ملالی و استقلال و مدتی هم کارمند سفارت فرانسه در کابل کار کرد. بعداً به فرانسه آمد و در همانجا تا هنوز با خانواده اش زنده گی می نماید. از سپوژمی زریاب تا کنون کتاب های زیر به نشر رسیده است:

۱ / شرنگ شرنگ زنگها (مجموعه داستان کوتاه) ۱۳۶۲ش / ۱۹۸۳م. کابل.

۲ / دشت قابیل (مجموعه داستان کوتاه) ۱۳۶۷ش /۱۹۸۸م. کابل . این مجموعه به زبان فرانسوی نیز در پاریس نشر شده است.

۳ / در کشوری دیگر (رمان) ۱۳۶۵ش/۱۹۸۶م. کابل.

۴ / برف و نقش های دیوار (مجموعه داستان کوتاه سپوژمی زریاب و رهنورد زریاب) ۱۳۷۶ش/۱۹۹۷م. تهران.

سیمین احمدی

یکی از رمان نویس های جوان در ادبیات دری ونویسندهء پرکار بیرون مرزی سیمین احمدی است. تا هنوز چهار رمان نوشته است.

شریفه شریف

شریفه شریف یکی از داستان نویسان معاصر زن به زبان های پشتو و دری است که در سال ۱۳۳۲ش/۱۹۵۴م. در شهر قلات ولایت زابل به دنیا آمد. تحصیلات خود را در لیسه زرغونه کابل به پایان رسانیده و در رشته ادبیات پشتو از دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲م. فارغ التحصیل شد. او عضو انجمن ادبی "پشتو تولنه" شده و یکی از نطاقان و شعرخوان برجسته برنامه های ادبی رادیو افغانستان شمرده می شود که با صدای گیرایش اکثر برنامه های رادیویی را برجسته گی می بخشید.. شریفه شریف داستان کوتاه و شعر نیز می نویسد که بطور پراگنده در نشریات افغانستان تا هنوز به نشر می رسد. اکنون وی در امریکا بسر میبرد.
از جمله داستان های برازندۀ شریفه شریف می توان از داستان " شعله های گندم" یا کرد که در مجموعه سیما ها و آوا ها در سال ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م. در کابل به نشر رسید.

فاخره موسوی

فاخره موسوی از نویسنده گان جوان و پرکاری است که در دهۀ ۷۰ بکار داستان نویسی در ایران پرداخت و دست نوشته هایش را به شکل رمانی تهیه نموده است. اندیشه موسوی غالباً رمانتیک ، عاشقانه و تخیلی است وواقعیت های زمانی و مکانی جامعه را کمتر تذکر داده است. او با اتحادیه نویسنده گان در مشهد همکاری دارد و داستان هایش در نشریات بیرون مرزی به نشر رسیده است که از جمله داستان هایش می توان از داستان "گمنام ترین مردمان" یاد کرد

کامله حبیب

کامله حبیب از داستان نویسان نخست زن در افغانستان است . وی در سال ۱۳۲۴ش/۱۹۴۵م.در مزارشریف به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا درجه بکلوریا به پایان رسانید. و به داستان نویسی نیز پرداخت که آثارش در روزنامه بیدار به نشر رسیده است. وی به حیث معلم دری نیز ایفای وظیفه می کرد. کامله حبیب بعد از کودتای هفت ثور با روزنامه های "حقیقت انقلاب ثور" و مجله "سباوون" همکاری مطبوعاتی داشت. از جمله داستان هایش میتوان از داستان "وفا" نام برد.

مریم محبوب

از داستان نویسان جوان و معاصر دههٔ پنجاه مریم محبوب است که غالباً داستان هایش در مجله های ژوندون، پشتون ژغ، و برنامه رادیویی مجله رادیو افغانستان منصه نشر پیدا می کرد. وی در سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۴م. در ولایت فاریاب بدنیا آمد تحصیلات خود را در لیسه عایشه درانی در سال ۱۳۵۱ش/۱۹۷۲م. به پایان رسانید وی همچنان در ایران درس خوانده است و بحیث عضو خبرنگاران در روزنامه انیس کار می کرد. او در اوایل سالهای ۶۰ خورشیدی با زلمی باباکوهی نویسنده و داستان نویس توانای معاصر افغان ازدواج نمود و اکنون در کانادا بسر می برند. مریم محبوب سردبیری نشریه "زرنگار" را نیز بعهده دارد. از وی یک مجموعه داستانی بنام "خانه دلگیر" در سال ۱۳۶۹ش/۱۹۹۰م. در کابل به نشر رسیده است. همچنان داستان هایش در نشریات بیرون مرزی نیز منصه چاپ پیدا می کند. مریم محبوب غالباً زیر تأثیر اندیشه های چپگرایانه افغان و ایران قرار دارد و در نوشته هایش ، تضاد های طبقاتی و روزنه های جنسی و هم انتقاد از سرمایه داری بخوبی هویداست.



معصومه کوثری

معصومه کوثری نیز ازجمله داستان نویسان دوره مهاجرت افغان ها در دهه هفتاد در ایران است و داستان های جالب توجه از واقعات هجرت و جنگ در افغانستان به رشته تحریر درآورده است. از وی تاکنون داستان های " شرط بندی"، مسافران نیمه شب"، " روزنه های تاریکی"، و "رقص مرگ" در مطبوعات بیرون مرزی افغانستان به نشر رسیده است. همچنان داستان " بوت های سرخ" در سال ۱۳۷۵ش د رمزارشریف نیز به نشر رسیده است.

ملالی موسی

یکی از داستان نویسان و نقاشان زن معاصر افغان ملالی موسی است که در سال ۱۳۲۰ش/۱۹۴۱م. در شهر قندهار بدنیا آمد، تحصیلات خود را در لیسه ملالی کابل و بعداً دانشکده حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید. وی به داستان نویسی نیز روی آورده آکثر مقالات و داستان هایش در روزنامه انیس به نشر رسیده است. از جمله داستان هایش یکی هم داستان "نیمتاج هوس ها" است.

شعرأی معاصر دری زبان افغانستان

شعر معاصر در افغانستان ، امتزاجی از شعر قدیم، شعر نیمایی و شعر پراگنده سپید جدا از سنتهای شعری است که در مسیر تندرویی های سیاسی و یا اندیشه های سلیقوی تبلور ابهام برانگیزی دارد.شعرأی معاصر زن زبان دری در افغانستان با ناهمگونی های اجتماعی دو دهۀ اخیر ، نیز زیر تأثیر چنین اندیشه های سیاسی و گرایش های سلیقوی قرار گرفته اند. عواطف و سوز درونی غالبأبا شعار های سیاسی امتزاج غیر تخلیفی داشته، شعر از راه هنر به شعار سیاسی راه باز کرد.

عدهء از شعرای زن معاصر کشور ما در ناپخته گی کلام شان ، سخت به پیام های سلیقوی خود کشانده شده و شعر آنان متبلور ویژه گی های مقطعی و گرایش های زمانی بوده، راه نیمه هموار شعر سپید را بجای هموار و پخته سازی، ناهموارتر و دشوار نموده اند.

در اشعار اکثر این شعرأ، پیامی از شعر مقاومت که - حقیقت ملموس و باور کردنی جامعه انسانی است و دوران مبارزات مردم افغانستان علیه متجاوزین سکولار و کمونیست های حرفه ای شمرده می شود - وجود نداشته و اگر هم دارد بیانگر اندیشه کلی مردمی و بازتاب یک دوره تاریخی نیست. در حالیکه اشعار بیشتر در مسیر شکوه های است که در دوره جنگ داخلی بعد از شکست قوای متجاوز روسی جا داده شده است و لغزش های سلیقوی سیاسی درآن دیده می شود.

اما بطور بنیادی ، استعداد شعرأی معاصر مانرا می توان به دیده قدر نگریست که در عدم فرهنگستان افغانی و یا نبودن انجمن های ادبی، بته استعداد هایشان در صحرای بی آب و خشکیده ادبیات معاصر مان وحشیانه رسته اند و گل های رنگارنگ و معطری را به ارمغان آورده اند.

من در پژوهش و جمع آوری زنده گی نامه عدهء از شعرأ توفیق کامل نیافتم و تنها به ذکر نام شان بسنده کردم. از خوانندگان خویش تمنا دارم تا در گسترش این پژوهش مرا یاری نمایند.

امجد رضایی

امجد رضایی یکی از شعرایی با احساس معاصر افغان است که در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. در شهر هرات به دنیا امده، وتحصیلات خود را در لیسهٔ مهری و کارشناسی خود را در رشته تعلیم و تربیه دانشگاه کابل به پایان رسانید و بجیث معلم در لیسه مهری هرات بکار پرداخت. اشعارش در نشریات افغانستان و بیرون مرزی نیز منصه چاپ یافته است. وی اکنون در کانادا بسر میبرد. نمونه کلامش:

تا دل به مهر آن بت رعنـــا گذاشتیم
در بحر بیکران غمش پا گذاشـــتیم
ما را همین بس است که از طبع در فزا
بس دخـــتران شعر به دنیا گذاشتیم
با ما مگو زجلـــوهء ظاهر فریب دهر
بر هر چه هست خــط چلیپا گذاشتیم
فارغ شدیم از غم دنیا و آخـــرت
تا لب به جام باده و صهبا گـــذاشتیم
ما هم به پاس عشق به قول "زحل" همی
"سر در کنار خیمهٔ لـــیلا گذاشتیم"
از درد هـــجر یار ز دریای دیدگان
بس دانــه ها لؤلؤ لا لا گـــذاشتیم
وامق صفت در آرزوی جلـــوهٔ نگار
پا در رکاب محمل عذرا گذاشتـــیم
ما عاشق توایم بــه دل داغ عشق تست
رو گر به خانقـــاه و کلیسا گذاشتیم
در معبد بزرگ دل بـــی ریای خـــود
ما چلچراغ عشق تو خرجا گذاشتیـــم
دست طلب به سوی تو بالا نکـرده ایم
افسانه ها زهمــت والا گـــذاشتیم
شد کاروان عمــر ز وادی زنـــده گی
ای خوش که سوزعشق توبر جا گذاشتیم
:امجد" به جستجوی بهـــاران جلوه ات
چون لاله رو به دامــن صحرا گذاشتیم

بهار سعید الحان

یکی از شعرای با احساس کشور ما بهار است که در کابل تولد شده و در ده سالگی به سرودن شعر پرداخت. تحصیلات خودر را در لیسه رابعه بلخی به پایان رسانیده و لیسانس را در رشته ژورنالیزم در پوهنحی ادبیات پوهنتون کابل تمام کرده و در رشته زبان و ادبیات فوق لیسانس خود را از دانشگاه تهران بدست آورده. با برگشت وی به وطن ، افغانستان در میسر یک تجاوز بیگانه و کودتای کمونیستی قرار گرفت و بعداً کشور را ترک گفته راهی امریکا شد. اکنون در شهر لاس انجلس زنده گی می کند..
بهار سعید در بهار سال ۱۳۷۳ خورشیدی برگزیده سروده هایش را بنام" شگوفه بهار" به نشر رسانید.

نمونه کلام بهار سعید:

خاک

"این خاک قشنگ است ولی خاک وطن نیست
این خانه چه زیباست ولی خانهٔ من نیست"
میهن سرمن گشت حکایتگهٔ غربت
آواره دلان را غم افسانه شدن نیست
هرجا که روم کوه و دمن دشت و غزال است
آن لطف و صفا و رم آهوی ختن نیست
سروست وسمن هست،گل ومرغ وچمن هست
بوی وطن ونگهت آن سرو و سمن نیست
زولانهٔ فرقت که بپای دلم افتاد
روحم بجز آوارهٔ آن کوه و دمن نیست
ای دوزخیان شعلهٔ غارت مفروزید
فردوس وطن مسند شیطان کهن نیست
برشهر شجاعان هوس سلطه مدارید
سربرفلکان را سر تسلیم و شکن نیست

پروین پژواک

از شعرأ و طرح نویسان جوان و نوپایی شعرسپید و معاصر، پروین پژواک است که در سال ۱۳۴۵ خورشیدی/۱۹۶۶م. در شهر کابل به دنیا امد. در لیسه ملالی به تحصیل پرداخت و رشته تخصصی دندان را بپایان رسانید. در دههء هفتاد خورشیدی افغانستان را ترک و به کانادا پناه گزین شد..
نمونه کلام پروین پژواک:

زمستان

هر صبح که از خواب می خیزم
برشیشهء یخ گرفته
با سرانگشتانم
نام ترا می نویسم
و از لابلای آن به بیرون می نگرم
که کی بهار می آید؟

صدف

دلم با آنکه مهر تو در آنست
برایت نمی دهم
ترسم
مهرت را از آن گیری
و دلم را به دور افگنی
چون مردمانی که مروارید را به گردن می آویزند
صدفش را دور می ریزند...

پروین فیض زاده ملال

یکی از سخنوران معاصر زن افغان پروین فیض زاده ملال است که به زبانهای پشتو و دری اشعار ونوشته های دارد. او در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. در شهر کندهار تولد شده و تحصیلات خود را در دانشگاه کابل در رشته ادبیات پشتو به پایان رسانیده است. او سخنوری است که به "زیب النسأ پشتو" در بین اهل قلم شهرت دارد. پروین ملال تا سال ۱۳۷۲ در رادیو افغانستان کارمند بود و اشعار وی در رسانه های گروهی افغانستان بطور مستمر به نشر می رسید. در سال ۱۳۷۱ش۱۹۹۲م. مجموعه اشعارش بنام "مهتاب شبگیر" در پشاور چاپ شد که شامل اشعار پشتو و دری است. پروین در سال ۱۳۶۸ش/۱۹۸۷م. افغانستان را ترک گفته و به شهر پشاور پاکستان پناهنده شد و همانجا تا کنون بسر میبرد. نمونه کلامش اینست:

لبخند اشکها

لبخند اشکها بر گونه نمایان شد
و عکس نگاهی در یاد ها
گرم تجمل، در تمنای چشمان
کاروان گلهای سرخ را می نگرد
نقش دستان من مانده است
از آن رو بر انگشتان نازکم ستاره ها می رقصند
بر دریای چشمها،
کشتی مژگانها در حرکت است
و کودک امیدم، موجها را می بوسد
دیشب می آمدم
وباور داشتم که به منزل می رسم
اما رقیب در نیمه راه کوچه
راهم را گرفت.

ثریاسدید

یکی از زنان پرکار و مبتکر افغان در دهه ۷۰ خورشیدی در امریکاست . وی پس از سال ۱۳۷۱ش/۱۹۹۲م. که جنگ های داخلی در سراسر افغانستان همه گیر شد و از آن ببعد که مصیبت های پیهم گریبانگر مردم ما گردید، با ایجاد سازمان" کمک به اطفال افغانستان" تأسیس نمود و از طریق نشریهء فصلنامه " فریاد بیگناهان" به زبان های دری و انگلیسی در جمع آوری اعانات می پردازد و تا کنون چند بار به شمال افغانستان نیز سفر های نموده است.

ثریا واحدی

ثریا واحدی در خزان سال ۱۳۴۱ش/۱۹۶۲م. در کابل متولد شد و تحصیلات خود را در لیسه زرغونه انا و موسسه تربیه معلم به پایان رسانیده به حیث معلم ادبیات دری در لیسه استقلال کار کرد. وی عضو انجمن نویسنده گان افغانستان نیز شده و با مجله "ژوندون" نیز همکاری داشت. وی دو بار جایزه ادبی را در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ش/۱۹۸۶و۱۹۸۷م. از وزارت اطلاعات و کلتور بدست آورد و در سال ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹م. جایزه ادبی حکیم ناصر خسرو را در کابل نصیب شد. فعلاً در کشور هالند پناهنده شده است. اولین مجموعهٔ شعرش بنام "میلاد باران" در سال ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م. در کابل نشر شد.. همچنان دو مجموعهٔ شعری ثریا واحدی و لیلا صراحت در یک نسخه بنام حدیث شب در سال ۱۹۹۶/۱۳۷۵م. در امریکا منصه نشر یافت. اکنون وی در هالند بسر میبرد.

فانوس یاد ها

عزیز مرغکان تیز بال!
نشستگاه گرم تان همیشه باد
وشاد باد...
که با ترنم چکاوک شگرف لحظه های تان
فضای سرد روزگار
عاشقانه مینمود
ترنم جوانه های دوستی میان تان
عزیز باد و شاد باد
- همیشه باد

دورباعی از ثریا واحدی

ای اشک شررکه در فغان می گذری وز برکهٔ شوق بی امان می گذری
تندیسهٔ فریاد که هستی که چنین پویا و تناور و جوان می گذری

***

اینجا که منم شب است و شب بر سر شب
آئیـــن شب و نام شب وکشور شب
آنجا که تویی سرود صبح است بلند
اینجا شب و لشکر شب و سنگر شب

امروزی اگزیستانسیالیزم ***Existentialism***(هستی گرایی)بمعنی پوچی آن جای گرفت. انسان در بقای حیات دنیایی پوچ تفسیر می گردیدو تا هنوز هم در این روش جای دارد بگونه یی که فلسفه در مقایسه با اساسات اسلام، گرایشی صوفیانه را در خود داشت. چنین روش زندگی مردم ما را به ایستایی کشانید.تلاش برای بازسازی و بهتر نمودن زندگی ازبین رفت،هرکسی معتقد بود که روزی اش مقرر شده است وبرایش میرسد و با همین فلسفه، زندگی مفت خورانه یی را شیوه عملکرد های خود ساخته بودند.

در ادبیات دری نیز زندگی دنیایی به گونه یی بدبینانه یی ترسیم می گردید. شکوه و شکایت اززندگی، عدم تحرک و مبارزه در برابر سختی ها و روش های اجتماعی، عدم بینش و وسعت نظر را در افکار مردم زدوده، عدهءبدبین به دنیاشدند. اکثر متن های ادبیات دری و اشعار اکثر شعرای آنزمان و از آن ببعد باین روش صوفیانه، به اندرز و پند می چرخد

چنگیز و اولاده اش در طی یک و نیم قرن زمامداری شان ،هیچ توجهی به هنر و ادب ننمودند و کسی را یارای این نبود که هنر خود را تبارز دهد. شخصیت های بزرگی که در اوایل این دوره ظهور نمودند همه با افکار مبتکرانه ووسعت نظر گذشتگان تربیت یافت بودند که از آن جمله می توان از مولانا جلال الدین بلخی، شیخ عطا نیشاپوری، منهاج السراج جوزجانی،اوحدی کرمانی، محمد نسوی، ابونصر فراهی، شمس الدین جوینی، عطالملک جوینی بودند که درزمان بیرون شدن از افغانستان توانستند از خود آثار بجای بمانند.مولانای بلخی و حافظ شیرازی و سعدی بزرگمردان ادبیات این دوره اند که روش عرفانی ، یادگار های جاودانه را بجای گذاشتند. غزلیات شمس تبریزی و مثنوی معنوی مولانا، غزلیات حافظ و گلستان و بوستان سعدی از آثار ماندگار زبان دری است. حافظ به زبان دری اشاره کرده می گوید:

زشعر دلکش حافظ کسی شود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

در دورهء چنگیزیان و بعد از آن ادبیات دری با پس منظر تاریک تاریخی به عرفان گرایش کرده و اکثر شعرای متصوف دراین دوره زندگی می کردند.

در چنین حالتی که افغانستان تحت اشغال چنگیزیان قرار گرفته بود، در ولایت غور ملک های کرت توانستند بمدت یک قرن حکومت محلی را در مدارا با سلاطین مغولی نگهدارند.دراین دوره شهر های طوس و نیشاپور افغانستان بدست بیگانگان شاه فارس درآمد و ملوک کرت چون شمس الدین اول و شمس الدین کهین، ملک فخرالدین بشهر هرات را بعنوان مرکز افغانستان دوباره بازسازی نمودند. زمانیکه شاه مغول بنام منگوآقان از تدبر ملک شمس الدین آگاهی

حاذقه هروی

یکی از سخن سرایان زن افغان ادبیه متخلص به حاذقه هروی دختر محمد عثمان خان است کـه در ۲۵ محرم ۱۳۴۰ هـق./۱۳۰۰ش/۱۹۲۱م. در ده "کشکک" ولایت هـرات بدنیـا آمـد .وی بعـد از تحصیـلات علوم متداوله به ادبیات روی آورد و به زبان های پشتو و دری شعر می شرود و کتب زیادی را نیز تألیف کرد که از آنجمله:

۱۱/ حیات نسوان، ۲/ همکاری بملت، ۳/ پروین اعتصامی و استقبال از دیوان وی.

همچنان آثار منظوم حاذقه هروی که مشتمل بر ۱۲۰۰۰ بیت و ۱۵۰ مقاله به زبان های پشتو و دری می شود بنام آثار حاذقه هروی نشر شده است.

نمونه کلام حاذقه هروی:

ای دل ز بلاغـــت بصناعت نظر انداز
از دامن غیرت بزراعت نـــظر انداز
از جوف قضا تیر هدف زن بصف غـــیر
در کـــشف فلز، لرزه به کوه حجر انداز
از پودر و کالر بـــگذر سنگ شکن باش
از کسب صناعت بــدول شور و شر انداز
میپوش برک، باش به کـــرباس مزین
البـــسهٔ اغیار ملامت ز سر انداز
در بحر ادب غوطـــه زن و علم بچنگ آر
در زورق دل کیــــسهٔ در و گهر انداز
امروز تو خواب آمد و فـــردای تو حسرت
از خواب گران خیز و بفردا نظـــر انداز
از روی کرم دســـت جفا گیر ز ملت
با فکر و خـــرد هوش بسوی هنر انداز
با خـــلق خدا خلق نکو کن ز ره حلم
این کبر ابـــا را بقوای فتر انـــداز
ابیات تو ای "حاذقه" چون درد شـرابست
زآن درد یکی قطره بخلق بشــــر انداز

حبیبه مسعود صمدی

حبیبه مسعود صمدی متولد سال ۱۳۱۵ش/۱۹۳۶م. در کابل است که تحصیلات خود را در لیسه ملالی و بعدأ در دانشگاه کابل از دانشکده ساینس به پایان رسانید. وی با سیف الرحمن صمدی ازدواج نمود و در لیسه ملالی بحیث معلم در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. کار کرد. مدتی جهت تحصیلات تخصصی به دانشگاه کولمبیای امریکا رفت و دوباره به حیث عضو ریاست تدریسی وزارت معارف و بعدأ بحیث مدیر لیسه زرغونه انجام وظیفه می نمود.

حمیده حسینی

از شعرای جوان و نوکار ادبیات معاصر افغان، حمیده میرزاده حسینی است که در سال ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶م. در شهر هرات به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دیار هجرت در مشهد به پایان رسانیده و سمت آموزگار را در مکاتب مهاجرین افغان دارد. او در دههء هفتاد خورشید به سرودن شعر پرداخته است. نمونه کلامش:

غزل

مرغ گلزار امیدم آشیان گم کرده ام
محملی از اشک بودم، ساربان گم کرده ام
خانه بر دوش و چو لیلی شهرهٔ بازار عشق
در میان مردمان نام و نشان گم کرده ام
رگ رگ فصل وجودم با تبسم خو گرفت
شوق را در بزم عشاق زمان گم کرده ام
ناله ام از بند بند نی گذر کردم ولی
در ضلال غربت دل، نیستان گم کرده ام
بلبلی افسرده ام آزرده از هجران گل
در چمن بوی وصال ارغوان گم کرده ام
جستجو دارم میان کعبه آیینه ها
شمع جان را در نماز عارفان گم کرده ام
در نگارستان ذهنم صد هزاران نقش بود
رنگ عشقم را میان نقش جان گم کرده ام

حمیرا ملکیار سلجوقی

حمیرا ملکیار سلجوقی همسر علامه صلاح الدین سلجوقی یکی از دانشمندان و فیلسوفان خدا شناس افغان در دوره معاصر است که در پهلوی همسر خود به اندوخته های علمی و ادبی متوسل شد و اشعاری نیز سرود. حمیرا سلجوقی دختر عبدالاحد خان و خواهر اندر عبدالله ملکیار است که در سال ۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م. در شهر غزنی بدنیا آمد. او تحصیلاتش را در خانه تکمیل کرد . در سال ۱۳۴۴-۱۳۴۸ش/۱۹۶۵-۱۹۶۹م. عضو مجلس "مشرانو جرگه" افغانستان بود. زمان صلاح الدین سلجوقی در سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م. به حیث سفیر به قاهره رفت وی همراهش بود و تا سال ۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م. در همانجا بماند. وی در سال ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م. به نماینده گی از زنان افغانستان در کنفرانس بین المللی کولمبو نیز اشتراک نمود و از جمله فعالین حقوق زن در افغانستان درسال ۱۳۴۸ش/۱۹۵۹م. در اسامبله سازمان ملل متحد نیز از افغانستان نماینده گی کرد.بخشی از مجموعه اشعارش زیر نام "گلبرگها" در سال ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م. در مطبعهء کابل به نشر رسیده است.

بعد از وفات سلجوقی، وی در نشر کتاب فلسفی - دینی وی بنام " تجلی خدا در آفاق و انفس" اهتمام ورزید و بیت زیر را نیز سروده است:

از صبر عاشق خوشتر نباشد
صبر از خدا خواه صبر از خدا خواه

نمونه کلام حمیرا ملکیار سلجوقی:

مست و محتسب

مستی از میخانهء آمد بیرون
گنس و گیج و برهم و خوار و زبون
از خودی بیگانه سوئی شد روان
گاه افتادی و گه رفتی دوان
لیک آن لا یعقل لا یحتسب
از قضا آمد به راه محتسب

محتسب هم بود از دور فـــساد
دور رشوت خواری و و بیـعدل و داد
حاکم و قاضی شهـــر و محتسب
هریکی می شد به رشـوت منتصب
قاضی و حاکم بدی بــــیداد گر
محتـــسب گردیده دام اخذ و جر
محتسب چـون دید این رفتار مست
کرد چندین لـــعن بر کردار مست
گفت ای بد فطرت نفـرین سـزا
هـــیچ میدانی تو از روز جزا؟
می ندانی اینـــکه می بر مؤمنان
نهی فرموده خدای انس و جـان
چون ز تو پرسد خداوند بصیـــر
کامرو و نهیم را شکستی ای شریر؟
می شوی شرمنده از رفتــار بد
میدهندت کـــیفر کردار بد
اندرین دنــــیا بباید خورد حد
هر کسی کو پا بـــرون از حد نهد
محتسب را فرض باشـــد نیز هم
تا که حکم شرع دارد محتـــرم
حـــد زدن بهر تو باشد امر خدا
من ببـــاید امر حق آرم بجا
مست گــــفتش کای جناب متقی
نیستی بهتـــر زمن مست شقی
گرچه من مستم ز شــرب ناروا
مست تر گشتی تو از جـــام ریا
سبحه ات زنجیر مکر و حـیله است
تا بـــدان بندی همه را پا و دست
سجده ء هـــم یکدمی بهر خدا
در حیات تو نگردیـــــده ادا
انـــــدکی رشوت اگر بدهم ترا
میکنی پنـــــهان خطا های مرا

میفروشی فتوی دین را به پـــول
چـــشم پوشی از فروع و از اصول
گر شـــــراب مفت بهر تو رسد
آنقدر نوشــــــی که تا قلبت کفد
گر منم سرمـــست و مخمور شراب
از یـــتیمان خوردهء تو خون ناب
مال مظلـــومان همی دانی حلال
خوردن آن بهـــــر تو نبود وبال
بشنو ای گندم نـــمای جو فروش
تا توانی در ریاکاری مکـــــوش
خمـــــر نوشی نهی فرموده الله
خوب می دانـــم که من کردم گناه
لیک برگو خصلــــت و اطوار خود
تو همی پوشی بد کـــــردار خود
به که بــــرگردی ازین پندار خام
عیب پوشیــــــده نمی ماند مدام
گر به چشم عقل برتــــو بنگرند
زود رسوا میشوی ای خود پــسند
گر محـــــک گردد مس اعمال تو
وای بر اســـــرار و بر احوال تو
تودهٔ ملت اگر دانا شــــــوند
خودفروشان دغــــل رسوا شوند
به کـــــه برگردیم از بهر خـــدا
من ز راه بـــاده وتو از ریـــــا

حمیرا نگهت دستگیرزاده

یکی از شعرأی معاصر "شعر سپید" افغان است که ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م. در شهر کابل به دنیا آمد تحصیلات خود را در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانیده و در بلغاریه تحصیلات در رشته ادبیات نمود. از وی یک مجموعه شعر بنام "شط آبی رهایی" از طرف انجمن نویسنده گان افغانستان در کابل نشر شد. اکنون در هالند بسر میبرد. نمونه کلام او:

کابل

شهر دلخستهٔ من
به کدامین نفرین
برج و بارویت سوخت
دست ویرانگری از بوم و برت دور ولی....

شهر ویرانهٔ من
به تمنای چه گنجی
آخر
به سر راه حوادث خفتی؟
تن به آوارگی باد بیابان دادی؟

شهر دلخستهٔ من
جاده هایت خاکی
چار فصلت پائیز
حجم آوارهٔ هجرت در تو

وحشت خاموشی
بر شبانت آویز،
وشب تلخ نفیر آلودت
رخنه درباره یاران کرده
چه هراس
ره به پیمانهٔ دوزت برده
اظطراب از در و دیوار تو می بارد
وای!
شهر من
شهر پر باور من
شهر یاران ستم دیدهٔ من
چشم رودابه و من
بررهت خیره هنوز
دست هامان به دعا:
که سرت سبز و دلت خوش بادا!

خالده بارش(زنده گی نامه ناتمام)

نمونه طرح گونهٔ کلام او:

از فریاد تا شگفتن

چقدر می خواهم، غم تنهایی را
به تن واژهء سبز، باز فریاد کنم
چقدر می خواهم، روح ویرانم را
فقط ازنام خودت، خوب آباد کنم
کاش بتوانم!

خالده تحسین(زنده گی نامه ناتمام)

خالده فروغ

خالده فروغ متولد سال ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م. در شهر کابل است که تحصیلات اش را به درجه لیسانس از دانشکده ادبیات و زبان دری دانشگاه کابل به دست آورد. او از سخنوران ادبیات دری معاصر است که "تجربه های موفقی در عرصه شعر نیمایی داشته است" او از جمله شاعران با استعداد معاصر کشور ماست که در کار های اجتماعی ، برنامه های ادبی رادیو افغانستان را نیز تهیه می کرد. دردوره رژیم نجیب الله، عضویت انجمن نویسنده گان را درکابل نیز داشت. از وی یک مجموعه شعر بنام "قیام میترا" نشر شده است ولی مجموعه های شعری دیگری زیرا نامهای: "درخت آفتاب"، " تا آخرت"، "خرمن سنگ" و "یک دریا ترانه" را نیز نوشته است. وی اکنون سردبیری مجله "صدف" را در پشاور دارد و مجموعهٔ شعری نوی بنام" پنجره ای بر فصل صاعقه" در پشاور نشر شده است. نمونه کلامش:

حاتم آفتاب

چه سال بی کفایتی
که مردمان بی کفایتش
بهار را نه درک می کنند و نی پذیره می شوند
چه مردمان بی کفایتی
بهار را که فصل با طراوتی ست
سنگ می زنند

***

هوا، هوای سرد آرزوست
هوای مردن است
و مرد آن کسی ست
که چشمه حیات را
برای تشنگان نیمه زنده سر برآورد
و حرف از شبانه است

شبانهٔ غریب
وهرکسی شبانه را به خواب رفته است
و هرکسی شبانه را به هیچ طی نموده است
شبانهٔ غریب
و حرف من:
شبانه ماهتاب را
به خانه های بی دریچه و سیاه فکر من
هدیه می دهم
شبانه
شاعر در ختهای قدبلند کردهٔ طبعیت بزرک می شوم
ویا تک تک ستاره های قهرمان و بی بدیل
و مردمان بت پرست را
شبانه مسجد دوچشم من خداپرست می کنند
شبانه تا سحر به یاد حاتم بزرگ آفتاب تو
به خواب هم نمی روم
***

... و سرنوشت من
ثبوت جاودانگی است
و توا
کسی که هی به جستجوی کردگار، کاروان عقل خویش را روانه می کنی،
مروامن از تبار سرسپردگان مشرقم
من از دیار عشق سر بلند کرده ام
و کعبه ضمیر من
شگرف کعبه ای ست،
مروا
خدا میان قلب مؤمن من است.

دختران بادیه

ای برده ها ز خویش بلالـــــی بر آورید
از کارگاه روح کـــــــمالی برآورید
ای دخـــــتران بادیه، ای همرهان من
از هجر سرنوشـــــــت وصالی برآورید
عاشق شوید و همت شمسی به سـر کنید
از مثنوی عشق، جلالــــــی برآورید
تا رستمی، عجیبــــه تولد شود ز شرق
بخت ســـــپید و معنی زالی برآورید
برهم زنید خلوت دیرینه را تـــــمام
بی حالی مرا همه حالی بــــــرآورید
شب را رها کنیـــــد و زچشمان روزگار
ایــــــمان آفتاب مثالی برآورید
آزادگان باغ! هیاهــــــوگران شعرا
تا کعـــــــبهٔ صدا پروبالی برآورید

یافت، اداره حکومت های هرات، غور، غرجستان، مرغاب، فاریاب، فراه، سیستان، و کابل را که تـا دریای سند می انجامید به وی سپرد. امیرارغون آقا نیز به وی کمک های کرد. ملک های کرت در ساختن شهر ها و آبادی افغانستان زیاد سهم گرفتند.

در دورهء غوریان، ادبیات پشتو منحیث زبان درباری جا گرفت. و "امیر کرور" که خود از خـانواده دربار و فرزند ملک شنسب بن خرنگ غوری بود، در لحیأ و گسترش زبان و ادبیات پشتو سـخت کوشید. امیر کرور در سال ۱۳۹ هجری قمری/۱۳۴ش/۷۵۶م. به حیث امـیر "منديـش" در غـور قدرت را به دست گرفت و لقب "جهان پهلوان" را کسب نمود.

گسترش زبان پشتو همزمان با زبان دری در افغانستان پهنهء گسترد و اشعار گرانبها سخنوران و آثار ارزشمندی را به جای گذاشتند.پس منظر سلسله غوریان، همان ملک های غوری اند. امـا از جانب دیگر قبایل "سوری" نیز در گسترش زبان پشتو و دری همزمان کوشیدند.

"زبان پشتو از آغاز گسترش اسلام تا دورهء غزنویـان در گهـواره قبـایل غـوری هـا و سـوری هـا پرورش یافت و آثار و اشعار گرانبهای از آنان بجای مانده است..." (۱۲)

یکی از شاهان ادیب پرور غوری، اسعد سوری است که در دورهٔ حاکمیت خود در غـور، خدمـات برجسته فرهنگی را در توسعه ادبیات پشتو و دری انجام داد و دراین دوره برای اولین بار قصـاید برجسته به زبان پشتو سروده شد.(۱۳)

در زمینهٔ تاریخ ادبیات پشتو رجوع کنید به مقالهء " اصالت فرهنگی زبان پشتو در افغانستان" در بخـش دوم ایـن کتاب.

دورهء تیموریان

این دوره با لشکر کشی امیر تیمور از ماورألنهر به افغانســتان(خراسـان) و فـارس آغـاز شـد. او همانند چنگیز روحیه سلطه طلبی داشت.اما در پهلوی روش خشن و جنگی خود، ادیب پرور نیز بود. شهر هرات در اثر حملات امیر تیمور و عدم تواضع ملک های غوری تا حدی به ویرانه شکل گرفت. اما اولادهء امیر تیمور توانستند دوباره مجمع فرهنگی و هنری را بین ادبأ و شعرأ بوجـود آورنـد. سلسـلهء پادشـاهی تیموریـان بـا مـرگ ابوســعید بهـادر در سـال ۷۳۴ هجـری ق/ ۷۱۱ش/۱۳۳۳م. آخریـن پادشـاه خـانوادهءچنگیر پایـان یـافت. امـیر تیمـور پـایتخت خراسان(افغانستان) را شهر هرات انتخاب نمود. از آنجائیکه در فارس دولت مرکزی وجود نداشت و روش اجتماعی آن منطقه ملک الطوائفی بود، زمینه خوبی برای لشکر کشی های امـیر تیمـور

خالده نیازی لهیب

این شاعر معاصر در سال ۱۳۴۳ش /۱۹۶۴م. در کابل بدنیا آمده و تحصیلات خوددر را لیسه ملالی و بعداً تا دوره لیسانس در دانشکده حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید. از وی تا کنون یک مجموعه شعر به نام "خاک ، خرمن، خاکستر" در زمستان ۱۳۷۷ش/۱۹۹۸م. به نشر رسیده است. خالده لهیب در جرمنی بسر می برد. نمونه کلامش:

دست شفاگر

ای دردم انتظار دو دست شفاگرت
آیینه ام خموشی گویا برابرت
باری چرا تو رحمت باران نمی شوی
تا من چگونه تفتهٔ آتش سراسرت
تو رگ رگ کلام مرا لمس می کنی
نامی چرا نمی رود از من به دفترت
تا کی تمام تن همه دل گردمت که تا
بینی زنی ز عشق چراغان باورت
تو سنگی هزار ستیزی مرا دریغ
من صافی هزار سرودم به ساغرت
دستان اعتماد مرا سرد میکنی
در انتظار جادوی دست شفاگرت

خورشید عطایی *(زنده گی نامه ناتمام)*

نمونه کلام:

همه اوضاع جهان طور دیگر می بینـــم
خانه ظلم و ستم را به خطر می بـــینم
چرخ گردون ز جفا روزم اگـــر تیره شود
هست امید که پی شام و سحر می بینم
دشمنان در صدد رام من و تو شــده اند
این تپش ها همه بیجا و هدر می بیـــنم
کاخ ارباب به رنـــج مـن و تو گشته بپا
عاقبت کاخ ســـتم زیر و زبر می بینم
نان ما تر شده در خون دل و اشک دوچشم
دشمنان غرقه به خون خاک به سر می بینم
روزی آید که بـچرخد به مــراد من و تو
این سخن گرم چو خورشید و قمر می بینم

رابعـه اثیـر

یکی از شعرأی معاصر و ناکام افغان ، رابعه اثیر است. وی در سال ۱۲۹۲ش/۱۹۱۳م.در شهر لوهیا هند به دنیا آمد. در شش ماهگی پدرش را از دست داد و یتیم مــاند و تحصیـلات خـود را در شـهر کراچـی ادامه داد. وی زبان و ادبیات دری را از مادر ادیبش آموخت و مجذوب اشعار بیــدل شـده و از حـافظ و مولانا جلال الدین بلخی متأثر گردید. همچنانکه به نظامی و سعدی نیز عشق می ورزید. وی از نو جوانی شعر می سرود. او در بیست سالگی با شخصی بنام محمد اثیر ازدواج نمود. رابعه اثیر در بیســت و چهـار

سالگی در سال ۱۳۱۶ش/۱۹۳۷م. داعی اجل را لبیک گفت. محمد اثیر شوهرش اشعار او را گـردآوری نموده و زیر نام "داغ لاله" در سال ۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م. در کابل به نشر رسید.

نمونه کلام رابعه اثیر:

مادر

مرا از بهر غربـت زادی و پروردی ای مـادرا
شکار درد و غم اندر جهانم کردی ای مـادر
من از تو هر چـه دیـدم مهربانی و محبت بود
ازین دخت ستم پرور چرا دلـسردی ای مادر
بدرد غربـت و آواره گردی ها گرفتـارم
ز دردت من بدرد و تو ز مـن پروردی ای مادر
فدایت جان و دل اندر قدومت خـاک می بوسم
به چشمـم پا بنه در هر کجا میگردی ای مادر
به عالم هیچ چیزی جز رضای تو نمـی خواهم
که روز و شب ز بهرم غصه و غم خوردی ای مادر
برنگ و بوی تو یک گل دراین گلشـن نمی باشد
چو از گلبن جدا گردیده گل ها زردی ای مـادر
به کابـل شادمان بودی و ازآنجا دربدر گشتی
به این بتخانه همچون غم چرا روکردی ای مادر
دلم چون کوره ای می سوزد از آواره گی هایت
تو هم چون من به غربت زادی و پروردی ای مادر
نصیب ما ازین دنیا به غیر از درد و محنت نیست
تو هم چون من دراین عالم سراپا دردی ای مـادر
غریب و بی کس و آواره گرد کوچه و کـویم
که از میهن به خاک غـیر روی آوردی ای مادر
دراین عالم کسی سرگشته تـر از مـا نمی باشد
تو دراین آسیا کمتر ز خاک و گردی ای مـادر
در این حسرت سرا جز محنت و خواری نمی بینم

مـــگر از درد و داغ و ماتمـــم پروردی ای مادر
امید و آرزوی من دراین عالم همــــین باشـــد
که با من عاقبت سوی وطــــن برگردی ای مادر
وطن همچو بهشت و ما سیه روزان از آن محروم
به دوزخ مانـــده ای در آتش و دلسردی ای مادر

نصیب ما و تو باشد به عالـــم خون دل خوردن
به کنج بیکسی در غم کشیدن فـــردی ای مادر
ز آغــــــوشت مرا نگذاشتی، هر جا دراین عالم
مسیر هولنــــاک خویش را طی کردی ای مادر
چو جانت می پرستم" راضیه" راضی شو از فرزند
مبادا بینمت از "رابعه" دلـــسردی ای مـــادر

اشک ندامت

از شیوه ات که دیده به خون آرمیده است
چشمم به غیر اشک ندامت نچـیده است
آغوش حسرتم زخیالت تهـــــی مباد
چشمم به راه شوق تو آیینه چـیده است
جز تو کسی گذر نکند در خــــیال من
تنها خــــیال روی توام نور دیده است
جز من چنانکه کس ز وصــالت گلی نچید
یک گل کسی ز گلشن حسنم نچیده است
با من بگو کجا رود از بــــــند دام تو
آنک او به بوی وصل تو از خود بریده است
ای آنکه نور دیدهٔ من فرش راه تـــوست
بازآ که بی تو صبر و قرارم رســیده است
گفتی که سر ز پیکر تو می کنـــم جدا
اما وفای عهــــــد تو را کس ندیده است
اکنون که فرصت است وفا کن بـعهد خویش
کی "رابعه" ز تیغ تو گردن کشـــیده است

راحله یــار

راحله یار در سال ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م. در شهر تالقان ولایت تخار بدنیا آمده و تحصیلات اولیــن خـود را در همانجا به پایان رسانیده، دانشکده ادبیات را در دانشگاه کابل آموزش دید. اولیـن مجموعـه شـعری اش در سال ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م. بنام "جوانه های سرود" در کابل نشر شد.. وی همچنان مجموعه دیگری از اشعارش را بنام "کوی غربت" تهیه دیده است. چهار فرزند دارد و در شهر آلمان بسر می برد.

نمونه کلام:

همدم اغیار

هر نفس ضربه غم در دل بـیمار مباش
شاهد مردن مرغــــان گرفتار مباش
شور عشق ار به دلت هست مرو از بر ما
از چنین همنفسان خسته و بیزار مباش
تا نرنجد دل یاران ز گل صــــحبت تو
نکته سنجیده بگو در پی آزار مبــــاش
ما که هردم دل خود در دم تیغی نگریم
تو دگر هموطنا! بر جگــــرم خار مباش
ای که چشمت به دلم تخم وفـــا میکارد
گر نئی مرهم دل زخــــم دل آزار مباش
رنج ما دردوغم و محنت ما هردو یکیست
در میان من و تو پـــارهٔ دیـــوار مباش
چارهٔ دشــــمن مکاره ببایست نخست
یار ما گر نشــــوی هـمدم اغیار مباش

رعنا/ آذریون

(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

رقیه حبیب ابوبکر *(زنده گی نامه رجوع کنید به ص ۲۱۹)*

نمونه کلام:

گلاب سرخ

ای شاخ گلاب سرخ با این همه زیبایی
در کـــنج گلستانی بشکفته به تنهایی
مشعل به کف حوری در روشهء رضوانش
با پرتو آمالی در تیره شبستـــــــانی
عطر سر دامانت خوش زمزمه پرداز است
دامن ز حـــیا درکش ای شاهد هرجایی
آشوب چمن برخواست از جلوهٔ حسن تو
هشدارا که گلچین شده در کار خودآرایی
از عشق کی افـــتاد آتش بسرا پایت؟
تو خود شرر عشقی یـــکسر ز سراپایی
در خلوت این گلبن گویـــم به تو رمزی تو
اوراق گل تازه یک دفتر معـــــــنایی

زرغونه عبیدی

زرغونه عبیدی در سال ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م. در کابل بدنیا آمد، تحصیلات اش را در لیسهٔ رابعهٔ بلخی و بعداً انستیتوت طب در سال ۱۹۸۳/۱۳۶۲م. به پایان رسانید. بـه نوشـتن شـعر و داسـتان همیشـه مـی پرداخت و مجموعهٔ اشعارش را زیر نام "فریاد سکوت" تهیه نمود. وی در آلمان بسر می برد و با شوهرش در تهیه مجله "آسمایی" همکاری دارد.

نگاه سرد

کوره راه عبث فاصله ها
سرد و خاموش و غمین،
در دل جنگل تاریک زمان

ز من ات کرده جدا.
وای برمن!
وای برما!
که چه بیگانه شدیم.
دست تقدیر مرا سوی تو برد،
ناب تر شعر دلم
در نگاه تو شگفت
وای بر من!
وای برما!
زندگی کرد جفا، ما ز هم رانده شدیم،
ما چه بیگانه شدیم؟!

زهرا رسولی

زهرا رسولی در سال ۱۳۵۳ش/۱۹۷۴م. در شهر هرات به دنیا آمد و تحصیلات خود را در دوره مهاجرت در ایران سپری کرده و تاکنون در مشهد بسر می برد. نمونه کلامش:

قلب آهنی
تا طلوع رنج را باور کنید
خواب را ای خفتگان! کمتر کنید...
تا به کی در پیلهٔ پندار ها؟
تا به کی در سایهٔ دیوار ها؟
باز، خون خشکیده در رگ های ما
قلب ها مان آهنی شد ، وای ما
چشمها مان بی فروغ و سرد شد
سینه مان آرامگاه درد شد
آخر ای بی درد ها ، آمد بهار
ای همه نامرد ها! آمد بهار
این سراپا بی خیالی تا به کی؟
تشنه ایم این خشکسالی تا به کی؟
***
شد نگاهم درد به در، باور کنید
خواب را ای هفتگان کمتر کنید

ساجده میلاد

از شعرای معاصر کشور ساجده میلاد است که در سال ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م. در ولایت کـنر بـه دنیـا آمـد. تحصیلات خود را تا دوره دانشگاهی (رشته ادبیات آلمانی) در کابل به پایان رسانید.

به مهمانی باغ برو

زاغ ها را بپران
ز سو شاخه به سنگ
و صدا کن !
به مهمانی این باغ
کبوتر ها را...

حجم خاکستری درد

چه کسی میداند
غصهٔ شب پره را
وقت کوچیدن شب
آه ای سار غربت
چه کسی می داند
وسعت درد ترا
وقتی از شاخ‌ء باران زده‌ء پائیزی
چوچه هایت به زمین می افتد
****
... و خدا می داند که به هنگام غروب
چه غمی می ساید
جگر عشق پیچان ها را
وقتی از چشمه ء روز آب غربت جاریست
وقتی پائیز ز ره می آید
آه ای آیینه
چه کسی حجم خاکستری درد مرا می داند
وقتی در وسعت یک تنهایی
دوست بر خاطر من می گذرد.

سلما تمنا(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

سمنبوی هروی

سمنبوی هروی شاعر فی البدیهه و خوش قریحه ادبیات معاصر افغانستان است. او به "سمن" و "سمنبوی بادغیسی" نیز شهرت دارد. در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م. در ولایت بادغیس بدنیا آمد که در دهه های پنجاه و شصت خورشیدی در کابل با فقر می زیست. ازوی مجموعهٔ اشعار در سال ۱۳۴۶ش/۱۹۷۶م. به نام "ناله های سمنبو" در کابل به نشر رسید. در سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م عدهٔ از هنردوستان اشعار او را در هرات جمع آوری نموده و به نام "گلهای سمنبو" نیز نشر کردند. همچنان در سال ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹م. اشعار سمنبو در کابل گردآوری شده و بنام "گزیدهء اشعار سمنبوی بادغیسی" به نشر رسید. سمنبوی هروی که زن بیسوادی بود، بخاطر یک لقمه نان به درب مکاتب و دانشگاه های کابل به گدایی می نشست و برای یک افغانی قصیده را برای هر کسی فی البدیهه می سرود. بعد از دهۀ شصت خورشیدی ، سمنبوی هروی در مجامع عامه کمتر دیده می شد.

یکی از شعرای معاصر دوره مقاومت بنام عبدالحی شیدا شعر برای سمنبوی هروی سروده و آنرا اهدأ نموده است که ذکر آنرا دراین جا بهتر می دانم

اهدأ به شاعره مظلوم

سمنبوی هروی

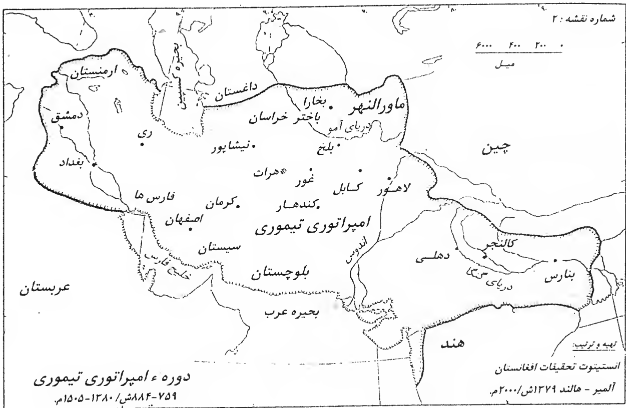
شاعرهء شعر سرای وطن
بیکس و تنها و جلای وطن
شام و سحر گریه پی گل کنی
نوحه و فریاد چو بلبل کنی
مضطرب و پرغم آواره یی
دربدر و خوار یخن پاره یی
گوهر نقدی و ولی بی صدف
سوخته یی نیست ترا دود تف
کس ز پریشانیت آگاه نی
خانه به دوشی و ترا جاه نی
حالت زار تو"مرا" زار کرد
در الم و غصه گرفتار کرد
شعر تو زاینده درد است و سوز
مظهر محرومیت و یأس روز
طبع روان تو چو گل بشگفد
در دل شب کاسهء مل بشگفد

خامــهء تو نغز و سخن پرور است
گرمی آتـــشکدهء آذر اســت
پیری و احساس تو بـــس نوجوان
رنگ بهار تو نبــــیند خـــزان
تا که ترا فخر مــــلاقـات شد
خـــاطره ات زینت اوقات شد
پیر زن ریــــش دل و لاغــری
ما به تـــو فرزند، تو هم مادری
شهره به اوراق سمنبوســـتی
زاد جلالی و ســـیاه موستی
من ز ســـر صدق دعـا می کنم
در حق تو صبح و مسا می کنـم
حافظ و حامی تو باشد خـــدا
حاجب تو چادر خیـــر النـساء

نمونهء کلام سمنبوی هروی:

بیسوادم در حیات خویش خوار افتاده ام
مثل مجنونم به دشت و کوهسار افتاده ام
صبر و آرام و قرارم رفت در هجـــر نگار
همچو آب چشمه ام در رهگذار افتـاده ام
ای خدا من شاخهء خشکم برحمت سبز کن
زانکه من از مخلصان چار یار افـــتاده ام
در جهان گل دیده ام اما گـــل بی خار نه
من همان خارم که از گل برکنـار افتاده ام
بیسوادم من سمنبو، گفته ام این شـــعر را
شاعرم از بیسوادی دلفـــگار افتاده ام

گردید. امپراتوری تیموریان از بحیره خوارزم در شمال تا خلیــج فــارس در جنــوب، در غــرب تــا دمشق ودر شرق تا ماورأی دهلی وسعت داشت. پایتخت تیموریان هرات باستانی و مرکز علم و هنر در شرق بود



وی در جنگ سیستان از پای لنگ شد. امیر تیمور منطقــه مذهبــی بودایــی را در بلــخ، کنــدز و بغلان ویران نمود.وی در هفتاد و یک سالگی بخاطر عملکرد هــای غِیر انســانی و مظـالم اش ، توبه کرده، لوازم شراب نوشی اش را شکست و عزم کرد که منــاطق غــیر مســلمان را بــه اســلام دعوت نماید و تصمیم داشت تا طرف چین لشکر کشی نمایدتا با این خدمتش به اسلام، گناهان

دوستان ایـــن دل بیمار مرا یاد آرید
صبر کم، محنت بـــسیار مرا یاد آرید
روز روشن چو به هم بزم طرب باز کنید
تیره گی های شب تار مـــرا یاد آرید
ابر نیسان چو گهربار شود وقـــت بهار
گریهء دیدهٔ خونـــبار مرا یاد آرید
در صف لاله رخان چون به تماشا نگرید
داغ های دل افـــگار مرا یاد آرید
در چمن بر گل و سنبل چو نظر بگشایید
طره و عارض دلدار مرا یـــاد آرید

بر مزار رابعه بلخی

رابعـــه آن افتخار شهر بلخ
لذت دنیا به کامش گشته تلخ
بود عشـــق آسمانی در دلش
مهر یزدان بوده در آب و گلش
دلربای نکتـــه سنج دلنواز
محرم ارباب عشـــق و اهل راز
عشق پاکی در دل او جا گرفت
در دوعـــالم کار او بالا گرفت
لیک افســوس از جفای روزگار
تهمتی بسته به او اهـــل دیار
تا برادر بدگمان شد بر ســرش
شد بفکر مرگ و قتل خواهرش
آن نهـــال نو جوان ناکام شد
عشق او منظور خاص و عام شد
مرد و زن شـــد عاشق دیدار او
عالمی همچون "سمن" خوشدار او

سلما تمنا(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

سهیلا دوستدار

از شاعران سلیس معاصر افغان است که در شعر سپید دست توانا داردو شعر هایش را بنام مستعار "حسرت" نیز به نشر می رساند. سهیلا دوستدار در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. در کابل به دنیا آمد و تحصیلات خود را در لیسه عایشه درانی به پایان رسانیده ، مدتی بحیث معلم ایفای وظیفه نمود. اکنون در شهر "دوشنبه" تاجکستان بسر می برد.

نمونه کلامش:

نگه میدار مروارید

تو اکنون گریه را بس کن
دگر جائی برای اشک های ما نمی ماند
تو راه پر نشیب و پر فرازی پیش رو داری
بباید عاقلانه گام برداری
و نیز از آرمیدن ها دگر پرهیز باید کرد
تو خواهر گریه را بس کن
به انگشتان دردآلود و زیبایت

نگه میدار مروارید چشمانت
که بی جا می چکد از دیدگان تو
تو دیگر گریه را بس کن
هم از حالا زمان نو ببار آمد
کدورت ها و سستی را ببر از یاد
بجنب از جا
برای نسل فردا ها
نهال پر ثمر بنشان
و از اعماق قلبت آبیاری کن
نهال زندگی باید درختی بارور گردد.

تو دیگر گریه را بس کن.

شاه بی بی ناله

شاه بی بی ناله از شعرأی معاصریست که در سال ۱۳۲۶ش/۱۹۴۷م. در کابل به دنیا آمده و تحصیلات خود را در لیسه زرغونه و رشته روزنامه نگاری دانشکده ادبیات دانشگاه کابل به پایان رسانیده و از جمله اولین فارغ التحصیلان روزنامه نگاری در کابل است. او مدتی عضو مدیریت "سالنامه" در وزارت اطلاعات و کلتور بود و بعدأ بحیث معلم در موسسهٔ نسوان تا سال ۱۳۶۰ش/۱۹۸۱م. ایفای وظیفه کرد. با تجاوز قوای سرخ روس او افغانستان را بعنوان احتجاج ترک گفته و راهی انگلستان شد. تا هنوز اشعار دست داشته اش منصه چاپ نیافته است

نمونه کلام شاه بی بی ناله:

زنـــدان

بهار حسرتم در دیده خون ارغوان دارم
شقایق وار صد داغ شقاوت در نهان دارم
شکسته پای در زندانِ بدکاران و بـی دردان
هزاران حسرت پرواز و ترس از پاسبان دارم
گل امید پرپر شد، نهال آرزو خـــشکید
اسیر برگ ریزان، به دل زخم خزان دارم
نه با ظلمت دلم خو می کند، نی زنده ام بی نور
نه شمعی پیش روی شب، نه ماه از آسمان دارم
من آن آزرده ام کازار کس هرگز نمی جویم
کبوتروار در جولانگه باز، آشـــیان دارم
دراین آشوب قهر و کینه و بیداد و خونریزی
ز بی مهری گریزانم که از الفت نشـــان دارم

شایسته وحدت *(زنده گی نامه ناتمام)*

نمونه کلام:

تو گفته بودی آیم به دیدنت اما
نیامدی و بهارم در انتظار گذشت
دقیقه ها همه شد روز و روز ها همه سال
دو دیده ام به رهت بود و روزگار گذشت
ترا صدا زدم از آسمـــان آبـــی رنـــگ
دلم به خون شد و نالید و آن شرار گذشت
وجود من همه شد چشم و ناله شد همه سوز
به جستجوی تو هردم چه بیقرار گذشـــت
برفت روز و مه و سال و هفته هایم لیک
دریغ آن همه عمری که بی نگار گذشت
به انتظار تو هـــردم دو چشم "شایسته"
سپید گشت و بخوابید و شام تار گذشت

شفیقه دیباج (زنده گی نامه ناتمام)

نمونه کلام:

با ذکر نام عشـــق تو بیتاب می شوم
با یاد چشم های تو در خواب می شوم
در دستهای شوخ تو ای پور آفتاب
لرزانتر از چکیده سیماب می شوم
امشب چو شبنم از دل شب زاده می شوم
فردا ز شرم بوســـــه تو آب می شوم
در فصل زرد با نفس سبزت ای بهار
از نو جوانه بسته و شاداب می شوم
در آرزوی دیدن تصویر چـــشمهات
چشمان چشمه دیدهٔ تالاب می شوم
با ساز عشق و رقص دل و ارغنون شعر
مهـــمان بزم زهره و مهتاب می شوم
سنگی شکسته ام که به اعجاز چشم تو
رخشـــــنده تر ز گوهر نایاب می شوم

شکیلا عزیززاده

شکیلا عزیززاده در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. در کابل به دنیا آمده و تحصیلات خود را در دانشکده حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید. از وی مجموعهٔ شعرسپید بنام " سـنگی در آبگینـهٔ خلـوص" تهیـه شـده است. اکنون در کشور هالند بسر می برد. نمونه کلامش:

با بلندای حصار
صادق پنجره ام کور شده ست.
الفت با غم را - تلخی درد پریشان کرده ست.

سیم خنجرداری
می پیچد دور تنم.
خون من جاری در کشت غریب.
و تمام شور دریا ها
می خزد در چشمم
گونه ام خواهش تند اشک است.

شکیبا اخلاقی *(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)*

صادقه هروی *(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)*

صفیه میلاد *(زنده گی نامه ناتمام)*

نمونه کلام:

غم دل

تو بیا که تا غم دل، ز دلـــــم کناره گیرد
تو بیا که چشم عاشق، به رخت نظاره گیرد
تو بیا که باغ جانم ز نظاره دو چـــــشمت
به هزار شور و مستی، نفسی دوباره گـیرد

طیبه سهیلا

طیبه سهیلا از نویسنده گان و شعرای معاصر اند که در ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م. در کابل به دنیا آمد، تحصیلاتش را تا دوره دانشگاهی در دانشکده ادبیات در سال ۱۳۶۰ش/۱۹۸۱م. به پایان رسانید و بحیث معلم بکار پرداخت. وی علاوه از داستان های که برای کودکان می نویسد، مجموعهٔ شعری بنام" آی و آیینه" در پشاور به نشر رسیده است. نمونه کلامش:

های آزادی!

روی درگاه های شکسته
محراب های غلتیده
اینجا کنار هجوم یتیمان تنها
کسی صدا می زند:
های آزادی !
اسیر خفته در دستان ظلم و تذویر
ای پیر گشته در سلول ظلمت و جهل
کجایی؟
در کدامین ظلمت آباد،
به غل و زنجیرت کشیده اند
که پیران خسته دل
ز دیدارت تعبیر خرابی ندارند
تا کودکان را برای تندیس یادگارت .
. به تماشا می برند؟

های آزادی !
کجایی؟
های دار کشیدهء چهار راه خیانت و ظلم
من مرگت را دیدم
وقتی مناره ها فروریختند
وقتی نامت را از یاد بود تقویم ها کشیدند
وقتی رنگ های تو،

جاگزین رنگ های کهن درفش شدند
وقتی سکوت را بر لب ها بخیه زدند
من مرگت را در کنار چوبه دار دیدم
کسی کنار چوبه دارت نگریست،
کسی برایت نتوانست گریستن

های آزادی!
های فراموش شده، رفته ء از یاد ها!
های زنجیری سده های درد
کجایی؟
تمثالت را از کدامین رواق گرد گرفته بردارم
و برای کودکانم یادگار بگذارم؟

سلطانی/ ضیأ گل

ضیأ گل سلطانی در سال ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م. در شهر هرات دیده به جهان گشود تحصیلاتش را در لیسهٔ مهری هرات به پایان رسانیده شغل معلمی داشت. وی در سال۱۳۶۳ش/۱۹۸۴م. بعد ازینکه برادرش دکتور محمد جان "ودید" را دژخیمان رژیم کابل از شفاخانه چهارصد بستر ربوده و نابود نمودند، به ایران مهاجر شد و در فراق برادرش اشعار و مرثیه های جانگدازی نیز می سراید. اکنون در مشهد بسر میبرد.

نمونه کلامش:

سرخوشان عشق

این پردلان که در صف پیکـــار می روند
مستانه وار در طلـــــب یار می رونـد
بیخود ز خویشتن شده اند آن سبکروان
حـــــلاج شان به پای سر دار می روند
هرچند نـــــاخوشند زیاران بی خرد
سینه سپر بجانـــــب اغیار می روند
از میر کاروان تو مجـــو راز خویش را
هریک بسان قافله سالار مـــــی رود
تا کاروان عشـــــق به منزلگهش رسد
دیوانه وار با دل هوشیــــار می روند

غزل

دل فسردهٔ من بیقرار می گـــــرید
زهجر میهـــــن و شهر ودیار می گرید
زگردباد حوادث مـــــیان هالهٔ غم
به روی مهر فروزان غبـــار می گرید
چومرغ بسمل گم کرده آشیـــان هردم
بیادباغ و گـــــل و گلعذار می گرید
به سبزهٔ که سر از خاک و خون برون آرد
نگـــــاه مضطرب شاخسار می گرید
سرمزار شهیدان رٰاه حق هـــــر شب
بجای شمع، دل لالـــــه زار می گرید
زبسکه ناله نمـــوده است پیر ما امشب
بچشم ســـاقی مستان خمار می گرید

قلب شکسته

دیگر مگو روایت چشمان خســـته را
تصویری از تبسم لب های بســـته را
در انزوای غربتم آهســـــــته تر بیا
تا بشنوی ترنم قلب شکـــــــسته را
احساس میکنم که کسی بوسه می زند
این بازوان زخمی در خون نشســته را
آنگه که عشـــــق آیینه دار خدا شود
با من بخوان رســـالهٔ مردان رسته را
امشب کنار پنجره تنها نشســــــته ام
تا بر کشم به آییـــــنه ماه خجـــسته را
وقتی خطوط فاصله پر رنگ می شود
پیوند زن سلالهء از هــــم گسسته را

عالیه عزیزی(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

فائقه جواد مهاجر

فایقه جواد مهاجر که در سال ۱۳۵۴ش/۱۹۷۵م. در کابل به دنیا آمد،تحصیلات ابتدایی اش را در کابل و بعد از مهاجرت به ایران ، علوم سیاسی را در دانشکده مشهد به پایان رسانید. اکنون بحیث معلم ایفای وظیفه می نماید.او یکی از شاعران توانا ی معاصر زن در کشور ماست از او داستان های نیز در نشریات بیرون مرزی به نشر رسیده است.

نمونه کلامش:

ناگهان زندگی

شب است و چشم غصه ام پر از نگاه می شود
به روی مخمل دلم ظهور ماه می شود
چنان سکوت بی غشی، تنیده بر شبانه ام
که با شلوغ عارفانه اشتباه می شود
کسی نفهمد ای دلم! غرور عاشقانه را
وگرنه روزگار شاپرک سیاه می شود
به روی چشم شبنمی، تکیده بود !ین سخن
که کوه غم به پیش دل شبیه کاه می شود
ببین تو ای دلم شب پر از ترانه را که چه ؟!
دوباره ناگهان زندگی پگاه می شود
نوشتم از شبانه و همیشه در تعجبم
که این سر پر از شراره کی به راه می شود

میلاد

شگفت گل
و از دل منورش
عروج شاپرک شروع شد
وابر رحمت خدا شکست.
صد گل ستاره در نگاه مکه برق زد
و ... ایلیا رسید.

گذشته اش بخشیده شود. اما مریضی دامنگیر وی شده ووفات نمود. باآنکه طبق وصیت خودش امیرزاده پیر محمد جهانگیر نواسه اش را که حاکم کابل و زابل بود مقام سلطنت را بخشد. مگر زمانیکه خبر مرگ وی را شاهرخ پسرش شنید در هرات اعلان سلطنت کرد. وی نیز در هفتاد ودوسالگی هنگام جنگ در فارس ایران مریض شده، وفات نمود. بعد از مرگ شاهرخ میرزا، خانه جنگی ها بین پسران و نواسه های تیمور آغاز گردید. الغ بیگ پسر شاهرخ اعلان سلطنت نموده و پایتخت را از هرات به سمرقند انتقال داد. وی توانست امپراتوری تیموری را نگهدارد. اما بعد از مرگ وی خانه جنگی ها شدت گرفت. یکی از سلاطین مشهور تیموری که بعد از شاهرخ در زمینه های فرهنگی و ادبی افغانستان کار مثمری انجام داد، سلطان حسین بایقرا است که از سال۹۰۱-۹۳۸هـق./ ۸۷۵ تا ۹۱۱ ش/۱۴۹۶-۱۵۳۲م. در هرات حکومت کرد که با همیاری وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوایی در شهر هرات مهد تمدن و مکتب جدید ادبی - هنری هرات راگشودو زبان دری نفوذ بیشتری در قلمرو تیموریان هرات و حتی فارس،ترکیه، آذربایجان در غرب و در سمرقند و بخارا و کاشغر د رچین و آسیای میانه ودردهلی و سند در شرق نمود . در زمان سلطنت وی تمام مردم هرات شاعر و هنرمند بودند و هرکسی حتی در محاوره و زبان عامیانه، به نظم و شعر حرف می زدند. امور فرهنگی افغانستان در محور گرایش های عارفانه و تصوف می چرخید.در قرن نهم هجری شهر هرات مرکز علوم و اندیشه دانشمندان شده و علمأ، ادبأ و شعرای بارزی از ماورالنهر و ایران به هرات گرد آمده بودند. مرکز آموزش فرهنگی هرات بیش از یازده هزار شاگرد داشت که در بخش های مختلف علوم و ادبیات درس می خواندند.

در دورهء تیموریان نظم و نثر عرفانی بیشتر شده که بعنوان یک مقطع تاریخی دیگر در ادبیات افغانستان بشمار می رود. عرفان و تصوف در ادبیات بعد ازآن زمان تا به امروز در افغانستان و کشور های همجوار ایران و هند شیوه ها و اشکال مختلفه را بخود گرفته و با ایجاد طریقت های مختلفه، ادبیات کشوری ما نیز بهمان شیوه رنگ باخت. از شعرا و ادبأی این دوره می توان از خواجوی کرمانی، امامی هروی، ابن یمین، معین الدین جوینی، امیر حسین هروی، نزاری، ابن الفوطی، نزاری قهستانی، فقیه کرمانی، و از همه مهمترمولانانور الدین جامی نام برد.

باوجود اینکه تأثیرات خرابکاری های جنگ چنگیز و اولاده اش برروحیه مردم ما اثر منفی گذاشته و آنان را خرافه پسند و انزوا پرست بوجود آورده بود،علوم و حتی مسایل تربیوی نیز تحت اثر مسایل مذهبی و فرقه یی قرار داشت که شامل تعصبات ایستایی و کمرنگ قرار گرفته،هنرمندان و شعرا نمی توانستند دست باز داشته باشند.. امیر علی شیر نوایی وزیر ادیب پرور دوره سلطان حسین بایقرا همه عواید خود را در اشاعه فرهنگ به مصرف می رسانید. در

فاطمه یوسف زاده

یکی از نویسنده گان و شاعران معاصر فاطمه یوسف زاده است که اشعار و داستان هـایش در مطبوعـات بیرون مرزی بطور مستمر به نشر میرسد.. از جمله داستان های خوب وی می توان از " تنها یادگــار" و " مردی از شهر حماسه ها " یاد نمود که در سال ۱۳۷۵ ش نوشته و چاپ شده است.

فرحناز /آذرخش *(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)*

فرزانه فارانی *(زنده گی نامه ناتمام)*

نمونه کلام فرزانه فارانی:

رشتهء عشق

دور از تو سحر شگفتنی نیست
فریاد دلم شنیدنی نیست
حالی که بود مرا ز هجران
احساس بکن که گفتنی نیست
با رشتهء عشق خود تو ما را
بستی که دگر گسستنی نیست
خاموش و سیه شده شب و روز
وصل تو مگر رسیدنی نیست
این شی که مرا گرفته در بر
با صبح به سر رسیدنی نیست
خورشید تویی بیا بسویم
بی تو شب من گذشتنی نیست.

بی ستاره گی

ستاره هیچ نبود
وشب ز غصه گذشت
و روشنایی مهتاب را غبار ربود
ستاره هیچ نبود
امید صبح دگر باره
نهان به ظلمت دزدان روشنایی بود

وشب سیاه و غمین
ستاره ها همه خاموش
سکوت و اندوه شب را کسی نمی دانست
ستاره هیچ نبود
و شب ز حسرت آن بی ستاره گی می سوخت

فرشته ضیایی(زنده گی نامه ناتمام)

من و بهار

من هم احساس نو شگفتنی را
در دل خویش جاودان دارم
من هم اینـــک میان لاله سرخ
سر به صحرای بیکران دارم

از میان شگوفه های سپید
زنده گی را سلام می گویم
هر یک از غنچه های نورس را
با نـــــسیم بهار می بویم

گاه با ابر نقره یی رنـگی
هر کجا بگذرم به گریانــم
گاه با یک نهال کوچک باغ
چشم بر راه باد و بارانـــم
من به سوی جهان تازه خود
غم دوری آشیـــــان دارم

فروغ کریمی

از شاعران جوان شعر سپید فروغ کریمی است که در سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م. در شهر کابل بد نیا آمد و تحصیلاتش را در لیسه ملالی و انستیتوت طب دندان به آخررسانید و کشور را ترک کرد. اکنون در هالند بسر می برد. نمونه کلامش:

دلتنگی ام را

دلتنگی ام را
در درازای اتاقم قدم می زنم
از زادگاه من
تا زادگاه کودکم
در یک انجماد
با اندهمان در کوچه های سرد حافظه ام
زنجیر نازک لبخند کودکم را
به پای دیوانگی هایم بسته ام
وقتی سر به دیوار زدن را
چون خواهش سرکش
در سرم: - مسکن پراگندگی های منجمد - بیدار می کنند.
لبخند دیگر نیست
تا مذاب اندوهانم را
در شیار های ذهن خسته ام
با حضور واژه ها عبور دهد

لبخند دیگری نیست
تا نمردنم را ثابت کند

فریبا صابری*(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)*

فوزیه رهگذر

فوزیه رهگذر متولد شهر مزارشریف است که تحصیلات خود را در لیسه رابعه بلخی به پایـان رسـانیده و در رشته زبان انگلیسی در اسلامبول ترکیه به آموزش ادامه داد. اکنون در امریکا بسر می برد. مجموعـه اشعارش بنام "دیار شگفتی ها" در سـال ۱۳۷۸ش/۱۹۹۹م. در تورنتـوی کانـادا بـه نشـر رسـید. نمونـه کلامش:

کودک جنگ

چشمهایت نگرانند و دلت
تک و تک می کوبد
مثل گنجشگک سرما زده ای
زیر دیوار فرو ریختهء خانه بی پنجره ات می لرزی
کاش می شد
تن سرما زده و لاغر و لرزان ترا گرم کنم
مثل آن قصهء شیرین یکی بود و نبود
روی خاکستر ویران شدهء ایوانت
سفره ای پهن کنم.

کریمه ملزم پرکار (زنده گی نامه ناتمام)

عروس نو بهار

فرح بخش است فصل نوبهار و سیر بستانش
حیات تازه بخـــشد بر زمین از فیض بارانش
چه زیبا منظری دارد طبـــیعت اندرین ایام
سر تعظیم می آری فرو بر صــــنع یزدانش
سخایش را نگر اکنون در و گوهر نثـــار آرد
جهان را خرمی بخشیده فیض سبز دامانـــش
عروس نوبهار اکـــنون گل و سنبل به بر دارد
مشامش تازه شد ازعطر گل مخصوص ریحانش
هزاران رستنی ها را در آغـــوشش نهان دارد
شگوفه برملا سازد کنون ایـــن راز پنهانش
نوای مرغکان و صوت قمری نالـــــه بلبل
بگوشم خوشتر آید، لیک صوت آبـــشارانش
جهان شد خرمی از فیض قدوم نوبهـــار اکنون
زمردگون قبایی سبزه را بخشیده یزدانـــــش

کریمه ویدا

کریمه ویدا در سال ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵م. در شهر مزارشریف بدنیا آمد، تحصیلات خود را در لیسه سلطان رضیه مزارشریف و دانشکده حقوق دانشگاه کابل بدست آورد. وی از شاعران دهۀ چهل خورشیدی در کابل است. اشعارش در روزنامه های و مجله ژوندون و پشتون ژغ به نشر رسید. و یکی از کارمندان رادیو افغانستان بود. وی با ناصر طهوری ازدواج کرد و در سالهای پنجاه اشعارش بنام کریمه طهوری به نشر می رسید. در سال ۱۳۶۲ش/۱۹۸۳م. از شوهرش جدا شد واز طریق پاکستان راهی امریکا شد. و با منیر هویدا ازدواج کرد اما این وصلت دوباره به جدایی کشید.کریمه ویدا مجموعه های شعری زیر را تاکنون تهیه نموده است: "آیه های منسوخ"، "نگاه آیینه"، "پشت در های بسته"، "خنجر و خواب" و "باغ خار". نمونه کلام:

خنجر و خواب

به ساحلش کشانید
شیرهء از جان خود.. بر زخمش نهاد
و زیر آسمان برهنهء خدا.. با او خوابید
زن عاشق.
با بوسهء ماه... چشم گشود
زن عاشق
خودش را یافت.
شب را و جنگل را
و خنجر را فرو شده در قلبش.
فریاد زد زن عاشق:
دردم همه از کندی خنجر بود... نه خنجر زدن...
کوه ;فریاد زد
چنان که جنگل از برگ تهی شد
و دریا ; از اشک لبریز
*****
دریا ;زن عاشق را در آغوش کشید، آرام...
و دیگر زن ;نه از خنجر نالید و نه از تنهایی...

لیلا خرم

لیلا خرم از سخنوران بی مانند معاصر دوره مقاومت و کارتونیست کشور ماست که به زبان های دری و پشتو اشعار و نوشته های بکری دارد. در اشعار دیدگاه ها به گونه جدید شکل گرفته است. او اولین زن سخنوریست که مایه های شعری اش رنگ نوگرایی دارد و در هر دوزبان شعر سپید نیز سروده است. او در سال ۱۳۴۷ش/۱۹۶۸م. در کابل به دنیا آمد و در رشته خقوق و علوم سیاسی از دانشگاه کابل آموزش خود را پایان داد لیلا خرم در رشته ادبیات تحصیل نموده و از جمله شاعران دوره مقاومت و جهاد است که سالها را در هجرت و آواره گی پشاور سپری می نماید. او در بخش فعالیت های اجتماعی نیز سردبیر مجله "زن مسلمان" بود و اکنون نیز گرداننده گی مجلۀ ماهانه "وطن" را دارد. از وی تا کنون یک مجموعۀ شعری بنام "خواب فردا" در پشاور به نشر رسیده است.

نمونه کلام او:

عطـــش

در وحشت پائیز
گلها همه پژمرد
بر آیت معصوم تمنای حقیقت
لبها همه افسرد
دیوار برافراشت
چشمم نگران ره پر پیچ زمان شد
غافل ز سراپرده تزویر
در دیده حیرت زده ام اشکی رها شد
وآنگه ز در مضطرب دیده برآمد

***

اینجا همه گلهای به زردی خزان است
اینجا - نه همانست که در حوصله ام
در خواب خوشم، در هدفم، در عطشم بود
از حادثه، ویرانی و از مرگ و هم از خون
یک لحظۀ زیبای بهاری طلبم بود
از تلخی پائیز خزیدم به زیارتگهء گلها
چشمم نگران ره پرپیچ زمان است
من هیچ ندانم
کز بهر چه محصور خزانم.

غزل

در ذهن فقیر خود طرح چمنی داریم
ما خانه بدوشان نیز در خود وطنی داریم
ماندیم در آبادی ویرانه ای گمنامی
در پرده ای این وادی باغ و سمنی داریم
آنگاه که از کینه آباد جهانی شد
از بهر خراب دل دار و رسنی داریم
گرچه چو لجنزاریم گنداب لباس ماست
شادیم که اندر پی شفاف تنی داریم
دریای ابد جاریست در رگ رگ جان ما
سیلش ببرد از جا گر پیرهنی داریم
شامیست غم الوده در هر نفسش خوابی
تعبیر به هر خوابش صبح حسنی داریم

لیلا صراحت روشنی

لیلا صراحت روشنی در سال ۱۳۳۷ش/۱۹۵۸م. در شهر چاریکار ولایت پروان در یک خانوادهٔ متدین و ادب دوست به دنیا آمد و به اثر تشویق و رهنمایی پدر "سرشار روشنی" در راه شعر قدم گذاشت. تحصیلات خود را در لیسهٔ ملالی و دانشکدهٔ زبان و ادبیات در رشتهٔ ادبیات دری در دانشگاه کابل به پایان رسانید. و به حیث معلم زبان و ادبیات کار کرد و زمانی هم مسوول مجله "میرمن" و ارشاد النسوان" بود. وی عضویت انجمن نویسنده گان افغانستان را در دههٔ ۱۳۷۰ نیز داشت. از وی مجموعه های شعری بنام های "طلوع سبز"، "تداوم فریاد" و "حدیث شب" به نشر رسیده است. لیلا صراحت اکنون در کشور هالند پناهنده شده است.

نمونه کلام:

ترانهء از یاد رفته

امشب به بزم چشم تو تنها نشسته ام
چون لالهٔ دمیده به صحرا نشسته ام
از ساحل سکوت، گریزان و سرگردان
بر موج عاصیانهٔ دریا نشسته ام
در انجماد اشک چه شبها تپیده ام
غوغای ناله را به تماشا نشسته ام
در انتظار ملتهب رویش بهار
در خلوت عظیم تمنا نشسته ام
در آرزوی پیک نوازشگر نسیم
همچون نگاه تشنهء گلها نشسته ام
امشب چنان ترانه از یاد رفته یی
در بزم چشمهای او تنها نشسته ام

پرنده یی که پرگشود

پرندهء خیال تو
به گلشن امید من
چه سالها،
چه سالها که پر گشود، شاخه جست و لانه کرد
چه سالهای سبز سبز خوش نمود
ولانه های سرخپوش گرمجوش
چه آشنا به درد ها.
چه شادمان شدم از آنکه خون گرم زنده گی
به گلشن تمید من دویده بود
وان پرنده عزیز،
سرود عشق را سروده بود.
***
پرندهٔ خیال تو
به گلشن امید من
به سالهای سرد سرد برف پوش نیز

نشست و لانه کرد
امید پرگشودنش
ز لای شاخه های سرد برف پوش
به جز خیال سرد برفگونه یی نبود
چرا خیال؟
مگر نه،
ای "پرندهء امید دلنواز من"
که:
برف آب میشود،
شگوفه خنده میکند،
وآفتاب میشود.
جوانه های سبز سبز یک امید
به تار و پود هستی تو ریشه میکند
و خون سبز یک بهار
به گلشن امید من دوباره میدود.

لیلا کاویان

از سخنوران معاصر کشور لیلا کاویان است. وی در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م. در کابل به دنیا آمد و تحصیلات خود را در لیسهٔ رابعهٔ بلخی و بعدأ انستیتوت طب دندان به پایان رسانیده ، تا سال ۱۳۶۱ش/۱۹۸۲م. به حیث معلم ایفای وظیفه نمود. بعدأ بعنوان مخالفت علیه تجاوز روسها به افغانستان ، کشور را ترک کرده و به آلمان پناهنده شد. در سال ۱۳۷۶ش/۱۹۹۷م. دیده از جهان بست. اشعارش بطور پراگنده در مطبوعات افغانستان نشر شده است. نمونه کلامش:

به طرزی جلوه می ریزد خرام قد دلجویش
که صد دل در کمند آرد رم از هر ناز آهویش
نمی دانم چمن صد رنگ پرواز از چه می روید
که می بینم هزاران رنگ در آیینهء رویش
قماش برگ گل از نازکی همچون رخ خویش
شکنج زیب سنبل بشکند از چین هر مویش

خدا میداند و من کاین ستمگر جان چو میگیرد
نه بخشاید، نه بردارد یکی چینی ز ابـــــرویش
به زنجیر غم عشقش شکست استخوان دارم
هزاران داغ بر دل برده ام از غفـــــلت خویش
امان از حلقه های پای بندم ورنه خـــوش روزی
که بگشایم پرو پرواز گیرم از ســــــر کویش
الهی زخم غم کاینسان مرا بر جان، مسکین زد
بگیرد دامنش روزی و بنشاند به زانــــــویش

لیلا ملک تیموری(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

لیلا یلدا

از شعرأی معاصر زن هم لیلا بلداست که در سال ۱۳۴۳ش/۱۹۶۴م. در کابل به دنیا آمده و تحصیلات دانشگاهی در رشته ادبیات دارد. وی به زبان های پشتو و دری شعر می سراید. نمونه کلامش:

غزل

با سیه چشمان خود خواهم که مدهوشت کنم
با سپید اندام خود یک شب کفن پوشت کنـم
مست می لرزد تنم در خواهش این اشتیـــاق
جامها می از لبـــــانم جان من نوشت کنم
من سراسر شور و شوقم اندرین ویـــرانه گی
با گل گلبوسه ها چون باغ گـــــلپوشت کنم
پرده های عفت و این دشمــــــنان جان من
ناصحا این حلقه را من سخت در گوشت کنم
آه مـــن دیوانه ام تـــو ز آن دیـــگری
صبر خواهم از خدا تا که فرامـــــوشت کنم

ادبیات افغانستان اندیشه های توکلی، صبر و ترک دنیا بیشتر جا داشت. مولانا نورالدین جامی یکی از شعرای مشهور این دوره است که با نوشتن کتب مشهور چون: نفحه الانوار،سلامان و ابسال، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خرد نامه، نفحات الانس، هفت اورنگ، بهارستان و کتب دیگرش یکی از شخصیت های متصوف آندوره بشمار می رود که امیر علی شیر نوایی سخت بوی ارادت داشت. شخصیت های دیگری چون خواجه آصفی، مولانا بینایی،معین الدین حسین کاشفی،سهیلی، ملکه گوهر شاد بیگم، و شخص علی شیر نوایی که خود مؤسس مکتب چغتایی در ادبیات ترک و آسیای میانه شمرده می شود از جمله شعرای آنزمان اند.
کتاب تاریخی (روضه الصفا) میر خوندو (حبیب السیر) خوند میر دو تن از تاریخ نگاران مشهور افغانستان، آثار ماندگاریست که می توان به اصالت زبان دری در آندوره استناد نمود. در بخش هنر خطاطی و نقاشی هم می توان از هنرمندان مشهور افغانستان چون غیاث الدین نقاش هراتی، استاد کمال الدین بهزاد، میر علی، مولانا معروف کاتب دروازی و دهها تن دیگر یاد نمود که افتخار دورهء هنری مکتب هرات اند.
دراین دوره بازهم روش های ادبی، در نثر و شعر،مکاتب هنری نقاشی، تذهیب کاری، خطاطی، و صحافی و از همه مهمتر عرفان اسلامی از افغانستان به کشور های ایران، ماورالنهر، چین و حتی اروپا نیز سرایت نمود.

دونیم قرن تجاوز و سلطه بیگانگان

تجاوز صفوی ها، شیبانی ها و مغول ها درافغانستان

تجاوز صفوی ها و انحطاط ادبیات دری

افغانستان در بخش غربی معروض حوادث نامیمونی شد ه که بر مبنای تعصبات مذهبی نیز شکل گرفته بود. دولت صفوی ایران توسط شاه اسماعیل در سال ۹۰۸ق/۸۷۱ ش/۱۵۰۲ م. تأسیس گردید، که سالها در جنگ مذهبی علیه سلطان سلیم عثمانی آتش اختلافات مذهبی را دامن زده، مذهب دوازده امامی(ائمه اثناعشر) را رسمی اعلان نمود. وی سلسله فتوحات خود را نیز بر قلمرو افغانستان بیشتر ساخت. و شهر مشهور اصفهان، را تصرف کرده بطرف کرمان،

ماهرخ نیاز

ماهرخ نیاز در ثور ۱۳۳۵ش/اپریل ۱۹۵۶م. در سرخرود ولایت ننگرهار به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته روزنامه نگاری در دانشکده ادبیـات دانشگاه کـابل در ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م بـه پایـان رسـانید و در فعالیت های رسانه یی ، برنامه ریز در اداره هـنر و ادبیـات رادیـو تلویزیـون افغانسـتان بـود. او در سـال ۱۹۸۱/۱۳۶۰م. مهاجر شد و از پاکستان به امریکا رفت. از وی یک مجموعه شعری بنام "نیستان ارغوانی" در پشاور به نشر رسیده است.اشعارش غالبأ هجو آمیز و سیاسی است. نمونه کلامش:

اعتراض

زین پس فغان و شکوه بیداد می کنـم
کاری به رغم خواهش صیاد میـکنم
دیو سکوت گشته گلوگیر اعتـــراض
از پنجه اش گلوی خود آزاد میکـنم
سد سدید برکنم و افگنــــم به دور
آنگه که کاخ حادثه بـــنیاد میکنم
خوابت مباد دیده بدان بعد ازین، که من
افسون و ورد خصم تو برباد میکنم!
وقتی که کار دشمن میهن کنم تـــمام
کشور به کام مردمم آباد میکـــنم

(۱۵اسد۱۳۶۰ کابل)

دور از وطن

آن دم که از کنار تو، میـهن، جدا شدم
بیچاره و شـــکسته دل و بینوا شدم
گویند رفت و رست زآشوب و رنج و درد
غافـــل از آن که من به الم مبتلا شدم
خوابم ز سر پرید و فروغم ز دیـده رفت
از بیخ و بن بریده و سر در هـــوا شدم
بدرود سر خوشی ها، بدرود دوسـتان!
غم شد انیس من، چو جدا از شما شـدم
در سینه مهر میهن و در سر هـــوای او
دور از وطن اسیر همه یاد ها شـــــدم

مریم محمود *(زنده گی نامه ناتمام)*

زنده گی

پیراهن سپید سلامم
این شسته در صفا و صداقت را
در باغ قامت فردا
روی طناب محکم ایمان
در پای چند شاخه ز خورشیدت
ای زنده گی هموار می کنم.

مژگان مستمند *(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)*

نادیه فضل

نادیه فضل در سال ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶م. در کابل به دنیا آمد. تحصیلات خود را در لیسه آریانا و دانشکده حقوق دانشگاه کابل به پایان رسانید. از وی تا کنون یک مجموعهٔ شعری بنام " پرنیان خیال" نشر شده است وی در کشور آلمان پناهنده شده است. نمونه کلام:

اشکی بر ویرانه ها

همه جا خاکستر
همه سو تلخ و خموش
قهقهء کرکس بیداد فضا را بگرفت
دست بدنام سیاهی
تیر رگبار ببارید
و هزاران گل پر شاخهء عطر افشان را پر پر کرد.
خون و خاکستر
قامت شهر بلا دیدهء ما را بگرفت.

نفیسه ازهر

نفیسه ازهر متولد کابل است که در رشته حقوق در روسیه تحصیلات خود را بـه پایـان رسـانید.. نمونـه کلام:

مادرم دست من و خواهرمن خینه کند .
در شب تار سیاهی
که به خود پیچیده است
مثل پندک به بهار
صبح چون باز شود
گلک عید از آن خنده زنان جلوه کند
مادرم دست من و خواهر من خینه کند
دست او گرم محبت
دل من سرد
که سرما به سر من زده بود
کوهی از درد فراوان که اگر عید شود
به چه خشنود شویم
همه جا ویران است
و در آغاز بهاران
گلکی نیست به شاخ
آب در باغ ز رفتار خود استاده به جنگ
مادرم دست من و خواهر من خینه کند
خواهرم شاد که فردا عید است
خبرش نیست که مردم همه ماتم زده اند
و من و مادر من
سوگواریم که مردم همه ماتم زده اند

نفیسه خوش نصیب (زنده گی نامه ناتمام)

نمونه کلام:

چـــه کنم

شده روزی که دل خویـــش به دریا بزنم
"تا خدا فاصله ای نیست ازاین جا که منم"
گز ازین کـــهنه سرا باز شود چون سر مو
ره باریک تر از مـــــوی سری با وطنم
رخت با قــــافله برداشته جا، حجم کنه
بکشم بار گران غـــــم و آنجا فگنم
بزنم حلـــقهء دار تو به آتـــــش با آه!
پای زنجیر شکن دارم و "بس دم چه زنم"
شکنم قفـــل و قفــــــس را شکنم
بار ها روح مگر از قفس تن بــــــکنم
من جدا تا به کـــجا از من من یا مـــن تو
کی توانم که رهانم خودم از خویشتـــنم
بزنم ور نزنم، در بزنی، روز و شـــــبان
تو که آیی ز پی ام من که نیایم چه کنـم؟

ناهید بشردوست

نـاهید بشـر دوسـت متولـد سـال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م. در کـابل اسـت و تحصیـلات خـود را در سـال ۱۳۶۳ش/۱۹۸۴م. در رشته زمین شناسی به پایان رسانید. وی همچنان شـغل خبرنگـاری نـیز داشـت..

نمونه کلام:

تبسم شوق

از غلوی قــــامت سبز بهار
طرح هستی واژه بـــالا کشد
هرچه آمد از تبسم های شوق
نقش لبخندی بسوی مـا کشد
دیده تا بگشوده ام تصـویر تو
در میان سبزه ها غوغا کـشد
فصل چشـــمان سیاه ناز تو
راز نرگس را بســـی والا کشد

از طلوع سبز جنـــگل وارهی
تا خیالم قامتت تنـــها کشد
رقص اندام درخـــــتان غلو
سالها یاد ترا اینـــــجا کشد
ای همیشه در خیالم سبز سبز
تا کجــا در غربتت دل پا کشد
باز گرد دســـت مرا گرمی بده
تا به فصل سرد مـــن گرما کشد

نجلا آگاه(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

وجیهه ایوبی(زنده گی نامه و نمونه کلام ناتمام)

هما آذر

هما آذر متولد ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م. در شهر هرات است . او تحصیلات لیسانس خود را در رشته ادبیـات از دانشگاه کابل بدست آورد. در سال ۱۹۹۵/۱۳۷۴م. افغانستان را ترک گفت. اکنـون در آلمـان بسـر مـی برد. نمونه کلامش:

سوز نهانی

تا عشق تو در دلم نهان می سوزد
جانم زغمت شراره سان می سوزد
ای کشورم ای همیشه در خاطر من
ای هجر توام روح و روان می سوزد
هرگاه غزلی بـــه یادت آغاز کنم
از یاد تو خامه و زبان می ســـوزد
زان شعله که دشمنت بجان افگندست
بر پیکر ما-تاب و توان مـــی سوزد
پائیز فشرده ایم و گویـــــی با ما
در خانه فصل هـــا زمان می سوزد
دور از تو در انجماد الـــفت محصور
جان با تو در آتش روان مـــی سوزد
ما خیل پرنده گان هجـرت تا چند
نظاره کنیم که آشیان مـــی سوزد

هما طرزی

هما طرزی در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م. در شهر کابل به دنیا آمد و تحصیلات خود را در لیسه ملالی و دانشکده ادبیات رشته انگلیسی در دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م. به پایان رسانید. اشعارش بطور پراگنده در مطبوعات افغانستان به نشر رسیده است. نمونه کلامش:

هنوز

من عشق را برای تو تکرار کرده ام
من خویش را برای تو بدنام کرده ام
من عطر تازه مست نهان وجود خویش
با آن همه گناه
با آن همه صفا
در موجهای گندهء اذهان بعضی ها
برباد داده ام
حالا بیا ببین
من شعر را برای تکرار کرده ام
من شعر را برای تو ای جلوهء محال
ای مایهٔ سرور
ای پایهء امید
با آن همه خیال
با این همه جلال
در لای دوده سیاه نگاه کسان
تکرار می کنم.

هما ولی

هما ولی در سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م. در کابل به دنیا آمـد. تحصیـلات خـود را در لیسـه آمنـه فـدوی و موسسه عالی سید جمال الدین افغان به پایان رسانیده منحیث معلم تا سال ۱۳۷۰ش/۱۹۹۱م. به کـار پرداخت. اکنون در آلمان به نشر می برد. پارچه های شعر سپید می سراید که نمونه آن اینست:

احساس می کنم
ای مرد بازگشته از سفر
چشمان مست، مست نشاط آفرین تو
از چشم های خسته من هسته می شود
احساس می کنم که دروازه های عشق
بار دگر به روی دلم بسته می شود
احساس می کنم
باور نمی کنم.

مآخذ و پی نوشت هابخش ششم
زنان نامور، داستان نویس و شاعر معاصر افغان

۱/ پشتنی میرمنی، عبدالروف بینوا، انجمن تاریخ افغانستان، مطبعه دولتی ۱۳۲۵ هـ ش.
۲/ : قافله بدر، مجموعه اشعار عبدالحی شیدا، بکوشش دکتور محمد حلیم تنویر، از انتشارات انستیتوت تحقیقات افغانستان، چاپ دوم، شهر آلمیر، هالند، ص ۱۴۴.
۳/ A Biographical dictionary of contemporary Afghanistan & Ludwig W Ademec, Akademische Druch- u. Verlagsanatalt, Graz -Austria, 1987.
۴/ آرشیف انستیتوت تحقیقات افغانستان ، شهر آلمیر، هالند.
۵ / "لوای حق" نشریه، ارگان نشراتی جبهات شهید افضلی، ۱۳۶۷-۱۳۷۰ش/۱۹۸۸-۱۹۹۱م. هرات.
۶ / "زن افغان"، ارگان نشراتی اجتماع زنان افغانستان، ۱۳۷۴/۱۹۹۵م.، پشاور.
۷ / "پیام زن مسلمان" مجله، ارگان نشراتی سازمان اسلامی زنان افغانستان، ۱۳۶۴ش/۱۹۸۴م.، پشاور.
۸/ برف و نقشهای روی دیوار، گزینه داستان های(اعظم رهنورد زریاب و سپوژمی زریاب) بکوشش سید اسحق شجاعی، حوزه هنری انتشارات سوره، چاپ اول ۱۳۷۶ تهران.
۹/ زنان مهاجر(نشریه ویژه زنان)، سال اول، شماره سوم و چهارم، زمستان ۱۳۷۶، مشهد.
۱۰ / آسمایی(مجله)،شماره ۹، سال سوم، زمستان ۱۳۷۷ ، ص۳۷.
۱۱ / فریاد بیگناهان (فصلنامه)، موسس ثریا سدید،موسسه کمک به اطفال افغانستان، ایالت ورجینای امریکا، شماره اول ، سال چهارم فبروری ۲۰۰۰م.
۱۲ / گلبانگ (ضمیمه هفته نامه وحدت)، شماره های ۴۵-۵۰، ماه ثور ۱۳۷۸/مارچ ۱۹۹۹م. شهر قم، ایران.
۱۳ / پیامبر (ویژه نامه ادبی فرهنگی خواهران) شماره اول، بهار سال ۱۳۷۷ش/۱۹۹۸م. قم، ایران.
۱۴ / امین(ماهنامه سیاسی -ادبی)،شماره دوم، سرطان ۱۳۷۷ش/ می ۱۹۹۸م. مشهد ، ایران.
۱۵ / نوبهار (فصلنامه فرهنگی)، شماره دهم، سال پنجم، بهار ۱۳۷۲ش/۱۹۹۳م. بن ، جرمنی.
۱۶ / در دری (فصلنامه ادبی)، انجمن نویسنده گان افغانستان،شماره های ۵،۶،۷،۸و۹-۱۰، بهار ۱۳۷۷ -تابستان ۱۳۷۸ش/۱۹۹۸-۱۹۹۹م. مشهد، ایران.
۱۷ / مجله شعر (ویژه نامه افغانستان)، سال دوم، شماره ۱۴، آبان(عقرب) ۱۳۷۳ تهران.
۱۸ / البدر(ماهنامه)، انستیتوت تحقیقات افغانستان، شماره ۶۶، ۲۱ سنبله ۱۳۷۷/ ۱۲ آگست ۱۹۸۸، آلمیر - هالند.
۱۹ / طلوع سبز (مجموعه شعر) ، لیلا صراحت، انجمن نویسنده گان افغانستان، ۱۳۶۵، مطبعه کابل.
۲۰ / نیستان ارغوانی، ماهرخ نیاز، ۱۳۵۶ ش /۱۹۹۲ پشاور.
۲۱ / نمونه های شعر افغانستان، بکوشش چنگیز پهلوان، انتشارات نیشاپور، ۱۳۷۱ تهران.
۲۲/ خواب فردا(مجموعه شعر)، لیلا خرم، ۱۳۷۰ پشاور.
۲۳ / تداعی فریاد (مجموعه شعر)، لیلا صراحت، انجمن نویسنده گان افغانستان، ۱۳۷۰ کابل.
۲۴/ شعر زنان افغانستان، به کوشش مسعود میر شاهی، انتشارات خاوران، تابستان ۱۳۷۹، پاریس.

فهرست الفبائی زنان سخنور و نامور افغانستان

فهرست الفبایی این کتاب به گونه آغازین نامها و یا نام اولی ردیف بندی گردیده است

طوس، مشهد و سرخس پیشروی کرد. در هرجای مخالفین اشرا کشت و کله منار هارا بجای گذاشت. بعدأ مرو را در سال ۹۱۶ق/۸۸۹ ش/۱۵۱۰م.از تسلط محمد شیبانی بیرون کردو بخش شرقی افغانستان قدیم را زیر نفوذ خود در آورد.

بر مبنای مذهب جدید، مخالفین اش - که اهل تسنن بودند -یا کشته شدند و یا هم به شهر های شرقی افغانستان مهاجر گردیدند. عارفان و علمأ نیز در سایه تعصبات سرکوب گردیده، اکثر شعرأی و ادبأی نامدار راهی سرزمین شرقی افغانستان که زیر اثر مغول های هند بود پناه بردند. در دولت صفوی خرافات،جای علوم متداوله و ادبیات را گرفت و مردم در محور جادو و مراسم خرافی به باور های کشانیده شدند که بعد ها از مناسک مذهبی شمرده میشد. صفوی های نیز در هر جا بنابر بر امر شاه اسماعیل مردم را وادار به طعن سه خلیفه صدر اسلام پرداخته و هجو کرده و از حضرت علی (رض) و اولاده اش تأئید می نمودند. چنانچه در مسجد جامع هرات هواداران شاه اسماعیل با کلاه های سرخ خود که مشهور به قزلباش بودند، امام مسجد حافظ زین الدین هراتی را بکشتند. زیرا او این امر پادشاه را اطاعت ننمرد و از خلفأی اسلام بد نگفت..

لشکر کشی های شاه اسماعیل صفوی به بادغیس، مرو، خجند، میمنه، بلخ، اندخوی، جوزجان تا بدخشان به پیش رفت.. مناطق کندز و بغلان زیر اثر مغول ها و تسلط بابر میرزا گورگانی بود. شاه اسماعیل با بابرمیرزا ائتلاف نمود تا شیبانی های را -که بعد از مرگ محمد شیبانی به آنطرف دریای آمو رفته بودند - نیز سرکوب نمایند و شهر های سمرقند و بخارا را تصرف کنند. در سال ۹۱۸ق/۹۰۱ش/۱۵۱۲م. شیبانی ها دوباره خود را بسیج نموده و بلخ ، هرات و مشهد را از تصرف صفوی ها گرفته و امامان مذهبی شان را به جرم خون حافظ زین الدین هراتی ازبین بردند . اکثر مردم نیز با شیبانی ها روی آورده بودند. ولی این جنگ ها آتش تعصبات را بیشتر ساخته و شاه اسماعیل با لشکر عظیمی از تبریز دوباره به هرات حمله برد و قتل عام کرد و به کندهار نیز تسلط یافت. دراین زمان شجاع بیگ ذوالنون والی کندهار از زندان صفوی ها فرار نمود و شاه اسماعیل فرمانی صادر کرد که " هر کسی را که از سپاه خراسان(افغانستان) اند در هرجایی در یابند از دم تیغ بکشند.." و بدینگونه خون زیادی ریخته شد. لشکر کشی صفوی ها به شمال افغانستان نیز مصیبت های را در پی داشت. شهر های اندخوی، بلخ و میمنه هزاران زن و مرد کشته شدند و کله منار ها ساخته شدند. ادبأ و شعرای که اهل تصوف و عرفان بودند به شاهان مغول در هند پناه بردند.

Eloquent & Famous Women of Afghanistan

Dr.M.Halim Tanwir



انتشارات علمی و فرهنگی
انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان

کتابهای از همین نویسنده

۱/ تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان (د افغانستان تاریخ او خپرونی)
۲/ تاریخ نهضت های اسلامی
۳/ باران (مجموعهء داستان کوتاه)
٤/ خر بی فرهنگ (مجموعهء طنز)
٥/ افغانستان در سایه سیاست، اقتصاد و فرهنگ
٦/ زنان سخنور و نامور افغانستان
۷/ جنایات کمونیست ها در افغانستان
۸/ از شور بازار تا کلفورنیا (مجموعهء طنز)
۹/ گل آقای پتونی (مجموعهء طنز)
۱۰/ زنده گی نامه و آثار سید جمال الدین افغان
۱۱/ تاریخ افغانستان در قرن نزده و بیست
۱۲/ قافله بدر (مجموعه اشعار عبدالحی شیدا

Printed by Saboor Islamic Publication Ph: 92-91-843382

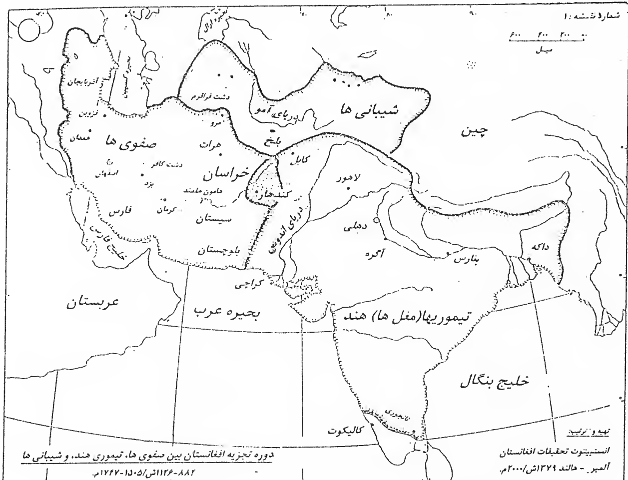




با مرگ شا ه اسماعیل (۹۰۳ش/۱۵۲۴م.)، طهماسب پسرش جانشین وی شده و پایتخت را به قزوین انتقال داد. با مسموم شدن وی شاه عباس ، عباس ثانی و شاه حسین دوره انحطاط صفوی ها پیمودند.

اشغال و تجزیه دو نیم قرن افغانستان - که از اوایل قرن شانزدهم نیمه اول قرن هژدهم میلادی - افغانستان را به قهقرا کشانید، مکاتب ادبی و هنری را دراین کشور به انجماد سوق داد، منابع هنری و ادبی کشور ما به یغما و غارت برده شد، دانشمندان ، علمأ و ادبأ کشور ما پراگنده شده و یا ازبین رفتند.

زبان ادبی درغرب افغانستان (ایران شرقی کنونی) زیر نفوذ شیوه و لهجه پهلوی و فارسی قرار داده شد و زبان رسمی کشور ایران شمرده می شد. زبان دری با آنکه در متون و به لهجه شهر های طوس و نیشاپور، مشهد و سیستان جا داشت، از مکتب خاص هرات نمی توانست پیروی نماید. انجماد فکری در غرب افغانستان سراسر حکمفرما شد. صفوی ها هنرمندان افغان را مجازات می کردند. یکی از شعرأی مشهور افغانستان بنام "آگهی هروی" به جرم انتقاد و هجوی که از صفوی ها نموده بود، توسط امیرخان حاکم صفوی در هرات دست و زبان بریدند و عبدالرحیم هوتکی شاعر را تبعید کردند.



دوره تجزیه افغانستان بین صفوی ها، تیموری هند، و شیبانی ها
۸۸۴-۱۱۲۶ش/۱۵۰۵-۱۷۴۷م.

با پژوهش های بیشتر، نه تنها در ساحه ادبیات بلکه هنر ، اجتماع، قانون و سیاست نیز زنانی در تاریخ کشور ما بوده اند که ذکر آنها در محدودهٔ سخنوری به ناموری هم راه گشوده و کتاب کنونی را که بنام "زنان سخنور ادبیات دری" می خواستم به جامعه پیشکش نمایم، زیر عنوان "زنان سخنور و نامور افغانستان" درآوردم.

این مجموعه نه تنها یاد آور کارنامه های تاریخی زنان افغان است بلکه، بخش از پژوهشی های دراز مدت این نگارنده در بخش "زنده گی نامه نویسی افغانستان" است که در دو بخش گذشته و معاصر احوال و تذکره شخصیت ها را جمع بندی و نموده و نوشته می نمایم و از اهل خبره و اندیشه تمنای همکاری و دستیاری های فکری را در این زمینه دارم.

در کتاب "زنان سخنور(ادبیات دری) و نامور افغانستان" بخش های زیرین نوشته شده است:

۱/ تاریخچه کوتاهی از تاریخ ادبیات دری :

مشتمل بر دوره های تاریخی با نقشه های افغانستان که حدود و ثغور هر دوره را بازگو میکند و نقش زبان و ادبیات دری و هم ذکر از اندیشمندان آندوره ، ریشه یابی زبان دری، تفاوت ها و همگونی های دری با فارسی نیز بررسی گردیده است.

۲ / نگاهی به اصالت زبانی ادبیات پشتو :

دراین بخش بازهم به استناد با منابع و تحقیقات زبان پشتو ریشه یابی شده و تشابه این زبان را با کلمات اوستایی و تأثیرات آن در دوره هخامنشی ها و کتیبه های باز مانده از آن بگونه کوتاه مورد تحقیق قرار گرفته است.

۳/ زنان نامدار افغانستان قبل از اسلام:

نقش زنان در تاریخ قبل از اسلام و عملکرد ها ، مظلومیت ها، مبارزات و عواطف آنان را در قصه های اساطیری و به استناد با ابیات شاهنامه دقیقی بلخی و فردوسی طوسی و همچنان با اتکا با واژه های اوستایی و دورهٔ تاریخی آریائیان بررسی نموده ام.

۴ / زنان سخنور ادبیات دری از آغاز قرن چهارم هجری شمسی تا استرداد استقلال افغانستان:

دراین بخش زنان سخنور ادبیات دری از قرن چهارم هجری که دین اسلام نیز تأثیراتی در غنای ادبی و نقش زبانی داشت - بررسی شده و تا دوره استرداد استقلال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م. همه زنان سخنور و شاعر افغانستان با حدود و ثغور هر دوره - گذشته و جدید افغانستان - بگونه الفبایی معرفی شده است. همزمان با نشرزنده گی نامه سخنوران زن، آثار و نمونه کلامشان نیز تذکر رفته که بیانگر عواطف، حالات اجتماعی و اندیشه درونی آنان را در هر دوره بیان می دارد.

۵/ زنان نامور افغان بعد از اسلام:

علاوه از شاعران سخنور بعد از اسلام، زنان برجسته دیگری در صحنه سیاست و اداره تبارز نمودند در تاریخ کشور ما نیز سرنوشت ساز بودند و ذکر حال آنها نیز در این بخش جا داده شده است.

۶/ نقش زنان در ادبیات معاصر افغانستان:

شیبانی ها و تجاوز به افغانستان

بعدّ از اینکه سلطان ابوسعید گورگانی در جنگ آذربایجان کشته شد (۸۴۷ش/۱۴۶۸م.)، ماورالنهر فاقد یک اداره نیرومند بود. با آنکه سلطان میرزا مدت بیست و پنج سالِ حکومت کرد اما جنگ های داخلی ادامه یافت و در زمان قدرتمندی سلطان محمود میرزا اختناق آغاز شد و بعد از مرگش(۸۶۹ش/۱۴۹۰م.) جنگ بین سه فرزندش در راه رسیدن به قدرت، حکومت گورگانی را از هم متلاشی نمود.

محمد شیبانی که از اولاده چنگیز بود اقوام قرغز، قزاق و ازبک را بسیج نموده و در تصرف شهر های افغانستان آغاز کرد او تا سال ۸۷۵ش/۱۵۰۶م.شمال افغانستان و ولایت تاریخی بلخ را به تصرف کشانید و در مدت یک سال به اندخویی، میمنه، بادغیس، هرات، مشهد، مرو و خجند و در جنوب تا به سیستان و برای مدت کمی شهر کندهار را نیز از دست مغول های هند در ربود. حکام گورگانی نیز بطور کامل در افغانستان مضمحل شدند. شیبانی ها علاوه از تجاوز به افغانستان سعی می نمودند در تصاحب شهر های افغانستان از صفوی پیشی گیرند .

لذا افغانستان معروض به حوادث خونینی گردید که داشته های فرهنگی این کشور را به نابودی کشانید. از جمله امرای دیگر شیبانی که در شمال افغانستان حکمروایی نمودند عبیدالله و عبدالله ثانی بودند که حملات پیهم و مستمری را انجام داده و تا نیشاپور را زیر تصرف خود در آورده بودند.

شیبانی ها با آنکه عامل ویرانی های بیشماری در شمال افغانستان اند، ولی در ساحه هنر و ادبیات دری علیه اندیشه های مردم مخالفت نکرده و محمد خان شیبانی خود به دری و ازبکی شعر می سرود. زبان ازبکی که متأثر از زبان (دری تاجیکی) بود در شمال افغانستان مروج شد و اختلاط ملیت های دیگر تشکل سیاسی افغانستان را در شمال به گونه ملوک الطوایفی و امرأی محلی شکل داد که بیشتر به حکومت های محلی ازبکی، تاجیکی نیز مشهور بودند. این حکومت ها در ترویج زبانَ وَ ادبیات دری سعی می نمودند تا مردم جنگ زده را دوباره تشویق به احیأ ادبیات گذشته شان نمایند. علاوتاً اینکه حکومت های محلی خواهان وحدت کامل افغانستان زیر سلطه یک حکومت مرکزی واحد بودند. زمانیکه دولت ابدالی نیز در قندهار تشکیل شد حکومت های محلی بدخشان، بلخ، میمنه، خلم، تخارستان، کابل، پیشاور و زابلستان بدون هیچگونه مخالفتی به احمدشاه ابدالی بیعت نموده و علیه دشمنان خارجی افغانستان به مبارزه برخاستند.

تسلط شیبانی ها از سال ۸۶۹ - ۱۱۲۶ش/۱۵۰۰ - ۱۷۴۷م. به مدت دو نیم قرن ادامه یافت که تأثیرات فرهنگی در زبان، هویت، زنده گی اجتماعی افغان ها در شمال افغانستان داشته و با اختلاط نسل های دیگر ،مناطق شمالی رنگ دیگری بخود اختیار کرد.

اولاده تیموری ها(مغول ها)

تأثیر زبان دری از قرن پنجم تا بامروز در هند

اگر تاریخ گذشته افغانستان را دقیق گردیم، زبان و ادبیات دری در سرزمین هند و تأثیر آن در ادبیات هند بعد از هجوم سلطان محمود غزنوی آغاز گردیده است، که بین سالهای ۳۶۲ - ۴۱۷ق/۳۵۲-۴۰۶ش/۹۷۳-۱۰۲۷م. هفده بار به هندوستان لشکر کشید و سفر های نمود، زبان دری را به عنوان ادبیات دربار نیز به هند انتقال داد و مکاتیب و دستورات شاهی به دری رایج شد. با وجود اینکه در تبادل نظر و همکاری های امپراتوری های افغان با هند - چه قبل و یا بعد از گسترش اسلام - نیز به نحوی وجود داشت.تأسیس بزرگترین مرکز فرهنگی افغانستان در لاهور،توانست شخصیت چون علی هجویری را با تألیفات اش چون "کشف المحجوب" بیادگار ماند. ابوریحان بیرونی یکی از فلاسفه و منجمین مشهور افغانستان با استفاده از علوم نجومی هند و تلفیق آن با نظریات اقلیدس یونانی و ترکیب نظریات خودش خدمت بزرگی به تاریخ علوم انجام داد.او کتاب "تحقیق ماللهند" و "آثار الباقیه و التفهیم" را نیز در سفر هایش به هند نوشت. شعرای چون عنصری ملک الشعرا،عسجدی، فرخی سیستانی، مختاری، مبارکشاه، در گسترش ادبیات دری و تشویق هنرمندان، ادبأ و شعرا در هند تأثیر عمیقی به جای گذاشتند. گویند که مسعود سعد سلمان به زبان دری، عربی و هندی شعر میسرود.

یک عده از شعرأ وادبأی دری زبان در زمان تسلط غزنویان در هند متولد شده و سربرآوردند. از آنجمله ابوالفرح رونی شاعر بزرگ اندیشه در لاهور به دنیا آمد، ۲/ سراج الدین ملک الکلام، ۳/ فصیح العجم بن منهاج لاهوری، ۴/ ابوجعفر عمر بن اسحق واشی لاهوری، ۵/ محمد بن ناصر علوی، ۶/ حمیدالدین مسعود بن سعد شالی کوب از جمله شعرأی برجسته اند که در عهد غزنویان در هند متولد شده و در زبان و ادبیات دری سرآمد اهل ادب گردیدند. (۱۴)

یکی دیگر از عوامل رشد زبان دری در هند ، حملهء چنگیز به افغانستان بود و در قرن هفتم هجری اکثر شخصیت های ادبی و سیاسی افغان به سرزمین هند مهاجر گردیدند. در آنزمان پادشاهان و ملک های غوری بنام(سلسلهء غوریان) زنده گی و حکومت می نمودند. این خانواده نیز در رشد ادبیات دری و پشتو در هند نقش اساسی داشته و به شعر و ادب دری سخت توجه

داشتند.از شعرای آنزمان که به هند رفتند می توان از محمد عوفی، کاشف هروی،بهاألدین اوسی، منهاج السراج جوزجانی ، امیر روحانی، عثمان ترمزی، حمزه اسفراینی و دهها شاعر و ادیب فرزانه افغان به آندیار هجرت نمودند. یکی از شعرای مشهور زن ادبیات دری در هند، سلطان رضیه غوری است. از کتب برجسته تاریخی می توان از (تاریخ فیروز شاهی) تألیف فیروزشاه یاد کرد. وی به کمک دیگر نویسنده گان آن عهد بیانگرنفوذ زبان دری در هند بوده و به گونه ای تحت تأثیر این زبان قرار گرفت که به نویسندگان و ادبأی آنزمان دستور داد تاتمام کتاب های کتابخانه جالانگهی نکر مکوت را که بیش از دوهزار جلد می شد ، به زبان دری ترجمه و در دسترس خوانندگان قرار دهند.

همچنان در زمان تسلط شاهان افغان در دوره ها و سلسله خانواده های خلجی ها، لودی ها، سوری ها و گورگانی ها نیز ادبیات و زبان دری منصه کار و ادبیات درباری و مردمی هند شمرده می شد. یکی از نویسنده گان برجسته دوره لودیان بنام مولانا جلال خان جمالی کنبوه که کتاب های "سیر العارفین" و "مهر ماه" را تألیف نموده است با مولانا جامی در دوستی و مراوده قرار داشت و از مکتب هرات بهره میبرد.

در دوره خلجی ها و عصر فیروز شاه خلجی کتاب به نام "تاریخ مهم فرشته" به زبان دری تألیف گردید که در بازگویی حقایق تاریخی از جملۀ مآخذ برجسته آنزمان به شمار می رود. در زمان شاهان افغان(لودی ها) نیز تحولاتی در توسعه زبان دری در هند بوجود آمدو از آنجمله می توان از (فرهنگ اسکندری) تألیف اسکندر شاه لودی که خود نیز شاعر بود و بنام گلرخی تخلص می نمود، یاد کرد. کتابخانه (تنویر) توسط میر سید محمد صاحب، کتابخانهء (قلعه ملوکت) توسط غازی خان پسردولت خان لودی در پنجاب و کتابخانه سلطان زین العابدین در کُشمیر تأسیس گردیدند.

از شعرأی دری زبان دورهء لودی ها می توان از سکندر شاه کشمیری نیز نام برد . کتب معتبری که در آندوره که توسط دانشمندان به دری تحریر گردیده است عبارت اند از: کتاب (شرح شمسیه) تألیف سید محمد همدانی،، (خاور نامه) تألیف سید محمد خاوری، ترجمهء کتاب(مهابهارت) و (راج ترنگنی) از هندی به دری توسط قاضی سید محمد حسین و میر سید محمد، به غنای فرهنگی زبان دری در سرزمین هند شگوفایی بخشیدند. محمد عوفی در سال ۳۸۴ ق/۳۷۲ش/۹۹۴م. کتاب " الفرج بعد الشده" قاضی محسن تنوخی را به زبان دری ترجمه کردو در تاریخ های بعدی زنان سخنوری در دورهء شاهان مغول،و سرانجام شعرای چون صائب، غالب،ناصرخسرو بلخی، محمد عوفی که کتاب های "لباب الالباب" و "جوامع الحکایات" و " لوامع الروایات" را در دهلی از خود به یادگار ماند، منهاج السراج جوزجانی که کتاب " تاریخ طبقات

ناصری" را نوشت ، هم از جمله شاهکار های ادبیات دری اند که در تاریخ ادبیات افغانستان از مقام ویژه یی برخوردار اند.

بابری ها و تأثیرپذیری فرهنگی در افغانستان

دولت با بری در سال۹۰۴ش/۱۵۲۵م. در هندوستان تشکیل گردید و همزمان با تشکل خود متوجه افغانستان شده و شهر ها را از شرق مورد تهاجم قرار داد. ظهیر الدین محمد بابر در سال ۸۴\س/ ۱۵۰۵م. شهر های لاهور و پشاور را تسخیر کرده و خود را به کابل رسانید. سلسله فتوحات خود را تا شهر هرات به پیش برده و زیر نظر جهانگیر برادرش قرار داد . خودش به هزاره جات و شمال افغانستان حمله برد و با شیبانی ها در تصادم قرار گرفت. بابر شاه شهر کابل را پایتخت خود قرار داد و حملات خود را در وسعت سرزمین های زیر سلطه اش در هند تعمیم بخشید.

هند که زیر شاهان افغان لودی و سوری قرار داشت، از ضابطه نیرومندی برخوردار نبود و در برابر قوای بابر شاه مقاومت نتوانست.بابر شاه در سال ۹۰۸ش/۱۵۲۹م. در هند وفات کرد و بنابر وصیت اش در کابل دفن گردید. فرزندش همایون پایتخت را به هند انتقال داد و اخلاف بابر چون جلال الدین محمد اکبر و جهانگیر ، شاه جهان و اورنگزیب از جمله پادشاهان مقتدر مغول اند که در بخش عظیمی افغانستان سلطه راندند. باآنکه خود آنان در کابل و شهر های افغانستان متولد شده بودند ولی هیچگاهی خدمت قابل ملاحظه به افغانستان انجام نداده و جنگ هاو اختلافات خود را با رقبای خود در این کشور حل فصل می کردند. تسلط مغول های هند در افغانستان تا به قدرت رسیدن احمدشاه ابدالی ادامه نمود.

تفاوتی که این قوای متجاوز با شیبانی و خاصتأ صفوی ها داشت این بود که شاهان دولت بابری خود ادیب و شاعر بوده و درب تفاهم و تشویق را برای هنرمندان باز گذاشته بود. بابر شاه خود شاعر توانا ی بود که با خانواده اش از جمله افراد دانشمند و ادیب شمرده شده و در تشویق هنرمندان نقش برجسته داشت.

زمانیکه شاهان مغول قدرت را از شاهان افغانستان گرفتند و دولت مستقلی را تأسیس نمودند،از لحاظ فرهنگی وجوهات مشترک زبانی واجتماعی را داشتند ودرتوسعهء زبان دری نیز سعی نمودند.درین دوره شعرأ و نویسنده گان و علمأی مختلفی ظهور کردند و آثار جاودانی از خود بیادگار گذاشتند که می توان از آثار زیر نام برد: کتاب (آئین اکبری) ،(طبقات اکبر شاهی)و (ظفرنامه رنجیت) .

شعرایی چون امیر خسرو دهلوی،سعد سلمان لاهوری، فرید الدین دهلوی، خواجه حسن دهلوی،امیر حسن سنجری،مظهر گجراتی،امیر ارسلان کلامی،صدرالدین زکریا، تاج الدین عراقی،شهاب الدین خطیب، فخری غواص، فخرالدین نافله،شهاب الدین صدرنشین، اختیار الدین باغی،موید دیوانه،سراج ساده یی، نظام الدین احمد هروی،امرناتهه،، حمید راجه، صدرالدین عالی،موید جاجرمی،باقی خطیب و تعداد زیادی از شعرای زن که توضیح آن دربخش چهارم این کتاب رفته است. آنان دراین دوره آثار و اشعاری از خود بجای گذاشتند.

از جمله زنان سخنور ادبیات دری در دوره مغول های هند می توان از گلبدن خانم دختر بابر شاه،ملکه جهانگیر، نورجهان بیگم،و زیب النسأ دختر اورنگزیب نام برد. یکی از شعرأی برجسته ادبیات دری افغانستان امیر خسرو بلخی دهلوی است که بین سالهای ۶۲۲ -۷۰۴ ق/۶۳۲-۶۹۹ش/۱۲۵۳-۱۳۲۰م. در دهلی می زیست و آثار چون هفت دیوان شعر،،مثنوی خسرو و شیرین و خمسه اوست. ترجمه آثار به زبان دری نیز در دوره های مختلفه صورت گرفته است که از جمله ادبیات سانسکریت به دری در زمان جلال الدین اکبر اند از آنجمله می توان از کتاب های "مهابارت" ،"رامانینه" و "پنچاکیانه" نام برد.

علاوتأ روش فرهنگ نگاری نیز در هند بین ادبأی دری زبان بنیاد های اساسی ادبیات دری را ریشه دارتر نمود.. شاهان هند نیز در ترویج ادبیات دری نقش برازنده و متمم را بازی کردند و خود نیز دراین راه بودند. فرهنگ های مشهور زبان دری که در هند تألیف شده اند که تعداد آن بیش از دوصد فرهنگ میرسد از آنجمله مهمترین آن:

۱/فرهنگ آنندراج تألیف محمد پادشاه شاد.

۲/فرهنگ منتخب اللغات از عبدالرشید حسینی.

۳/ بحر الفضائل از مولانا فضل الدین محمد بن قوام.

۴/ فرهنگ قواس از مولانا فخرالدین مبارکشاه کمانگیرغرنوی.

۵/دستور الافاضل از مولانا محمد رفیع دهلوی.

۶/ زفان گویا از ملا رشیدی.

۷/فرهنگ شمس اللغات از ؟

۸/تحفه السعاده تألیف شیخ محمد ضیأ.

۹/ فرهنگ اداه الفضلأ از قاضی خان بدر محمد دهلوی.

۱۰/سراج اللغات از سراج الدین خان آرزو.

۱۱/فرهنگ جهانگیری از میر جمال الدین حسین انجو.

۱۲/ فرهنگ بهار عجم از تیکچند.

۱۳/ مؤید الفضلأ از مولانا محمد داد
۱۴/ فرهنگ برهان قاطع از محمد حسین برهان تبریزی.
۱۵/فرهنگ غیاث اللغات از محمد غیاث الدین رامپوری.
۱۶/فرهنگ فتوح سعادت از محمد بن ضیاءالدین محمد
۱۷/ فرهنگ قاطع برهان از میرزا غالب دهلوی.
۱۸/ فرهنگ چراغ هدایت از سراج الدین علیخان آرزو.
۱۹/فرهنگ مفتاح الفضلأ از مولانا محمد بن داود.

زبان دری زیر بار مکتب جدید ادبی رفت و طی دو قرن تجاوز مکتب ادبی هندی در ادبیات دری زائیده شد. از جمله هنرمندان و نویسنده گان معروف افغانستان که از ترس اختناق و تجاوز صفوی های به هند رفتند عبارت اند از:

" ۱/ بایزید پورانی هروی، ۲/سلطان علی اوبهی، ۳/ عارف کابلی، ۴/ عبدالصمد بخشی، ۵/ محمد صالح بدخشی، ۶/ باری هروی، ۷/یکتای بلخی، ۸/ آتشی قندهاری، ۱۰/ ارزانی، ۱۱/ امانی کابلی، ۱۲/ الله یار بلخی، ۱۳/ باقی بالله کابلی، ۱۴/بنائی کابلی، ۱۵/ بیکسی غزنوی، ۱۶/جهانگیر هروی، ۱۷/ تاش محمد قندوزی، ۱۸/ حسام الدین بدخشی، ۱۹/ خواجه حسن، ۲۰/ استاد فیضی، ۲۱/ ساغری هروی، ۲۲/ کاهی کابلی، ۲۳/ عبدالرزاق مدرس کابلی، ۲۴/عزت هروی، ۲۵/ ملا شاه بدخشی، ۲۶/ شیدای بلخی، ۲۷/ صبوحی بخشی، ۲۸/ صبوحی کابلی، ۲۹/ عوض محمد بلخی، ۳۰/ عیانی کابلی،۳۱/ نیازی بدخشی، ۳۲/غیوری کابلی، ۳۳/ فاضل کابلی، ۳۴/ فخری هروی، ۳۵/ میر فخرالدین میمنه گی، ۳۶/ فصیحه هروی، ۳۷/ فیاض هروی، ۳۸/ فیضی بلخی، ۳۹/ کامل بدخشی، ۴۰/ کمالی شبرغانی، ۴۱/ لعلی بدخشی، ۴۲/ مدعی بدخشی، ۴۳/میر کلان هروی، ۴۴/ میرک هروی، ۴۵/ هدایت بدخشی، ۴۶/نعمت الله هروی."(۱۵)

شعرای برجسته دیگری نیز دیوان کامل اشعار را به دری نوشته اند از آنجمله صائب تبریزی، کلیم همدانی، سراج الدین آرزو، نعمانی شبلی، ملا شاه بدخشی و میرزا غالب اند.

میرزا عبدالقادربیدل یکی از شعرای برجسته ادبیات دری و از بنیانگذاران مکتب هندی در ادبیات افغانستان است که تأثیر پذیری اشعار وی در بین سخنوران و ادب دوستان جا دارد. اورا می توان یادگار های زبان و ادبیات دری در کشور هند دانست که همه متعلق به افغانستان اند. بیدل در کابل، بدخشان، پنجشیر، سمرقند و فرغانه ارادتمندان بیشماری دارد که اکثر شعرای معاصر افغانستان از شیوه و سبک وی پیروی می نمایند. ملک الشعرا بیتاب، شایق جمال، صلاح الدین سلجوقی بسمل، عشقری، قاری عبدالله ، ابلاغ و دهها تن از اهل سخن افغانستان دنباله رو های بیدل اند

محمد اقبال لاهوری شاعر و فیلسوف جهان اسلام و شرق اکثر اشعارش را به دری سروده،کتابهای اش را بنام شاهان افغان نوشته و در هر شعرش گرایش به خطه باستانی افغانستان دیده می شود. او زبان دری را دوست دارد و می ستاید. اقبال می نویسد:

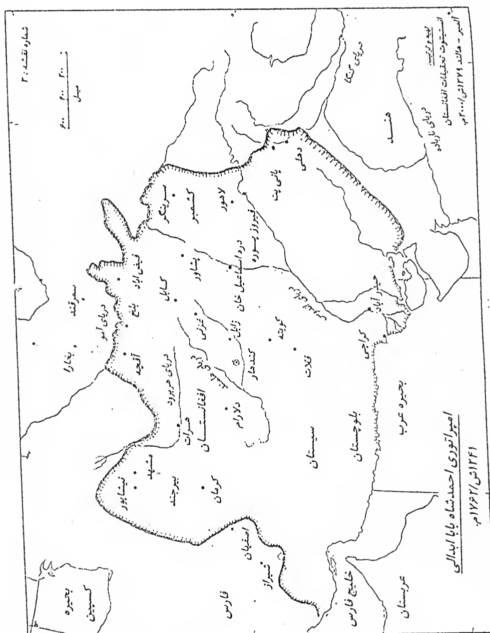
گرچه اردو در عذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است

ادبیات دری از دوره احمد شاه ابدالی تاکنون

با عدم موجودیت یک حکومت واحد و مستقل مرکزی در افغانستان و تجاوز دو نیم قرن صفوی ها، شیبانی ها و مغول هااز سه جهت، فرهنگ و ادبیات افغانستان را در حاشیه و انزوا قرار داد. مردم افغانستان در گیر ناملایمات سیاسی بودند و برای تشکیل یک دولت مرکزی مبارزه پیهم ولی پراگنده داشتند. یکی از مبارزات پیروزمندانه آزادیخواهی مردم افغانستان، ایجاد دولت هوتکی ها بود که میرویس خان هوتکی علیه صفوی ها به راه انداخت و مدت سی سال در کندهار و بخش جنوبی و غربی افغانستان قدرت را در دست داشتند(۱۰۸۸ - ۱۱۱۷ ش /۱۷۰۹ - ۱۷۳۸م.)

این مبارزات آغاز نضج حکومت مرکزی در افغانستان شده و انگیزه های وحدت ملی را در سراسر افغانستان به وجد آورد.موجودیت احمد خان ابدالی(احمد شاه بابا) به حیث فرمانده جوان، با عتماد و پرکار افغان در قوای نادر افشار و پس منظر مشکلات سیاسی را که تجربه نموده بود، باعث انسجام نیرو های آزادیخواه افغان در محور وی بعد از مرگ نادر افشار شد. او در مجمع بزرگ "لویه جرگه" از طرف بزرگان اقوام و قبایل افغانستان به نام شاه افغان برگزیده شد و نام خراسان به افغانستان مبدل گردید.

احمد شاه بابا که از اوضاع اجتماعی، سیاسی و نظامی افغانستان آگاهی کامل داشت، به اصلاحات اداری، سیاسی و نظامی پرداخت. همزمان با آن در رشد اقتصاد ملی سخت کوشید و مهمتر از همه که قلمرو افغانستان را دوباره به مرز های پیشین اش گسترش داد.علاوتاً اینکه احمد شاه بابا همانند محمود غزنوی در گسترش دین اسلام در سرزمین هند نیز سخت کوشید. و حدود و ثغور افغانستان را از دهلی و پنجاب در شرق تا مشهد و کرمان در غرب، بحر هند در جنوب و سمرقند و بخارا در شمال وسعت داد.



دری و پشتو زبان های مشترک و رسمی افغانستان

احمد شاه بابا شخصیت بزرگ ادبی نیز بود و به زبان های دری و پشتو خود شعر می گفت که مجموعه این اشعار در ادبیات جدید افغانستان از ویژه گی خاصی برخوردار است. خانواده احمد شاه در ادبیات و هنر علاقه و دسترسی داشتند و زبان های دری و پشتو به طور مشترک و مختلط در جامعه حرف زده شده و اشعار سروده می گردید. یکی از ادبأ مشهور دوره احمد شاه

بابا ، میرزا محمد هاشم خان بهشتی است که به حیث منشی دربار کار می کرد و مؤلف "نگارستان سلطانی" است این تذکره از جمله آثار ادبی مشهور این دوره در ادبیات دری شمرده می شود. احمدشاه بابا بیست پنجسال داشت که به پادشاهی افغانستان انتخاب شد و در پنجاه سالگی پدرود حیات گفت۱۱۲۶ -۱۱۵۲ش/۱۷۴۷-۱۷۷۳م.

تیمور شاه فرزند ش به پادشاهی گماشته شد و مدت بیست سال را در تنعم گذرانید. تعداد ازواج تیمور شاه به سه صد نفر میرسید. "حقیقت کثرت ازواج تیمورشاه به جهت استحکام محبت با سران هر قبیله صورت گرفته بود و عده از ازواج به حسب پسند خودش از بزرگ زاده گان افغان به حبالهٔ نکاح او در آمده بود." (۱۶)

او هیچگونه ابتکار عملی در جهت اصلاحات و پیشرفت افغانستان انجام نداد و در نگهداری حدود و ثغور این امپراتوری سعی می ورزید. همزمان با دوره تیمورشاه ، تحولات فکری و انقلابی در اروپا به راه افتیده بود و انقلاب کبیر فرانسه به پیروزی رسید که روش استعماری کشور های اروپا را در سیطره کشور های فقیر تغییر داد. کشور های اروپایی در جهت به استیلا کشانیدن دیگر سرزمین ها تلاش بیشتر نمودند و فرانسوی ها و انگلیس ها در هند، ایران و افغانستان چشم طمع دوختند . هم زمانیکه که روس ها نیز در گسترش قدرت خود به جنوب در آسیای مرکزی و قفقاز تحرکات را آغاز نمود.

تیمورشاه از شخصیت های ادبی کشور نیز شمرده می شود که به زبان دری شعر می سرود و زمانی هم که پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد، مجامع ادبی را برگزار می نمود و شعرأ و ادبأ افغان را می ستود.

تیمور شاه در توصیف زمستان کابل قصیدهٔ سروده به این ابیات؛

چون از کمین سرما، ترکان کمان گشادند
برکوهسار کابل، خفتان ز نقره دادند
سلطان دی چو بگذشت بر تخت عاج، فوجش
دست ادب به سینه وز پیش ایستادند
مطرب بده بشارت پیران پارسا را
شکرانه گو حریفان در پای خاک فتادند...(الخ)

پسران تیمورشاه از جمله شاه شجاع و نادر میرزا نیز در ادبیات دری دسترسی داشته و اشعاری می سرودند.تیمور شاه در آوان جوانی که نیابت پادشاهی پدرش را در لاهور و شهر های ماحولش داشت، به جمع آوری آثار ادبی همت گماشت و آثار قلمی موجود شعرأ و ادبأی دری

زبان افغان مرهون خدمات ادبی تیمور شاه جوان است که اکنـــون در موزیـم و کتابخانـه لاهـور وجود دارد.

بیدل شناسی در افغانستان

یکی از شـعرأی فـاضل و اندیشـمند دری زبـان ابوالمعـانی بیـدل اسـت کـه در دوره سـلطنت اورنگزیب، محمد بهادر شاه و محمد شاه در دهلی می زیست. دیوان نود نــه هــزار بیـت سـروده شده را دارد.تیمور شاه با فرمانی که به جمع آوری آثار شعرأی دری زبان داده بود، دیوان بیـدل مورد توجه شاه در لاهور قرار گرفت. یکی از ادبأی افغان بنام الله ویردی خان هروی آثـار بیـدل از جمله " نسخه "طلسم حیرت" و بعدأ غزلیات او را از ملک "پتیاله" به دست آورده و بـه تیمـور شاه داد. شاه با مطالعه آثار بیدل به حیرت افتاد و شاعران دربار را خواست تا در مورد شخصیت و تفسیر اشعار بیدل پژوهش های نمایند و به اســتقبال از اشـعار بیـدل غزلیـات ، مخمسـات و رباعیات را استنساخ نمودند.

شاعران دری زبان دربار تیمورشاه و دوره سلطه سدوزایی ها عبـارت بودنـد از:عبدالهـادی لاری موسوی، میرزا علی اکبر بمرودی، میرزا الله ویردی شاملو حیرت، میرزا لطف علی بیـگ، عبـدی مراد غزنوی، مصحف همدانی، میرزا محمد قاسم دیوانه، میرزا سید محمود منشـی، مـیرزا لعـل محمد عاجز، شاهزاده فروغ اصفهانی،میرزا محمد کوسه، عطار درقم، عسکر وصفـی، مـیرزا علـی عسکر ابن علی داد خراسانی، میرزا دلسوز، میرزا عندلیب بدخشی،میرزا احمد خان، مولوی جایز، مبرزا قلندر میرزا کفایت خان و میرزا ابوطالب مشرف بودند.(۱۷)

اکثر این شعرأ از مکتب بیدل پیروی نموده و یا علاقمند فلسفه و اندیشه این شـاعر دری زبـان بلند مرتبه گردیدند. در همین راستا اشعار و دیوان های از خود به زبان دری به جای گذاشتند.

دراین دوره ویژه گی زبان دری در اصالت و نگهداری ریشه های زبانی بود که با فارسـی قدیـم در تضاد بود اما فارسی در دوره صفویه و قاجاریه متأثر از دری شده و بنـام "فارسـی "رواج پیـدا نمود. در دورهء تیمور شاه زبان دری بیشتر در امور درباری و رسـمی مـروج گردیـد، بـا اینکـه القاب و نام های خاص را به زبان پشتو می نوشتند. تیمورشاه که از خانواده های ایرانی همسـر گزیده بود و با قزلباشان نیز مراوده داشت، گرایش های به ایرانیان داشت که سرداران افغان نـیز به تقلید شاه این تمایلات را گسترش دادند.

در بین اعضای خانواده سلطنت نیز سردارانی بودند که به ادبیات دری و شعر استعداد داشـتند و اشعار می سرودند. از آنجمله شاهزاده نادر، شاه شجاع الملک،، شاهزاده عبدالرزاق دری، سردار

ادبیات معاصر افغانستان و بمیان آمدن شعر سپید و اندیشه های بازگرایانه زنان ، بازتاب گسترده ای را در تاریخ ادبی کشور ما رقم زده است که با وجود ناهمگونی های سیاسی ، زنان توانسته اند از موضعگیری های وجودی خود در جامعه به پا برخیزند و حرفهای خود را در شعر و ادبیات بازگو کنند. زنان سخنور ادبیات معاصر با وجود پراگنده گی های فکری و شرایط اجتماعی مجموعه را می سازند و هرگاه در زیر یک فرهنگستان ادبی آورده شوند، حماسه های خواهند آفرید و برای ادبیات دری مقام ارزشمندیٔ را شکل خواهند داد. باتأثر در مورد زنده گی نامه عدهء از سخنوران و ناموران معاصر افغان با وجود تلاش مستمری که انجام دادم نتوانستم، اطلاعات کافی بدست بیاورم و صرف با ذکر نامشان در این مجموعه اکتفا کردم. از خواننده گان و اهل اندیشه بازهم خواستار همکاری ام تا این گوشهٔ ناتمام کتاب را زیور اندیشه و مطلب بخشند

ویژه گی این پژوهش همچنان در آنست که روز های تاریخی به هجری قمری، هجری شمسی و میلادی عیسوی، برگردانده شده و ذکر است.

روش تحقیق و پژوهش نیز در هر مقاله و مبحث از هم متفاوت و جداست و در اخیر هر بخش، فهرست مآخذ و پی نوشت ها بطور جداگانه تذکر داده شده است.

این مجموعه را بعنوان هدیه به همه زنان افغان که تاریخ ساز جامعه ما بوده و خواهند بود، مادران، خواهران و دختران که برازنده های تاریخ و افتخار نسل های آینده نیز بشمار میروند هدیه می دارم. این مجموعه را به زنان افغان که در مظلومیت ها، نشیب و فراز های پر از حوادث تاریخ مارا تحمل نموده اند پیشکش می دارم. من باین باورم که اگر از زن افغان و حقوق اجتماعی - مدنی ، اندیشه های دینی و عقیده تی و از اصالت های تاریخی و ملی آنان به دفاع برنخیزیم، و بر موجودیت تاریخی ،،اجتماعی و اخلاقی زنان صحه نگذاریم، اشتباهی را مرتکب خواهیم شد نابخشودنی و جبران ناپذیر.

من بعنوان یک مرد افغان افتخار دارم تا پرچم پشتیبانی از حقوق اجتماعی - مدنی زنان افغان را با نشر این کتاب در زیر اندیشه های نوین دینی و احیأ جامعه مدنی بلند نگه میدارم و همیشه از آن دفاع خواهم کرد. زن که بیش از نیمهء اجتماع ما را می سازد، همیشه طی حوادث تاریخی مظلوم نگهداشته شده و یا دفاع از حقوق زن را بگونه سودجویانه مطرح نموده اند. زن افغان نباید وسیله اهداف سیاسی و اندیشه های غیر دینی قرار داده شود. زن افغان مستوره و الگوی اخلاق باشد..

از خواننده گان ارجمند به ویژه از زنان فرهیخته افغان تمنای همکاری، هم اندیشی و هم گامی برای تحقق به آرمانهای والای انسانی را در جامعه مدنی آینده افغانستان دارم. انشاءالله

دکتور محمد حلیم تنویر

ماه حمل ۱۳۷۹اش/اپریل ۲۰۰۱م.
شهر آلمیر - هالند

علم خان ایشیک آغاسی و باشی ثم وکیل الدوله که متخلص به علم میر هوتک خان داروغه اخبار مشهور بود.

یکی از شعرای دری زبان این دوره عایشه درانی افغان است که دیوان کامل از خود به جای گذاشته و اشعارش پرمحتوا، سلیس و روان است.

بعد از مرگ تیمورشاه ، فرزندان بیشمارش که به حیث حکام محلی نیز قدرت های منطقوی را در دست داشتند،- در جهت تصاحب قدرت به جان هم افتادند و جنگ های داخلی آغاز گردید. این جنگ ها نه تنها ساختار اجتماعی و اداری افغانستان بزرگ را با خطر اضمحلال و تجزیه مواجه نمود بلکه مداخله کشور های روس، ایران و کمپنی هند شرقی - که پایگاه استعماری رادر بنگال پایه گذاری نموده بود، سریعتر ساخت.

انگلیس ها مخفیانه فتح علیشاه قاجار را تطمیع نمودند که در صورت جنگ با زمانشاه،از پشت سر به افغانستان حمله نماید و سرانجام در سال۱۲۱۸ش/۱۸۳۹م. انگلیس ها با قوای چهل پنجهزاری نفری اش و همکاری شاه شجاع تا دامنه های هندوکش حمله بردند. درنتیجه این فعالیت ها زمانشاه که از جمله شاهان مدبر افغان شمرده میشود کور گردید و شاه محمود و وزیر فتح خان متواری شده دولت مرکزی افغانستان منهدم شد. جنگ های فئودالی در سراسر افغانستان شکل داده شده و حکومت قاجار ولایت خراسان را اشغال و ضم ایران نمود. انگلیس ها نیز ایالات پنجاب، سند،، دهلی و کشمیر را مستقل اعلان نموده ، شهر پشاور و دیره اسماعیل خان و بنو را قبضه نمودند.

انگلیسها با لشکر کشی ها و تحمیل فشار و زور بالای حکام دست نشانده افغانستان توانستند، معاهداتی را به منظور جدا سازی بخش های شرقی و جنوبی افغانستان امضأ نماید که از آنجمله معاهده لاهور۱۲۱۷ش/۱۸۳۸م. با شاه شجاع، معاهده ۱۲۱۸ش/ ۱۸۳۹م. قندهار با شاه شجاع، معاهده ۱۲۳۴ش/۱۸۵۵ پشاور با امیر دوست محمد خان، معاهده ننگین گندمک در سال ۱۲۵۸ش/۱۸۷۹م. با یعقوب خان، معاهدهء ننگین دیورند در سال ۱۲۷۲ش/۱۸۹۳م. با امیر عبدالرحمن خان ، معاهده۱۲۸۴ش/۱۹۰۵م. با امیر حبیب الله خان در جهت تأئید معاهده دیورند و سرانجام معاهده راولپندی که امان الله خان، ماما خوانده اش علی احمد خان را به جای محمود طرزی فرستاد و به تاریخ۱۷ سنبله۱۲۹۸/۸آگست ۱۹۱۹م. امضأ نمود.

این معاهدات همراه با سه بار تجاوز قوای انگلیس از طرف جنوب و شرق افغانستان، حملات روس ها و اشغال خجند، مرو و پنجده در شمال افغانستان، حملات ایرانی ها و اشغال سیستان و خراسان در زمانیکه افغان ها در گیر ناملایمات درونی سیاسی نیز بودند افغانستان را به مرز های کنونی آن کوچکتر ساخته و شکل داد.

این عوامل سیاسی، تأثیرات مستقیم بر فرهنگ و ادبیات افغانستان داشته و نویسنده گان و شعرایی هم که دراین راستا سربلند می نمودند ، اشعار حماسی و هجو گونه می سرائیدند.
ادبیات دری با انتشار اولین نشریه افغانستان بنام شمس النهار در سال ۱۲۵۱ ش/۱۸۷۳م. در کابل و موجودیت شخصیت برازنده ادبی - سیاسی چون علامه سید جمال الدبن افغان در کابل، اشعه تابناکی در تاریخ ادبیات افغانستان است که بارقه این پیامد ها و ظهور رهروان سید افغان چون محمود طرزی و محی الدین انیس، سرور جویا ادبیات معاصر دری رادر افغانستان رنگ دیگر به خود دادند.
از شعرای برجسته و زنان سخنوری چون عایشه درانی، محجوبه هروی، مستوره غوری،، آمنه فدوی، بی بی سنگی، صنوبر عاجزه، گوهر کابلی ، حیاتی، عاجزی و ببو جان نیز باید یاد نمود که در ادبیات معاصر دری در قرن هژده و نزده آثار از خود به یادگار ماندند.

ادبیات معاصر دری

زبان و ادبیات دری بعد از استرداد استقلال افغانستان در سال ۱۲۹۸ش/۱۹۱۹م. رنگ و شکل تازهء به خود گرفت، ترجمه آثار اروپایی و نوشته های داستانی در نشریات راه گشود، داستان کوتاه منحیث هنر جدید داستانویسی پایه گذاری گردید، شعر نو یا شعر سپید در پهلوی اشعار قدیم ظهور نمودند، تشبیهات، کنایات و استعارات جدید در ادبیات دری راه یافت و شعر، داستان، نمایشنامه،رمان، طرح و پارچه های ادبی حتی شیوه مقاله نویسی راه پویا و نو را بوجود آوردند. نثر ادبی دری به شیوه جدید در پهلوی آثار منظوم به شیوه قدیم، ابتکار عمل را بدست گرفت و تا سالهای ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م. در مطبوعات افغانستان راه باز کرد.
نویسنده گان ادبیات دری با آنکه شیوه جدید را آغاز کردند ولی به اتمام نرسانیدند و این مکتب و یا روش جدید تا هنوز ناتمام مانده است. یکی از ناهمگونی های ادبیات معاصر دری، نداشتن استراتیژی واحد فکری بین نویسنده گان معاصر افغان است که هرکسی بنابر گرایش ها، تمایلات و یا وابسته گی های شان نتوانستند هویت مستقل ادبی بوجود آورند و با پژوهش های که بتواندتأثیرات و نفوذ فرهنگی کشور های دیگر را سد شود و زبان و ادبیات را سچه و ناب تحویل جامعه دهد - بوجود نیامده است..
تاریخ ادبیات افغانستان در بیرون از مرز هامسخ و یا به انحراف ذهنی و سلیقوی کشانیده شده است. اکثرنویسنده گان دری زبان،بنابر ملحوظات سیاسی - اجتماعی نمی تواند خود را از حیطه نفوذی کشور های دیگر بیرون کشند.

ادبیات دری در افسانه ها و فلکلور

زبان دری در افغانستان تا هنوز دست نخورده باقیمانده و هرگاه تاریخ جهانگشاه جوینی و یا تاریخی بیهقی را مرور کنیم و یا شمهٔ از قصه های اساطیری شاهنامه بگذریم خود را با کلمات آن همرنگ و یکنوع احساس میکنیم. بدین معنی که زبان اصیل دری هنوز هم در زبان عامیانه مردم جادارد و مورد استعمال است که در متون قدیم ادبی ما وجود داشت. این ویژه گی ادبیات دری در کشور ماست که تاهنوز دست نخورده باقیمانده و پژوهشگران ادبی کشور ما مکلف اند تا در مستوای این داشته ها،دست بکار کردند و از طریق افسانه های و روایت های مردمی،کلمات ناب دری را در فرهنگستان ادبیات دری بیافزایند.

از جانب دیگر ادبیات هنری معاصر دری می تواند بیانگر خصوصیاتی باشد که از زبان های دیگر برتری داشته و با ژرف نگری می توان ابعاد تاریخی آنرا نیز بازگو نمود. در افسانه ها علاوه از تمثیل وقایع به زبان اصلی، کلمات ناب را دریافت می توان کرد. علاوتاً اینکه لهجه های محلی نیز در افسانه ها نمودار اند.

ادبیات دری با لهجه های مختلفه تخاری، هروی، هزاره گی، سیستانی، کابلی و امثال آن نمود های برجسته ادبیات را برملا می سازد.

ریشه لغوی زبان دری

زبانشناسان، زبان دری را مشتق از کلمه دره نموده اند و عدهء هم آنرا منسوب به دربار می دانند. اما اکثر محققین به این باور اند که زبان دری در دامنه های هندوکش افغانستان بوجود آمده است.(۱۸)

در برهان قاطع آمده است: "گویند لغت ساکنین چند شهری بوده که آن بلخ و بخار و بدخشان و مرو است..." (۱۹)

ملک الشعرای ایران محمد تقی بهار در کتاب "سبک شناسی" خود می نویسد:" بعضی گفته اند که اصل زبان دری همان زبان فارسی قدیم است و بعضی گویند که زبان دری باقیمانده لهجه سغدی است که در سمرقند و ماوراً جیحون از قدیم بران زبان سخن میگفته اند و گروهی از قول ابن مقنع میگویند کهٔ زبان دری یعنی زبان پایتخت و این زبان فصیح ترین لهجه های متداول عصر ساسانیان بود و لغات شرقی خاصه بلخ در آن زیاد بوده است...."

وی همچنان می نویسد:" چون بعد از اسلام مردم بخارا و سمرقند کتابهای نثر و نظم را بزبان دری نوشته اند و شعرای خراسان(افغانستان) هم بدان زبان شعر گفته اند و به تدریج این زبان

از خراسان به ایران سرایت کرده است میتوانم عقیده اخیر را با دو عقیده قبل از آن یکی شمرده موفق شویم که زبان دری همان زبان مردم بلخ و بخارا است..."(۲۰)

یکی از پژوهشگران دیگر عقیده دارد که:" از نقطه نظر مبدأ جغرافیایی و پرورشگاه اولیه، زبان دری در قرون اول هجری از دیدگاه اکتشافات جدید و پیدا شدن لغاتی در زبان سغدی که در دری وجود دارد و پهلوی ساسانی فاقد آنست، منشأ زبان دری به پهلوی ساسانی و به فرس هخامنشی تعلق نمیگیرد بلکه به پرتوی و سغدی ارتباط دارد و زبان تخاری هم در آن تأثیری دارد و این سه زبان در دوجانب آمو دریا در تارو پود زبان دری بافته شده اند..." (۲۱)

دکتور ذبیح الله صفا وجه تسمیه "دری" را به نقل از "برهان قاطع" چنین توضیح می دادرد: " ... هر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری میگویند همچو اشکم و شکم ، بگوی وگوی، بشنود و شنود و امثال آنها، پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشد و جمعی گویند که لغت ساکنان چند شهری بوده که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است. ..." (۲۲)

علل تشابه زبان های دری و فارسی

همانگونه که تذکر داده ام زبان دری ریشه های زبان سانسکرت و پهنه زبان های سغدی و تخاری اند که از دره های هندوکش در افغانستان برخاسته اند. واژه های قدیم و اوستایی را نیز می توان در این زبان دید که با مهاجرت آریائیان به غرب و جنوب در بین زبان های جوامع دیگر تأثیر پذیر شده و نفوذ کرد.

زبان فارسی ریشه های زبان پهلوی دارد که طی این مهاجرت ها واژه های دری بر زبان پهلوی در فارس اثر گذاشته و کلمات و ترکیبات جمله ها بین دری و فارسی تشابه پیدا نمودند. زبان فارسی که متأثر از زبان عربی نیز است شباهت های خود را با زبان دری بعد از گسترش دین اسلام بیشتر کرد زیرا اکثر کلمات قرآنی در دوزبان ریشه های مشترک را بهم پیوند زدند. علاوتاً اینکه با گسترش امپراتوری های افغانستان چون سلسله طاهریان،صفاریان،سامانیان، غزنویان، خوارزمشاهیان، تیموریان و ابدالیان، زبان دری منحیث زبان رسمی این خطه بود و علمأ ، دانشمندان و شعرأی برجسته را تحویل دوره های تاریخ داده اند که آثار آن مظهر اصالت های اصیل زبان دری در افغانستان غربی(ایران امروزی) شمرده می شود.

فارس ها و زبان فارسی طی این دوره ها با زمانده زبان پهلوی بوده، متأثر از زبان عربی و دری شد و فارسی با دری مشابهت های - جدا از شکل لهجه یی آن- پیدا نمود. زبان پهلوی (فارسی) با دری در حقیقت ریشه های مشابه داشته که به مرور زمان با هم مختلط گردیده اند." عامل اساسی شباهت و ارتباط لغات این دو زبان علاوه بر قرابت خانواده گی، معاصر بودن و نفوذ آن به مناطق مبدأ یکدیگر بوده است.

هرگاه ما با تحقیقات ابن مقنع و ابن ندیم که در مورد زبان دری نوشته اند توجه کنیم، آنان زبان دری را زبان رسمی امپراتوری ساسانیان دانسته و ادعا دارندکه کلمات دری و فقره های از این زبان در عربی نیز دیده می شود. این ادعا می رساند که زبان دری ریشه های عمیقتری داشته و و دونیم قرن قبل از اشاعه اسلام وجود داشته است که مراحل اولیه زبان دری را می ساخته واین مصادف با قرن های سوم و چهارم میلادی یا قرن اول و آغاز قرن دوم هجری می باشد.

از جانب دیگر نیز می توان به طور نسبی تأثیرات پهلوی ساسانی را در زبان دری به طور نسبی پذیرفت که این سلسله بعد از عصر کوشانی های خورد و یفتلی ها در خراسان(افغانستان قدیم) تسلط داشتند و این عامل، زبان دری را پختگی بیشتر بخشید.

زبان دری تا قرن چهارم هجری منحصر به افغانستان و ماوراألنهر بوده و زبان علمی، رسمی و زبان سلیس دربار شمرده می شد. در حالیکه فارسی پهلوی در بخش غربی ایران امروزی (فارس) منحصر به حدود جغرافیایی خاصی قرار گرفته بود و تا زمان ایستلای مغول های هند در همین محدوده باقیمانده و از نفوذ زبان دری متأثر بود.

زبان دری درب های نفوذی خود را در اواخر دوره سامانی ها و اوایل دوره غزنوی هادر گرگان و اصفهان و شیراز باز نمود و به حیث زبان ادبی مروج در غرب ایران شناخته شد.

محمد تقی بهار ملک الشعرای ایران به این عقید ه است که زبان دری بعد از تسلط دولت سلجوقی بر عراق در سراسر فارس منبسط گردید.

استعمال نابجای فارسی بعوض دری

چرا افغان ها به طور معمول زبان خویش را فارسی می دانند. در حالیکه منظور شان همان زبان دری است. کلمه فارسی از زمان تسلط صفوی به افغانستان بیشتر در اذهان ترکیز گردید و دوره های اختناقی که افغان ها دور از گسترش مسایل فرهنگی باقیمانده اند نتوانست نسل های افغان را از فقر فرهنگی و بطالت های فکری برهاند. برعکس ایران در جهت گسترش و تعمیم زبان خود ، تلاش های گسترده فرهنگی و تبلیغاتی را به راه انداخته و هجوم نشریات و کتب از ایران به افغانستان ذهنیت عامه را در تأئید ناآگاهانه زبان فارسی و ارجعیت آن بر زبان دری در اندیشه ها شکل داد. نفوذ فرهنگی ایران نه تنها در محدوده اندیشه های مردم عام بلکه در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز باز نیستادند و با برگزاری نشست های همگانی در مورد تاریخ ادبیات ، فارسی را زبان اصلی دانسته و آثار گذشتگان را نیز بر همین محور تمثیل و بازشناسی نمودند.

اکنون متون و آثار گذشتگان ما را به خود نسبت می دهند و داشته های تاریخی ما را مال خود می دانند که این یک جفای بزرگی بر سرنوشت تاریخی افغانستان خواهد بود.

نفوذ واژه های بیگانه در زبان های دری و فارسی

همزمان با تحولات تاریخی در افغانستان، انکشافات سیاسی - اجتماعی از قرن هژدهم میلادی ببعد شیوه اداری - اجتماعی اروپا را تغییر بنیادی داد. انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه زمینه های رشد فرهنگ اروپایی را به سوی تمدن پیشگامتر کرد. و تکنولوژی در فرهنگ نقش ارزشمندی را بازی نمود.کشور های اروپایی در روش سلطه گرانه خویش به کشور های عقب مانده ، توانستند نسل های آینده را با فرهنگ امتزاجی غرب و شرق پرورش دهند و واژه ها و کلمات و حتی زبان کشور ها زیر سلطه، ماهیت بومی خود را از دست داد و وسیله تفهیم عدهٔ از کشور هابه زبان های اروپایی شکل گرفتند.

افغانستان و ایران نیز از جمله کشور های اند که تأثیرات زبان های لاتین نیز با ورود تکنولوژی محسوس گردید. از آنجائیکه این کشور ها در تلاش بدست آوردن خود ارادیت و آزادی خود به جنگ های تحمیلی و نابرابری درگیر بودند، زمینه های بازسازی و نگهداری زبان اصلی در عرصه های تاریخی میسر نبود. تفاوت نفوذ کلمات بیگانه در افغانستان و بالای زبان های دری و پشتو نسبت به دیگر کشور ها کمتر بوده، بگونه یی که در افغانستان مظاهر اصلی زبان را تا هنوز در کوهپایه ها و قرأ و شهر افغانستان و در مکالمات روزمره مردم به خوبی می توان دریافت. اما رشد و غنای فرهنگی زبان ایستایی بوده و هیچگونه تحرکی در ریشه یابی و واژه و سچه سازی زبان در محور ادبیات قدیم - بنابر عدم "ادبستان" و یا "فرهنگستان" - بوجود نیامده است و زبان عامیانه و مردمی، در سه دههء اخیر متأثر از نفوذ زبان های محاوری کشور های همجوار شده است. همچنانیکه ورود واژه های لاتین(اروپایی) نیز در محاوره به آسانی جا گرفته است.

در حالیکه در زبان فارسی این کلمات برای زبان های فرانسوی و انگلیسی جا باز نموده اند. همچنان واژه های قدیم زبان دری در نوشتار و گفتار مردم افغانستان، لهجه و سبک حرف زدن مردم با متون قدیمه در دو جناح کوه های هندو کش می رساند که تا هنوز زبان دری اصالت های مردمی خود رااز دست نداده است و می تواند با ایجاد یک فرهنگستان و ادبستان دری آنرا دوباره احیأ نمود.

قابل تذکر می دانم که لهجه های محلی را با زبان اصیل دری اشتباه می نماید و آنرا مجزا از زبان دری می دانند. در حالیکه لهجه های تخاری، بدخشی، پنجشیری، ازبکی، هزاره گی،

کابلی، هروی، غرجستانی، طوسی، نیشاپوری، مروزی، ایماقی، سیستانی و حتی خوارزمی و فارسی را جز زبان و ثروت بلند پایه ادبیات دری میتوان نامید.

جهت مقایسه زبان های دری و فارسی و واژه مورد استفاده کنونی در بین مردم، تعدادی از این کلمات را می خواهم به دری و در بین قوسین به فارسی بنویسم تا تفاوت این دوزبان را در عصر معاصر نیز با اصالت های تاریخی واژه های بیگانه لاتین و یا عربی را در آن مقایسه نمائید.:

خشت (آجر)، میوه خشک (آجیل)، ساجق (آدامس)، مهندس و طراح ساختمانی (آرشیتیکت)، محل نگهداری اسناد (آرشیو)، گچ (آرمه)، الاشه (آرواره)، زنگ خطر(آژیر)،آگهی و اعلان (آفیش)، پیچکاری (آمپول)، شاهراه (اتوبان)، مرغابی (اردک)،قیر (اسفالت)، سبزی پالک(اسفناج)، پول(اسکناس) چوری(النگو)، نظر و اندیشه (ایده)، پکه (بادبزن)، ژاله (تگرگ)، تشناب (توالت)، پایه (تیرک)، خار (تیغ گل)، بخار روی (جوش)، فکاهی و مزاح (جوک)، دوزخ (جهنم)، چاه (چاله)، زنخ (چانه)، پیکی مو (چتری)،چملکی روی (چروک)، لبلبو (چغندر)، لیلام (حراج)، شهوت (حشر)، جوالی (حمال)، خینه (حنا)، روپاک (حوله)، حویلی (حیاط)، آدم بیچاره (حیوانکی)، اخته کردن گوشت (خواباندن گوشت)،، قیماق (خامه)، شکستن (خرد شدن)، ریزه گی نان (خرده)، دیوانه و کودن (خل)، تحریم (بایکات)، دیپو (بایگانی)، شیریخ (بستنی)، خم شراب (بشکه)، زرد و طلایی (بلوند)، فیل مرغ (بوقلمون)، پدر (پاپا)، مرچ دلمه (پاپریکا)، بو (پاپیون)، دعوت و مجلس (پارتی)، فرش چوبی(پارکت)، بازار سرپوشیده (پاساژ)، گلخانه (پاسیو)، بالاپوش (پالتو)، خوابگاه لیلیه (پانسیون)، مرهم(پماد)،فرنی (پودینگ)، حلوا (پوره)، جاکت (پولیور)، کلچه (پیراشکی)، جنتری (تقویم)،کام (سقف دهان)، هکک زدن (سکسکه زده)، اتحادیه (سندیکا)، شوربا (سوپ)، میله یا مهمانی (سور)، چتنی (سوس)، چونه (سیمان)، پتنوس (سینی)،تنبان کوتاه (شرت)، مست و نشه (شنگول)، چوکی (صندلی)،شکسته (داغون)،ماما (دایی)، دایی (ماما)، درخت خرما (درخت نخل)،قبرغه (دنده)، جواری (ذرت)،سبوس (کپک)،چایجوش (کتری آب)، مسکه (کره)، فریب و چالبازی (کلک)، الماری (کمد)،، چوچه (کوتوله)، دندان گرفتن (گاز زدن)، نمایشگاه (گالری)، نازدانه (لوس)، لشم (لیز)، خربوزه (طالبی)، چرک (عفونت)، بیهوش شدن (غش کردن)، آببازی (غواصی)، یخدان (فریزر)، مرچ (فلفل)، توله (فلوت)، پیاله (فنجان)، جلغوزه (فندوق)، با هم یکجا شدن (قاتی شدن)، سمارق (قارچ)، کشتی (قایق)، کبک(قرقاول)، سرخ (قرمز)، چاینک (قوری)، چنگک (قلاب)،کرتی (کاپشن)، هدیه (کادو)، گادی (کالسکه)، گوگرد (کبریت)، آشتی(کائوچو)،شیر گرم (وارم)، دهلیز (هال)، تربوز (هندوانه)،لاشتک(لاستیک)، جلا (لاک)،چراغ (لامپ)، روغن نباتی (مارگرین)، بالاپوش (مانتو)، دیگ (ماهیتابه)، کوچ و چوکی (مبلمان)، مرغانچه (مرغ

دانی)، سیاه (مشکی)، کشتیران (ملوان)، پستان (ممه)،سنجاق (منگنه)، کیله (موز)، پیکی (موی روی پیشانی)، فرومایه و پست (ناتو)، اندر (ناتنی)، نازدانه (نازک نارنجی)، کلچه (نان بیات)،دراز چوکی (نیمکت)، سود خور (نزول خور) و امثال این کلمات.

زبان دری از دیدگاه شاعران

زبان دری در مجمع علمأ و شاعران افغانستان از ویژه گی خاصی برخوردار بوده و با آن مباهات می ورزیدند. شماری از ابیات شعرأ را که من در مطالعات برخوردم بیرون نویسی کرده ام و تذکر آنرا دراینجا دور از موضوع نمی دانم.

شاعر توانمند ادبیات دری فردوسی طوسی در شاهنامه می نویسد:

کجا بیور از پهلوانی شمار

بود در زبان دری ده هزار

فرخی سیستانی شاعر ارجمند دربار غزنویان در غزلی چنین زبان دری را مدح می نماید:

دل بدان یافتی از من که نکو دانی خواند

مدحت خواجهء آزاده بالفاظ دری

خاصه آن بنده که مانندهء من بنده بود

مدح گوینده و دانندهء الفاظ دری... (الخ)

ناصر خسرو بلخی دهلوی زبان دری را ارج می نهد و می گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مراین قیمتی در، لفظ دری را

سوزنی هم در شعرش از زبان دری یاد می نماید:

صفات روی او آسان بود مرا گفتن

گهی به لفظ دری و گهی به شعر دری

و حافظ که با زبان دری پیوند عمیق دارد، اشعارش را گره خورده تصور میکند:

زشعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند.

مآخذ و پی نوشت ها بخش اول

تاریخ مختصر ادبیات دری در افغانستان

۱/ تاریخ افغانستان، علی احمد کهزاد و محمد عثمان صدقی، جلد اول، چاپ کابل، ص ۷۰.
۲/ تاریخ بلغ، دکترس. ا. میر عابدینی، ۱۳۷۱ تهران، ص۲۲.
۳/ افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، ص ۳۶.
۴/ تاریخ و علوم فلسفه ایرانی، تألیف عبدالرفیع حقیقت، انتشارات کومش، چاپ اول ۱۳۷۲ خورشیدی، تهران، ص۳۹.
۵/ افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، ص ۵۰.
۶/ تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ ششم ۱۳۶۳ تهران، ص ۱۶۰.
۷/ تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، جلد او و دوم، مرکز نشراتی میوند، چاپ سوم، خزان ۱۳۷۷، ص ۷۳۹.
۸/ الف/ تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۲ جلدی،
ب/تاریخ الامم و الملوک، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تصحیح بهار خراسانی،۱۳۴۱ تهران ، جلد پنجم.ص ۴۴۸.
ج / تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، ص ۷۵۲.

۹/ تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ تهران، ص ۱۳۱.
۱۰/ افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، ص ۸۸.
۱۱/ همان مأخذ ، ص ۱۷۸.
۱۲/ د پشتو د ادبیاتو تاریخ، پوهاند عبدالحی حبیبی، جلد دوم، مطبعه دولتی ۱۳۴۲ کابل، ص ۸۴.
۱۳/ د پشتو ادب په تاریخ کی قصیده، پوهاند عبدالحی حبیبی، اکادمی علوم افغانستان ۱۳۵۷ کابل، ص ۲۰.
۱۴/افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، ص۳۰۳.
۱۵/سیر زبان دری در هند، پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، ماهنامه میزان، ۳۰ ثور ۱۳۷۷/۲۰می ۱۹۹۸م. دهلی جدید.
۱۶/ کابل قدیم، نیک محمد پوپلزیی، خزان ۱۳۷۵ پشاور، ص ۲۳.
۱۷/ همان مأخذ، ص۳۷.
۱۸/ تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان
۱۹/ برهان قاطع، محمد حسین تبریزی، حواشی دکتر محمد معین، ۱۳۳۰اش، تهران
۲۰/ سبک شناسی،محمد تقی بهار، ج اول ،انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم،۱۳۳۷اش، تهران.
۲۱/ در دری، رشاد احمد لاهوری، ۱۳۶۹اش/۱۹۹۰م. ، اسلام آباد، ص ۳۲۲.
۲۲/ تاریخ ادبیات ایران، صفا، ص ۱۶۰.

بخش دوم

اصالت فرهنگی زبان پشتو در افغانستان
پشتو قدیمی ترین زبان آریایی است

افغانستان با سابقهء تاریخی و فرهنگی نقش ارزشمند و تاریخی در رشد زبان و فرهنگ هـای متفـاوتی که همه باز مانده زبان اوستایی اند داشته و در غنایی تاریخ ادبیات جهان نیز شمرده می شود..

به اساس پژوهش های زبانشناسان جهان، پشتو یکی از زبانهای دیرینه و قدیم آریاناست با سانسکریت ، دری و پهلوی شباهت زیادی دارد. زیرا زمانیکه اقوام آریایی از سرزمین اصلی خـود " آریاناویجـه" و از بلخ"بخدی" بطرف جنوب (هند) و غرب(ایران و اروپا) کوچ نمودند، بخش ازیـن اقـوام در امتـداد دریـای هریرود، هلمند و دامنه ء سپین غرنیز متوطن شده و چراگاه های را برای مواشی بوجود آوردنـد کـه از لحاظ اقتصادی خود کفا شده و متوطن شدند. دراین مدت زبان این اقوام نـیز بـا لهجـه هـای متفـاوتی تغییر شکل نمود. آریایی های بطرف هند رفتند در بوجود آوردن زبان "سانسکریت" و عشایر که به ایران رفتند زبان پهلوی و فرس قدیم را ساختند که مظاهر زبان اصلی اوسـتایی و لهجـه هـای پشـتو دری و سغدی را می توان تا هنوز در آن دید.

عده از آریایی های که در دامنه کوهای هندوکـش مـاندند زبـان شـان نـیز تغیـیر نمـود و در شـمال هندوکش زبان دری پخته تر شد و لهجه های دیگر را با خود ضم کرد و در جنوب هندو کـش و غـورو سپین غر زبان پشتو بعنوان یکی از شاخه های زبان آریایی شکل گرفت. همچنانکه شباهت های خیلـی نزدیکی هم بین زبان های دری و پشتو و تأثیرات و همگونی های با زبان هـای پهلـوی، سانسـکریت، و حتی اردو دارد میتوان گفت تمام این زبان از همان ریشه زبان اصلـی اوسـتایی آریانـا زمیـن برخاسـته است.

زبان پشتو و دری هردو قدیمترین زبان آریایی و تکامل بافته زبان اوستایی است.

جمیز دارمستتر شرق شناس فرانسوی می نویسد: "پشتو یکی از بقایای زبان اویستایی است که کتـاب مقدس زردشتیان به آن زبان نوشته شده است" (۱)

سخني در باب

زبان و ادبيات دری

سخن در باب زبان و ادبيات دری ، گشايش درب گستردهٔ انديشه تاريخی سرزمين ما افغانستان است كه طی سده ها در كشاكش و ناهمگونی ها، درسيطره پادشاهان و خانواده ها و در اختلافات و برهم زدن مدنيت ها، زاده شد، شكل گرفت ، از كورهٔ سوزان دورهٔ های مختلفه پخته بدر آمد و گاهی هم سوخت ، ويران شدو اصالت های خويش را با انديشه و داشته های مشاهير و ابرمردان و زنان ، سخنوران و انديشمندان يكجا از دست داد.
سخن زبان و ادبيات دری، مجموعه از باور های تاريخی افغانستان است كه حدود و ثغورش شامل افغانستان كنونی، ايران، كشور های آسيای ميانه و پاكستان و هند را در محور خود دارد.
زبان دری وسيله بيان يک تودهٔ مليونی و عظيم بود و تا هنوز از جمله نخبه ترين و با عظمت ترين زبان با ريشه های تاريخی و اسطوره های ادبی و شاهكار های هنری خود در تاريخ ادبيات جهان مقام ارزشمندی يافته است.
و اين باور ها با آنكه طی سده ها زير آتش نيستی و اضمحلال قرار گرفته بود و است، اما تا هنوز آثار ارزشمندی از آن بجای مانده است كه ميتوان به استناد آن تاريخ گذشته ما را با يک دوره احيأگرانه دوباره صيقل داد، پالايش كرد و از نو ناشگفته های را كه تا هنوز در مورد آن تحقيق و پژوهشی نشده است ،نوشت.
در باب تاريخ ادبيات افغانستان انديشمندان و بزرگانی بودند كه كه نوشتند و تحقيق كردند و با سختی های كه موجود بود، ثمرهٔ كار آنان منصه چاپ عادی كمتر پيدا نمود. دراين زمينه كشور های ديگر نيز سخت تلاش داشته و دارند تا برای كشور شان چيز های بنويسند و انديشه بزرگان و آثار ادبی افغانستان را نيز منسوب به خود گردانند كه مرا به آن شجره كشی ها دراينجاكاری نيست و مسير پژوهش مانرا به سوی ديگری خواهد كشانيد.
اكنون احساس می گردد كه پژوهشگران افغان با توانايی های كه دارند در زمينه های مختلفه زبان شناسی دری و پشتو - بطور مجموعی و يا جداگانه - تحقيقاتی را انجام دهند و فرآورده

بنابر پژوهش جیمز دارمستتر، هرگاه کتاب مقدس زردشتیان به زبان پشتو نگاشته شده باشد، بوضاحت تأثیرات این زبان را ما می توانیم در زبان های دیگر نیز دریابیم وآثار و وجه تشابه زبانی می توان در کتیبه ها دید.

دکتربراون در تاریخ ادبیات خود می نویسد:

" پشتو ظاهرأ از لفظ پشتون و یا پختون آمده که نام قبیلهء از آریایی هاست. این زبان اصلأ از زبانهای هند و اروپایی بشمار رفته و با زبانهای قدیم آریایی مانندسانسکریت و اویستایی خویشاوندی دارد.

از آثار ادبی این زبان پیش از اسلام چیزی در دست نیست و بعد از اسلام قدیمترین شاعر زبان پشتو که حماسه ای از آن نقل شده است، بنام امیر کرور است که در سال ۱۵۴ هجری.قمری/۱۵۹ش/۷۸۰م. درگذشته است. از آن ببعد آثار دیگری به نظم و نثرازین زبان نقل شده است.." (۲)

"اولین شعر منظوم پشتو بدست آمده از امیر کرور پسر امیر فولاد یکی از فرزندان امیر شنعب است که در دامنه های کوههای غور را در تصرف داشت و همیشه به کمک ابومسلم خراسانی می شتافت. امیرکرور در کتاب "لرغونی پشتانه"(افغان های قدیم) تألیف شیخ کته در سال ۷۵۰ ق/ ذکر نموده است. این تذکر به نقل از کتاب تاریخ سوری تألیف محمد بن علی بستی (۶۵۰هـ ق/۷۳۱ش/۱۲۵۲م.) بیان گردیده است. همچنان شعر امیر کرور بعنوان قدیمی ترین پارچه منظم و زبان پشتو در کتاب "پته خزانه" تألیف محمد بن داود خان هوتک ثبت در سال ۱۱۴۲ ق/شده است.(۳)

این شعر را پوهاند عبدالحی حبیبی در بخش تاریخ سوریان و شنسبیان غور به دری ترجمه کرده و آنرا دراینجا نقل میکنم.(۴)

وياړنه د امير كرور جهان پهلوان	(فخریه امیرکرور جهان پهلوان)
زه يم زمري، پردي نړي، له ما اتل نسته	(من شیرم، برروی زمین، پهلوان تری از من نیست)
په هند و سند و پر تخار و پر كابل نسته	*(در هند و سند، و در تخار و کابل نیست)*
بل په زابل نسته	*(در زابل هم نیست،)*
له ما اتل نسته	(پهلوانتری از من نیست)
غشي د من مي ځي، برېښنا پر مير ځمنو باندي	*(تیر های اراده و عزم من مانند برق بر دشمنان میبارد)*
په ژوبل يونم يرغالم، په تښتيدونو باندي	*(در جنگ و پیکار میروم و می تازم برگریزندگان)*
په ماتيدونو باندي	*(و برشکست خوردگان)*
له مااتل نسته	*(پهلوان تری ازمن نیست)*
زمادبريو پر خول تاوېږي هسك په نمنځ و په وياړ	*(فلک با افتخار بر خود ظفر های من می چرخد،)*
د آس له سوو مي مځكه رېږدي غرونه كاندم لتاړ	*(سم اسپ من زمین را میلرزاند و کوههارا زر وزبر میسازم)*
كړم ايوادونه اوجاړ	*(کشور هارا ویران می کنم)*

له ما اتل نسته
(پهلوانتری از من نیست)

زما د توري ترشپول لاندي دي هرات او جروم (هالهٔ شمشیر من هرات و جروم را فراگرفته است)
غرج و بامیان و تخار بولي نوم زما په اودوم (در غرج و بامیان و تخار نام مرا برای درمان درد ها ذکر میکنند)
زه پیژندویم په روم (در روم روشناسم)
له ما اتل نسته (پهلوانتری از من نیست.)

پر مرو زما غشي لوېږي ډاړي دښمن راڅخه (تیر های من بر مرو می بارد، و دشمن از من می هراسد)
د هر یوالرود پرغاړو خم تښتي پلن راڅخه (بر سواحل هریوالرود میروم و پیادگان از پیشم میگریزند،)
رېږي ژون راڅخه (دلاوران از من میلرزند)
له ما اتل نسته (پهلوانتری از من نیست)

د زرنج سوبه مي د توري په مخسور وکړه (زرنج را به سرخرویی شمشیر فتح کردم)
په باداري مي لوړاوي د کول د سور وکړه (دودمان سور را به سرداری و باداری رسانیدم،)
ستر مي تربور وکړه (کاکازاده گان خود را بلند بردم)
له ما اتل نسته (از من پهلوانتری نیست)

خپلوو گرو لره لور پیر زوینه کوم (بر مردم خود مهربانی و رواداری دارم،)
دوي په ډاډینه نبه بامم نبه یې روزنه کوم (با اطمینان ایشان را می پرورانم)
تل یې ودنه کوم (و همیشه نشو نما میدهم)
له ما اتل نسته (از من پهلوانتری نیست)

پر لویو غرومي وینا دروميي نه په ځنډو په تال (حکم من بدون درنگ برکوهسار بلند روانست)
نړي زما ده نوم مي بولي پر دریخ ستایوال (گیتی از آن منست، ستایندگان بر منابر نام مرا میبرند)
په ورځو، شپو، میاشتو، کال (در روز ها، شبها، ماهها، سالها)
له ما اتل نسته (پهلوانتری از من نیست)

لوئی دوپری نیز در بحث زبان های شرقی ، زبان های دری و پشتو در افغانستان را در حلقه خانواده گی زبان های هندواروپایی قرار داده که به سه بخش زبانهای شرقی، غربی و اوستایی که از آن زبانهای بلوچی، پشتو و دری بوجود آمده است. در حالیکه این شاخه از زبانهای هندی چون بنگالی، پنجابی، اردو و بازهم دری را در سرزمین هند شکل داده است. از جمله این زبان های یکی هم زبان

کافری(نورستانی) نیز است که قدامت آن بدوره‌ء نوشتن اوستا میرسد و در شاخه‌ء جداگانه تصنیف بندی شده است. زبان نورستانی نیز یکی از زبانهای محلی افغانستان شمرده می شود.
در افغانستان علاوه از دو زبان مشهور پشتو و دری، زبانهای پشه یی، ازبکی، زرگری، بلوچی، نورستانی، و هندی نیز رایج است (۴). در حالیکه لهجه های زبان دری به شاخه های متفاوتی می رسد که حتی تأثیراتی بر زبان فارسی پهلوی،نیز گذاشته و از آنجمله می توان به لهجه های تخاری،طبرستانی،هراتی، ایماقی،اندرابی، پنجشیری، بدخشی، زابلی و امثال آن نیز اشاره کرد.
زبان پشتو نیز در مناطق مختلفه با لهجه های متفاوت رشد نموده و زبان هر منطقه با لهجه های جداگانه ، ویژه پشتورا با خود دارد که در دوره اخیر محمد ظاهر شاه، فرهنگ زبان پشتو با اصطلاحات آن تا حرف میم تکمیل و نشر شده بود.از آنجمله می توان از دیالکت پشتوی قندهاری(از پشتو ادبی افغانستان است)، لهجه‌ء خوستی که زبان مردم جنوبی وولایات پکتیاو پکتیکاست، لهجه ننگرهاری که اکثر مناطق شرقی افغانستان بآن حرف می زنند ودر تعادل با پشتوی کندهار قرار دارد و هم لهجه‌ء پشاوری است که در صوبه سرحد متداول بوده ،و اکنون با اضافه‌ء کلمات انگلیس شکل خود را تغییرداده است.
قدامت زبان پشتو را بین پنج الی سه هزار قبل از میلاد تخمین زده اند و آثار زیادی از این زبان را در کتیبه های شاهان ساسانی نیز می توان دید.
واژه پشتو با نام عشیره(پشت) یا (پکت) ارتباط مستقیمی دارد. در کتاب ویدا(پکت) یکی از عشایر مهم ده گانه قوم آریایی محسوب گردیده است" (۵)
هیرودت مؤرخ مشهور یونانی در سال ۴۸۴ ق.م. پشتون ها را بنام "پکتی" یا "پکتویس" و جا و مکان شانرا بنام "پکتیا" و "پکتیخاپ یاد کرده است که " در ادبیات قدیم پشتو بنام "پشتنخا" نیز تذکر رفته است" (۶)

پشتو در کتیبه هخامنشی ها

اکثر زبان شناسان به ابن باور اند که زبان پشتو با قدامت سه هزار سال قبل از میلاد پیوند عمیق دارد و از زبان های اصلی و ریشه یی اوستا سرچشمه گرفته است.هم اکنون اکثر واژه های متداول را در زبان پشتو در می یابیم که با اصل کلمه در اوستا مطابقت دارد.
کتیبهٔ که در دورهٔ داریوش کبیر یکی از شاهان هخامنشی روی سنگ های کوه "بیستون" حک نموده اند و بگونه رسم الخط میخی نوشته شده است جملات زیر است که با زبان پشتو بطور کلی شباهت دارد و ریشه می گیرد. در کتیبه چنین نوشته شده است:

نه اریکه وم، نه دوره ژن وم، نه زور کروتی وم

نه اریکه وم بمعنی نه حاکم سرسخت و جبار هستم
نه دوره ژن یم: بمعنی نه دروغگو هستم

نه زور کروتی وم: بمعنی نه زور گو و یا زور آور هستم (۷)

"ما باید افتخار کنیم که افغان هستیم و به افغانستان منسوب هستیم. افغانستان مملکت بسیار با افتخار است. اینکه می گویند که افغانستان در زمان احمد شاه بابابی ابدالی تأسیس گردیده است غلط است.. کلمه افغان(اپگان) از زمان های خیلی قدیم که معنی شیر و شخصیت را می دهد و به همین خطه تعلق دارد. لقب افغان به شاهپور دوم شاه ساسانی داده شده بود و در کتیبه هایش از نام و لقب اپگان یا افغان ذکر گردیده است. زائرین چینی هم در سفر هایشان به کشور های هنوز و افغان و ایران در آثار شان از کلمات اپگان و افغان تذکر دده اند. در کتیبه یی شاهپور کلمات افغان قدامت دوهزار و چند صد ساله دارد که معادل به دورهء زندگانی حضرت عیسی(ع) می شود. افغانستان با تاریخ پنجهزار سالهء خودیعنی از زمان زردشت که خود یک شهزاده بلخی بود در کتاب اویستایی خود که پیام آور روشنی و شخصیت دهی بود، مهد تمدن و اخلاق شمرده می شد و از آئین و کیش خود همیشه و مردانه وار دفاع می کرد." (۸)

" نام افغان تا جائیکه به من معلوم است در تاریخ سابقه بسیار طولانی دارد که همدرین سرزمین بین جریان دو رودخانه بزرگ هلمند و سند مردمی باین نام زنده گانی داشته اند... موسسه شرقی باستانشناسان شیکاگو در نقش رستم از بین سنگ نوشته های آنجا در کعبه زردشت یک کتیبه را بدوزبان پهلوی اشکانی(پارتی) و یونانی کشف کردندکه آنرا شاپور اول پادشاه دوم خاندان ساسانی بعد از ۲۶۰م....بر سنگها دیوار بنای کعبهٔ زردتشت نوشته است.. همین کتیبه در جملهٔ رجال سلطنت شاپور نام ***وینده فرن ابگان رزمه ود*** مذکور است که سپرنگ لنگ ***Sprengling*** نام محققی بار اول این کتیبه را خواند و در مجله سامی امریکا در سال ۱۹۴۰ مقالتی نوشت و کلمه دوم "ابگان" را حتماً به نام "افغان" کنونی تطبیق کرد.و هم او می گوید که نام شاپور سوم پادشاه ساسانی که هفتاد سال از ۳۰۹ تا ۳۷۹ م. حکم رانده است صفتی و لقبی به شکل "اپه گان" مذکور است که این کلمه را می توان از قبیل همان ابگان سابق الذکر شمرد که بطور صفتی مسوغ دلاوری، رشد و یا نجابت و یا رشته های نژادی آورده شده باشد..." (۹)

"نام عمومی پشتو زبانان ◦پشتون و پشتانه = پختون و پختانه) است اینکه پشتو زبانان خود را منحیث مجموع پشتون می خوانند دلیلی است بر قدامت این نام نسبت بنام (افغان) و همین پشتانه و یا پختانه که در هندوستان قرن چهاردهم به کلمه (پتهان) تحریف گردید. زیرا افغان ها در مرحله اول بیشتر در معموره شهر (پتنه) اقامت اختیار کرده و از طرف هندی ها (پتهان) خوانده شدند و این تحریف بعد ها بدست دانشمندان استعماری بهانه ئی داد تا بغرض تامین منافع سیاسی خود و ایجاد تفرقه در بین مردم، پتهان و افغان را دو عنصر جداگانه بشمردند." (۱۰)

کلمه اپگان که بعداً معرب شده و به افغان شکل گرفت در اکـثر آثـار نویسـنده گـان نخبـه و تـاریخی افغانستان ذکر شده است که از آنجمله می توان از شاهنامه فردوسی که کلمه (اوغان) را چنیـن بکـار برده است:(۱۱)

چنـــین گفت دهقان دانش پژوه
مراین داســـتان را ز پیشین گرو
که نزدیک زابـــل به سه روزه راه
یکی کوه بد، سر کـــشیده به ماه
بیک سوی او دشت خـــرگاه بود
دگر دشت، زهندوان راه بـــود
نشسته در آن دشت بسیار کـوچ
ز اوغان و لاچین و کرد و بلـــوچ
یکی قلعه بالای آن کوه بـــود
که آن حصـــن از مردم انبوه بود
مران حـــصن را نام مرباد بود
ازو جان نابخــــردان شاد بود
بدژ دریکی بد کنش جای داشت
که در رزم با اژدهای پـــای داشت
نژادش ز اوغان سپاهش هـــزار
همه ناوک انداز و ژوبین گـــزار
ببالا بلنــــد و به پیکر ستبر
به حمله چو شیر و بـــه پیکار ببر
دو رانش بمانند ران پیـــــل
که رزم جوشـــان تر از رود نیل
به نیرو جدا کردی از کـــوه کمر
گریزان ز رزمش بدی شیر نـــر
چـــو پیکار جستی ز مردان مرد
زمردان بـــرآوردی از گرز گرد
ورانام بودی کـــــک کوهزاد
بگیتی بسی رزم بـــودش به یاد
هزار و صد و هـژده اش سال بود
بسی بیـــم ازو در دل زال بود

همچنان در جای دیگریی از شاهنامه آمده است:

سوی دشت خرگاه تازیم زود
ز افغان و لاچین برآریم دود
***
کـــــــک کوهزاد اژدهای نر است
زگرشسپ واز ســـــالم جنگی تر است
دگر آنکـــــه در کوه بـــــا آن دلیر
هزاران جنگی هـــــمه همچو شیـــــر
بمردی فزونـــــــند هر یک ز کـــــک
بود کک ز پیکار شان ز پیکار شان سبک
هـــــــزاران سواران افغان گروه
ز لاچین دلیران ابـــــــر گرد کوه
ندارم درنگ امـــشب ایدر ز کـــــین
مگر ســـوی اوغـــان و خرگه زمیـــن

فردوسی در بخش دیگر از شاهنامه بازهم از افغان ها یاد نموده می نویسد:

یکی گفت ای نامـــور پهلوان
دل کارزار و خـــرد را روان
نهنـگ دمانست و شیر ژیان
به نیروی او کس نبسته میان
نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ
ابردشت خرگاه بگزیده کوچ

همچنان در کتب دیگری چون "حدود العالم من المشرق الی المغرب" ابوریحان البیرونی، "تاریخ بیهقـــی" حسین بیهقی، "منهاج السراج" و کتاب "ریگویدای هند" از افغان ها تذکراتی رفته است. در تحقیقات ابن بطوطه، الفی و فرسته نیز بحث های در مورد پشتو و زبـان پشـتو شـده اسـت و از قـرن دهـم هجـری شمسی/ ۱۶۰۰م. میلادی در اکثر فرامین شاهان لودی، سوری، و غوری نیز کلمه افغان و مظاهر زبـان پشتو را می توان دریافت. وبعد از تأسیس کشور ما بنام افغانستان، احمد شـاه درانـی در ادبیـات پشـتو سخت کوشیده وخود نیز شعر می سرود.

وجه تشابه زبان پشتو و دری

اگر زبان ها را ریشه یابی کنیم و یا به منابع اصلی زبان برگردیم بعضی از خصوصیت های ویژه را در هر دو و یا چندین زبان میتوان دید که موشگافی تخصصی زبانشناسی را در این مبحث کمتر می بینم و از حیطه پژوهش این کتاب بدور است . اما بطور کوتاه می خواهم بنویسم که ظاهراً کلمات و واژه های را برمی خوریم که بین پشتو و دری شباهت دارند که به یقین از یک ریشه اند بطور مثال کلمات زیر را با معنی دری آن (بین قوسین) نگاه کنید:

خور (خواهر)،پلار (پدر)، مور (مادر)،ورور (برادر)، ترخه (تلخ)، ور (در یا دروازه) ، استه (است)، خوب (خواب)، زما (از من)،کال (سال)، سور (سرخ)، شپه (شب)، ورز (روز)، نشته (نیست)، ته (تو)، اوبه (آب)، دروجن (دروغگو)و امثال اینها.

همچنان مصدر های افعال بین زبانهای دری و پشتو با هم تشابهاتی دارند خاصتاً این پسوند ها هردومصدر را بیرون کشیده و ریشه واژه با هم مطابقت می نمایند. . بطور مثال: سوزیدل (سوختن). هرگاه پسوند (یدل) زا در پشتو و یا (تن) را از دری بیرون کنیم کلمه سوز و سوخت با یک معنی و بدون تفاوت باقی ماند. توجه کنید به مصدر های افعال دیگر: خوریدل (خوردن)،شرمیدل (شرمیدن)، لیدل (دیدن)، کول (کردن) و به همینگونه..

عده یی از زبان شناسان تأثیر زبان دری را بالای پشتو بیشتر می دانند و در زبان های بلوچی، نورستانی، اردو،سندی و اکثر لهجه های محلی نیز بیشترین کلمات دری را با اندک تغییر استفاده می نمایند.

یکی از علل عدم رشد سریع زبان پشتو، انقصام قبیله های پشتون بود که در جنوب کوههای هندوکش، بابا و در دامنه کوههای سپین غر تا سیستان بطور پراگنده وجود داشتند و از وحدت کلی که تأثیر در رشد زبان ووحدت فرهنگی داشته باشد دور ماندند. دلیل دوم هم نفوذ زبان دری و اینکه دری زبان دربار شاهان بود و در اکثر فرامین مورد استفاده قرار می گرفت و اکثر نویسنده گان پشتو زبان نیز به دری می نوشتند، غنای فرهنگی زبان پشتو مکتوم باقی ماند و آثاری هم که در زمینه وجود داشت طی گذشت زمان ازبین رفتند.

قدیمی ترین اثر بدست آمده در تاریخ ادبیات پشتو ، "پته خزانه" است. همچنان می توان از کتاب " تذکره الابرار و الاشرار تألیف ملادرویزه نیز یاد که از مبارزین و بنیان گذاران "جنبش روشانیان" شمرده می شود . بایزید روشان که در اوایل قرن دهم هجری شمسی / قرن شانزدهم میلادی نیز تألیفاتی بنام های " حالنامه" ، "خیر البیان" و "مخزن الاسلام"به زبان پشتو دارد. ولی بیشتر جنبش روشان در مبارزه برای مسخر نمودن افغانستان بود تا سیطره خود را به هند گسترش دهد. اقوام پشتون خاصتاً یوسف زایی ها به این جنبش روحانی، تصوفی و مبارزاتی کمک می کردند.

خوشحال خان ختک

این شخصیت عالیقدر ادبیات و مبارزه در افغانستان از ویـژه گـی برخـوردار بـود کـه جنبـش وی بنـام خودش مسمی گردید و در سال ۱۰۵۷ش/۱۶۶۸ و ۱۰۵۹ش/۱۶۷۰م. علیه قشون اورنگ زیب به مبارزه پرداخت. خوشحال خان ختک از جمله ادبأ ی نامور افغانسـتان اسـت کـه بـه زبـان هـای پشـتو و دری اشـعاری سـروده اسـت. او مبـارزات خـود را علیـه تسـلط بـابری هـا ادامـه داد تـا اینکـه در سـال ۱۰۷۰ش/۱۶۹۱م. در پشاور داعی اجل را لبیک گفت.

پیامد مبارزه ادبی او با جنبش مبارزاتی هوتکی ها پیوند عمیق خورده بود که در غرب افغانسـتان علیـه تجاوز صفوی ها در مبارزه بودند. زبان پشتو و تشکیل دولت هوتکی که نفوذ و سیطره اش تا اصفهـان ایران ادامه یافت، حرکتی بود که می توانست استقلال افغانستان قدیم را دوباره احیا کند. عـامل عمـده شکست افغان ها در غرب، اختلافات قوم غلجی بود که در انتخاب و جلوس شـاه محمـود و شـاه اشـرف پیدا نمودند.اما تسلط افغان ها از سال ۱۰۸۹ ش/۱۷۱۰م. تا ۱۱۰۸ش/۱۷۲۹م. پیوند هـای را در بیـن عشایر و اقوام پشتون بوجود آورده و ادبیات پشتو نیز شکل گرفت .

مآخذ و پی نوشت ها بخش دوم

اصالت فرهنگی زبان پشتو در افغانستان

۱/ فرهنگ خاور شناسان، بخشی از آثار جیمز دارمستتر شرق شناس فرانسوی(متوفی ۱۸۹۴م.)، ترجمه محسن جهانسوز، تهران، ص ۱۰۰.

۲/ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، جلد اول، انتشاراتن مروارید ۱۳۶۹، چاپ اول، ص ۱۳۱.

۳ / پته خزانه، تألیف محمد بن داود هوتک، طبع و تحشیه عبدالحی حبیبی، مطبعه کابل ۱۳۲۳ش؟کابل.

۴ / تاریخ افغانستان بعد از اسلام ، عبدالحی حبیبی، (جلد اول و دوم) موسسهٔ نشراتی میوند،، خزان ۱۳۷۷ش، چاپ سوم، پشاور، ص ص ۱۳۳ و ۷۴۲-۷۴۳.

Afghanistan, Louis Dupree,Princeton university press, New Jersey,USA, 1980, P. 66 / ۴

Afghanistan, Mary Bradly, transleted by A.A.Lahori, "Du-i-Dari ,p.334. / ۵

۶ / در دری، ارشد ارشاد لاهوری، ۱۳۶۹/۱۹۹۰م. اسلام آباد.

۷ / همان مأخذ.

۸/(دکتور عبدالحکیم طبیبی، سمینارافغانستان، منعقده شهر مونش در المان، منتشره جریدهء البدر، ارگان نشراتی دفاتر تبلیغاتی مجاهدین افغانستان در اروپا، شماره۳۳، شال ششم، حوت۱۳۷۰/مارچ۱۹۹۲م. هالند)

۹ / جغرافیای تاریخی افغانستان،تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی، مرکز نشراتی میوند، طبع دوم ۲۱ میزان ۱۳۷۸ش، پشاور ص ۲۵۸.

۱۰ / افغانستان در مسیر تاریخ، غلام محمد غبار،چاپ چهارم، بهار ۱۳۶۸، ص ۳۰۸.

۱۱/ رنا او دفاع، محمد حسن کاکر، انتشارات تحقیقات زبان پشتو، ۱۳۷۷ پشاور، ص ص ۸۱ و ۹۲-۹۳.

بخش سوم

زنان نامدار افغان قبل از اسلام

همانگونه که در تاریخ و ادبیات افغانستان علاوه از مردان نامور و سخنور بیشمار و برجسته ء وجود دارند، زنان بی همتای سخندان و ادیب و شعرأی ممتازی با برازنده گی های شان تبارز نمودند . زنان افغان طوریکه قبل از اسلام درخشش تاریخی داشتند، اسطوره های تاریخی را بعد از اسلام نیز بجای گذاشتند. مبارزه زنان افغان چون رودابه دختر مهراب شاه کابلی، تهمینه سمنگانی، منیژه، آزاده، ازرم دخت، پوراندخت، شیرین، سودابه و امثال آن نقش زنان را در مسیر تاریخ کشور ما بازگو می نماید.
من بر مبنای قصه های اساطیری و ابیات شاهنامه فردوسی ،زنان نامور افغان را قبل از اسلام برشمرده و بطور الفبایی بر شمردم. و ذکر آنانی را که در این داستان ها اسطوره آفریدند نیز بیان داشتم.

آرزو

آرزو دختر ماهیار گوهر فروش است که زیبایی اش در سراسر آریانا زمین بخش شده است. بهرام گور یکی از شاهان برجسته تاریخ ما ، روزی به شکار رفت وپس از شکار شیران در بیشه از یکی از چوپانان منطقه ، قصهٔ زیبایی آرزو را شنود و به او دل باخت. پادشاه چهرهٔ خود را تغییر داده و به شکل مرد عادی و ناشناسی به خانهٔ ماهیار رفت. خانه اش را دق الباب زده و به ماهیار بهانه آورد که چون اسپش از پا افتاده و ازینکه اسپ وی باستام زرین (لگام و سر افسار اسپ که با طلا و نقره و جواهر زینت داده شده است) و می ترسد که مبادا دزدان او را در راه از وی بگیرند. و تقاضا می کند که اگر شب را مهمان وی باشد.
ماهیار از وی پذیرایی کرده و از برخورد چنین مهمان با ادب خیلی خوش شده و نام وی را می پرسد. بهرام گور نام خود را "گشسپ سوار" می گوید. ماهیار از دخترش که در نواختن چنگ و دیگر آلات موسیقی مهارت دارد با آواز خوشی از مهمان پذیرایی کند. آرزو با نغمهٔ چنگ، پدر را به فرخنده خویی

های تاریخی را در مقطع بزرگ و حساس تاریخی که اکثر داشته های ملت ما به یغما رفته ، دوباره احیأ نمایند.
منهم به نوبه خود دراین مجموعه - که در حقیقت سخنوران زن افغانستان را شناسایی و نگاشته ام - نوشتن تاریخچه کوتاهی از زبان و ادبیات دری و پشتو را بطور جداگانه از ضرورت بنیادی برای خواننده گان و یک اصل پذیرفتنی برای هموطنان افغانم می دانم تا آنان در فحوای این پژوهش کوتاه بتوانند حد اقل اصالت های تاریخی و ادبی کشور خود را دوباره در اذهان تداعی کرده و برای نسل نو افغان بشناساند، بررسی نمایند و به افتخارات گذشته خویش افتخار و مباهات ورزند.
این کوتاه نوشته پژوهشگرانه را آغاز یک مقدمه نیک می انگارم تا نویسنده گان مبتکر و پرتلاش افغان را مبتهج به تحقیقات گسترده، پیچیده و علمی دیگر در ساحه تاریخ ادبیات افغانستان سازد و شاید هم انگیزه های نوشتن یک تاریخ مکملی از تاریخ ادبیات افغانستان گردد. اکنون ملت افغان این ضرورت را عملأ احساس می نمایند که نباید هویت تاریخی خود را در کشاکش های سیاسی و مقطعی کنونی از دست دهند. اکنون ملت افغان انتظار بیش از حد را از پژوهشگران و نویسنده گان افغان دارند تا با نثار قربانی های بیشماری ، تاریخ و ادبیات، زبان و فرهنگ، هنر و عنعنات برازنده و افتخارات گذشته ما را ثبت تاریخ سازند و آنچه را که از دیگران بما فرستاده می شود تفکیک نمایند.
من احساس میکنم که نویسنده گان معاصر افغان در مرحله خیلی حساسی قرار دارند و برای یکی دو نسل دیگر باید از خود گذری نمایند، تا اگر بتوانند حماسه های تاریخی بیافرینند. ملت ما باید هوشیار و آگاهانه مسایل تاریخی و ادبی افغانستان را موشگافی و تحقیق کنند. این هوشدار بمنزله یک جهش نوپا برای روشنفکران افغان قابل تأمل است تا آنرا قبل از آنکه نسل های آینده درک نموده و مأیوسانه برگذشته تلافی ناپذیر خویش غبطه خورند، بهتر است که از نو و از همین حالا در محور تقویت اندیشه های ملی و مردمی، داشته های تاریخی و ادبی خویش را در موجودیت دو زبان برازنده و ریشه دار پشتو و دری ارزیابی نمایند ودر منصه پژوهش های گسترده و از طریق مجامع و دانشگاه های بزرگ دنیا هویت خویش را باز یابند و اکثر آثار، نوشته ها و دیوان های اشعار بزرگان ما که اکنون چاپ می شود و شده است باید ازطریق مجمع علمی فرهنگستان افغان مورد تدقیق قرار گرفته و با نسخه های اصلی مقایسه شده ، در زمینه پژوهش علمی و گستردهء صورت گرفته، دوباره تصحیح و حاشیه نویسی شده و منصه چاپ بیابند.

و مهمان را به زیبایی، فر و شکوه یاد می کند. بهرام گور عاشق و شیفته او شده و او را از پدرش خواستگاری می کند. ماهیار که اعتقاد به مذهب زردشتی است تقاضا کرد تا مؤبدان فردا بیایند و از خود آرزو نیز بخواهد تا رضایت خود را ابراز دارد. اما آرزو نیز عاشق بهرام می گردد و به پدر جواب موافق می دهد.

شب بهرام گور را در اتاقی رهنمایی میکنند.فردا که خدمتگاران بهرام بخاطر شناسایی اقامت شاه قمچین اسپ بهرام را در دروازه ماهیار آویخته بودند، ماهیار در می یابد که او "گشسب سوار" نه بلکه پادشاه بهرام گور است. ماهیار با آرزو از وی معذرت می خواهند. شبهنگام "روزبه" وزیر بهرام گور با چهار دختر نوجوان و ماهروی به منزل ماهیار آمده و "آرزو" را تزئین کرده و به مشکوی(حرمسرا) بهرام می برند و آرزو به عقد بهرام گور در می آید.*(الف، ص ۹ - ۱۰، ب: ص ۱۱۷۱ و ۱۸۱۱)*

در اینجا ابیات چند از شاهنامه فردوسی را می آورم که قصهٔ آرزو را بیان می کند:

بود میزبان گفت کین دختـــرم — هـــــمی بآسمان اندر آرد سرم
دل آرام را آرزو نـــــــام بود — هـــمه غـــمگسار و دل آرام بود
به سرو سهی گفت بردار چنـگ — به پیش گشسپ آی با بوی و رنگ
زن چنگ زن، چنگ بر برگرفـت — نخستین خـــروش مغان در گرفت
چو رود بریشم سخنگوی گشت — هـــمه خانه از وی سمن بوی گشت
....
پدر گفت کاکنون تو جفت ویـی — چنان دان کـــه اندر نهفت ویی
بدو داد و بهرام گورش بخواسـت — چو شب روز شد کار ها گشت راست
چو نان خورده بود بود آرزو را بخواند — به کرسی زرپیکرش برنشاند (الخ)

(شاهنامه،بخش هفتم)

آرزو

آرزو یکی دختران سرو شاه ، پادشاه یمن بود که به همسری "سلم" در آمده بود. زمانیکه وی بـا "تور" و "ایرج" و همسرانشان از یمن برگشتند، فریدون ششمین پادشاه از تبار جمشید زنان هر تن را نامگذاری کرد. خانم سلم را "آرزو" ، زن ایرج را "سهی" و زن تور را "ماه آزاده خوی" نامید. در حقیقت کلمـه آرزو یا "ارزه" اولین اقوام با افتخار آریایی اند که به طرف غرب افغانستان مهاجرت نمودند و از آنجا بـه اروپا رفتند. " زن سلم یا سرم آرزو یا "ارزه" است، می توان تصور کرد که گروه اول مهـاجران آریـایی بـا زنـان غربی آمیزش کرده اند. " *(ت: ص ۱۶۸)*

زن سلم را نام کرد آرزو — زن تور را ماه آزاده خوی
زن ایرج نیک پی را سهی — کجابد سهیلش بخوبی رهی

(شاهنامه بخش اول، ص ۲۷۹/۶۹-۲۸۰)

آزاده

آزاده یکی از خنیاگران شجاع دوره بهرام گور است که همیشه در سفر های شاه می بـــود و در نواختـــن چنگ و بربط مهارت داشت. روزی در شکارگاه بهرام گور برسم نمایش آهوی ماده را از دو تیر شاخ می گذارد و و با دو تیر دیگر سر و گوش و پای آهو را می بندد. آزاده ازین کار نمایشی می رنجد و از شاه انتقاد کرده آنرا عمل مردانگی نمی داند. بهرام گور بروی آشفته شده او را ازاسپش برزمین می انـــدازد و در سفر هایش او را با خود نمیبرد. در شاهنامه چنین تصویر سازی شـــده اســت: *(الف: ص ۱۴۷ ب: ص ۱۵۷۴-۱۵۷۵ بخش هفتم)*

چنان بد که یکروز بی انجمن به نخچیرگـــــه رفت با چنگزن
کجا نام آن رومی آزاده بـــود که رنگ رخانش چو بیجاده بود
دلارام او بود و همـــــگام او همیشه به لـــــب داشتی نام او
بروز شکارش هیون خواستی که پشتـــــش به دیبا بیاراستی
رکابش دوزرین دو سیمین بدی همان هریکـــی گوهر آگین بدی

....

کدام آهو فگنده خواهی به تیر؟ که ماده جوانست و همتاش پیر
چنین گفت آزاده ای شیر مـــرد به آهو نجـــــویند مردان نبرد

....

سروگوش وپایش به یکجا بدوخت
برآن آهو آزاده را دل بسوخت
بدو گفت چونست ای ماهــــروی؟
روان کـــرد آزاده از دیده جوی
آبا شاه گفت این نه مردانگیست
نه مردی ترا خوی دیوانگیست
بزد دســـــت بهرام و او را ززین
نـــــگونسار برزد به روی زمین
هیون از بر ماه چهره بـــــراند
برو دست و چنگش بخون درنشاند (الخ)

آزاده خوی

نام زن "تور" فرزند دومی فریدون شاه ساسانی است که بعد از برگشتن از نزد "سرو" شاه یمـــن لقـــب مـــی گیرد. *(رجوع کنید به "آزاده" در همین مبحث)*

آزرم

آزرم دخت یکی از زیبا ترین زنان آریانا زمین و دختر خسرو پرویز پسر کسری انوشیروان شاه است. مدت پادشاهی آزرم دخت را شش ماه گفته اند. زمانیکه وی ملکه ساسانی بود، سپه سالار خراسان فرخ هرمز از وی خواستگاری کرد تا به زنی او در آید. و"او پیغام داد که روا نباشد ملکه زن کسی شود و میدانم که این کار برای انجام حاجت و رغبت خویش خواسته ای. فلان شب پیش من آی. فرخ هرمز چنان کرد و به شب موعود برنشست و به نزد وی شد و آزرم دخت به جانوسپاز(سرنگهبان) خویش گفته بود که به شب دیدار وی را بکشد و سالار نگهبانان فرمان ملکه را بست و او را بکشت و بگفت تا پای وی را بکشند و در میدان پایتخت افگنند و صبحگاهان فرخ هرمز را کشته دیدند و ملکه بفرمود تا پیکر او را نهان کنند و بدانستند که خطایی بزرگ کرده بود و رستم پسر فرخ هرمز همان که به روزگار بعد، یزدگرد او را به جنگ عربان فرستاد، به خراسان جانشین پدر بود و چون از کشتن وی خبر یافت با سپاهی بزرگ به مداین آمد و چشمان آزرم دخت را میل کشید و او را بکشت و به قولی او را زهر داد". (ر.ث: ص ۷۸۳)

فردوسی در شاهنامه از آزرم دخت در یکی از ابیات آورده است:

یکی دیگری دختر آزرم نام
زتاج بزرگی رسیده به کام
بیامد به تخت کیان برنشست
گرفت این جهان جهان را به دست
نخستین چنین گفت کای بخردان
جهان دیده و کار کرده ردان
همه کار بر داد و آئین کنیم
کزین پس همه خشت بالین کنیم
هرآنکس که باشد مرا دوستدار
چنانم من او راچو پروردگار

....

همی بود بر تخت بر چار ماه
به پنجم شکست اندر آمد به گاه
زآزرم گیتی بی آزرم گشت
پی اختر فتنش نرم گشت (الخ)

بقول فردوسی مدت پادشاهی آزرم دخت چهار ماه بود. (ر.ک: دفتر هفتم، ص ۲۲۳۴)

ارم/ شهربانو

ارم شهربانو دختر گودرز یکی از پهلوانان برجسته دورهٔ کیکاووس و کیخسرو است که در شهر اصفهـان میزیست. ارم به همسری رستم درآمد. چنانچه زمانیگه گیو برادر ارم شهربانو هنگام آوردن کیخسرو،به پیران خطاب نمود، گفت:

سپردم برستم همی خواهرم — مه بانوان شـــهربانو ارم

(شاهنامه/بخش سوم)

ارنواز

ارنواز "یکی از دو دختر جمشید که به زور زن ضحاک شدند.." (ب‌ا : ص ۲۵۷۰) ولی در شاهنامه ذکر است که ارنواز و شهرناز دو خواهر جمشید بودند:

دوپـــاکیزه از خانهٔ جم شید
برون آوریدنـد لرزان چو بید
که جمشید را هردو خواهر بدند
سربانـــوان را چو افسر بدند
زپوشیده رویان یکی شهر ناز
دگر ماهـــــرویی بنام ارنواز

ضحاک که شاه ستمگر بود ، شبی در خواب می بیند که کسی با کاوه بر فرقـش مـی کویـد. هراسـان از خواب برمیخزد و خوابش را به ارنواز میگوید. مؤبدان سرانجام تعبـیر خـواب مـی کننـد کـه او از آینـده هراسان می گردد.

چنین گفت ضحاک را ارنواز — که شاها چه بودت؟ بگویی براز
به شاه گرانمایه گفت ارنواز — که برمابباید گـــــشادنت راز

(ب‌ا: دفتر یکم، ص ۳۷)

کلمه "ارنواز" آریایی است و از لقب "اثیریه" گرفته شده است "بنابراین نام ارنواز نماینده زنان آریاست. (ت: ص ۱۴۲)

قصهء ارنواز در "اویستا" نیز آمده که " فریدون برای ایزد گوشت قربانی نمود از او خواست که به ضحاک غلبه کند و دوزنش سنگهوک (شهرناز) و ارنوک (ارنواز) را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بـدن و از برای خانداری برازنده هستند از او برباید . (الف: ص ۴۵)

سرانجام فریدون با کاوه آهنگر به قصد انتقـام، ضحـاک را از قـدرت برانداخـت و ارنـواز و شـهرناز را بـه همسری خود درآورد و از آندو ، سه فرزند بنام های سلم، تور و ایرج به دنیا می آید.

به بخت جهاندار هر سه پسر — سه فرخ نژاد از در تاج زر
ببالا چو سرو و برخ چون بهار — بهرچیز هماننده‌ٔ شهریار
ازین سه دوپاکیزه از شهرناز — یکی کهتر از خوب چهر ارنواز

(ب‌ا: دفتر یکم ص۶۵)

بانو گشسپ

یکی از زنان برجسته اساطیری تاریخ کهن افغانستان ، بانو گشسپ است . او و خواهرش "زربانو" دختران رستم هستند که مادر شان خالهٔ کیقباد بود. بانو گشسپ زن دلاور و شجاعی بود که با مردان در مبارزه ومقاومت برابری می کردو بهمین مناسب نیز خواستگاران زیادی داشت. اکثر پهلوانان و حکام چین و شهزادگان خانوادهء کیکاووس تقاضای همسری بانو گشسپ را از رستم نمودند. رستم در بین همه "گیو" پسر "گودرز کشوادگان" را انتخاب کرد. بانو گشسپ فرزندی به جهان آورد بنام "ایرج" که همانند رستم و گیو در پهلوانی و شجاعت در سراسر خطه آریانا زمین نام داشت. "گیو" به همسری بانو گشسپ افتخار و مباهات می ورزید. *(الف: ص ۱۱۰-۱۱۱، ج: ص۲۵ و ۹۴)*

از آن پس گسی کرد بانو گشسپ ابا خواسته همچو آذرگشسپ

(با : دفتر سوم، ص ۵۵۱)

مهین مهان بانوی گیـــو بود
که دخت گـــزین رستم نیو بود
خبر شد همانگه به بانو گشسب
که مر گیو را رفتن آراست اسپ
بیامد خرامان به نزدیـــک اوی
چنین گفت: ای مهـتر نامجوی
شنیدم که تو رفت خواهی به تور
که خسرو بجویی ز نزدیک و دور
مرا آرزو چهرهٔ رستم است
زنادیدنش جان من پر غم است (الخ)

(با : دفتر سوم، ص ۵۲۶)

پوران دخت

پوران دخت و یا بوراندخت که به معنی دختر گلرنگ است ، یکی از دختران خسرو پرویز می باشد که که بعد ازینکه شهرباز کشته شد، وی به پادشاهی انتخاب گردید و مدت یک سال و چهار ماه به قدرت بود. پوراندخت شخصی را که بنام "فسفروخ" از خراسان بود و شهرباز را به قتل رسانیده بود، نزد خود خواست و مقام وزیری را باو داد. علت به پادشاهی رسیدن پوراندخت اینبود که " شیروبه همه پسرانی را که از نسل پدر بود، هلاک کرده و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند."

او عقیده به ملک داد و عدل داشت و در تاریخ بلعمی آمده است که می نویسد: " ... و ملک به عدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشتن و سپاه دشمن نتوان شکستن، مگر بـه عطا دادن، و سپاه نگاه نتوان

داشت، مگر به داد و عدل و انصاف و چون پادشاه دادگر بود، ملک بتوان داشتن اگر مرد بود و اگـر زن...″

(چ: جلد دوم، ص ۱۱۹۸)

پوران دخت همه باج و مالیات دولتی را که در زمان پرویز بالای مردم تحمیل شـده و قـدرت پرداختـن آنرا نداشتند، ببخشید و تمام اسناد ادارات را شست تا از بین برود واعلان حکومت عدل و انصاف را کرد. همچنان چوب صلیبی را که پرویز از روم با خود آورده بود و از واپس مسترد کردنش ابـأ مـی ورزیـد، پوراندخت به مثابهٔ حسن نیت به دولت رومی ها داد. پوراندخت همیشه لباس های رنگین و نقاشی شده و گلدار می پوشید و در دستش تبرزین داشت.

زمانیکه لشکریان پوراندخت در جنگ ها با تازیان به شکست مواجـه گردیـد، سـخت مـأیوس شـده و از پادشاهی دست کشید او پس از هشت ماه در سال دهم هجری/۶۳۱م. پدرود حیات گفت.

یکی دختری بود پوران به نام   چو زن شاه شد، کار ها گشت خام

(با : دفتر هفتم، ص ۲۲۳۲.)

تهمینه

تهمینه دختر شاه سمنگان است. وی زمانیکه رستم از زابل به سمنگان رفت و در معیت پادشـاه بـود، تهمینه را دید و او را به زنی خود از شاه خواستگاری نمود. بعد از ازدواج مدتی رستم در سمنگان بماند و تهمینه از وی باردار شد. رستم مهر وبازوبند خـود را در هنگـام وداع بـه همسـر خـود داد تـا هرگـاه خداوند به او فرزندی بدهد آنرا به بازویش بزند و اگر دختری داد به گردن بیآویزد. .

تهمینه بعد از مدتی پسری به دنیا آورد که اسمش را″سهراب″ گذاشت. او در جنگ ها پهلوان نـام آوری شد و در رویارویی سهراب با رستم، گردآفرید و گژدهم دراین جنگ ها نقش زیادی بازی کردند. بدون اینکه آندو همدیگر را بشناسند که پدر و فرزند اند. سهراب در جنگی بدست رستم زخـم بـر مـی دارد و زمانیکه بازوبند خود را در شانه سهراب می بیند می داند که او فرزندش را به قتل رسانیده است.

تهمینه نیز از مرگ فرزند زیاد شیوه و ناله می کرد و مدت کوتـاهی بعـد از مـرگ فرزنـد، خـودش نـیز درگذشت. ابیات چند از شاهنامه می خوانیم:

چو یک بهره از تیره شب برگذشت
شباهنگ بر رخ گردان بگشت
سخن گفتن آمد نهفته به راز
در خوابگه نرم کردند باز
روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گفتی که بهره ندارد زخاک
بپرسید ازو گفت: نام تو چیست؟
چه جویی شب تار، کام تو چیست

چنین داد پاسخ که تهمینه ام
توگویی دل از غم به دو نیمه ام
یکی دخت شاه سمنگان منم
زپشت هژبر و پلنگان منم
به بازوی رستم یکی مهره بود
که آن مهره در جهان شهره بود(الخ)
(با: دفتر دوم،ص ٣٢٨)

دلارای

بنابر روایات ایرانی ها دلارای همسر داراب و مادر روشنک است. در شاهنامه از وی نیز یاد شده است

دلارای با رای و با ناز و شرم   سخن گفتنش خوب و آوای نرم
(با: دفتر هفتم)

دل افروز فرخ پی

نام کنیزکی است که در روم می زیست. او در یکی از کار هایش توانست شاپور ذوالاگناف را از پوست خر برهاند. *(الف: ص ٣٢٩)*

کنیزک که او را رهانیده بود   بدان کامگاری رسانیده بود
دل افروز فرخ پیش نام کرد   زخوبان مراو را دلارام کرد
(با: دفتر هفتم)

رودابه کابلی

رودابه کابلی دختر مهراب شاه کابلی یکی از زنان برجسته تاریخ قبل از اسلام است که داستان زنده گانی او با فراز و نشیب های که دارد از جمله داستان های برازنده در ادبیات جهان به شمار می رود. او بعد از پذیرش بار سختی ها، به همسری زال یکی از پهلوانان آریانای بزرگ پسر سام است که در دامنه کوه های هندوکش - یا به عقیده عده ء کوه البرز - زنده گی می کرد. و "قلعه زال" در ولایت کندز نزدیک به در یای آمو محل زنده گانی زال بود.

یکی همچو رودابهٔ خوب چهر   یکی همچو سیندخت با رای و مهر
(شاهنامه فردوسی/بخش اول)

رودابه پس از قصه های شیرین و تلخ زیادی به همسری زال درآمده و زمانیکه رستم به دنیا آمد، او را بوسیله عملیات که پهلوی بطنش را شگافتند و کودک را از زهدان او بیرون کردند. این کار زایمان برای

اولین بار در تاریخ جهان در سرزمین افغانستان صورت گرفت وبنام "رستمینه" و یا "رستم زاد" مشهور است. گویند که رودابه زنده بود که کشته شدن رستم فرزند خود را شنید و راه درویشی را به پیش گرفت و آنچه که در توشه داشت به فقرا و درویشان بخشید و انزوا اختیار کرده به عبادت خداوند پرداخت.(الف، ص ۳۴۸ و با، ص ۱۴۸)

روشنک

روشنک دختر " دارا" یکی از پادشاه های سغدی در کرانه های رود آمو بود که بنابر خواهش پدرش که زخم برداشته و در حال نزع بود، به عقد ازدواج اسکندر کبیر در آمد. وی روشنک را "استاتیرا" نامید. در اکثر فرهنگ های دری کلمه " روشنک" را به "رخانه" ، "رکشانه" و "رخشانه" نیز نوشته اند. "دارا" از اسکندر کبیر سه خواهش نمود: ۱/ کشورش را به بیکانه گان نسپارد و نفروشد، قاتل او را مجازات کند و دخترش "روشنک" را به زنی گیرد. (ح: جلد دوم، ص ۱۴۴۶، الف:ص ۳۵۲)

کجا مادرش روشنک نام کرد جهان را بدو شاد و پدرام کرد

(با: دفتر پنجم، ص۱۳۶۶)

سودابه

سودابه دختر " شاه هاماوران" یکی از زنان پرهیاهو و پرشور تاریخ آریانای قدیم است که زنده گینامه او در شاهنامه و تاریخ قبل از اسلام ویژه گی خاصی دارد. زمانیکه "کیکاوس" خواستگار سودابه شد و او را از پدرش "شاه هاماوران" خواست، پدر ناگزیر گردید که در برابر رقیب نمی تواند مقاومت کند، دست به حیلهٔ زد و کیکاوس را مهمان کرد و وعده داد که "سودابه" را پیشکش وی کند. زمانیکه کیکاوس در محضر شاه بود، او را به زندان افگند."

با خبر زندانی شدن وی، رستم به مدد وی می شتابد و به هاماوران رفته ، کیکاوس را از زندان رها کرده با سودابه به ایران می روند. سودابه از کیکاوس دخترانی به دنیا می آورد. امابعد از سالهای زیاد که دختران سودابه به جوانی رسیده اند سیاوش فرزند کیکاوس از زابل به دربار می آید. سودابه زمانیکه "سیاوش" پسر اندر ش را به دربار "کیکاوس" دید که از "زابل" آمده بود، شیفتهء او شده و به او مخفیانه خبر می دهد که به "شبستان" او بیاید. سیاوش به او می گوید که "مرد شبستان نیست". سودابه دست به حیله نیرنگ می زند و توسط "شبگیر" به کاوس احوال می دهد تا " سیاوش" را وادار کند تا به شبستان برود و از خواهرانش که آنها نیز در آنجا بودند دیدار کند. کیکاوس او را می طلبد واو را به رفتن به شبستان دستور می دهد.

سیاوش تصور می کند که شاه با اینکار خود می خواهد او را بیازماید لذا به شاه می گوید که بهتر است او را به جای اینکه به شبستان و نزد زنان و حرم شاه دستور می دهد، بهتر است که مرا نزد علماً و افراد اندیشمند جامعه که در امور اجتماعی با تجربه اند رهنمایی کند. کیکاوس از این پیشنهاد

سیاوش خوش می شود اما وی علاقه دارد که سیاوش خواهران خود را در شبستان ببیند . اما به ناچار با "هیربد" پرده دار دربار به شبستان می رود. با ورود وی "سودابه" از مسند فرمان دهی پائین شده و او را در آغوش گرفته ، چشم و رویش را چند بار می بوسد و می گوید که از دیدارش سیر نشده است. سیاوش مدتی در شبستان می ماند و از خواهرانش دیدار می کند.کیکاوس از سودابه در مورد هوشمندی سیاوش می پرسد و سودابه او را بی همتا خوانده ، پیشنهاد می نماید که یکی از دختر های خانواده و حرم را به زنی او بدهد تا از او فرزندی از خانواده "مهان" به دنیا بیاید. کیکاوس این نظر "سودابه" را می پسندد و به سیاوش دستور می دهد که زیر فرمان سودابه عمل کند زیرا او برایش خیلی مهربان است.

روزی سودابه پرده دار دربار"هیربد" را نزد سیاوش می فرستد و همه زیبا رویان دربار را یکایک از نزد او میگذراند تا یکی از آنان را بپسندد.زمانیکه همه را دید، همه را از شبستان بیرون می کند و در تنهایی با سیاوش به عشوه گری می پردازد و هم میگوید که وی به ظاهر می تواند یکی از ماهرویان را به زنی بگیرد ولی با خودش رابطه داشته باشد و عهد کند تا او جان و تن خود را نثار کند. سیاوش درک می کند که از این حیله چگونه بیرون رود، به سودابه می گوید که او موافق است یکی از دخترانش را به زنی بگیرد و با خودش هم در رابطه باشد. ولی این راز را نباید به هیچکسی در میان بگذارد. و ازنزد سودابه بیرون می شود. سودابه به کیکاوس مژده می دهد که سیاوش به ازدواج با یکی از دختران دربار موافقت نموده است. کیکاوس گنج بسیاررا برای اینکار در اختیار سودابه قرار می دهد. سودابه از سیاوش بازهم می خواهد که همه گنج شاه را به تو می دهم و دخترم را نیز به زنی تو در می آوردم . پس چه بهانه دیگری داری که از مهر من دوری کنی و به من تن ندهی. ولی سیاوش سرپیچی نمود. سودابه او را گفت که اگر به او تن ندهد، روزگارش را تیره و تار خواهد کرد و از خلوت سودابه و از تخت وی بیرون می رود.

سودابه فریاد را بلند می کند و لباس های خود را پاره پاره کرده و کمک می طلبد. کیکاوس از دربار خود به حرم سودابه بر می گردد او روی خود را خراشیده و مو هایش را پریشان می کند . شاه وقتی می پرسد. سودابه می گوید که سیاوش به او نظر بد دارد و به او حمله کرده تاج پادشاهی اش را برداشته و لباس هایش را پاره پاره کرده است. او پسرش را می طلبد و می خواهد جریان واقعه را بداند. سیاوش آنچه را که واقع شده بود و حیله های را که سودابه در مورد وی بکار می بست یکایک به شاه گفت. کیکاوس دست ها و روی سیاوش را بوسید و لباس هایش را استشمام کرد و لی هیچ بویی از عطری که سودابه استفاده می نمود در آن نیافت. او نزد سودابه رفت او را بوید تنش را پر بوی مشک و گلاب یافت. پادشاه متیقن شد که حیلهٔ در کار بود و تنفر خود را با این عمل سودابه ابراز داشته خواست او را بکشد . اما درباریان او را ا مانع شدند.

زمانیکه سودابه درک کرد که نظر کیکاوس در مورد وی تغییر نموده ، دوباره با شاه هم آغوشی کرده و چند ماه بعد به شاه می گوید که او حامله است. سودابه یکی از زنان حیله گر را که حامله بود، پول می دهد و از وی می خواهد که فرزندش را سقط کند . او فرزند سقط شدهٔ آن زن را نزد کیکاوس می برد

و وانمود میکند که سیاوش باعث مرگ این نوزاد فرزند وی شده است تا در آینده ولیعهد شاه به جز خودش ، پسر دیگری نباشد.
کیکاوس از منجمین، و روحانیون زردشتی دربار تقاضای کمک میکنند و مطابق نظر آنان، آتش بزرگی بر می افروزد و خواستار می شود که سیاوش و سودابه یکی بعد دیگری ازاین آتش بگذرند. هر که بیگناه باشد در آتش نخواهد سوخت. سیاوش برای این کار آماده گردید. در حالیکه سودابه خیلی هراسان بود. سیاوش از آتش با اسپ سواری اش میگذرد و شاه در می یابد که سودابه حیله گر و گناهکار است. شاه فرمان می دهد که سودابه را به دار بیاویزند.
سیاوش که خیلی با تدبیر بود فکر می کند که شاید روزی شاه از این عمل خود نادم و پیشمان گردد و او را مسبب این مرگ بداند. لذا از کیکاوس پدرش تقاضا می کند تا سودابه را ببخشد و از کشتن او صرفنظر کند. شاه نظر پسرش را پسندید و سودابه را بخشید. سودابه در پی حیله دیگری میشود تا شاه را نسبت به سیاوش بدگمان کند. شاه در شک و تردید میماند....
دراین هنگام افراسیاب از ماورای دریای آمو به سوی فارس به لشکر کشی می پردازد. موبدان زردشتی به کیکاوس می گویند تا کس دیگری بجای شاه به نبرد برود. او سیاوش را انتخاب میکند که با رستم یکجا در جنگ افراسیاب برود. دراین جنگ سیاوش کشته می شود. رستم که از تمام حیله گری های سودابه آگاه بود ، به دربار کیکاوس رفته انتقام خون سیاوش را از سودابه گرفته او را به قتل می رساند.
(الف: ص ۴۰۸ -۴۱۳ ، با: دفتر دوم، داستان سیاوش، ص۳۸۴ -۵۰۵، خ: ص ۲۲ - ۲۸)
در شاهنامه فردوسی این قصه خیلی زیبا ترسیم شده است . بخشی ازاین ابیات زیبا را دراینجا تذکر میدهم:

آمدن سیاوش در شبستان نزد سودابه

شبستان بهشتی بد آراسته
پر از خوبرویان و پر خواسته
سیاوش چو نزدیک ایوان رسید
یکی تخت زرین رخشنده دید
بران تخت سودابه ماهروی
بسان بهشتی پر از رنگ و بوی
یکی تاج بر سر نهاده بلند
فروهشته تا پای مشکین کمند
سیاوش چو از پیش پرده برفت
فرود آمد از تخت سودابه تفت
سیاوش به پیش پدر شد بگفت
که رفتم به پرده سرای نهفت

تاریخ مختصر ادبیات افغانستان

زبان دری، فارسی قدیم نیست

فارسی بازمانده زبان پهلوی و لهجهء متأثرشونده از زبان دری است

اگر به گذشته کوتاه نظری کنیم در می یابیم آریانای کهن در محور مرکزی شـهر باسـتانی بلـخ مدنیت در خشان پنجهزار ساله افغانستان را داشت، مدنیتی که شامل افغانسـتان کنونـی، هنـد، ایران و آسیای میانه می شد، قبل از گسترش دین اسلام، بعنوان مهـد تمـدن و زبـان در تـاریخ قدیم جهان همیشه بحث هـای دارد. بلـخ مرکـز و آغـاز گـر زبـان اوسـتایی و دیـن زردشـتی

پدر با پسر راز گفتن گرفت
زبیگانه مردم نهفتن گرفت
به سودابه زینگونه گفتار نیست
مرا در شبستان او کار نیست
زگفت سیاوش بخندید شاه
نه آگه بد از آب در زیر کاه
نه من با پدر بیوفایی کنم
نه با اهریمن آشنایی کنم
اگر سرد گویم بدین شوخ چشم
بجوید دلش گرم گردد زخشم
یکی جادویی سازد اندر نهان
بدو بگرود شهریار جهان

سهی

سهی نام دختر "سرو" پادشاه یمن بود که با "ایرج" ازدواج نمود. نام دومی آن "آزاده خوی است" که زمانیکه سهی با ایرج از یمن برمی گردد، فریدون پادشاه این لقب زا به او می دهد.

زن ایرج نیک پی را سهی کجا بد سهیلش بخوبی رهی

سیندخت

سیندخت زن مهراب شاه کابلی و مادر رودابه است که در کابل می زیست. سیندخت از کلمه اوستایی سینا گرفته شده است که به معنی سیمرغ است و کلمه سیندخت را بمعنی دختر سیمرغ نیز گفته اند. اما احتمال زیاد هم براین است که کلمه سین همان چین باشد که به معنی دختر چین باشد. (الف: ص ۴۲۷، د: ص ۱۳۹۶)

یکی همچو رودابهٔ خوب چهر
یکی همچو سیندخت با رای و مهر
به کابل چو این داستان فاش گشت
سر مرزبان پرزپرخاش گشت
برآشفت و سیندخت را پیش خواند
همه خشم رودابه بر وی براند
(با: دفتر یکم، ص ۱۵۸)

شهرناز

شهرناز خواهر جمشید است که توسط ضحاک گرفتار و با خواهرش (ارنواز) یکجا به همسری وی در آورده شد. شهرناز در جنگی که بین ضحاک و فریدون واقع شد، توسط فریدون آزاد ساخته شد و او را به همسری خود درآورد و از وی دو فرزند به نام های "سلم" و " تور" زاده شدند.

ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر ماهرویی بنام ارنواز

(با : دفتر یکم، ص ۵۲، ابیات ۴۰۸)

شیرین

شیرین یکی از زنان برجسته عشقی جهان است که اکثر شعرای دری زبان قصه او را به نظم در آورده اند. فردوسی در شاهنامه ، رودکی بلخی سمرقندی، ابوشکور بلخی و نظأمی گنجوی در "خسرو و شیرین" منظومه های سروده اند . داستان شیرین یکی از تراژیدی های عشقی ادبیات دری است.

شیرین یکی از زنان زیبا و ملیحی شمرده میشد که از زنده گانی شاهانه برخوردار بود. زمانیکه شاهپور وصف زیبایی شیرین را به خسرو برد ، او عاشقش شده و سعی نمود که توجه شیرین را جلب نماید و تصویری از خسرو را کشیده در باغ شیرین انداخت. شیرین با دیدن تصویر خسرو نیز آشفته و عاشق گردیده سرانجام با وساطت شاهپور زمینه بازدید شیرین و خسرو مهیا گردید. خسرو از وی تقاضای وصلت کرد و خواست که نزد وی بیاید. شیرین با کنیزان خود در قصرکوه بیستون نزدیک جایگاه خسرو جاه گرفت تا زمینه خواستگاری و ازدواج او آماده گردد. دراین زمان قیصر روم علیه خسرو پرویز لشکر کشی نموده و او را به شکست مواجه ساخت. قیصر تقاضا نمود که با دخترش مریم ازدواج نماید تا هردو پادشاهی با هم روابط دوستانه داشته باشند و از ازدواج خسرو و مریم فرزندی به دنیا آمد بنام شیرویه. مریم هم نمی خواست تا خسرو به وصال شیرین برسد و سالها گذشت تا اینکه مریم مسموم گردید و خسرو با شیرین ازدواج کرد. اما شیرویه با دسایسی سرانجام خسرو را به قتل رسانید و از شیرین تقاضای ازدواج کرد. شیرین که به جز محبت خسرو، اندیشه دیگری در دل نداشت از شیرویه خواست تا دو شرط او را قبل از ازدواج بپذیرد. یکی آنکه اموال او را مسترد کند و او تمام اموالش را به کنیزان و حاجتمندان توزیع نمود. دوم اینکه به مقبره خسرو تنها گذاشته شود. زمانیکه شیرین بالای قبر خسرو تنها ماند با زهری که در زیر انگشتری اش داشت در پهلوی خسرو خوابیده و رویش را بالای رخسار خسرو گذاشته زهر را خورده وهمانجا جان داد. این تراژیدی خسرو و شیرین یکی از افسانه های پرارزش ادبیات دری شده است. *(الف: ص ۴۶۹ - ۴۷۱، ذ :ص ۲۷ - ۳۲۶ .)*

چنین گفت شیرین که ای شهریار به دشمن دهی آلت کارزار؟
ورا بر زمین دوست شیرین بدی برو بر چو روشن جهانبین بدی

به نظر فردوسی، شیرین به مریم زن خسرو پرویز زهر داد و او را کشت تا زمینه ازدواج او با خسرو فراهم گردد:

به فرجام شیرین ورا زهر داد　　شد آن دختـر خوب قیصر نژاد
چو سالی برآمد که مریم بمرد　　شبستان زرین به شیرین سپرد
(با : دفتر هفتم، ص ۲۱۷۵، ابیات۲۶۰۳ و ۲۶۰۵)

نظامی گنجویی در بخش پاسخ دادن شیرین خسرو را چنین می نویسد:

اجازت داد شیرین باز لـــب را　　که در گفت آورد شیرین رطب را
بدان تلخی که شیرین کرد روزش　　چو عود تلخ شیرین بود سوزش
مرا شیرین بدان خوانند پیوست　　که بازیهای شیرین آرم از دست
یکی را تلختر گریانم از جـــام　　یکی را عیش خوشتر دارم از نام
(ذ: ص ۲۶۰ -۲۶۱)

فرنگیس

فرنگیس دختر افراسیاب است. زمانیکه سیاوش توران زمین را زیر تسلط خود داشت، افراسیاب دخترش را به همسری وی درآورد. اما سیاوش بعد ها به دستور افراسیاب کشته شده. فرنگیس از سیاوش باردار بود و خواست تا فرزند فرنگیس را در شکم مادرش نیز بکشد که "پیران ویسه" او را ازین عمل بازداشت. از فرنگیس پسری به دنیا آمد که اسمش کیخسرو بود. فرنگیس با کیخسرو توران زمین را ترک گفت و به سوی شمال افغانستان آنسوی دریای جیحون(آمو) رفت. زمانیکه کیخسرو پادشاه شد،فرنگیس با فریبرز کاوس برادر سیاوش ازدواج کرد.

فرنگیس مهتر ز خوبان شاه　　نبینی به گیتی چنین روی ماه
به بالا ز سرو سهی برترست　　زمشک سیه برسرش افسرست
هنر ها و دانش ز اندازه بیش　　خـــرد را پرستار دارد به پیش
از افراسیاب ار بخواهی رواست　　که او به کشمیر و کابل کجاست؟
(با: دفتر دوم، ص ۴۵۰)

از مرگ فرنگیس و سرنوشت او در شاهنامه تذکر نرفته اســت و تنهـا از زبـان کیخسـرو، فردوسـی مـی نویسد:

کجا مادرم دخـــــت افراسیاب　　که بگذشت از آن سوی جیحون برآب
همه خاک دارند بالیـــن و خشت　　ندانــــــــم بدوزخ درند ار بهشت
(الف: ص ۵۱۷ -۵۱۸)

فرنگیس در تاریخ طبری بنام وسفافرید آمده است. (ث : جلد دوم، ص ۴۲۲)

کتایـون

کتایون یا به قول "ژول مور" (کتابون) دختر قیصر روم است که همانند دو دختر دیگرش از جملـه زنـان زیبا رویی و مشهوری بودند که مورد توجه شاهان و فرماندهان دیگر واقع شد. در شاهنامه فردوسی نـیز

تذکر گردیده است که سه دختر داشت و کتایون یکی ازآنهاست. کتایون بعد از حوادث زیادی سرانجام به زنی و همسری گشتاسب درآمد. گشتاسب زمانیکه از پدرش لهراسب رنجید به روم رفت و مدت زیادی را در آنجا سپری نمود. او کتایون را دید و عاشق و شیفته وی شده ، خواستار ازدواج با وی را شد.

از کتایون فرزندی به نام اسفندیار بدنیا آمد که از قهرمانان بزرک تاریخ قبل از اسلام در آریانا است و در شاهنامه و اوستا نیز از وی یاد شده است. کتایون را در افسانه ها به نام "ناهید" نیز نامیده اند. (الف: ص۵۵۶ - ۵۵۷، ج: ص ۳۰، ح: جلد دوم، ص۹۳۵)

پس پردهٔ قیصر آن روزگار — سه دختر بد اندر جهان نامدار
یکی بود مهتر کتایون به نام — خردمند و روشندل و شادکام
کتایون چنان دید یک شب به خواب — که روشن شدی کشور از آفتاب
به بالای سرو و به دیدار ماه — نشستنش چون بر سرگاه شاه
یکی دسته دادی کتایون بدوی — وزو بستدی دستهٔ رنگ و بوی
کتایون بشد با پرستار شست — یکی دستهٔ گل گرفته به دست
برفتند بیدار دل بندگان — کتایون و گلرخ پرستندگان
همایون نباشد چنین خود مگوی — به راهی که هرگز نرفتی مپوی

(با : دفتر چهارم، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۵)

گردآفرید

گردآفرید یکی از زنان شجاع و نامدار تاریخ است که باشاهکاری های علیه سهراب توانست ، افسانه باورناکردنی را بجای گذارد.. او دختر گژدهم است. زمانیکه سهراب به دژ سپید حمله برد و هجیر فرمانده نامدار کیکاوس و کیخسرو را اسیر گرفت، در بین زن و مرد خروشی را به راه انداخت. گردآفرید زره را برتن کرد و مو هایش را در زیر کلاه پنهان نموده و در بیرون دژ با سهراب به مبارزه پرداخت. کمان را به زه کرد و سهراب را تیرباران کرد.و با نیزه شمشیر سهراب به دو نیم کرد. سهراب براو برآشفت و زره او را پاره کرد. گردآفرید که نمی توانست در برابر سهراب تاب مقاومت بیاورد، دو باره به سوی دژ برگشت و سهراب با انداخت کمند او را گرفتار کرد.

کجا نام او بد گرد آفرید
که چون او به جنگ اندرون کس ندید
فرود آمد از دژ به کردار شیر
کمر بر میان، بادپایی به زیر
کمان را به زه کرد و بگشاد پر
نبد مرغ راپیش تیرش گذر

برآشفت سهراب و شد چون پلنگ
چو بدخواه او کرد چاره به جنـــگ
بـــزد بر کمربند گرد آفـــرید
زره بر تنش سر بسر بـر دریـــد
رهـــا شـــد ز بند زره موی او
درفـــشان چو خورشید شد روی او
بدانست که سهراب کو دختر است
سر موی او از در افـــسو است

زمانیکه سهراب مو های گرد آفرید را دید ، دانست که با زنی در نبرد است. او را اسیر گرفت. گرد آفریـد که حال را چنین دید به سهراب گفت به این گونه که هردوی ما فرمانده دولشکر هستیم سزاوار نخواهد بود. اگر خواهان تسلط به دژ هستی، آنرا به تو وا می گذارم و لشکر خود را نیز به تو می گذارم.مو هـا و روی خود را نیز می گشایم که تو با دختر در نبرد بودی. گردآفریـد نقـاب از چهـره برداشـت و سـهراب عاشق و شیفتهٔ او شد و پیشنهاد گردآفرید را پذیرفت و او را رها کرد. گرد آفرید که به درون دژ رفت در را بست و ازبالای دیوار دژ برآمد . سهراب را دید که در پائین انتظار دارد. او خندید و گفت که تو بر من دست نخواهی یافت.

سهراب دوباره در جمع لشکر خود برگشت. گردآفرید و گژدهم شبانه با مردم دژ را ترک گفتند. زمانیکه سهراب به درون دژ حمله برد، از گردآفرید و مردم اثری ندید. *(الف: ص ۶۱۱ -۶۱۲، با: ص ۲۶۲۳)*

چو سهراب و لشکر به دژ بر رسید
به باره درون گژدهم را ندید
همی جست گرد آفرید و ندید
دلش مهر و پیوند او برگزیـد
(با: دفتر دوم، ص ۳۳۴ -۳۴۰)

ماه آفرید

ماه آفرید همسر ایرج است. زمانیکه شوهرش به دست برادران اش سلم و تور کشته شـد، در شبسـتان مانده، تا اینکه فریدون قدرت را به دست گرفت. وی در شبستان ماه آفرید را دیده بـه او دل بسـته و او را به زنی خود در آورد. اما مدت بعد او آگاه گردید که از ایرج باردار است. زمانیکه از ماه آفرید دخـتری به دنیا آمد فریدون او را به همسری شنگ در آورد. *(الف : ص ۶۶۶ -۶۶۷، با: ص۲۶۲۸)*

فریدون شبستان یکایک بگشت
بران ماهرویان همه برگذشت
یکی خوب چهره پرستنده دید
کجا نام او بود ماه آفرید

که ایرج به او مهر بسیار داشت
قضا را کنیزک از او بار داشت
پریچهره را بچه بد در نهان
از آن شاد شد شهریار جهان
چو هنگام زادن برآمد پدید
یکی دختر آمد ز مـــاه آفرید
(با: دفتر یکم، ص ۸۳)

ماه آفرید

نام دختر تور است. هنگامیکه که کنیز ها با کیخسرو بـدرود مـی گوینـد، آنهـا روی را مـی خراشـند و بیهوش می شوند. کیخسرو از گذشتگان خود و از خواهران جمشید،، مادرش و دختر تور که ماه آفریـد نام داشت یاد می کند

کجا دختر تور ماه آفرید   که چون او کس در زمانه ندید
(الف: ص ۶۶۶، با: ص ۱۰۸۶)

منیژه

یکی از داستان های برازنده تاریخی و عشقی شاهنامه، داستان منیژه دختر افراسیاب است کـه بـا بـیژن عشق داشت. و به همسری او درآمد

بتان دید چون لعبت قندهار
بیاراسته همچو خرم بهار
ندیدم یکی چون تو ای ماهروی
تو اکنون چه نامی؟ کدامی ؟ بگوی
منیژه بیامد گرفتش بـــــه بر
گشاد از مـــــــیانش کیانی کمر
چو بیدار شد بیژن و هوش یافت
نگار سمنبر در آغوش یافـــــت
(الف: ص ۶۹۲ با : دفتر سوم، ص ۷۹۵-۷۹۶)

منیژه کجاست دختر افراسیاب   درخشان کند باغ چون آفتاب

نازیاب

نازیاب یکی از چهار دختر آسیابانی بود که با بهرام گور به جشنگاه نشستند و سرانجام به زنی او در آمد. قصه نازیاب را از زبان فردوسی در شاهنامه بخوانیم:

از آن دختران که بد نامدار — برون آمدند از میان هر چهار
یکی مشکناز و دگر مشکنک — یکی نازیاب و دگر سوسنک
همه چامه گفتند بهرام را — شهنشاه با دانش و کام را
زهرچار پرسید بهرام گور — کزیشان به دلش اندر افتاد شور
که ای گلرخان دختران که اید؟ — وزین آتش افروختن برچه اید؟

(با: دفتر پنجم، ص ۱۶۱۶)

ناهید

ناهید زن گشتسب دختر قصر روم بود که شاه او را کتایون می خواند. در این مورد و روایات دیگر در اوستاو نوشته های پهلوی اختلاف نظر های موجود است. ولی به قول دقیقی بلخی در شاهنامه نگاشته که کتایون را ناهید می خواندند. (الف: ص ۷۱۴)

اما کلمه ناهید در اوستا به گونۀ اناهیت ذکر گردیده است. اناهیت به معنی بی آلایش، ناآلوده، پاک پاز نام اردویسور آناهیتا. (د: ص ۷۶) که این صفت غالباً برای فرشتگان و اشیأ استعمال شده است.

در شاهنامه فردوسی به روایت از (شاهنامه دقیقی بلخی) می نویسد:

پس آن نامور دختر قیصرا — که ناهید بد نام آن دخترا
کتایونش خواندی آن گرانمایه شاه — دوفرزندش آمد چو تابنده ماه

(با: دفتر چهارم، ص ۱۱۳۹)

ناهید

ناهید نام دختر فیلقوس پادشاه روم است که بعد ازینکه دارا به کشور روم تسلط می یابد و با فیلقوس شرط صلح می بندد، دختر او را خواستگاری می کند. چون با وی در می آمیزد ، از وی بوی گندی به مشامش می رسد . او را به سرپرست زنان می سپارد تا آن بوی بد را از جانش دور کند. بوی سندر می مالند و دوباره نزد شاه می آید آما بوی سندر که زیاد تیز است مشام پادشاه را آزرده ساخته و ناهید را آل سندر می نامد. بعد از آمیزش او را نزد پدرش می فرستد و گویند که از وی فرزندی زاده می گردد که اسکندر نام دارد و این همان پادشاهی است که به کشور گشایی می پردازد

نگاری که ناهید خوانی ورا — بر اورنگ زرین نشانی ورا
برمن فرستیش با باژ روم — چو خواهی که بی رنج مانی به بوم

(با: دفتر پنجم، ص ۱۳۴۸)

مآخذ و پی نوشت های بخش سوم

زنان نامور افغان قبل از اسلام

الف / فرهنگ شاهنامه، حسین شهیدی مازندرانی، انتشارات بنیاد نیشاپور،۵۸، چاپ نخست ۱۳۷۷ تهران.
با / شاهنامه فردوسی (چهار جلدی)، به کوشش پرویز اتابکی، بر اساس شاهنامه ژول مول، انتشارات علمی و فرهنگی قلم، ، چاپ اول ۱۳۷۵ تهران.
پ/ فرهنگ عمید (دوجلدی) × تألیف حسن عمید،، چاپ سوم،انتشارات امیر کبیر،۱۳۶۰ تهران.
ت / زندگی . مهاجرت آریائیان بر پایهٔ گفتار های ایرانی، فریدون جنیدی، انتشارات بنیاد نیشاپور، چاپ دوم ۱۳۷۴، تهران.
ث/ تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده(۱۶ جلدی، انتشارات اساطیر، بنیاد فرهنگ ایران۷چاپ دوم ۱۳۶۲ ،تهران.
ج / مجمل التواریخ و القصص، ...(تألیف ۵۲۰ هجری)،به تصحیح محمد تقی ملک الشعرا بهار،کلاله خاور، تهران.
چ /تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی(دوجلدی)، انتشارات زوار، چاپ دوم ۱۳۵۳ تهران.
ح / ایران در عهد باستان،دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشرافی، چاپ سوم، ۱۳۵۷ تهران.
خ / داستان های دل انگیز ادبیات فارسی، نگارش دکتر زهرا خانلری کیا،بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ تهران.
د / فرهنگ واژه های اوستایی بر پایه فرهنگ کانگا، احسان بهرامی،(چهار جلدی)،انتشارات بنیاد نیشاپور، چاپ نخست ۱۳۶۹ تهران.
ذ / داستان خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، انتشارات امیر کبیر، به کوشش عبدالمحمد آیتی، چاپ سوم ۱۳۷۰، تهران.

بخش چهارم

زنان سخنور ادبیات دری

از آغاز قرن چهارم هجری تا استرداد استقلال افغانستان

زنان سخنور ادبیات دری با اشعار پر مایه رابعه بلخی در قرن چهارم خورشیدی، ورقه های زرین تاریخ ادبیات ما را رنگین ساخته و غنا بخشید. از آن ببعد زنان با اندیشه و احساس درونی در شهر های مختلفه افغانستان و در دوره های تاریخی همراه با محرومیت های که داشتند و از محدوده دستورات مردان بیرون نمی توانستند پا فراتربگذارند، در جنگ ها و از ورأی تذکره ها اشعار و گفته های ناگفتهء را بیادگار ماندند.
بطور قطع که زنان بیشماری در تاریخ ادبیات دری وجود داشتند و استعداد سرشار آنان نیز در سرودن اشعار و متون ادبی وجود داشت. اما دو عامل - یکی جنگ ها ، لشکر کشی ها و خانمانسوزی ها ودیگری محرومیت ها، تعصبات، و ناهمگونی های اجتماعی، شرایط زنده گی و محدوده های خانواده گی فرآورده های ادبی زنان را مکتوم نگهداشت که طی سده ها ازبین رفت و نامی هم از آنها بجای نماند.

غالباً زنان سخنوری توانستند یادگار های ادبی خود را به بیرون پیشکش نمایند، که در قشر بالایی جامعه قرار داشتند و یا هم آنقدر از خود برازنده گی و از خودگذری و شهامت نشان دادند ، که خود را در پای شعله اندیشه های خویش سوختند و از خود یادگار های بجای گذاشتند.
همانگونه که در پیشگفتار این مجموعه تذکر دادم، قبل براین پژوهش، محققین و دانشمندانی دیگری نیز دراین راستا کار های انجام داده اند.ولی این پژوهش بر مبنای گسترده ترعلمی و باتکأی اسناد و مآخذ نوشته شده که شاعرانی دیگری نیز با نمونه کلام شان طی این پژوهشی از تذکره های تاریخی کشور ما بدست آمده است و این بخش را بطور علمی و گسترده، غنای بیشتر بخشید. شاعران و ادبأ بگونه یی الفبایی تذکر داده شده اند.

آتونی

یکی از شعرای قرن نهم هجری در دوره تیموریان هرات بی بی آتون همسر ملابقایی است که شوهرش منحیث مصاحب امیر علی شیرنوایی (۸۴۴ -۹۰۶ هـ.ق.) در دربار هرات راه داشت.بی بی آتون از جمله شعرای شوخ طبع و بیباک هرات شمرده می شود که با شوهرش غالباً به مشاعره می پرداخت. زمانیکه سلسله شاهان تیموری در هرات رو به انقراض گذاشت، آتونی به بلخ رفت و در دربار عبدالله شیبانی یکی از امرای آنجا به گرمی استقبال شد که بعداً بحیث ندیم و محرم دربار او جاداده شد.. از وی در تذکره های مختلفه یادآوری شده است اما نمونه کلامی از وی نیاورده اند. *(با: ص ۴۹. ت: ص ۳۳. ح: ص ۹۰. ز: ص ۳۳۶.)*

آرام

نامش دلارام و یکی از چهار زن نکاحی جهانگیر پادشاه مغول است. در مورد زندگانی وی اطلاعات کافی در مآخذ وجود ندارد. تنها روایتی را از او ذکر کرده اند که روزی جهانگیر با یکی از شهزادگان شطرنج بازی می کرد و قرار براین گذاشتند که هرکه این بازی را ببازد، یکی از زنان خود را طلاق دهد تا در نکاح طرف مقابل درآید.. جهانگیر که در حال باختن بازی بود، از شهزادهء رقیب خود اجازه خواست تا قبل از ختم بازی یکبار با زنان خود مشورت نماید. زن اول او نورجهان بیگم که مشهور به جهان است و از شعرای بدیهه سرایی زمان خود نیز شمرده می شود، گفت:

تو پادشاه جهانی، جهان زدست مده
که پادشاه جهان را جهان بکار آید

زن دومی جهانگیر که حیات نام داشت و نیز شاعر بود،پاسخ داده گفت:

جهان خوشست ولیکن حیات می باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

زن سوم جهانگیر که فنا نام داشت و در شاعری بینظیر بود برخاسته گفت:

جهان و حیات همه بیوفاست
فنا را طلب کن که آخر فناست

زن چهارمی جهانگیر دلارام (آرام) نام داشت و تا آنزمان خاموش بود و ببازی شطرنج شوهرش نیز دقیق می دید. گفت:

شاها دو رخ بده و دلارام را مده
پیل و پیاده پیش کن از اسپ کشت و مات

و باین مطلع شعری دلارام، جهانگیر از باختن بازی شطرنج نجات پیدا کرد. *(با: شماره ۴، سال ۱۰، ص ۵۰-۵۱. ت: ص ۴۲.)*

است.زردشت خود اهل بلخ بود. وبقول اکثر مستشرقین ولادتگاه زردشت را بلخ باختر(بخدی) می پندارند.
در تاریخ افغانستان،بلهیکا یا بلخ را همان بخدی اوستا می داند که با استناد به اقوال محققین کانون رهایش و مدنیت شاخهء هند و اروپایی است (۱) که درآریانا و هند و فارس انتشار یافت و در عصر ودائی ها آریایی ها در جنوب هندوکش پراگنده شدند."پیشدادیان بلخی را در (بخدیم سریرام اردو درفشان)، یعنی بلخ زیبا و دارای بیرق های بلند بررسی کرده که مؤسس آن یما پادشاه است و طبق مندرجات ودا و اوستا، اولین پادشاه آریایی است" (۲)
بخشی از سرزمین آریانا و یا مدنیت بلخ، ایران ویج است . در آثار ودائی و کتاب ماهاباراته در باره لفظ ماهیکا یا باهیلکا این نکته را روشن می سازد که بلخ منشأ ظهور آریایی ها بود که بعدأ به مرو، سغد، کابل، هرات، هلمند و بخش فارس هجرت نمودند.
در اوستا با کلمات ساده، از زندگانی ساده یما پادشاه سخن رفته است و نام پادشاهان آریایی که مؤسس عدل و داد و تهذیب بودند و به پیشدادی های بلخ معروف نیز اند در سرود های (ویدی) از (یاما) که در اوستا یماست، اسم برده اند.
سروده های ریکویدا که از کتاب برهمنان منشأ دارد، حدود دوهزار و پنجصد سال قبل در افغانستان سروده شده و بعدأ در هند رشد نمود. " زبان اویستا در افغانستان پیدا شده....سرود های زردشت بشکل شفاهی حفظ گردید. زبان ادبیات اویستایی افغانستان که دارای شعر منظوم هم بود، یک ادب شفاهی بود و بس." (۳) در قرن اول میلادی اویستا دوباره جمع آوری و تدوین شد که به اویستای ساسانی معروف است. در آنزمان که هنوز فارس ها در جنوب ایران قادر به تشکیل دولت نشده بودند ، در افغانستان ده قرن قبل از میلاد تمدن باشکوه و سیستم های اجتماعی، اقتصادی و هنر رو به تکامل بود.
پادشاهان قدیم بلخ عبارت بودند از پیشدایان،کیانیان، اسپه ها که بعد ها در شاهنامه فردوسی ر روایات مؤرخین نیز از آن یاد شده است.آریایی ها که به باختریان ثروتمند نیز شهرت داشتند ، در اوایل مورد هجوم و حملات قبیله های بدوی آسیای مرکزی قرار گرفتند. در قرن هفت قبل از میلاد در فارس(ایران)، ماد ها و بعدأ هخامنشی هادولتی را تشکیل دادند که هفتمین پادشاه این سلسله در سال ۵۳۹ قبل از میلاد متوجه باختریان در افغانستان گردیده و برای چپاولگری و تسخیر این سرزمین ثروتمند به لشکر کشی ها پرداخت. مدت شش سال این جنگ ها ادامه یافت. باوجودیکه کوروش در جنگ های افغانستان کشته شد، اما مناطق کرمان، پارتیا، باختر، هرات، ستاگیدیا(هزاره جات)، سیستان، بلوچستان را تصرف نمودند. پسر کوروش نیز پادشاه مقتدری بود و سلسله فتوحات خود را تا دامنه سند ادامه داده و بعد متوجه غرب شد. دراین

نمونه کلام از آرام:

به آه و ناله کردم صید خود وحشی نگاهان را
بزور عجز کردم رام خود این کج کلاهان را

***

محو از دل خود ساز همه نقش عدم را
منزلگه اغیار مکن فرش حرم را
سرمایهء عقبا به کف آور که مبادا
تقدیر کند برسرتو تیغ دو دم را

***

بنوشیدم سحرگه چون شراب ارغوانی را
گرو کردم بجام می لباس پارسایی را
شدم همدم به میخواران بخلوتخانه حیرت
شکستم ساغر و پیمانهء زهد ریایی را
گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشهء مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بی نوایی را

آرزویی

آرزویی یکی از زنان شاعر قرن دهم هجری افغانستان است که به بی بی سمرقندی معروف بوده و در شعر مهارت زیادی داشت. وی یکی از زنان زیبا و عشوه گر نیز شمرده شده و در کتب (مرآه الخیال) و (مفتاح التواریخ) از وی به همین صفت یاد گردیده و تنها دومطلع شعر وی را نیز نوشته اند که بعنوان نمونه کلامش شمرده می شود:

شدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی
چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی

***

ماند داغ عشق او برجانم از هر آرزو
آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

مآخذ: (با: ص ۴۹. ت: ص ۳۳. ، ح: ص ۵۲. ، د: ص ۵۹. ،ز: ص ۳۳۷.)

آغاباجی

یکی از زنان شاعر و فاضل ادبیات درقرن دوازدهم هـ .ش. از اهالی قره باغ در شهر شوش است که در ۱۲۱۴ ش/ ۱۸۷۵م.به زور و جبر با فتح علیشاه قاجار ازدواج نمود. اما تا آخر عمر باکره بماند و نخواست با وی همخوابه گردد. او که به (طوطی) شعر گو معروف بود در ۱۲۴۸ش/۱۸۶۹م. وفات نمود. *(با: شماره ۶، سال ۱۰، ، پ: جلد دوم، ص ۶۰۰. ، ت: ص ۵۷. ، ´: ص ۴۱.)*

نمونه کلام:

خرم آن کو بسرکوی تو جائی دارد
که سرکوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفررفت و دلم شد جرس ناقهء او
رسم اینست که هر ناقه درائی دارد

***

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی ز منع
میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

***

تاحشر نویسند اگر می نشود طی
نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آغا دوست

یکی از شعرای ادبیات دری در قرن دهم هجری(۹۶۲ هـ . ق./۱۰۴۶/۹۲۵م.) آغا دوست است که در شهر سبزوار میزیست. نام اصلی اش فاطمه خاتون بود که اهل قلم و شعر او را "دوستی" نیز صدا می زدند. وی در ادبیات دری و علم عروض آگاهی بیشتر داشت. در تذکره الخواتین و مشاهیر النسوان نمونه های کلام زیر را از وی یاد نموده اند:

هرکجا آن مه به آن زلف پریشان بگذرد
هرکـــــه کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد
ای محبان بوالعجب دردیست درد عاشقی
هرکه دامن گیرد این دردش زدرمان بگذرد
هرکه عاشق شد از او دیگر سروسامانی مجوی
زانکه عاشق ترک سرگوید زسامان بگذرد

در فـــــراقش(دوستی) گوید چو ابر نوبهار
گریـــهء زارش چو بیند ابر گریان بگذرد
***
زآشنایی تو عاقبت جدایی بود
فغان که با تو مرا چه آشنایی بود

مآخذ: (با: شماره ۹، سال ۱۰،ص ۵۴. ، ت: ص ۸۵، ح: ص ۱۲۱، د: ص ۵۹، ـ: ص ۱۳۹.)

آغا کوچک

آغا کوچک یکی از شعرای دری زبان قرن سیزدهم که از خانوادهء فتح علیشاه قاجــار ذکـر شـده اسـت. رباعی زیر را نمونه کلام او می دانند:

گویند بهشت و حور و کوثر باقیست
در روز جزا دوزخ و محشر باقیست
دوزخ چه بود بغـــض علی و آلش
جنت به محبـــت پیامبر باقیست

مآخذ: (با: شمار ۹، سال ۱۰، ص ۴۹، ت: ص ۸۱، د: ص ۱۱.)

آقایی

آغا بیگم مشهور به آقایی یکـی از زنـان سـخنور ادبیـات دری در قـرن دهـم هجـری (۹۰۵- ۹۱۶هــ. ق./۸۸۹ش/۱۴۱۰م.) است که در شمال افغانستان می زیست.. پدر وی مهتر قرائی نام داشت کـه مهـتر رکاب خانه محمد خان یکی از شاهان شیبانی بود.ازین شاعر در مطبوعات نمونه زیر ذکر گردیده است:

زهوشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد
دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

مآخذ: (با: شماره ۲ ، ص ۵۵، پ: جلد دوم، ص ۶۰۳، ت: ص ۳۱، ذ: جلد اول، ص ۱۳۱.)

آفاق جلایر بیگی هروی

آفاق جلایر بیگی هروی یکی از شعرای معروف هرات در ادبیات دری است که در عهد سلطنت سـلطان حسین بایقرا یکی از شاهان تیموری هرات زندگی می کرد.وی دختر امیر علی جلایر است که با درویش علی برادر امیر علی شیر نوایی وزیر با درایت دورهء تیموریان - که سمت کتابدار دربار را نـیز داشـت - ازدواج نمود.. آفاق سالهای را در بلخ مهد تمدن افغانستان کهن نیز سپری نمود.زیرا شوهرش مدتی بلـخ مقرر شده بود.

آفاق به تخلص (بیگی) و یا (بیگم هروی) شهرت داشت و از زنـان ثروتمنـد عهـد خـود نـیز بـه شـمار میرفت. وی علاقه وافری به شعر و ادب و شعر و نویسندگان وادبأ داشت و برای اکثر اهـل ادب و هـنر او خود معاش مقرر نموده و از سرمایه خود می پرداخت. او در هـرات باسـتانی و مهـد شـعر و ادب غالبـأ مجالس شعرأ و ادبأ را برگزار می نمود و خود نیز در آن سهم می گرفت.

در کتب (مرأت الخیال) و (تذکره الخواتین) آمده است که او در اوائل زندگی اش شراب نیز مـی نوشـید. اما بعد ها توبه نمود.

روزی در مجلس شهزاده بدیع الزمان فرزند سلطان حسین بایقرأ حضـور داشـت و در آن مجلـس، همـه شراب نوشیدند ولی او را به نسبت توبه یی که کرده بود، دعوت به نوشیدن نکردند. او ازین وضع رنجیده و بیت زیر را سرود:

من اگر توبه زمی کردم ای سرو سهی
توخود این توبه نکردی که بمن می ندهی

چند نمونه کلام بیگی هروی:

آبیکه فلک بلب چکاند مارا — سرگشته به بحر و بر دواند ما را
ای کاش بمنزلی رساند مارا — کز هستی خود باز رهاند مـــا را

***

آه از آن زلفی که دارد رشته جان تاب از او
وای از آن لعلی که هردم می خورم خوناب از او

***

غربت چه سخن چه داستان است
هرجا که خوشی وطن همانست

***

اشکی که سر زگوشهء چشمم بیرون کند
بروی من نشیند و دعوی خون کند

***

نتوان دید رخ ماه تو را ماه به ماه
زانکه آسان نتوان کرد به خورشید نگاه

مآخذ: (با: شماره ۲، سال ۱۰، ص ۵۰-۵۱. ت: ص ۲۶، ح: ص ۵۶، د: ص ۱۳، ز: ص ۳۳۷.)

آمنه فدوی

آمنه فدوی یکی از شعرا، محدث، مفسر، ادیب و پرهیزگار قرن سیزدهم ادبیات دری است که تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۲۷۶(۱۲۳۵ هـ .ش./۱۸۵۶م.) در کابل تولد یافت.او از طرف مادر نواسه امیر دوست محمد خان است. پدرش سردار نورمحمد خان در زمان عبدالرحمن خان، نائب الحکومه قندهار بود و در مورد آموزش و تعلیم آمنه سخت توجه داشت.

او در نوجوانی ادبیات دری و پشتو را خوب می دانست، قرآن شریف و احادیث را آموخته بود که گاه تفسیر قرآن را نیز می کرد. علاوه ازآن آمنه با قریحهء شعری که داشت از همان نوجوانی به سرودن اشعار پرداخته و توجه اطرافیان را جلب نمود.. آمنه که زندگانی پراز فراز و نشیب و پر ازرنج را نیزسپری نموده، بار اول با سردار محمد سرور خان ازدواج نمود که ثمره این ازدواج دو فرزندبود. شوهرش بعد از چهارسال ازدواج شان ، وفات کرد. وی بار دوم با سردار عبدالحبیب ازدواج نمود که بعد از چهار سال شوهردومش نیز پدرود حیات گفت و پیهم به مرگ شوهر دومش هر چهار فرزندش یکی بعد دیگری وفات نمودند. و آمنه تنها ماند.

او نخواست بار دیگر ازدواج کند و عبدالرحمن خان برایش مبلغ ۵۰۰ روپیه کابلی معاش مقرر نمود. او یک شاعر معتکف بود که در جوار زیارت شاه دوشمشیره (ع) در کابل در کلبهء محقری زندگی می کرد. در تمام سال به استثنای روز های عید، روزه می داشت و شبانه به نماز تهجد می نشست. از پول خود در برابر فقرأ سخاوت می نمود. او از سرمایه خود دو مسجد یکی در باغ علیمردان که بعدأ بنام مسجد میرزا قمرالدین خان یاد می شد و دیگری را در کوچه پوستین دوزها (منطقه مکروریان اول کنونی) آباد نمود و در چندین منطقه کابل جهت تهیهء آب آشامیدنی ، چاه های بزرگی را حفر نمود.

زمانیکه آمنه فدوی برای بار دوم به زیارت حج به مکه مکرمه ، مدینه منوره و از آنجا به بیت المقدس رفت، هنگام برگشت بعزم مراجعه بوطنش افغانستان خیلی ناامید بود. ماگه رحمانی در کتابش به قول روایت سردار محمد هاشم خان برادر وی می نویسد: " حینیکه موتر سرویس حجاج می خواست از بیت االمقدس حرکت کند، وی بآواز بلند صدا کرد:

خدایا! من مرگ خود را در مکه معظمه و مدینه منوره می خواستم، باز وقتیکه به بیت المقدس رسیدم خیال کردم در ینجا خواهم مرد. چون دراین سرزمین بمرگ خود نائل نشدم ازینجا ناامید می روم...!

چند لحظه بعد موتر چپه شد، بهیچکس آسیبی نرسید جز آمنه خانم که در اثر صدمه یی که برایش وارد گردیدو فوری جان داد. مسافرین نمی دانستند که با نعش او چه کنند و بعد از مشوره مختصر فیصله کردند که او را در همانجا دفن کنند. دو سه خانمی که با او بودند می دانستند که کفن و اسباب تدفین در بین کالا های این مرحومه موجود است، لذا نعش او را شسته، برای دفن آماده ساختند. دراین وقت شخصی از بیت المقدس رسید و گفت:

امشب خواب دیدم که خانمی از جملهء حجاج افغان وفات کرد و من او را در کنار قبر حضرت بلال(رض) دفن می کنم.

همه از چنین تصادف عجیب به حیرت افتادند و نعش مرحومه را بجای موصوف نقل داده و بخاک سپردند" *(ت: ص ۳۷)*

آمنه فدوی این زن پارسا و متقی افغان در سال ۱۳۰۴هـ.ق.(۱۲۶۲ ش/۱۸۸۳م.) در بیت المقدس وفات نمود*(روحش شاد و یادش مستدام باد)*

اشعار آمنه فدوی که در مطبوعات افغانستان زیاد به نشر رسیده تا هنوز جمع آوری نگردیده است. اما محتوی شعری این اشعار از پختگی و تفسیر و معانی بلندی برخوردار است که می توان آمنه فدوی را از جمله شعرایی مفسر و متبحر افغان در قرن سیزدهم دانست. غزلی راāز او بعنوان نمونه کلامش می آوریم:

تانظر در چمن وضع جهان واکردم
ستمی بود که بردیدهء بینا کردم
نه چمن رنگ وفا داشت نه گل بوی بقا
حیرت آلوده بهر سو تماشا کردم
شوخ چشمی چو مگس کردم و بس شرمیدم
هر متاعی که ازین سفله تمنا کردم
گر به محشر زمن از حاصل دنیا پرسند
گویم افسوس همه خواهش بیجا کردم
ذرهٔ نیست بکف زین سفر دور و دراز
عفو خواهم زخدا آنچه خطا ها کردم
(فدوی) بار خجالت بکشی روز جزا
زآنکه در عالم فانی چه مهیا کردم؟

ارغوان خاتون

یکی از شاعران دری زبان نیمه قرن هفتم هجری ارغوان خاتون است که تا نوجوانی در بلخ می زیست و ادبیات و شعر دری را از خانواده اش بمیراث برد. او با همسرش جمال الدین که یگانه مشوق زندگی اش شمرده می شد به آذربایجان و قونیه سفر نمود. مدتی جمال الدین دوباره به افغانستان برگشت. *(ت: ص ۱۳)* و ارغوان خاتون در فراق همسرش این شعر را نوشته فرستاد:

گردرغمت بمیرم دل از تو برنگیرم
توفارغی ولیکن من خسته و اسیرم
دارم دلی بداغت ازمن تو را فراغت
رفتی و هم نرفتی یک لحظه از ضمیرم

نه شرط دوستداری باشد که یاد ناری
افتاده‌ء فراقم از لطف دست گیـــــــرم
رفتی که تا جوانی با کودکان برانی
صد بیش نیست عمرم پنداشتی که پیرم

ام هانی

یکی از زنان شاعر دری زبان قرن سیزدهم است که در شهر یزد ایران زنــده گـی مـی کـرد. او در سـن بزرگ ازدواج نمود ثمره‌ء ببار نیاورد و تنها بود. زمانیکه در حالت نزع بود، روایت می کنند که خدمتکــار خانه اش می خواست انگشتر او را از کلک اش بیرون کند. ام هانی چشم خود را باز نموده ایــن بیـت را سرود:

کم فرصت اند مردم دنیا بهوش باش
پر می کنند بسمل در خون طپیده را

همچنان بیت های زیر نمونه کلام اوست:

خال بکنج لب یکی،طره‌ء مشـــــــــک فام دو
وای بحال مرغ دل، دانــــه یکی و دام دو
کان کـــــــــرم جود خان کزدل و از کفش برد
مایه جـــــود هرزمان بحر یکی غمام دو
محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان
از چه کنم مجـــابشان پخته یکی و خام دو
هرکه بگوید این غزل بخشمش از سبـــیل جان
توسن خوش خرام یک استر خوش لگام دو

***

دربوستان چو چشم تو آغاز ناز کرد
سوسن زبان طعنه به نرگس دراز کرد

(مآخذ: با: شماره ۹، سال ۱۰× ص ۵۲، ت: ص ۸۴.)

امانی

امانی یکی از کنیزان زیب النسا بود که خود نیز قریحهء شعری داشت. گویند او روزی با زیب النسأ در باغ گردش می کرد، شهزاده خانم از او پرسید:

ای امانی! گل صد برگ چرا می خندد

امانی جواب داد:

بربقای خود وبرغفلت ما می خندد (ت: ص ۴۹.)

نمونه کلام:

آنـــقدر روزازل تیره نصیبم کردند
تیرگی می طلبد شام غریبان از من

ببو جان

ببو جان یکی از شعرای دری زبان قرن دوازدهم هجری است که در بین سالهای ۱۲۸۰ - ۱۲۸۲ هجری شمسی/۱۹۰۱م. در بارانهء کابل تولد شد.او از جانب مادر نواسه امیر دوست محمد خان است. پدر میر عتیق الله از اولاده روحانی میر واعظ است. ببو جان نام اصلی اش حلیمه بوده که علوم مروجه را در نزد پدر آموخت و با علاقهء که به ادبیات و شعر داشت دراین علم متبحر گردید. وی از جوانی به سرودن شعر پرداخته است.

زمانیکه عبدالرحمن خان در کابل به قدرت رسید ۱۲۹۶ش/ ۱۹۱۷م. با سردار محمد یوسف خان شبی مشوره نمود تا اگر کسی را که شایستگی همسری را داشته باشد به او معرفی نماید. او فوراً بی بی حلیمه را که در آنزمان ۱۶ سال داشت معرفی نمود و چند روز بعد نکاح او با عبدالرحمن خان بسته شد و همسر شاه گردید. عبدالرحمن خان باو لقب "علیا محترم" را گذاشت و ببوجان نیز مهریه نکاح خود را به شاه بخشید. این روابط نیک و دوستی متقابل تا اخیر زندگی در روابط خانواده گی اش بجای ماند.

یکی از کار های تاریخی ببو جان آنست که بعد از سپری شدن چند هفته از ازدواجش، او به زندان کابل بدون اجازه عبدالرحمن خان رفته و تمام محبوسین را به امر خود آزاد نمود. شاه ازاین کار همسرش ظاهراً برآشفت. ولی بنابر محبت قلبی که به او داشت اورا بخشیده و تعهد بست که دوباره بدون مشوره شاه در امور دولتی انجام ندهد.

ببوجان زن سخاوتمند، مهمان نواز و شاد بود که با طبیعت و مردم سخت پیوند خورده بود. سفره نانش همیشه برای فقرا گسترده بوده و کمک های مادی به بینوایان می نمود. ببو جان در اول نوروز تا آغاز زمستان هر روز را در باغ سپری می نمود و به کارمندان و خدمه هایش که همه زن بودند ، لباس مردانه می پوشانید و بگونه ای افراد محافظ نقابدار باوی به گردش و میله می رفتند. ببو جان در امور اجتماعی و دولتی نیز شخصیت با درایتی بود که در غیابت شاه ، اکثر کار ها را انجام می داد. زمانیکه امیر عبدالرحمن خان وفات نمود، او در قصر گلستان سرای کابل در کنار دریای کابل(شفاخانه

مستورات کنونی) سکونت نمود و بعداً آن قصر را جهت آموزش نسوان افغانستان به مکتب مستورات تبدیل نموده و بخشید. خودش در قلعه هاشم خان تا آخرین روز حیات بسر برد. ببو جان بتاریخ ۲۰ جوزا ۱۳۰۴ ش/ ۱۰جون ۱۹۲۵م.وفات نموده و در جوار مقبرهء تمیم انصار دفن گردید.(با: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۵۲. پ: جلد دوم، ص ۵۰۴، ت: به روایت بی بی جان خانم سردار محمد عمر جان که عروس بی بی جان نیز میشد. ص ۸۴،

ببو جان از آغاز جوانی شعر می سرود ، اشعار زیادی از او در دایره المعارف آریانا و کتاب پشتنی میرمنی از بینوا و هم جریده ارشاد النسوان در دوره امانیه نشر گردیده است. گویند روزی عبدالرحمن خان دسته گل نرگس نزد او فرستاد و ببو جان این فرد را سرود:

نرگس صد برگ از دست شهنشاه هم رسید

برسرخود ماندم و بر چشم تر مالیدمش

نمونه کلامش در مورد استقلال که در آنزمان یکی از مشکلات اساسی کشور مابود:

ازبرای خدا بلند کنید   برسرخود لوای استقلال

باد شیرین دهان ملت ما   یارب از میوه های استقلال

میکشم بعد ازین بدیدهٔ خود   سرمه از خاک پای استقلال

بزرگی

یکی از شعرای دری زبان در اوائل قرن یازدهم هجری قمری، بزرگی است که در عهد جهانگیر شاه مغول(۱۰۱۴ -۱۰۳۷ ق) می زیست. او در جوانی اش از سرود خوانان و رقاصهء مشهوری بود که بعد تر ازین کار دست کشید و تنها به سرودن شعر پرداخت. او در کشمیر - که یکی از ولایات افغانستان شمرده می شد - تولد یافته و در شهر های مختلفه زندگی نمود. چون اشعار خوبی می سرود مورد احترام و ستایش مردم همیشه قرار می گرفت.

:گویند :" روزی چهار تن از شعرا بدیدن او رفتند. ولی بزرگی آنها را نپذیرفت. زمانیکه از نزد خانه اش دور می شدند، عرب بچهء را دیدند که داخل خانه شاعر شد. آنان که سخت ازین بی لطفی او رنجیدند، رباعی زیر را نوشته برایش فرستادند:

این شیوهء کفر و دین بهم ساخته یی

غم را بوجود خود عدم ساخته یی

آثار بزرگی زجبینت پیداست

گه با عرب و گه با عجم ساخته یی

بزرگی بجواب آنان دوباره نوشت:

روزیکه نهادیم درین دیر قدم را

گفتیم صلاح است عرب را و عجم را

بیتی از نمونه کلامش:

موبمو در ناله ام گویی که استاد ازل
رشتهء جانم بجای تار در طنبور بست

مآخذ: (با: شماره ۴، سال ۱۰، ص ۵۲. ت: ص ۴۳، ح : ص ۵۷، ز: ص ۳۳۶.)

بسم الله بیگم

یکی از سخنوران دری زبان که غالباً در اشعارش "عصمت" تخلص مـی کـرد، بسـم اللـه بیگـم یکـی از شاگردان ظهیر دهلوی است. وی همانند خواهرش خیر النسأ بیگم طبع شعری داشـت. (ث: ص ۲۹، ک: ص ۸۲)

غزلی از نمونه کلامش:

گر زبسـتان حریمش نه صبا می آید
بـــوی زلفش بمشامم ز کجا می آید
رخت بندیدکه سرزد به فلک صبح رحیل
هرشب این بانگ به گوشم ز درا می آید
افگنم خرقه و تسبیح در آتش واعظ
است مـــتاعی است کزو بوی ریا می آید
دختر ترکی و شاگرد ظهیرم "عصمت"
شد غـــزل....نه زین وجه حیا می آید

بنت اصفهانیه

یکی از شعرای دری زبان در اخیر قرن دهم هجری است که در شهر اصفهان می زیست. بهمین لحـاظ تخلص اصفهانیه را برگزید. وی دختر حسام الدین سالار است. اما عدهء از محققین می نویسند که او در نیمه قرن ششم هجری در شهر موصل می زیست و در مـدح عزالدیـن کیکـاوس اول(۶۰۷ -۶۱۷ هــ . ق./۵۸۸-۵۹۹ش/۱۲۱۰-۱۲۲۰م.) از پادشاهان سـلجوقی آسـیای صغـیر در قونیـه سـرود کـه مـورد تحسین و بخشش قرار گرفت. رباعی های زیر بعنوان نمونه کلام از اوست:

روزیکه طرب بالب و حال تو کنم
جان تازه به فرخنده جمال تو کنم
این جرم که زنده مانده ام، بی رخ تو
در گردن امید، وصال تو کنم
***
بادرد تو نیست روی درمان دیدن
دشوار بود وصل تو آسان دیدن

مرحله اداره کننده گان افغانستان ووالی ها در شمال و غرب کشور مان خواهان استقلال طلبی و تأسیس سلطنت گردیدند و (بسوس) والی باختریان پادشاه افغانستان قدیم گردید..

رسم الخط و زبان (خروشتی) در قرن ششم قبل از میلاد عامل تازه انکشاف تمدن قدیم کشور ماست که از راست به چپ نوشته می شد. این زبان و رسم الخط در دفاتر و دیوان ها، کتیبه های سنگی، فلزات و مسکوکات و ظروف بجا مانده وجود دارد و آثار آن در هده جلال آباد، خوات وردک، بیماران درونته دیده شده و هم مسکوکاتی در چمن حضوری کابل پیداشد و معبد مکشوفه (سرخ کوتل) بیانگر تمدن قدیم افغانستان است. این آثار واقعات دوره های تمدن باختریان،هنر هخامنشی ها و کوشانی ها را بیان می دارد.

زمانیکه اسکندر مقدونی سلسلهء هخامنشی ها را در فارس(ایران)مضمحل نمود متوجه افغانستان شده و در سال ۳۳۰ ق.م. به کشور ما حمله کرد. وی با عدم موجودیت حکومت مرکزی ،به مقاومت شدید مردم ما در شهر های مشهور افغانستان چون: طوس، هرات، غزنی،بلخ و ماورالنهر برخورد. او برای اولین بار زخمی شده و از جنگ خسته شده بود . مقاومت مردم افغانستان اسکندر را مجبور به برگشت نمودو از راه بلوچستان و ایران به بابل رفت..

افغانستان بعد از مرگ اسکندر ، در چهار بخش، ادارهء چهار گانه را تشکیل دادند که عبارت بودند از : ولایت باختر و سغدیانه، ولایت کابلستان، ولایت هرات و سیستان، ولایت کندهار و بلوچستان. والی های یونانی اداره آنرا در دست داشتند. که در سال ۲۵۰ق.م. استقلال افغانستان را اعلان نمودند.

زبان مردم افغانستان از تأثیرات نفوذی یونانیان نیز متأثر گردیده و از قرن سوم ق.م.، رسم الخط یونانی با زبان های پراکریت و رسم الخط خروشتی یکجا بکار می رفت. همچنان که خط پهلوی پارتی که انکشاف یافته خط آرامی است در عهد سلسلهء کوشانیان و نفوذ ساسانی ها در بخش های از افغانستان مروج گردید. رسم الخط خروشتی - که از راست به چپ نوشته میشد - حدود یک هزار سال در آریانای کهن مورد استعمال بود که حدود و ثغور نفوذ آن، از بلخ و ماورأی دریای آمو تا سیستان و پنجاب بود. همچنانیکه رسم و الخط های دیگری در جنوب افغانستان مروج بود که میتوان از زبان "برهمنی" نیز یاد نمود

در باختر(افغانستان) قبل از اسلام زبانهای متعدد دیگری نیز حرف زده می شد که عبارت بودند از زبان دری ،پشتو، سغدی، یونانی،تخاری، اسکائی، و پهلوی بود که غالبأ منشعب از زبان های سانسگریت و پراکریت اند.

عبدالله بن مقفع گوید : "..پهلوی منسوب است به پهله که نام پنج شهر است: اصفهان، ری،همدان، ماه نهاوند و آذربایجان. و اما دری زبان شهر نشینان بود و درباریان باآن سخن می

من دوش بخواب دیده ام زلف ترا
گویی چه بود خواب پریشان دیدن
***
چندان که بکار خویش وا می بینم
خود را به غم تو مبتلا می بینم
وین طرفه که در آیینهٔ دل شب و روز
من می نگرم ولـــی ترا می بینم

و یک بند از ترکیب بند قصیده مدحی وی:

تا طـــرهٔ آن طره طرار برآمـــــد
بس آه کزین سینه غمخواز برآمد
در عشق هر آنکس که بدین کوی فرو شد
جانش به غم و حسرت دینار برآمـــــــد
خوبان جهان را همه بازار شکستند
آن روز که او مست به بازار برآمــد
شمشاد خجل شد چو ز بوستان زمانه
آن قامت چون سرو و سمن وار برآمد
شد عارض زیباش گل باغ لطافت
کان سوسن نورسته زگلزار برآمد
ای چرخ مکن قصد به خون ریختن خلق
زیرا که بیک غمزهء او کار برآمـــــــد
ای ماه کنون دمدمه حسن تو بنشست
چـــــون کوکبه شاه جهاندار برآمد

مآخذ: (با: شماره ۳، سال ۱۰، ص ۵۳. پ: جلد سوم، ص ۲۱۱، ت: ص ۳۷، ث: ص ۹۲-۹۳.)

بنت البخاریه

یکی از شعرای دری زبـان قبـل از قـرن هشـتم(۷۳۰ هــ . ق/۷۰۸ش/۱۳۲۹م.)در شـمال افغانسـتان و مناطق ماورالنهر می زیست، بنت البخاریه است که از وی اشعار زیادی بجای نمانده است. در مـورد وی تنها در "تاریخ گزیده"ذکر بعمل آمده است. (با: شماره اول، سال ۱۰، ص ۵۵، ت: ص ۲۳، ج: ص ۷۵۲.)

و رباعی زیر را بعنوان نمونه کلام وی ذکر کرده اند:

مارا به دم تیر نگه نتوان کرد
در خانه دلگیر نگه نتوان کرد
آن را که سر زلف چو زنجیر بود
در خانه به زنجیر نگه نتوان کرد

بیباک

از زنـــان ســـخنور ادبیـــات دری بیبـــاک اســـت کـــه بیـــن ســـالهای ۱۲۰۳ -۱۲۵۰ هـــ .ق./۹۷۳ش/۱۵۹۴م.درفارس می زیست و یکی از همسران حاکم فارس بـود .بیبـاک را ادبـأ و شـعرأی زمانش بنام (مجلس آرأ) نیز یاد می نمودند. *(ث: ص ۳۳، چ: جلد سوم، ص ۲۱۳۶.)*
اشعار زیر نمونه کلام اوست:

بی باک جنس وصل طلب کن به نقد جان
کاین نقد ناروا بود آن جنس منتخب
***
گردل آزردنم ای دوست مراد تو بود
من فدای تو ازین بیشتر آزارش کن
***
شد طاقت من طـاق ازآن کاکـل مشکین
ایـــن سـلسله زلف پریشـانی مـن بیـن
خون ریخت زبس بی گل روی تو زچشمم
خون شد دلم از حسرت آن چشم خمارین

بیجهء منجمه

یکی از سخنسرایان، منجم، شاعر و ادیب در تاریخ ادبیات دری بیجه منجمه است که در اواخر قرن نهـم و اوائل قرن دهم هجری در شهر هرات می زیست و معاصر مولانا عبدالرحمن جـامی اسـت. بیجـه در علم نجوم نیز تبحر و کمال تمام عیاری داشت و هر سال تقویم جدیدی را استخراج مـی کـرد در دربـار سلطان حسین بایقرأ(۸۷۵ -۹۱۲ هـ. ق/۸۴۷-۸۸۵ش/۱۴۶۶-۱۵۰۶م.) راه داشت و نزد امیر علی شـیر نوایی از مقربین فضلاً و شعرا بشمار میرفت.
در مجالس النفایس نوشتهٔ امیر علی شیر نوایی نوشته شده است که:" فضایل بیجه غایت و نهایت ندارد و تقویم خوب استخراج میکرده و شعر نیکو می گفته است..." همچنان در کتاب "جواهر العجایب" از بیجـه ذکر گردیده است:" بیجه منجمه، ظریفه و عارفه نادرهٔ ایام بوده خصوص در علم نجوم که مثل او نبود..."

روایت است که بیجه در پهلوی خانه مولانا نورالدین عبدالرحمن جـامی، مسـجدی را بنـا نمـود و از وی خواست تا امامت مسجد را بعهده گیرد. جامی این امامت را نپذیرفت و بیجه در هجوش نوشت:

جامیا زین سان خر چندی که در گرد تواند
گر تو "خرگردی" تخلص سازی از "جامی" به است

بیجه در رثای همسرش این بیت را سرود:

کوکب بختم که بود از وی منور آسمان
بنگر ای مه کز فراقت در زمین است آسمان

نمونه کلام:

گرنه هردم زسرکوی توام اشک برد
عاشقی ها کنم آنجا که فلک رشک برد

مآخذ: (ث: ص ۳۸، ح: ص ۵۲، ز: ص ۱۳۰-۱۳۱، غ: ص ۳۵۰.)

بیدلی

بیدلی شاعر ادبیات دری عصر تیموریان در شهر تاریخی هرات در قرن نهم هجـری زندگـی مـی کـرد. شوهر شیخ عبدالله دیوانه و پسرش شیخ زاده ء انصاری نام داشت که هم عصر امیر علی شیر نوایی بـود. همزمان با بیدلی، خواهر شیخ عبدالله دیوانه بنام (بی بی) نیز از جملهء شعرای قرن نهم دوره تیمـوری هرات شمرده می شد که در (تذکره الخواتین) از آن تذکر بعمل آمده اما نمونه کلامی در دست نیست که شاید اشعار او همّه ازبین رفته باشد..

در (مشاهیر نسوان) از بیدلی ابیاتی ذکر گردیده که بعداً در کتاب (پشتنی میرمنی) چاپ کابل نیز یادی از وی رفته است. نمونه کلام بیدلی این ابیات است:

روم به باغ و زنرگس دودیده واکنم
که تا نظارهء آن سرو خوش خرام کنم

***

چشم پرخون و خیال خام و آن دلبردرو
مجمری پرآتش است و پارهء عنبر درو

***

من مسکین به سر کوی تو هرچند دویدم
غیر آهی و سرشکی زدل و دیده ندیدم

مآخذ: (الف: ص ۱۴، با: شماره ۲، سال ۱۰، ص ۴۹، پ: جلـد دوم، ص ۱۵۹، ت: ص ۲۵، ح: ص ۵۸، د: ص ۷۰، ذ: جلـد اول، ص ۱۵۹، ز: ص ۳۳۸، غ: ص ۱۰۲.)

بی بی

بی بی خواهر شیخ عبدالله دیوانه یکی از شعرای دری زبان هراتی است که در قصبهء خیابان هرات می زیست و معاصر بیدلی خانم برادر نیز بود. اشعار ازوی بجای نمانده است ولی ذکرش در کتب (تذکره الخواتین) تألیف محمد بن محمد رفیع و (خیرات حسان) تألیف محمد حسن خان رفته است.

بی بی سنگی

یکی از شعرای دری زبان قرن دوازدهم هجری بی بی سنگی است که در سال ۱۲۵۳هـ.ق/۱۰۲۲ش/۱۶۴۳م. در کوچه جواهری کابل تولد یافت. نامش مریم بود و پدرش خواجه سنگی که به بابا سنگی نیز مشهور بود. بی بی سنگی از کودکی علوم متداول زمان را نزد آخند زاده غلام رسول خان فرا گرفت و علاقمندی اش بیشتر به ادبیات و شعر گرایش داشت. وی از آوان جوانی به سرودن شعر پرداخت و غالبأ در اشعار خود به نام های (شور)، (بیخود) و (سیفی) نیز تخلص نموده است.
شعرا و ادبأی هم عصرش او را بی بی سیده نیز می گفتند و رابطه وی با اهل قلم خیلی دوستانه بود.در مجالس شعر و ادب می نشست و از شعرای بود که فی البدیهه شعرمی سرود. گویند او در اشعار ش موضوعات مختلفه اجتماعی و عملکرد های افراد را نیز هجو نموده است. اکثر اشعار بی بی سنگی از بین رفته است و بیشترین اشعار او را در کتاب (پشتنی میرمنی) تألیف عبدالروف بینوا ذکر شده است. در دائره المعارف آریانا چاپ کابل این نمونه کلام از او را ذکر کرده اند:

گر نکیر و منکر آید پرسد احوال مرا
با محمد گویم و گویا شود زبان من
در بغل گیرد مرا قبر ای خدای دست گیر
مثل مادر آن زمین مشفق شود برجان من
روز محشر چون سر از خاک لحد بالا کنم
یا محمد گویم و روشن شود چشمان من
نامهء اعمال من را گر به دست چپ دهند
سمع پیغمبر شنود آن ناله و افغان من
چند مصرع وصف تو گفت دخترت ای مجتبی
ای کنیزک را ببخش ای سرور و سلطان من
"شور" مسکین را زخاک پای گلبانت شمار
یا محمد گویم و روشن شود ایمان من

مآخذ: (آ با: شماره ۸، سال۱۰،ص ۵۲، پ: جلد دوم، ص ۶۰۴، ت: ص ۷۶.)

بیگم دهلوی

یکی از شاعران دری زبان که در جهان آباد دهلی زندگی می کرد بیگم دهلوی است که در مورد تاریخ حیات وی منابعی وجود ندارد و تنها این بیت را در "پرده نشینان سخنگوی" ازوی ذکر کرده است:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوای خدایی بکنم

مآخذ: (یا: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۵۴، پ: جلد سوم، ص ۳۳۴، ت: ص۸۶.)

پادشاه خاتون

پادشاه خاتون یکی از شعرای دری زبان قرن هفتم هجری است وی از سلسله خانوادهء چنگیز دختر قطب الدین محمد فراختائی است که سلسلهء فراختایان از سال ۶۱۹ - ۷۰۳ هـ ق./۶۰۱-۶۸۲ش/۱۲۲۲-۱۳۰۳م. در کرمان تسلط داشته و فرمان می راندند. پادشاه خاتون نیز در کرمان تولد شد. خانوادهء فراختائیان بطور کامل آزاد نبوده به سلسلهء ایلخانیان که در سراسر افغانستان حکمروایی داشتند باج می دادند.

مادر پادشاه خاتون که ترکان خاتون نام داشت در اول با براق رجب بنیان گذار سلسله فراختائیان ازدواج نمود. بعد از مرگش،پسر کاکایش قطب الدین محمد از وی تقاضای ازدواج نموده و ثمرۀ این پیوند چهار دختر بودند که یکی آن پادشاه خاتون است. او از کودکی تا جوانی غالبأ لباس مردانه بتن می کرد. لذا دربین مردم به (سلطان حسن خان) معروف بود. مادرش ترکان خاتون نیز که تا سال ۶۸۱ق/ ۶۶۱ش/۱۲۸۲م. والی شهر کرمان بود با در نظر داشت عادت پادشاهان مغولی، عمدأ به دختران خود لباس مردانه می پوشانید تا زیاد جلب توجه نکنند. پادشاهان مغول عادت داشتند که دختران زیبا و جوان را در هرکجایی از قلمرو سلطهء خویش می دیدند، آنان را جمع آوری کرده و به عنوان هدیه به امرأ و غلامان فداکار خویش می دادند. ترکان خاتون در هنگام حکمرانی خود از پشتیبانی یکی تن از جنگجویان مغول بنام آباقا خان برخوردار بود. زمانیکه وی بمرد، برادر قطب الدین محمد، علیه او قیام کرده و او را از قدرت برانداخت. ترکان خاتون از غم زیاد بمرد و دخترانش تحت سرپرستی آباقاخان درآمد. وی پادشاه خاتون را به شهزاده گیخاتو پسرش عقد کرد. آندو بعد از ازدواج(۶۸۲ هـ .ق./۶۶۲ش/۱۲۸۳م.) روانه روم شرقی(ترکیه) گردیدند.

در سال ۶۹۰ هجری سلطان ارغون که ایلخان و پادشاه شده بود بمرد و گیخاتو قدرت را بدست گرفت. پادشاه خاتون از موقع استفاده نموده به بهانه دیدن کرمان، سیورغتمش را که حاکم کرمان بود دستگیر نمود. وی مدتی بعد کشته شد.

پادشاه خاتون در سال ۶۹۲ هجری ق.؟۶۷۰ش/ ۱۲۹۱م. حکمران کرمان گردید. از آنجائیکه وی زن فاضل و دانشمندی بود و به علمأ و شعرأ ارج گذاشته و آنان را دوست داشت، لقب(صفوه الدین) را دریافت نمود.. پادشاه خاتون خودش نیز شعر می سرود. او زن خوشنویسی هم بود که قرآن کریم و چندین کتاب را خوشنویسی نموده است.و مجالس ادب و شعر را همیشه برپا می داشت. زمانیکه گیخاتو شوهرش در ۶۹۴ هجری به قتل رسید، مخالفین شوهرش و زن سیورغتمش علیه او قیام کرده و او را در قریه (مسکین) در اثر توطئهء به قتل رسانیدند. *(با: شماره اول، سال ۱۰، ص ۵۰، ت: ص ۱۸، د: ص ۶۰، ژ: ص ۱۲۲).*

جسد وی را در زمان محمد شاه به کرمان انتقال داده و دفن نمودند. نمونه کلام او اشعار زیراست:

بس غصه که از چشمهء نوش تو رسید
تا دست من امروز بدوش تو رسید
در گوش تو دانه های در می بینم
آب چشمم مگر بگوش تو رسد؟

***

من آن زنم که همه کار من نیکوکاریست
بزیر مقنعـــــــهٔ من بسی کله داریست
درون پردهء عصمت که جایگاه منست
مســافران صبارا گـــــذر به دشواریست
جمال سایهء خود را دریغ می دارم
زآفتـــاب که آن هرزه گـرد بازاریســت
نه هرزنی به تو کز مقنعه هست کدبانو
نه هرسر به کلاهی، سزای سرداریســت
اگرچه بر همه عالم مرا خداوندیست
دلی به نزد خدا پیــشه ام پرستاریــست
همیشه بادسرزن بزیر مقـــنعه یی
که تار پود وی از عصمت و نکوکاریست

رباعیات پادشاه خاتون:

سیبی که زدست تو نهانی رسدم
زو بوی حیات جاودانی رسدم
چون نار دلم بخندد از شادی آن
کز دست و کف تو دوستگانی رسدم

***

برلعل که دید هرگز از مشک رقم
یا غالیه برنوش کجا کرد ستم
جانا اثر خال سیه بر لب تو
تاریکی و آب زندگانی است بهم

پرتوی

یکی از زنان سخنور ادبیات دری در قرن دهم هجری پرتوی است. وی زمانیکه به سنین جوانی رسید ازدواج نموده و در تبریز زندگی می کرد. *(با: شماره ۳، سال ۱۰، ص ۵۰، ت: ص ۳۵، ژ: ص ۱۳۶، س: ص ۷۵.)*
شعر زیر را بوی نسبت می دهند:

جامه گلگونی در آمد مست در کاشانه ام
خیز ای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

غزلی از پرتوی:

منم زنیک و بد دهر دم فــرو بــرده
سروجـــود به جیب عدم فـــرو برده
چو صورتم زبد و نیک کاینات خموش
گشاده چشم تماشا و دم فـــرو برده
بنفشه وار زهرسو سیاه بختـی چنـــد
به گرد کوی تو سرها به هم فرو برده
صفاست پرتوی از اشک خاکساران را
که بی غبار بود خاک نــم فرو بــرده

پروین خاتون

یکی از شعرای دری زبان که در اواخر قرن چهارم واوائل قرن پنجم هجری که می تـوان از جملـه زنـان نخستین شاعر در ادبیات دری او را نامید پروین خاتون است. او بعنوان دومیــن شـاعر زن یعنـی بعـد از رابعه بلخی در تاریخ ادبیات دری و افغانستان شناخته می شود. از وی اشعار زیادی بجای نمـانده اسـت. *(خ: ص ۲۳۸.)*

نمونه کلام او اشعار زیر است:

طفل را چون شکم به درد آمد
همچو افعی ز رنج او برپیخت
گشت ساکن ز درد چو دارو
او به مارچوچه در دهانش ریخت
***
تاتوانی شهریارا روز امروزین مکن
جز به گرد خم خرامش جز به گرد دن دنه

پری

پری و یا پری بیگ از شاعران دری زبانی است که در مورد تاریخ زندگانی او مرجعی وجـود نـدارد. او در نیشاپور زندگی می کرد. (با: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۵۴، پ: جلد سوم، ص ۴۳۱، ت: ص ۸۶، ث: ص ۴۴.)
این بیت را از او دانسته اند:

سراسر جانی ای باد صبا در قالب شوقم
سرت گردم مگر در کوی او بسیار می گردی

پری بدخشی

یکی از زنان سخنور ادبیات دری ، پری بدخشی است که در بدخشان تولد شده است . اما تـاریخ تولـد و وفات وی معلوم نیست. (ف: ص ۲۳۲) ابیات زیر را نمونه کلام او می دانند.

چشمی که باز نیست بروی تو بسته به
دستی که دامن تو نگیرد شکسـته به
برخاستی قیامت کبرا بلند شـد
بنشین دمی که فتنه محشر شکسته به
جان را که نسبتی است به شیرازه وجود
پیوند اگر به غیر تو گیرد گسسته به
حرفی که درد عشق ندارد نهفته خوش
آهی که بی اثر بود از دل نرسته به
چون میرسد به خاطرت از خاطرم ملال
قـاصد هلاک و بال کبوتر شکسته به
امشب چراغ، نشه " پری" می دهد ببزم
زاهد بـیا که شیشه تقوی شکسته به

پریخان خانم

یکی از شعرای دری زبان است که دختر شاه طهماسب صفوی بوده وعلاوه از شعر در امور کشوری نیز دست داشت و در قزوین حکمروایی می کرد. برادر خود شاه اسماعیل دوم را مسموم کرد و خود به سلطنت نشست. او با تخلص حقیقی نیز شعر می سرود. *(ح: ص ۸۷.)*
اشعار زیر نمونه کلام اوست:

ساقیا تکیه براین دار فنا نتوان کرد
باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه بررهگذر سیل فنا نتوان ساخت
فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود
ای پریچهره به اخلاص دعا نتوان کرد
ای حقیقی چو ترا عمر بپایان برسد
با همه حکمت لقمانش دوا نتوان کرد

پریزاد خانم

پریزاد خانم یکی از سخنوران و ندیمه ملکه گوهر شاد بیگم همسر شاهرخ میرزا یکی از پادشاهان ادیب پرور دورهٔ تیموریان در افغانستان است. او در بین سالهای ۸۰۷ - ۸۵۰ هـ ق./۷۸۳-۸۲۵ش/۱۴۰۴-۱۴۴۶م. می زیسته ولی نمونه کلامی تا هنوز از وی در آثار باقیمانده گذشته دیده نشده است. پریزاد علاوه از هنر شعر، در تعلیم و تربیه مردم سخت می کوشید و مدارس دینی رابه همکاری یکی از خان های شهر قندهار بنام نجفعلی خان در هرات و مشهد بنا نهاد. *(ث: ص ۴۶.)*

تصویر

نامش بلقیس و تصویر تخلص می کند از شعرای دری زبان در قرن سیزدهم هجری است. او به تصویر هندی نیز مشهور است. که در مرشد آباد تولد یافته و با همسرش میر عشقی یکی از شعرایی آنزمان در همان شهر زندگی کرد.. در تذکره الخواتین نوشته شده است:
روزی تصویر کودک نوزاد خود را در آغوش داشت و در حویلی خانه اش ایستاده بود. همسرش با دیدن او این بیت را سرود:

دیدم به دوش آن مه، طفلی پری نژادی

و تصویر فی البدیهه جواب داد:

چون مصرعی که باشد پیوند مستزادی

بیت زیر از اوست:

فتنه زایی منت شناخته ام بد بلایی منت شناخته ام

مآخذ: (با: شماره ۹، سال ۱۰، ص ۵۴، ت: ص ۸۶، ح: ص ۹۰، د: ص ۷۷.)

تورانشاه

یکی از شعرای دری زبان قرن دهم هجری که بقول کتاب (عرفات العاشقین) در سال ۱۰۲۲ هجری قمری/ ۹۹۲ش/۱۶۱۳م. می زیست. اما تاریخ و محل زندگانی اش نامعلوم بوده و اشعار زیر را نمونه کلام او می دانند.

نیش مژه ات که خون فشان دل ماست
برغیر مزن که او هم زان دل ماست
زلـــــفان سیاه سرکشت بهر خدا
برهم نزنی که آشیان دل ماست

***

ای دوست به جان تو که ایمان دلست
کاندوه غم تو راحت و جان دلست
قربان خـــیال تو که شبهای فراق
تسکیــن ده خاطر پریشان دلست

مآخذ : (ث: ص ۵۷، به استناد نسخه خطی "عرفات العاشقین و عرصات العارفین از محمد اوحدی)

جانان بیگم

جانان بیگم یکی از زنان ادیب و دانشمند افغانستان است که شهرت هنر و اشعارش از مرز شهر ها گذشته و به جهانگیر شاه مغولی در هند هم رسید.. جانان بیگم که زن زیبا و فاضلی بود یکی از شعرای دری زبان است . وی در شهر کندهار تولد شد و همانجا می زیست. پدرش عبدالرحیم خان خانان پسر بیرم خان نام داشت که مدتی حاکم کندهار نیز بود.

جهانگیر با درک خصوصیات معنوی و زیبایی بیش از حد وی، درخواست ازدواج با جانان بیگم را کرد. جانان بیگم که یکی از مخالفان سلسله مغول ها در اشغال افغانستان بود، نخواست باین پیشنهاد روی خوشی نشان دهد. اما می ترسید که او را بزور شاید به عقد وی درآورند. لذا برای اینکه او را ازین درخواست ازدواج بیزار و منصرف گرداند، موهای درازش را بریده و دندان هایش را کشیده و به جهانگیر فرستاده نوشت:

" چیز های که جهان پناه دوست دارد، بحضور تقدیم است."

جهانگیر از این جرئت و درایت این شاعر افغان به حیرت مانده و از درخواست ازدواج صرفنظر کرد.

جانان بیگم در علم دینی متبحر و ورزیده بود. او تفسیر قرآن کریم را نیز نوشته بود. اشعار او نیز در سینه افراد جا داشت. جانان بیگم در سال ۱۰۷۰ هـ.ق./۱۰۳۸ش/۱۶۵۹م. وفات و در شهر کندهار بخاک سپرده شد. ***(با: شماره ۴، سال ۱۰، ص ۵۲، ت: ص ۴۴، چ: جلد سوم، ص ۲۱۳۹، د: ص ۸۰، ذ: جلد اول، ص ۸۸.)***

گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر بود. اما پارسی، زبان مؤبدان(روحانیون زردتشتی گزیده بود که در پارس مردم معتقد به آن دین بودند) و امثال آنان بود و مردم فارس با آن سخن می گفتند." (۴) عبدالله بن مقفع نیز محدودیت زبان پارسی را به شهر های خاص نموده ، در حالیکه زبان دری با وسعت و گسترش آن در خطهء بزرگ خراسان(افغانستان قدیم) زبان رسمی، ادبی و معتبری بود و همه آثار و تاریخ باین زبان نوشته شده است و از افتخارات افغانستان بشمار میآید که تأثیراتی بر لهجهء فارسی نیز گذاشته است.

در اواسط قرن سوم ق.م.دولت موریای هند در گسترش دین بودایی در افغانستان سعی نمود. دولت یونانو باختری افغانستان دراین نفوذ دینی ممانعت ننمودند و می خواستند خود رادر ثروت هند شریک سازند. لذا دین بودایی جای دین زردشتی را گرفت.

کوشانی ها با تشکیل دولت در افغانستان، مدنیت جدید را در تاریخ کشور ما رقم زدند. کنیشکا مقتدر ترین پادشاه کوشانی در ۱۲۰ میلادی پایتخت افغانستان را از بلخ و شمال افغانستان به بگرام و کاپیسا انتقال داد. این سلسله تا۲۲۰میلادی دوام نمود که گرایش خاص در سیطره هند داشتند. یکی از"قویترین حکومات محلی کوشانی ها،دولت کابلستان بود که از کاپیسا در جنوب هندوکش تا سواحل سند تسلط داشت." (۵)

زبان پادشاهان کوشانی ختنی و تخاری بود که از هم تفاوت داشت. اما زبان خروشتی در افغانستان از تاریخ پنج ق.م. تا آغاز قرن ششم میلادی، بمدت ده قرن رایج بود. ساحهء زبان های افغانستان در ماورالنهر، جنوب تا سند و غرب تا کرمان و سیستان وسعت داشت. آثاری از آندوره نیز در این مناطق موجود است..

از سال ۲۲۰ تا ۴۲۵ میلادی، افغانستان در تشنجات و حملات سه جانبه قرار داشت.ساسانی ها شمال غرب افغانستان را در دست گرفتند. اما سلسله (کیداری ها) که مرکز آن کاپیسا بود موجودیت خود را در جنوب حفظ نموده و با ساسانی ها در جنگ بودند. کیداری ها با دولت گپتا های هند دوستی و مراودت داشتند. در ۴۲۵ میلادی یفتلی ها در شمال افغانستان دولت را تأسیس نمودند و مرکز آن در تخارستان بود. این دولت بهرام گور را در مرو و یزد گرد ساسانی را در مرغاب شکست داده و بعد از شکست ایرانیان، دولت کیداری را نیز سقوط داده و وحدت و تمامیت ارضی افغانستان را دوباره احیأ نمودند.

زنان
سخنور و نامور
افغانستان



پژوهش و نوشته

دکتور محمد حلیم تنویر

زنان سخنور و نامور

افغانستان

پژوهش و نوشته

دکتور محمد حلیم تنویر

بخش انتشارات علمی و فرهنگی

انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان

Research & Reconstruction Institute of Afghanistan
Dept. of Academic Historical & Cultural Publication

نام کتاب: **زنان سخنور و نامور افغانستان**

پژوهش و نوشتهء **دکتور محمد حلیم تنویر**

چاپ اول، ماه ثور ۱۳۸۰ خورشیدی/اپریل ۲۰۰۱م.

ناشر: انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان در هالند

تصحیح متن: فایزه سلیم تنویر

چاپ: مرکز نشرات اسلامی صبور، پشاور- پاکستان

شمار: ۲۰۰۰ دفتر

سلسلهء نشراتی: ۱۰

Name of the book: ***Eloquent & Famous Women of Afghanistan***
Research & writer: ***dr.M.Halim Tanwir***
First edition in Dari language, April 2001
Saboor Publishing Centre, Peshawar, Pakistan

Afghanistan Institute
P.O.Box 1586
1300 BN Almere - Holland
Tel:00-31-(0)36-5300093 Fax:00-31-(0)36-5300468
E-mail:Afghaninstitute@hotmail.com

ISBN 90-805342-3-4 شمارهٔ ثبت جهانی: شابک ۹۰-۸۰۵۳۴۲-۳-۴

آنچه که در این مجموعه می خوانید

بخش دوم

بخش سوم

بخش چهارم

بخش پنجم

بخش ششم

نقشه های تاریخی افغانستان